تکالیف بندگان نسبت به امام زمان

برگرفته از کتاب مکیال المکارم

بسم الله الرحمن الرحیم

تکالیف بندگان نسبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

نویسنده:

محمد تقی موسوی اصفهانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تکالیف بندگان نسبت به امام زمان علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : اصفهانی محمدتقی ۱۲۶۲ – ۱۳۰۸.

عنوان قراردادی : مکیال المکارم فی فوائد الدعاالقائم. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : تکالیف بندگان نسبت به امام زمان (علیه السلام)/مولف محمد تقی موسوی اصفهانی ؛ مترجم مهدی حائری قزوینی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : [۵۸۴] ص.

شابک : ۲۴۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۷۳-۰۱۰-۹ ؛ ۴۵۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳۰-۱۰-۳:

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم ۲۵۵ق –

موضوع : مهدویت-- انتظار

موضوع : دعاها

شناسه افزوده : حائری قزوینی مهدی ۱۳۳۴ – ، مترجم

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۴ /الف۶م۷۰۴۲۱۶۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۰۵۱۳

ص:۱

اشاره

اشاره

مقدمه ناشر

بسمه تعالی

السلام علی القآئم المنتظر و العدل المشتهر

در جهان امروز که با تبلیغ بی دینی و افکار انحرافی توسط مدّعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می کشانند، امید به منجی موعود و مهدی منتظَر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا برآن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم - عجّل اللّه فرجه الشریف - تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت اللّه سیّد محمّد تقی موسوی اصفهانی - رضوان اللّه علیه - که توسط حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج سیّد مهدی حائری قزوینی - زید عزّه - ترجمه گردیده است، را در پنج جلد و موضوعات مختصر به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسای منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی - صلّی اللّه علیه وآله - را به گوش جهانیان رسانده و می رساند، انجام وظیفه ای کرده باشیم.

مدیریت انتشارات مسجد مقدس جمکران

ص:۱۱

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

وظایف بندگان نسبت به آن حضرت

از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

اوّل: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی های آن جناب

اوّل: تحصیل شناخت صفات و آداب و ویژگی های آن جناب

و نیز شناخت علائم حتمیه ظهور او علیه السلام به دلیل عقل و نقل لازم می باشد.

امّا دلیل عقل

چون آن حضرت علیه السلام امامی است که اطاعتش فرض و واجب می باشد، و هر کس که اطاعتش واجب است باید صفاتش را شناخت، تا با شخص دیگری که مقام او را به دوزغ و ستم مدّعی گردد اشتباه نشود، بنابراین شناخت و دانستن صفات مولایمان حضرت حجّت علیه السلام واجب است. و باید دانست که لازم است صفات خاص آن حضرت شناخته شود آنچه راکه از غیر خودش جدا و تشخیص گردد، به گونه ای که بین مدّعی راستگو و دروغگو فرق بگذارد، و این پوشیده نیست، و توضیح وبیان بیشتری برای این دلیل در بین گفتار ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد.

و امّا دلیل نقل

شیخ صدوق از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیهما السلام روایت آورده که فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای

ص:۱۳

- تبارك و تعالی - نازل فرموده کفر ورزیده است ... یکی از آن ها شناختن امام در هر زمان از جهت شخص و صفات او می باشد.

و نیز مؤیّد آن است آنچه در کتاب «کمال الـدین» به سـند خود از امام صادق علیه السـلام از پـدرانش از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت آورده که بر منبر مسجد کوفه چنین خطبه خواند: خدایا! به درستی که زمین تو را حجّتی بر آفریدگانت باید که آن هـا را به دین تـو هـدایت کنـد، عِلم تو را به آنـان بیـاموزد، تـا حجتت از بین نرود و پیروان اولیـایت - پس از آن که به آن حجّت هدایتشان فرمودی - گمراه نشوند، و [آن حجت]یا آشـکار است که فرمانبرداری نشود، یا پنهان شده است که در انتظار [هنگام قیام و تشکیل حکومت جهانی اسلام]به سر می برد، اگر شخص او [در حال متارکه آنان با مخالفان] در حالی که مردم هدایت شده باشـند از [نظر آن ها]غایب شود؛(۱) علم او از آنـان غـایب نمی گردد، و آداب او در دل های مؤمنین بر جای می ماند، پس آن ها آداب او را به کار می بندند.(۲)

می گویم: آداب جمع داب است، و آن - چنان که در کتاب «قاموس» آمـده - شأن و عادت می باشد، بنابراین یا معنی عبارت آن است که: ثبوت عادت و اوصاف پسندیده آن حضرت در دل های آنان سبب می گردد که به آنچه

ص:۱۴

۱- ۱. در بعضـی نسـخه ها: «فی حال هدنتهم» و در بعضـی دیگر: «فی حال هدایتهم» آمده است. گرچه به نظر می رسد نسـخه اول درست باشد، ولی در ترجمه هر دو نسخه منظور گردیده است {مترجم}.

۲- ۲. کمال الدین، ۱/۳۰۲.

خوشایند آن جناب است عمل کنند - اگر لام برای تعلیل باشد - و یا بدین معنی است که: آداب آن حضرت در دل های مؤمنین ثبت گردیده، و آن ها اعمالی انجام می دهند که مانند آداب و اعمال شریف او است - که در این صورت لام به معنی باء خواهد بود - چنان که در بعضی از روایات آمده و مؤمنین در زمان غیبت امام عصر - عجّل اللّٰه فرجه الشریف - کارهای نیک را انجام می دهند تا به آداب آن جناب درآیند، و به صفات آن بزرگوار متّصف گردند، پس لام - بنابر این معنی - برای غایت و نتیجه است. و هر کدام از این دو معنی باشد مطلب را ثابت می کند این که ثبوت آداب و اخلاق آن حضرت در دل از صفات مؤمنین و لوازم ایمان است. و نیز شاهد بر آنچه گفتیم شدّت اهتمام پیغمبر و امامان علیهم السلام در هر زمان به بیان صفات و ویژگی های خاص آن حضرت است که او را حتی از امامان دیگر متمایز می نماید تا چه رسد به مردم دیگر، چنان که بر پژوهشگر پوشیده نیست، و این فقط بدین خاطر است که شناخت صفات و ویژگی های آن جناب بر همه مردم لازم است، و جهت آن ظاهر است و آن انگیزه های فراوان ریاست طلبان بر ادعای دروغین منصب آن جناب می باشد، و قوی ترین دلیل بر چیزی، تحقق یافتن آن است، بنابراین بر هر مؤمنی واجب است که امام زمانش را با صفات خاص و آداب مخصوصش بشناسد تا با ادعای شخص ملحدی که لایق آن مقام منیع نیست به شبهه نیفتد، و در دلش تردیدی راه نیابد.

و ما در این کتاب آنچه که برای خردمندان بسنده است در این باره

آورده ایم، بر تو باد که در بخش های کتاب، یک به یک دقّت کنی و خداوند به راه راست هدایت می کند.

توجه

در آغـاز این کتـاب، بخشـی را در مـورد وجـوب شـناخت آن حضـرت قرار دادیم، و در آن جـا منظور، بیـان وجوب شـناخت شخص آن حضـرت بود که بایـد نـام و نسب شـریفش را بشناسـیم، و این که اعمـال جز بـا معرفت امـام علیه السـلام تمام نمی گردد، و در این جا مقصود، اثبات وجوب شناخت صفات و آداب آن جناب فی الجمله می باشد، پس از این نکته غافل مباش.

و بر وجوب شـناخت مولایمان - صلوات اللّه علیه - به هر دو وجه اضافه بر آنچه گذشت - روایات و اخبار بسیاری دلالت می کند، از جمله:

۱- در اصول کافی به سـند صـحیحی از زراره از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: امام خودت را بشناس که اگر او را شناختی بر تو زیان نرساند که این امر پیش بیفتد یا تأخیر یابد.(۱)

۲- و در همان کتاب به سند خود از فضیل بن یسار آورده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - تبارک و تعالی -: «یَوْمَ نَـدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» (۲)؛ روزی که هر مردمی را به امامشـان فرا می خوانیم. پرسـیدم، فرمود: ای فضـیل! امام خود را بشناس که اگر امامت را شناختی پیش تر شدن این امر یا به تأخیر افتادن آن، بر تو زیان نرساند، و هر کس امام خود را بشناسد سپس پیش از آن که صاحب این امر قیام کند بمیرد، به منزله آن است که در

۱- ۳. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۲- ۴. سوره اسراء، آیه ۷۱.

ارتش آن حضرت نشسته باشد، نه، بلکه به منزله کسی است که زیر پرچمش نشسته باشد. راوی گوید: بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: به منزله کسی است که با رسول خداصلی الله علیه وآله به شهادت رسیده باشد.(۱)

۳- و نیز در آن کتاب به سند صحیحی از فضیل بن یسار آورده که گفت: شنیدم حضرت ابو جعفر امام باقرعلیه السلام فرمود: هر کس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد، مردنش مردن جاهلیّت است، و هر آن که در حال شناختن امامش بمیرد او را زیان نرساند که این امر (= دولت آل محمدصلی الله علیه وآله) پیش تر شود یا به تأخیر افتد، و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته چنان است که در خیمه قائم علیه السلام با آن حضرت باشد.(۲)

۴- و در همان کتاب در خبر صحیحی از عمر بن ابان آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام می فرمود: نشانه را بشناس که اگر علامت را نشناختی تو را ضرر نزند آن که این امر جلوتر شود یا تأخیر افتد، به درستی که خدای - عزّوجل - می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»؛ روزی که هر مردمی را به امامشان فرا می خوانیم پس هر آن که امام خودش را بشناسد همچون کسی خواهد بود که در خیمه امامِ منتظر باشد».(۳)

می گویم: این که فرمود: «نشانه را بشناس» در مورد شناختن امام کلمه جامعی است، و سخنان بزرگان سخن بزرگ می باشد، توضیح این که: منظور

۱- ۵. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۲- ۶. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

۳- ۷. اصول کافی، ۱/۳۷۲.

از نشانه چیزی است که صاحب آن از غیر خودش امتیاز داده شود به گونه ای که هر کس نشانه اش را شناخت به اشتباه نیفتد، و نشانه امام یا به نسب او برمی گردد و یا به بدن او یا به علم و اخلاق او یا به ویژگی های هنگام ظهورش، نشانه های حتمی ای که امامانِ معصوم علیهم السلام خبر داده اند ارتباط دارد. و علائم امام علیه السلام ظاهر شدن معجزه بر دست او است، و شخص پوینده راه شناخت، هرگاه نشانه امام را دانست امامش را اشتباه نمی کند هر چند که مدّعیان دروغین منصبِ او زیاد باشند. و از همین روی فرموده اند: «به درستی که امر ما از آفتاب روشن تر است» و «همچون روز هیچگونه پوشیدگی در آن نیست.» پس بحمداللّٰه وجوب شناخت صفات و نشانه ها و اخلاق و دلایل آن حضرت واضح گشت چون معرفت نسبت به آن جناب به این وسیله حاصل می شود.

اکنون که این را دانستی، می گویم: بدون تردید مقصود از شناختی که امامانِ ما - که درودها و سلام های خداوند بر ایشان باد - تحصیل آن را نسبت به امام زمانمان امر فرموده اند، مقصود شناختن آن حضرت است آن چنان که هست، به گونه ای که سبب سالم ماندنمان از شبهه های ملحدین گردد، و مایه نجاتمان از گمراه ساختن مفتریان گمراه کننده شود، و چنین شناختی جز به دو امر حاصل نمی گردد؛

یکی: شناختن شخص امام علیه السلام به نام و نسب.

دوم: شناخت صفات و ویژگی های او.

و به دست آوردن این دو شـناخت از اهمّ واجبات می باشـد. واجب بودن شـناخت اوّل واضح است، و اضافه بر آنچه در بخش اوّل کتـاب گـذشت بر آن دلالـت دارد روایتی که شـیخ اجـلّ محمـد بن ابراهیم نعمـانی به سـند خود از عبـداللّه بن ابی یعفور آورده کـه گفت: به حضـرت امـام صـادق علیه السـلام عرضه داشـتم: مردی شـما را دوست می دارد و از دشـمنتان بیزاری می جویـد، و حلال شـما را حلال و حرام تان را حرام می شـمارد، و معتقد است که این امر [امامت] بین شـما هست و به غیر شـما بیرون نرفته، جز این که گوید: آن ها در بین خود اختلاف کرده اند، و آنهایند امامان زمامدار، و هرگاه بر یک تن از خودشان متفق گردنـد و بگوینـد: این است [آن صـاحب امر] مـا نیز خواهیم گفت: همین است، امام صادق علیه السـلام فرمود: اگر [این مرد]بر همین باور بمیرد به مرگ جاهلیّت مرده است.(۱)

و به طریق دیگری از سماعه بن مهران(۲) از امام صادق علیه السـلام؛ و طریق دیگری از حُمران بن اعیَن(۳) از امام صادق علیه السـلامماننـد این سـخن روایت آمـده. پس در این حـدیث دقّت کن که چگونه شـناختن شـخص امـام را به نام و نسب واجب شمرده، و بـه کم تر از این بسـنده نکرده است، و همین مقـدار بیـان برای جوینـدگان کـافی است. و امـا واجب بـودن شـناخت صفات و ویژگی های امام علیه السلام؛ چون ما به خاطر این که به دیدار مولایمان و امام زمانمان مشرَّف

۱- ۸. الغیبه نعمانی، ۶۵.

۲- ۹. الغیبه نعمانی، ۶۶.

۳- ۱۰. الغیبه نعمانی، ۶۶.

نشده ایم از شناختن آن حضرت به صورت محروم مانده ایم، بنابراین اگر کسی در این زمان ادعا کند که من صاحب الزمان هستم. راست و دروغش را جز به دو امر نمی توان دانست: یکی آشکار شدن معجزه به دست او، و دیگر ظاهر شدن نشانه هایی که ائمّه اطهار برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده اند. پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه ها را شناخت و از آن مکارمی که برای آن حضرت هست آگاه گردید به هر صدایی گوش نخواهد داد، و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت.

از همین روی مولایمان حضرت صادق علیه السلام به عمرو بن ابان - که از اصحاب برجسته آن جناب بود - فرمود: نشانه را بشناس ... چون اگر نشانه را شناخت دیگر پس از هدایت شدن گمراه نخواهد شد، و به فریب کاران تمایلی نخواهد یافت. و شگفت آور است که یکی از شرح کنندگان کافی در معنی حدیث فوق چنین گفته: مراد از نشانه، امام است چون که او علامتی است که به آن، احوال مبدا و معاد و قوانین شرعی شناخته می شود.

ای کاش می دانستم که چه چیزی او را به این توجیه کشانده، و لفظ را از آنچه حقیقت در آن است بازداشته!! و چون جریان حضرت قائم علیه السلام از بزرگ ترین و شگفت انگیزترین امور است، و مقام حضرتش از والاترین و منیع ترین مقامها می باشد، به گونه ای که پیغمبر اکرم و جانشینانش در بسیاری از روایات به او افتخار نموده، و فرموده اند: «مِنّا مَهْدِیُّ هذِهِ الأُمَّهِ»؛ مهدی این امت از ما است. می بایست ویژگی های او و نشانه های ظهورش از

ص:۲۰

بهترین صفات و روشن ترین نشانه ها باشد، به طوری که بر هیچ کس از مردان و زنان و شهر نشینان و صحرانشینان پوشیده نماند، و می بایست که آن نشانه ها و صفات برخلاف معمول و عادت ها و خارق آن ها باشد و بدین ترتیب بین ادّعاهای راستین و دروغین فرق ایجاد کند و آن نشانه ها در سخنان امامان برحقّ علیهم السلام بیان شده باشد و این مطلب به حکم عقل و نقل روشن است و بر اهل خرد و فضل پوشیده نیست. شاهد بر آنچه ادعا کردیم و توضیح آنچه قائل شدیم، روایاتی است که از امامان علیهم السلام در ذکر آن علامت ها و بیان صفات و ویژگی های حضرت قائم علیه السلام رسیده، از درخشندگی نورش در زمان ظهور، نداهای عمومی روشن، صیحه ترسناکی که علنی انجام می شود، ابری که بر سر آن جناب سایه می افکند و اعلام می دارد: «این همان مهدی خلیفه خداست از او پیروی کنید» و پاسخ دادن خورشید و ماه به فرا خواندن آن حضرت، برطرف شدن دردها و بیماری ها از مؤمنین به برکت او، ظاهر شدن سنگ و عصای موسی علیه السلام به دست آن بزرگوار، و غیر این ها ... که بسیاری از آن ها را در بخش چهارم همین کتاب پیش تر یادآور شدیم، و علمای ما - که خداوند از جهت خدمتشان به اسلام و اهل آن بهترین پاداششان دهد - آن روایات را در کتاب هایشان آورده اند. و به آنچه یادآور شدیم مولایمان حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام توجّه داده، در حدیثی که در بحار به نقل از نعمانی روایت آمده که فرمود: تا آسمان ها و زمین آرامند شما هم آرام بمانید - یعنی بر کسی خروج مکنید - چون به درستی که در امر شما پوشیدگی نیست، آگاه

باشید که آن، آیتی از خدای - عزّوجلّ - می باشد، از مردم نیست، توجّه کنید که آن از خورشید روشن تر است بر هیچ نیک و بدی مخفی نمی ماند، آیا صبح را می شناسید؟ راستی که آن امر همچون صبح است، پوشیدگی در آن نیست.(۱)

و در اخبار دیگری که از امامان علیهم السلام روایت شده است. و از جمله روایاتی که بر وجوب تحصیل این دو شناخت، با صراحت دلالت دارد روایتی است که در تفسیر البرهان از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به درستی که بهترین و واجب ترین فریضه ها بر انسان، شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او است، و مرز شناخت، آن است که خداوند را بشناسد این که هیچ معبود حقی جز او نیست و هیچ گونه مثل و مانندی ندارد، و بداند که او قدیم پایدار موجود است بدون فقدان، موصوف است بی آن که شبیه و نظیر و باطل کننده ای داشته باشد، هیچ چیز به مثل او نیست و او است شنوای بینا. و پس از آن، شناخت فرستاده خدا است و گواهی دادن به پیغمبری او، و کم ترین مرتبه شناخت رسول، اقرار به پیغمبری او است و این که آنچه از کتاب یا امر و نهی آورده از خدای - عزّوجلّ - می باشد، و بعد از آن، شناختن امامی است که با نَعْت و صفت و نامش در حال سختی و راحتی به او اقتدا می نمایی. و کم ترین درجه شناخت امام آن است که [دانسته شود] او - به جز نبوّت - همتای پیغمبرصلی الله علیه وآله است، و امام، وارث پیغمبر است، و اطاعت امام اطاعت خداوند و اطاعت رسول خداصلی الله علیه وآله است، و تسلیم بودن به او در

۱- ۱۱. بحارالانوار، ۵۲/ ۱۳۹ ح ۴۹.

همه امور، و مراجعه کامل به او و پذیرش گفته او از مراتب شناخت می باشد، و بداند که امام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله علی ابن ابی طالب است، و بعد از او حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی، و پس از او علی بن محمد و بعد از علی پسرش حسن، و حجّت از فرزندان حسن علیهم السلام می باشد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای معاویه در این مورد برای تو اصل و قاعده ای قرار دادم پس بر آن عمل کن ... (۱).

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

دوم: رعایت ادب نسبت به یاد او

به این که مؤمن، آن حضرت علیه السلام را یاد نکند مگر با القاب شریف مبارکش، مانند: حجّت، قائم، مهدی، صاحب الامر، صاحب الزمان و غیر این ها، و ترک تصریح به نام شریف اصلی آن حضرت که اسم رسول خداصلی الله علیه وآله است: «م ح م د» و علمای ما - که خدای تعالی رحمت شان کند - در حکم نام بردن مولایمان حضرت مهدی علیه السلام به نام اصلی، اختلاف کرده اند. بعضی از آن ها به طور کلّی - جز در حال تقیّه - آن را جایز نشمرده اند مانند محدّث عاملی در کتاب وسائل(۲) و برخی به طور مطلق آن را ممنوع دانسته اند، چنان که ظاهر آن ها از دو شیخ اقدم مفید و طبرسی - قدس سرّهما - حکایت شده همین نظر است. و بعضی به طور مطلق آن را حرام شمرده اند مگر در دعاهای رسیده از

۱- ۱۲. تفسیر البرهان، ۲/ ۳۴ ح ۳.

۲- ۱۳. وسائل الشیعه، ۱۱/۴۸۷ باب ۳۳ ذیل ۷ و ۸.

معصومین علیهم السلام و این نظر اسماعیل بن احمد علوی عقیلی طبرسی قدس سره است که در کتاب کفایه الموحدین بیان کرده است و برخی آن را جایز ولی مکروه دانسته اند، مانند شیخ محقق انصاری قدس سره. و عده ای حرام بودن را به نام بردن در محافل و مجامع اختصاص داده اند نه در موارد دیگر مانند: سیّد محقّق میرداماد و دانشمند مدقّق نوری – قدس سرّهُما – و بعضی حرمت را به زمان غیبت صغری اختصاص داده اند، و من گوینده ای بر این قول نمی شناسم ولی از سخن فاضل مجلسی در بحار(۱) چنین ظاهر می شود که کسی این قول را داشته است و خدا دانا است. و ممکن است این قول را به نظر اوّل باز گرداند به جهت شدّت تقیه در زمان غیبت صغری، چنان که پوشیده نیست. و به هر حال تحقیق سخن در این باره این که: یاد کردن نام شریف معهود آن حضرت بر چند گونه تصوّر می شود؛

گونه اول

یاد کردن آن در کتاب ها، که در جایز بودن آن تردید نیست به حکم اصل، و به جهت این که دلایل منع شامل آن نمی شود، و نیز به جهت آن که خواهیم دید که شیوه پیشینیان صالح و علمای عامل مان – که رضوان خداوند بر همه آنان باد – از زمان شیخ کلینی تا زمان ما این طور بوده که نام آن حضرت علیه السلام را در کتاب های خود ذکر کرده اند، بدون این که کسی بر آنان اعتراض نماید.

گونه دوم

یاد کردن آن جناب با اشاره و کنایه، مانند این که گفته شود: اسم او اسم رسول خداصلی الله علیه وآله است و کنیه اش کنیه آن حضرت می باشد. این نیز جایز

ص:۲۴

۱- ۱۴. بحار الانوار، ۵۱/۳۲.

است به همان ادلّه ای که در گونه نخستین گذشت، به اضافه روایات متعددی که از طریق شیعه و سنی از پیغمبرصلی الله علیه وآله رسیده که در آن ها تصریح فرموده به این که: مهدی از فرزندان من است، نام او نام من و کنیه اش کنیه من می باشد. و باید دانست که جایز بودن در این مورد و گونه اوّل به غیر حال ترس اختصاص دارد، زیرا که حالت ترس از جمله عناوین عارضی است که مایه حرام شدن هر جایز می باشد چنان که پوشیده نیست.

گونه سوم

یاد کردن آن حضرت در دعا و مناجات، به طوری که عنوان نام بردن در محافل و مجامع را نداشته باشد. ظاهراً در این صورت نیز جایز است، به جهت این که دلایل جواز - که در گونه هفتم خواهی دید - در این قسمت جریان دارد، اضافه بر ورود آن در بعضی از دعاها و تعقیبات، ولی احوط آن است که ترک گردد، مگر این که در روایت صحیحی رسیده باشد، (خوب دقت کنید).

گونه چهارم

یاد کردن آن حضرت در مجامع و غیر آن ها به طور سرّی و در دل، و حق آن است که در این صورت نیز جایز باشد، به جهت این که دلایل منع از این قسمت منصرف است، پس اصل و دلایل جواز بدون معارض باقی می مانند، اضافه بر روایتی که در مستدرک با سندی از حذیفه بن الیمان آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله در خبر وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «و او است که به طور آشکارا پیش از قیامش کسی نامش را نبرد مگر کافر به او».(۱)

۱- ۱۵. مستدرک الوسائل، ۲/۳۸۰ ح ۱۴.

و نیز مؤیّد این اختصاص یافتن حرمت به آن در مورد اجماعی که محقق داماد آن را نقل کرده که: «بطور علنی و آشکار نامش را برند». و سخنش خواهد آمد.

گونه پنجم

یاد کردن این اسم شریف در مواقع ترس، مانند: محافل و مجالس دشمنان دین که تقیّه با آنان واجب است، و هیچ اختلافی از هیچ یک از متقدمین و متأخّرین در حرمت این قسم نیست، و نیز تمام دلایل تقیّه بر آن دلالت دارد، و هم چنین احادیث منع از نام بردن، همگی شامل این قسم می شود.

گونه ششم

یاد کردن نام آن حضرت در مجالس که ترس و تقیّه ای در آن ها نیست، و این گونه است که معرکه آرا و جای بحث و گفتگو می باشد. و مختار نزد من، قول به حرمت آن است، موافق با رأی شیخ صدوق و مفید و طبرسی و محقق داماد و علّامه مجلسی و محقق نوری - قدس سرّهم - بلکه در گفتار محقّق داماد اجماع بر آن نقل گردیده، و در سخن بعضی دیگر شهرت این قول حکایت شده، به دلیل اخبار صحیح، معتبر و مستفیض، بلکه از لحاظ معنی در حدّ تواتر. از جمله:

۱ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیحی از ابوهاشم جعفری روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوالحسن العسکری (امام هادی علیه السلام) می فرمود: «جانشین بعد از من پسرم حسن است، پس چگونه خواهید بود در جانشین پس از جانشین؟ راوی گوید: عرضه داشتم: خداوند مرا فدای تو گرداند! چرا؟ فرمود: زیرا که شما شخص او را نمی بینید و بردن نامش برای شما روا

نیست. گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود: بگویید حجّت از آل محمد - صلّی اللّه علیه وعلی آبائه الطاهرین المعصومین -».(۱)

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله نیز در کافی این حدیث را به طور مرسل روایت کرده است.(۲)

۲ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیحی، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «صاحب این امر مردی است که هیچ کس با اسمش او را یاد نکند، مگر این که کافر باشد». شیخ کلینی نیز به سند صحیحی این خبر را چنین روایت نموده: «صاحب این امر را کسی به نامش اسم نبرد مگر کافری».(۳)

۳ - در «کافی» و «کمال الدین» به سند معتبری، از ریّان بن الصلت آمده که گفت: «شنیدم حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام - که درباره قائم علیه السلام سؤال شده بود - می فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم نام برده نگردد».(۴)

همین خبر را به طور مسند در مستدرک از ریّان بن الصلت روایت کرده که گفت: «شنیدم حضرت رضا علی بن موسی علیهما السلام می فرمود: قائم مهدی فرزند پسرم حسن است که بدنش دیده نمی شود، و کسی او را در زمان غیبتش به اسمش نام نبرد تا این که او را ببیند و اسمش را اعلان کند [اعلان کنند] پس [در آن هنگام] هر کس از خلایق بخواهد اسم او را ببرد ... .»

۱- ۱۶. کمال الدین، ۲/۳۸۱ باب ذیل ح ۵.

۲- ۱۷. اصول کافی، ۱/۳۲۸، ح ۱۳.

۳- ۱۸. اصول کافی، ۱/۳۳۳ باب در نهی از اسم ح ۴.

۴- ۱۹. اصول کافی، ۱/۳۳۳؛ کمال الدین، ۲/۶۴۸.

۴ - در مستدرک به طور مسند از رسول خداصلی الله علیه وآله آمده در خبر توصیف حضرت مهدی علیه السلام که فرمود: «و او است آن که پیش از قیامش به طور آشکار نامش را نبرد مگر کسی که به او کافر باشد».(۱)

۵ - و در همان کتاب نیز از حسین بن علوان آمده که امام صادق علیه السلام در شماره امامان فرمود: «آنان دوازده تن از آل محمدعلیهم السلام می باشند؛ علی، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی و هر کس که خدا خواسته. راوی عرضه داشت: فدایت شوم! همانا من از تو سؤال می کنم تا به حق، مرا فتوا دهی. فرمود: من و این پسرم - و به فرزندش موسی اشاره کرد - و پنجمین از فرزندان او، شخص او غایب می شود و یاد کردنش با اسمش روا نباشد».(۲)

۶ - توقیع شریف آن حضرت علیه السلام که: «ملعون است ملعون، کسی که در محفلی از مردم اسم مرا ببرد ... ».(۳)

۷ - توقیع دیگری از آن جناب علیه السلام که: «هر کس در میان جمعی از مردم اسم مرا ببرد، لعنت خدا بر او باد».(۴) این دو توقیع را شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» روایت کرده.(۵)

۸ - روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله، به سند خود از حضرت امام باقرعلیه السلام آورده که فرمود: «عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علیه السلام درباره حضرت مهدی

۱- ۲۰. مستدرک وسائل، ۲/۳۸۰ ح ۱۴.

۲- ۲۱. مستدرک وسائل، ۲/۳۸۱ ح ۱۷.

۳- ۲۲. بحار الانوار، ۵۳/۱۸۴ ح ۱۳.

۴- ۲۳. بحار الانوار، ۵۳/۱۸۴ ح ۱۴.

۵- ۲۴. کمال الدین، ۲/۴۸۲ ح ۱ و ۴۸۳ ح ۳.

سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب! از مهدی خبر ده که اسمش چیست؟ فرمود: اسمش را نه [نمی گویم] به درستی که حبیب من و خلیلم از من پیمان گرفت که نام او را بازگو نکنم تا این که خدای - عزّوجلّ - او را برانگیزد و آن، از چیزهایی است که خدای - عزّوجلّ - علم آن را به رسولش سپرده است».(۱)

۹ - حدیث خضر که در بخش دوم کتاب، به سند صحیحی آن را روایت آوردیم و در آن آمده: «و گواهی می دهم بر مردی از فرزندان حسین که کنیه و نامش گفته نمی شود تا این که خداوند امرش را آشکار سازد».

۱۰ - شیخ صدوق به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «پنجمین از فرزندان هفتمین [امام] از شما غایب می شود و بردن نامش برای شما روا نیست».(۲)

۱۱ - شیخ صدوق به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر ثانی، امام جوادعلیه السلام روایت آورده که در وصف حضرت مهدی علیه السلام فرمود: «اوست آن که از مردم ولادتش مخفی می ماند و بردن نامش بر آن ها حرام می باشد» (۳) که تمام این حدیث در بخش چهارم کتاب، در حرف «ع» ضمن خبرهای امام جوادعلیه السلام به غیبت آن جناب گذشت.

۱۲ - روایتی که شیخ صدوق از عبد العظیم حسنی، در حدیث عرضه کردن دینش بر حضرت ابوالحسن علی بن محمد عسکری امام هادی علیه السلام آورده:

۱- ۲۵. کمال الدین، ۲/۶۴۸ باب ۵۶ ح ۳.

۲- ۲۶. کمال الدین، ۲/۳۳۳ باب ۳۳ ح ۱.

۳- ۲۷. کمال الدین، ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۲.

« ... پس امامان را برشمرد تا حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام. آن گاه حضرت هادی علیه السلام فرمود: و پس از من حسن فرزنـدم [امام می باشـد]پس چگونه است حال مردم با جانشـین بعد از او! گوید: عرضه داشـتم: و چرا این گونه است ای مولاـی من!؟ فرمود: زیرا که شـخص او دیـده نمی شود و یـاد کردن نـامش حلال نمی باشـد، تا هنگامی که خروج کنـد، پس زمین را آکنده از قسط و عدل سازد ... ».(1)

۱۳ - نیز خبر صحیحی از محمد بن زیاد ازدی آورده که گفت: از سرورم حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام درباره فرموده خدای - عزّوجل -: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً» (2)؛ و نعمت های ظاهری و باطنی خویش را بر شما تمام کرد. پرسیدم. آن حضرت علیه السلام فرمود: نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطن، امام غایب می باشد. به آن جناب عرضه داشتم: آیا در امامان کسـی هست که غایب شود؟ فرمود: آری. از دیـدگان مردم، شـخص او غایب می شود، ولی از دل های مؤمنین، یاد او غایب نمی گردد و او دوازدهمین تن از ما [امامان]است، خداوند هر دشواری ای را برای او آسان می نماید و هر سـختی ای را برایش رام می سازد و گنـج های زمین را برایش آشـکار می گرداند و هر دوری را برای او نزدیک می نماید و هر سـرکش ستیزگر را به او نـابود می گردانـد و بر دست های او [به دست او] هر شـیطان طاغی را هلاک می سازد، او پسـر بهترین کنیزان است آن که ولادتش بر مردم پوشیده می ماند و نام بردنش بر آنان حلال

۱- ۲۸. کمال الدین، ۲/۳۸۰ باب ۳۷ ذیل ح ۱.

۲- ۲۹. سوره لقمان، آیه ۲۰.

نباشد، تا این که خداوند او را آشکار سازد، پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد».(۱)

۱۴ - شیخ جلیل علی بن محمد خزّاز رازی (یا قمی) در کتاب «کفایه الاثر فی النصوص علی الأئمّه الاثنی عشر علیهم السلام» به سند خود از جابر بن عبد اللَّه انصاری آورده که گفت: جندل بن جناده یهودی از خیبر بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عرضه داشت: ای محمدصلی الله علیه وآله! مرا خبر ده از آنچه برای خداوند نیست و از آنچه نزد خداوند نیست و از آنچه خداوند نمی داند؟ آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: امّا آنچه برای خداوند نیست، خداوند را شریکی نیست؛ و امّا آنچه نزد خداوند نیست، پس نزد خداوند ظلمی نسبت به بندگان نیست؛ و امّا آنچه خداوند نمی داند، آن گفتار شما گروه یهود است که عُزیر پسر خدا است و خداوند برای خود فرزندی نمی داند. پس جندل گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز اللَّه نیست و به حق، تو رسول خدا هستی. سپس گفت: ای رسول خدا! من دیشب در خواب موسی بن عمران علیهما السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل! بر دست محمدصلی الله علیه وآله مسلمان شو و به جانشینان بعد از او دست بیاویز. پس من مسلمان شدم و خداوند این نعمت را به من روزی فرمود، اکنون مرا از جانشینان پس از خودت خبر ده، تا به آنان متمسّک گردم. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ای جندل! اوصیای من پس از من، به شماره نقبای بنی اسرائیل می باشند. عرضه داشت: آن ها دوازده تن بوده اند، همچنان که در

۱- ۳۰. کمال الدین، ۲/۳۶۸ باب ۳۴ ذیل ح ۶.

تـورات یـافته ام. رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: آری. امامـان بعـد از من دوازده تن می باشـند. عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا همگی آن ها در یک زمان خواهند بود؟ فرمود: نه. ولی جانشـینی پس از جانشـین دیگر، که البتّه تو جز سه تن از آن هـا را درک نخواهی کرد. عرضه داشت: پس ای رسول خـدا! نامشـان را برایم بگو! فرمود: آری. به درسـتی که سیّد اوصـیا و وارث پیغمبران و پدر امامان علی بن ابی طالب علیهما السلام را بعد از من خواهی دید، سپس فرزندش حسن، سپس حسین را. به آن هـا پس از من متمسّـک شـو و نـادانی جاهلاـن تو را نفریبـد، پس چون هنگـام ولاـدت فرزنـدش علیّ بن الحسـین سـید العابـدین شود، خداونـد عمر تو را به سـر خواهـد آورد و آخرین برخورداری ات از دنیا، جرعه ای از شـیر خواهـد بود. جنـدل گفت: ای رسول خـدا! همچنین در تورات یـافتم: «الیـا الیـا بقطو شَبراً وشُبیراً». ولی نام هایشان را نشـناختم، بعـد از حسـین چند وصـیّ هست و نامشان چیست؟ رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: نُه تن از فرزندان حسین علیه السلام می باشند و مهدی از آن ها است، که چون مـدّت حسـین سپری گشت، بعـد از او پسـرش علی امر امامت را به عهـده می گیرد، لقبش زین العابدین است؛ و چون مـدّت علی سپری شـد، امر امامت را بعد از او پسـرش محمد به عهده می گیرد، که باقر خوانده می شود؛ و چون دوران محمـد پایان می یابـد، بعـد از او جعفر که صادق خوانده می شود، مسؤولیت امامت را به دوش می کشد؛ پس هنگامی که دوران جعفر تمام می گردد، بعـد از او موسـی که کاظم خوانـده می شود، این امر را به عهـده می گیرد؛ سـپس چون مدت موسی منقضی شود، پس از او پسرش

علی این امر را به عهـده می گیرد، که رضا خوانده می شود؛ و هرگاه که دوران علی سپری گردد، بعد از او فرزندش محمد به امر امامت قیام کنـد، که زکیّ خوانـده می شود؛ پس چون مدّت محمد منقضـی شود، بعد از وی، پسـرش علی که نقی خوانده می شود، امر امامت را خواهـد داشت؛ و چون مـدّت علی به سـر آیـد، بعـد از او، حسن پسـرش امر امامت را خواهد داشت که امین خوانده می شود؛ سـپس امام مردم از آن ها غایب خواهد گشت. جندل گفت: ای رسول خدا! او حسن است که از آن ها غـایب خواهـد شـد؟ فرمود: نه. ولی فرزنـدش حجّت است، گفت: یا رسول اللّه! پس اسم او چیست؟ رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: نـامش برده نمی شود، تـا این که خداونـد او را آشـکار گردانـد. جنـدل گفت: ای رسول خـدا! ما یاد آن ها را در تورات یـافته ایم و البته موسـی بن عمران علیهمـا السـلام به تو و جانشـینان بعـد از تو از خانـدانت به ما مژده داده است. سـپس رسول خداصـلی الله علیه وآله این آیه را تلاـوت کرد: «وَعَـِدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحـاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» (۱).

خداونـد کسانی که از شـما ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده انـد، وعده داده که البته آنان را در زمین جایگزین خواهد ساخت، همچنان که آنان را که پیش از ایشان بودند، به خلافت رسانید. و به راستی که دینشان را که برایشان پسـندیده مُکنت خواهد داد و پس از ترسشان، به جای آن، به طور حتم امنیّت شان خواهد بخشید ...

ص:۳۳

۱- ۳۱. سوره نور، آیه ۵۵.

آن گاه جندل گفت: ای رسول خدا! ترس آن ها چیست؟ فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از آنان کسی هست که متعرّض او شود و اذیتش کند، پس هرگاه خداوند خروج قائم ما را تعجیل فرماید، زمین را پر از قسط و عدل سازد، همچنان که از ستم و ظلم آکنده باشد. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خوشا به حال صبر کنندگان در زمان غیبت! و خوشا به حال کسانی که بر شیوه آنان پایدار مانند! آنهایند که خداوند در کتابش آنان را وصف نموده و فرموده: «اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالغَيْبِ» (۱)؛ آنان که به غیب ایمان دارند. و فرموده: «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ المُفْلِحُونَ» (۲)؛ آن ها حزب خدایند، توجّه کنید که البته حزب خداوند رستگارانند.

ابن الاسفع [روایت کننده این خبر از جابر بن عبد الله] گوید: سپس جندل بن جناده تا زمان حضرت حسین بن علی علیهما السلام زندگی کرد، آن گاه به طائف رفت، پس از آن، نعیم بن ابی قیس برایم گفت که: در طائف بر او وارد شدم در حالی که بیمار بود، سپس شیر درخواست کرد و آن را آشامید و گفت: این چنین رسول خداصلی الله علیه وآله به من وعده فرموده که: آخرین توشه ام از دنیا آشامیدنی شیر باشد. آن گاه درگذشت - خدای تعالی رحمتش کند - و در طائف در جایی که به «کوراء» معروف است، دفن شد.(۳)

۱۵ - فاضل متبحّر نوری رحمه الله در کتاب «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب «الغیبه» شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان روایت آورده، از محمد بن عبد الجبّار

۱- ۳۲. سوره بقره، آیه ۳.

۲- ۳۳. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳- ۳۴. کفایهالاثر، ۲۹۵؛ بحارالانوار، ۳۶/۳۰۴.

که گفت: به سرورم حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا فدایت شوم! دوست می دارم که بدانم چه کسی امام وحجّت خداوند بر بندگانش بعد از تو است؟ فرمود: امام و حجّت بعد از من پسرم، همنام رسول خداصلی الله علیه وآله و هم کنیه او است، آن که خاتم حجّت های الهی و خلفای او می باشد ... تا این که فرمود: پس برای احدی روا نیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه اش بخواند.(۱)

۱۶ - در مستدرک از همان کتاب آمده که گفت: ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری برایمان حدیث گفت: هنگامی که والی عمرو بن عوف در پی کشتنم برآمد، و او مردی سخت دل و نسبت به کشتن شیعیان حریص بود و این خبر که به من رسید، ترس شدیدی مرا فرا گرفت، با خانواده و دوستانم خداحافظی کردم و به سوی خانه حضرت ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) رهسپار شدم، تا با آن جناب هم وداع نمایم و به فکر فرار کردن بودم، پس هنگامی که بر آن حضرت وارد شدم، پسری دیدم در کنارش نشسته که صورتش همچون ماه شب چهارده درخشان بود، از نور و درخشندگی اش متحیّر ماندم و نزدیک بود که ترس و قصدِ فرار خودم را فراموش کنم. پس [آن پسر]به من فرمود: فرار مکن که به راستی خدای - تبارک و تعالی - به زودی شرّ او را از تو دفع خواهد کرد. بر حیرتم افزوده شد و به حضرت ابومحمدعلیه السلام عرض کردم: ای سرور من! خداوند مرا فدای تو گرداند! او کیست که از آنچه

۱- ۳۵. مستدرک الوائل، ۲/۳۷۹ ح ۳.

در خاطرم بود خبر داد؟ فرمود: او پسرم و جانشین بعد از من است و هم او است، آن که غایب می شود غیبتی طولانی و پس از پُر شدن زمین از جور و ظلم آشکار می گردد و آن را آکنده از قسط و عدل می سازد. پس درباره اسم او پرسیدم، فرمود: او همنام و هم کُنیه رسول خداصلی الله علیه وآله است و برای احدی روا نیست که او را به نام و یا کنیه اش بخواند، تا این که خداوند دولت و حکومتش را ظاهر گرداند، پس ای ابراهیم! آنچه امروز از ما دیدی و شنیدی جز از اهلش پنهان بدار. ابراهیم گوید: آن گاه بر آن دو بزرگوار و بر پدرانشان درود فرستادم و در حالی که فضل خدای تعالی را پشتوانه خویش نموده و به آنچه از حضرت صاحب علیه السلام شنیده بودم، اعتماد داشتم بیرون شدم ... ».(1)

می گویم: این ها قسمتی از اخبار بود که بر حرام بودن یاد اسم شریف آن حضرت دلالت دارد و بخشی از آن ها را به خاطر پرهیز از اطاله سخن نیاوردیم. و این اخبار - چنان که دیدید - بر دو گونه می باشند؛ گونه ای از آن ها دلالت دارند بر حرام بودن یاد اسم مورد بحث، چه در مجامع و چه در غیر آن ها، خواه در حال تقیّه و ترس باشد، یا در غیر آن حال باشد و چه در غیبت صغری باشد و چه در غیبت کبری.

گونه دیگر از آن روایات، حرمت را به مجامع اختصاص داده اند و این که آن اسم شریف را به طور علنی و آشکار یاد نمایند. و این گونه از احادیث منظور آن گونه دیگر را بیان می کنند، اطلاق های آن اخبار را مقیّد می سازند

ص:36

1- 36. مستدرک الوسائل، 2/379 ح 4.

[به این که در مجامع و مجالس به طور علنی آن اسم مقدس ذکر گردد]، و شاهد بر این، قرائن آینده است از جمله: منعقد شدن اجماع منقول در سخن محقق داماد رحمه الله بر تحریم می باشد، که این اجماع در خصوص مجامع به طور علنی و آشکار است.

اگر بگویید: ممکن است این اخبار منظور شان حال تقیّه و ترس باشد، به قرینه بعض اخبار دیگر، پس جایز نیست که در غیر آن مورد، آن ها را سرایت دهیم؟ مانند آنچه در «اصول کافی» از علی بن محمد از ابوعبد اللّٰه صالحی روایت شده که گفت: «بعضی از اصحاب ما پس از درگذشت حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام از من خواستند که از اسم و جایگاه حضرت صاحب الامرعلیه السلام سؤال نمایم، پس جواب بیرون آمد که: اگر بر اسم، آن ها را دلالت دهی، آن را شایع می کنند و اگر منزلگاه را بدانند، آن را نشان خواهند داد.(۱)

و مانند آنچه در «کمال الدین» از عبد اللّٰه بن جعفر حمیری، از محمد بن عثمان عَمْری ضمن حدیثی روایت آمده، که حمیری به او گفت: تو جانشین حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام را دیده ای؟ جواب داد: آری. به خدا سوگند! ... تا آن جا که گوید: گفتم: پس اسم [او را بگو]؟ گفت: بر شما حرام است که از آن بپرسید و من این را از خود نمی گویم و برای من روا نیست که حلال و حرام کنم و لیکن از خود او است، چون نزد زمامدار چنین ثابت شده که حضرت ابومحمدعلیه السلام درگذشت در حالی که فرزندی از او به جای نماند ...

۱- ۳۷. اصول کافی، ۱/۳۳۳.

تا این که گفت: و اگر اسم گفته شد، جستجو واقع می گردد، از خداوند پروا کنید و از این کار دست بکشید.(۱)

می گویم: آنچه در این دو خبر و مانند این ها آمده، وجه تشریع حکم و بیان حکمت نهی از بردن آن نام مقدس است، همچنان که حکمت تشریع غسل جمعه این بود که تا مردم از بوی زیر بغل انصار اذیت نشوند - به طوری که در کتاب «فقیه» و غیر آن روایت شده - پس همان طور که بر اثر منتفی شدن آن حکمت، دستور غسل جمعه برداشته نمی شود، هم چنین با منتفی شدن این حکمت، دستور حرمت نام بردن آن حضرت از بین نمی رود.

اگر بگویید: ظاهر علّتی که در روایت دوم بیان شده، آن است که ترس؛ علت حرام شدن است، پس اگر ترس برداشته شود حکم نیز برداشته می شود؟ می گویم: نمی توان آن را بر علّت حقیقی حمل کرد، به خاطر چند وجه؛

اوّل: این که نظیر این عبارت در چندین مورد وارد شده و علمای ما آن ها را بر حکمت وضع حکم حمل کرده اند، بنابراین روایت مزبور در آنچه ادعا شده، ظهور ندارد. البته اگر نصّ‌ی در منحصر بودن علّت تحریم چیزی به طور خصوص وارد شود، جایز است که از عموم تحریم دست برداریم، و این امر در اینجا معلوم نیست آن طور باشد، به جهت این که تصریحی در آن نیست و علم نداریم که علّت حکم به هنگام ترس و تقیّه منحصر باشد، چنان که ان شاء اللّه تعالی خواهی دانست.

۱- ۳۸. بحار الانوار، ۵۱/۳۴۸.

دوم: این که اگر همین جهت علّت بود، پیغمبرصلی الله علیه وآله از یاد کردن نام آن جناب برای جندل خیبری خودداری نمی کرد و نیز امام صادق علیه السلام اصحاب خود را از یاد نمودن نام شریفش نهی نمی فرمود؛ زیرا که در آن زمان ها راجع به این امر تقیّه ای نبود، چون هنوز حضرت مهدی – عجّل اللّه فرجه الشریف – متولد نشده بود. و آنچه احیاناً پنداشته می شود که: از امامان علیهم السلام در مورد نهی از بردن نام آن و حرام بودن و حلال نبودن آن رسیده، خبر از حال کسانی است که در زمان حضرت حجّت علیه السلام هستند، به این که بردن نام آن حضرت به جهت تقیّه و ترس بر آن ها حرام است، چنین پنداری بسیار دور از حقیقت و در نهایت سستی و بی پایگی است، چون ظاهر از فرمایش امامان، آن است که در مقام بیان حکم بوده اند، اضافه بر این که این پندار در بعضی از نصوص یاد شده ممتنع می باشد، مانند فرموده آن حضرت علیه السلام که: «هیچ کس جز کافری نام او را نبرد».

سوم: این که اگر علّت این حکم تقیّه بود، اصلاً روا نمی بود که اسم شریفش را آشکار سازند، با این که اخبار بسیاری از طرق خاصّه و عامّه دلالت دارند بر این که پیغمبرصلی الله علیه وآله با صراحت فرموده: «نام او نام من و کنیه اش کنیه من است». که بدین وسیله نام شریفش را شناسانده اند.

چهارم: این که اگر علّت نهی از بردن اسم، فقط ترس و تقیّه بود، می بایست که با هیچ نام و لقبی اصلاً یاد نشود، چون که باید علّت حکم را در تمام موارد ش شمول داد، تا این که دشمنان او را نشناسند، در صورتی که آن حضرت علیه السلام با القابش بیش از اسمش معروف بوده است، به ویژه لقب

مهدی علیه السلام و عامّه آن جناب را با لقب و نسبش می شناختند و هیچ خبری در مورد نهی از ذکر غیر از این اسم شریف نقل نشده، بلکه منع در توقیع آتی و غیر آن به یاد نمودن خصوص نام آن حضرت اختصاص داده شده، پس این دلیل بر آن است که علّت حرام بودن امری است که بر ما پوشیده مانده و امیر المؤمنین علیه السلام به این معنی اشاره فرموده، در خبری که در کمال الدین از آن حضرت روایت شده است.

پنجم: این که اگر حرمت در محدوده ترس و تقیّه قرار داشت، درست نبود که ظهور آن حضرت آخرین وقت برای آن قرار داده شود، چون که تقیّه گاهی هست و گاهی نیست.

ششم: آنچه دانستی که خضرعلیه السلام از بردن نام شریف آن حضرت خودداری نمود، با این که اصلاً در آن مجلس ترسی وجود نداشت.

هفتم: آنچه محقّق نوری یادآور شده که: در قسمتی از اخبار منع از نام بردن تصریح به این است که آن حضرت همنام پیغمبرصلی الله علیه وآله می باشد، که شنونده راوی اسم را شناخته است، پس اگر تقیّه از خود آن شخص بوده که او آن اسم را شناخت. و اگر تقیّه از دیگری بوده، وجهی ندارد که در این مجلس آن را ذکر نکند، بلکه لازم بود به راوی تذکّر دهند که در مجلس دیگری آن اسم را نبرد.

هشتم: این که نامیده شدن به اسم محمدصلی الله علیه وآله در حضرت قائم علیه السلام منحصر نیست تا یاد کردن آن حضرت به آن اسم مورد نهی واقع گردد، بدین منظور که دشمنان او را نشناسند، بلکه اگر علّت این حکم ترس بود، می بایست نهی

می شد از این که آن جناب با عنوان حجّت و صاحب الغیبه و مانند این ها یاد شود، زیرا که پیش از آن حضرت، کسی به این عناوین نامیده نشده است، بلکه لازم بود که آن جناب با عنوان ابن العسکری نیز یاد نگردد، زیرا که این نحوه یاد کردن صراحت دارد در این که او زنده و باقی است، پس دشمنان به جستجویش برمی خیزند. و از اینجا روشن می شود که قول به اختصاص داشتن حرمت به زمان غیبت صغری ضعیف است، چون که اگر ترس و تقیّه علّت این حکم بود می بایست از یاد کردن القاب مخصوص آن حضرت نیز نهی می شد.

جان کلام این که: حرام بودن یاد اسم شریف، به ترس یا عدم آن بستگی ندارد، برخلاف سایر نام ها و القاب آن جناب که جواز یا حرمت آن ها پیرامون ترس و تقیّه دور می زند که هر گاه جای تقیّه باشد ذکر آن ها جایز نیست و در صورتی که تقیّه نباشد جایز است، و همچنین در مورد بردن نام سایر امامان علیهم السلام حکم همین طور است، پس همه امامان علیهم السلام در این حکم مساوی هستند، چنان که روایات بر آن دلالت دارد، و این وجه در اینجا به ذهن رسید، که توضیح و بیان بیشتری در مورد آن به زودی خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی. و امّا بعضی از وجوه گذشته را محقّق نوری رحمه الله یادآور شده است. بنابراین از مطالعه تمام این وجوه و امور برای فقیه زبردست یقین حاصل می شود به این که ترسی که در دو خبر یاد شده اشاره گردیده، حکمت قرار دادن این حکم است نه علّت آن. گذشته از این که حمل کردن روایات بر تقیّه خلاف اصل

است، زیرا که شیوه ظاهر عقلا و اهل زبان چنین است که در محاورات و گفت و شنود هایشان درصدد بیان حکم واقعی می باشند، پس منصرف نمودن سخن به غیر آن، نیازمند به دلیل صریحی است که موجب دست برداشتن از عمومات بسیار گردد که در این مورد چنین دلیلی وجود ندارد. و نیز قول به تحریم مطلق – چنان که دانستی – مقتضای ظهور عامّ می باشد، پس تخصیص دادن آن (حرمت) به پاره ای از افراد آن (موارد ترس و تقیّه و ...) بیرون کردن عام از ظاهر آن است بدون این که دلیلی بر آن بوده باشد. و باز [اشکال دیگر این که] اختصاص دادن حرمت به حال ترس و تقیّه مایه خارج کردن بیشتر افراد از عنوان عامّ است و جایز نبودن آن بر اهل تدبّر و دقّت پوشیده نیست. اکنون که این نکات را دانستی، می گویم: آنچه ما اختیار کردیم که حرمت آن اسم شریف معهود آن حضرت – عجّل اللّٰه فرجه الشریف – را یاد کردن به مجالس و مجامع اختصاص دارد، به چند امر تأیید می گردد:

یکم: این که در احادیث معراج یک خبر هم نقل نشده که خداوند – جلّ جلاله – به نام حضرت مهدی – روحی فداه – تصریح کرده باشد، چنان که بر پژوهنده مخفی نمی ماند.

دوم: این که در احادیث نبوی – با همه بسیاری و تظافری که دارند – یک حدیث هم نقل نشده که پیغمبرصلی الله علیه وآله اسم شریف آن حضرت – عجّل اللّٰه فرجه الشریف – را تصریح کرده باشد، بلکه با القابش او را یاد می نمود، یا این که می فرمود: نام او نام من و کنیه اش کنیه من است. و این دو وجه را محدّث نوری رحمه الله یادآور شده که هر دوی آن ها قابل مناقشه است.

سوم: اجماع منقولی که در سخنان سیّد محقّق داماد موجود است که بد نیست سخنش را - همان گونه که یکی از اوتاد - برای تأیید و استشهاد حکایت نموده، بیاوریم. وی - که خدای تعالی رحمتش کند - در کتاب «شرعه التسمیه فی زمان الغیبه» گوید: شیوه دین و راه و رسم مذهب چنین است که برای احدی از مردم در این زمان - یعنی زمان غیبت - تا آن گاه که هنگام فرج فرا رسد و خداوند سبحان برای ولیّ و حجّت خود بر خلقش و بپاخاسته به امرش و منتظر حکمش به ظهور و خروج، حلال نیست که نام و کنیه آن جناب - صلوات اللَّه علیه - را در میان مجمعی و انجمنی به طور آشکار یاد کند، اسم شریفش را بلند بگوید و کنیه گرامی اش را به طور علنی یاد نماید. و شیوه مشروعی که از بزرگان دین - صلوات اللَّه علیهم أجمعین - به دستمان رسیده، نسبت به یاد کردن مان از آن حضرت، تا مادامی که غیبتش باقی است، آن که: از ذات مقدسش با القاب قدسیه اش کنایه آوریم، مانند: «الخَلَفُ الصّالِحُ وَالإمامُ القآئِمُ وَالمَهْدِیُّ المُنْتَظَرُ وَالحُجَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام» و کنیه را بگوییم و همه هم کیشان گذشته ما و اساتید پیشین مان که در ضبط آثار شرع و حفظ شعایر دین از ما پیش کسوت تر بوده اند - رضوان خداوند بر همه آنان باد - بر این امر متّفقند، و روایاتی که نصّ بر این معنی است از امامانِ معصوم مان - صلوات اللَّه علیهم أجمعین - به طور متظافر رسیده است و کسی این دستور را انکار نمی دارد، مگر آن هایی که در احکام و اخبار، تصوّر شان ضعیف و اطّلاع شان از دقایق و اسرار اندک می باشد و جز کوته فکرانی که درجه فقه و مرتبه علمشان همین

ص:۴۳

مقدار است که بهره ای از خبرگی به اسرار نهانی مراسم شریعت و نشانه های سنّت ندارند و بینشی در حقایق قرآن حکیم و بهره ای از شناخت رازهای نهفته در احادیث مراکز هبوط وحی و معادن حکمت و جایگاه های نور و حافظان دین و حاملان سِرّ و گنجوران علم خداوند عزیز سپرده شده، برایشان نیست.(۱)

چهارم: شیوه همه اهل ایمان در تمام شهرها و بلاد، در هر زمان بر تصریح نکردن به نام مولایمان صاحب الزمان علیه السلام ثابت است، به طوری که از هیچ یک از آنان گفته و شنیده نشده که به اسم شریف آن جناب در محفلی از محافل و مجمعی از مجامع تصریح کنند و چون این امور را به نصوص صحیح یادشده ضمیمه کنیم، موجب می گردد که به حرام بودن تصریح به اسم شریف مولایمان در مجمعی از مجامع مردم اطمینان یابیم و خدا دانا و نگهدارنده از لغزش ها است.

گونه هفتم

یاد کردن اسم شریف آن حضرت در غیر مجامع برای خواصّ (شیعیان) - که خداوند از آنان خشنود باد - جواز این گونه به واقع نزدیک تر است، به جهت ورود اخبار متعدّدی که همدیگر را تقویت می کنند به ذکر این اسم شریف، که در فعل و تقریر ائمه اطهارعلیهم السلام آمده است، از جمله: حدیث لوح است که به سند معتبری در «اصول کافی» و «کمال الدین» (۲) و کتب معتبر

ص:۴۴

۱- ۳۹. شرعه التسمیه.

۲- ۴۰. کمال الدین، ۲/۳۸۰ باب ۲۸ ح ۱.

دیگر روایت شده، ما آن را به روایت ثقه الاسلام کلینی(۱) در «اصول کافی» می آوریم که به سند خود، از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام است که فرمود: پدرم به جابر بن عبد اللّه انصاری فرمود: مرا با تو کاری است، پس کدام وقت بر تو آسان باشد که به تنهایی تو را ملاقات نمایم و درباره آن از تو بپرسم؟ جابر به او عرضه داشت: هر وقت که دوست داشته باشی. پس در یکی از روزها، در جای خلوتی با او نشست و به او فرمود: ای جابر! مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله دیدی و آنچه مادرم به تو خبر داد که در آن لوح نوشته شده است. جابر عرضه داشت: خدای را شاهد می گیرم که بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدم، پس او را به ولادت حسین علیه السلام تهنیت گفتم و در دستش لوح سبز رنگی مشاهده نمودم که به گمانم از زمرّد بود و در آن نوشته سفیدی شبیه رنگ خورشید دیدم، پس به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای دخت رسول خدا! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسول خداصلی الله علیه وآله هدیه فرموده، در این لوح نام پدرم و نام همسرم و نام دو پسرم و نام جانشینان از فرزندانم هست و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من داده است. جابر گفت: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد که آن را خواندم و از روی آن نسخه ای نوشتم. آن گاه پدرم به او فرمود: ای جابر! آیا آن نوشته را بر من عرضه می داری؟ عرضه داشت: آری. پس پدرم با جابر به منزل او رفت، آن گاه جابر صفحه ای از

۱- ۴۱. اصول کافی، ۱/۵۲۷.

پوست بیرون آورد. [پـدرم]به او فرمود: ای جـابر! در نوشـته ات نگـاه کن تـا بر تو بخوانم [و بـدانی که من از آن آگاهم] پس جابر در نسخه اش نگریست و پدرم آن را بر او خواند، پس هیچ حرفی را برخلاف آن نخواند، آن گاه جابر گفت: خداوند را گواه می گیرم که همین طور در لوح نوشـته دیدم: بنام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته ای است از خدای عزیز حکیم برای محمـد پیغمبر و نور و سـفیر و دربـان (واسـطه میان خالق و مخلوق) و راهنما به سوی او، که آن را روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگـار عالمیـان نـازل نموده است. ای محمـد! اسم های مرا بزرگ شـمار و نعمت هایم را سـپاس بگزار و عنایات مرا انکار مدار، به درستی که منم خداوند که هیچ معبود حقی جز من نیست، درهم کوبنده ستمگران و به دولت رساننده مظلومان و جزا دهنـده روز قیامت، همانا منم خـدایی که جز من معبود حقّی نیست، پس هر آن که جز به فضل [و احسان] من امید داشت و یا جز از عـدالت من ترسـید، او را عـذاب کنم عـذاب کردنی که هیـچ کس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم، پس [تنها]مرا عبـادت کن و بر من توکّل بنمای. به درستی که من هیـچ پیغمبری برنیانگیختم تا این که روزگارش را کامل نمایم و دورانش سپری نگردد مگر این که برای او وصیّ [و جانشینی] قرار دادم، و البته تو را بر پیغمبران برتر داشتم و وصیّ تو را بر سایر اوصیا برتری دادم و تـو را بـه دو شـیر زاده و نـواده ات حسـن و حسـین گرامی داشـتم، پس حسـن را بعـد از پایـان گرفتـن دوران [جانشینی]پدرش، کانون علم خود ساختم و حسین را گنجینه دار

ص:۴۶

وحی خویش قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشتم و فرجامش را به سعادت رساندم، که او برترین شهیدان و درجه اش بالاترین درجات آنان است، کلمه تامّه خود را با او قرار دادم و حجّت رسای خویش را نزد او سپردم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم. اوّلین آن ها علی، سرور عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشته من است و پسرش شبیه جدّ پسندیده اش محمد، آن شکافنده علم من و کانون حکمت من. و تردید کنندگان درباره جعفر هلاک می شوند، هر کس او را رد کند چنان است که مرا رد کرده باشد، به تحقیق این گفته از من است که همانا جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت و او را از جهت پیروان و یاران و دوستانش خشنود خواهم ساخت، بعد از او موسی است که (در عهد او) فتنه بسیار تاریکی فرا گیرد، زیرا که رشته وجوب اطاعتم گسسته نمی شود و حجّتم پوشیده نمی ماند و همانا دوستان من با جام سرشار سیراب گردند، هر کس یکی از ایشان را رد کند، همانا نعمت مرا رد کرده باشد و هر آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، البته بر من تهمت زده است. و پس از سپری شدن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر مُفتریان و منکران علی، ولیّ و یاور من و آن کسی که بارهای سنگین نبوّت را بر دوش او خواهم نهاد و شایستگی اش را در پذیرش و انجام آن مسؤولیت ها امتحان خواهم کرد، او را پلیدی گردن کش به قتل می رساند، در شهری که بنده صالح (ذوالقرنین) بنا نهاده، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) دفن می شود، این گفته من حق است که او را به وجود محمد فرزند و جانشین و وارث

علمش شادمان نمایم، که او معدن علم من و محلّ راز و حجّتم بر خلق می باشد، هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد، مگر این که بهشت را جایگاهش قرار دهم و او را در مورد هفتاد تن از خاندانش شفاعت دهم، که تمامی آن ها سزاوار آتش شده باشند و پایان کارش را به سعادت برای فرزندش علی ولیّ و یاور و گواه بر آفریدگانم و امین بر وحی ام خواهم ساخت و از او دعوت کننده به راهم و گنجینه دار علمم حسن را متولد خواهم کرد و آن را به پسرش (م ح م د) که رحمت برای عالمیان است به کمال خواهم رسانید. قامت بلند و با صلابت موسی و درخشش و خوش نمایی عیسی و صبر و شکیبایی ایّوب در او است، پس در زمان [غیبت]او دوستانم خوار می شوند و سرهایشان هدیه می گردد، همچنان که سرهای ترک ها و دیلم ها هدیه می شود، پس کشته و سوزانده می شوند و ترسان و وحشت زده خواهند بود، زمین با خونشان رنگین می گردد و شیون و ناله عزا از زنانشان بلند می شود، آنان به حق دوستان منند، به وجود آن ها هر فتنه سیاه گمراه کننده را دفع می نمایم و به سبب آن ها زلزله ها را برطرف می سازم و غل و زنجیرها را دور می کنم، بر آنان درودها و رحمت خاصّ پروردگارشان است و آنانند هدایت شدگان.

عبد الرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در تمام زمانت جز این حدیث چیز دیگری نشنیده ای، همین تو را بسنده است، پس آن را جز از

اهلش حفظ کن.

ص:۴۸

و از جمله روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در «کمال الدین» (۱) از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله آورده، از حسن بن اسماعیل، از ابوعمرو سعید بن محمد بن نصر قطّان، از عبید اللّه بن محمد السلمی، از محمد بن عبدالرحمن، از محمد بن سعید، از عباس بن ابی عمرو، از صدقه بن ابی موسی، از ابی نضره که گفت: چون امام ابوجعفر محمد بن علی باقرعلیه السلام به حال احتضار رسید، پسرش امام صادق علیه السلام را فراخواند و عهدی (= فرمان امامت) را به او تسلیم کرد، برادرش زید بن علی بن الحسین به او گفت: اگر نسبت به من، همانند حسن و حسین علیهما السلام رفتار کنی [امامت را به من بسپاری]امید است که کار خلافی انجام نداده باشی. فرمود: ای ابوالحسن! به درستی که امانت ها به مثال ها نیست و عهدها به نوشته ها بستگی ندارد، بلکه فقط اموری است که از حجّت های خداوند - تبارک و تعالی - از پیش رسیده است. سپس جابر بن عبد اللّه را فراخواند و به او فرمود: ای جابر! برای ما بازگو کن آنچه را در صحیفه دیدی، پس جابر گفت: آری. ای ابوجعفر باقر! بر بانویم حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدم تا او را به ولادت حسن علیه السلام تبریک بگویم، که دیدم صفحه ای از دُرّ سفید در دست دارد، عرضه داشتم: ای سیده زنان! این صفحه چیست که نزد شما می بینم؟ فرمود: در آن نام های امامان از فرزندانم هست. عرضه داشتم: به من بدهید تا در آن نگاه کنم. فرمود: ای جابر! اگر نهی نبود این

۱- ۴۲. کمال الدین، ۱/۳۰۵ باب ۲۷ ذیل ح ۱.

کـار را می کردم، ولی نهی شـده است که جز پیغمبر یـا جانشـین پیغمبر یا خانـدان پیغمبر آن را دست بزنـد، اما برای تو اجازه هست که از بیرون آن درونش را ببینی. جابر گوید: پس آن را خواندم که در آن نوشته شده بود: «ابوالقاسم محمد بن عبد اللَّه المصـطفی، مـادرش آمنه بنت وهب؛ ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضـی، مادرش فاطمه بنت اسـد بن هاشم بن عبـد مناف؛ ابومحمـد حسن بن علی البرّ (= نیکوکار)؛ ابوعبـد اللَّه الحسـین بن علی التقی، مادرشان فاطمه دخت محمدصـلی الله علیه وآله؛ ابومحمـد علی بن الحسـین العدل، مادرش شـهربانویه دختر یزدگرد سوم؛ ابوجعفر محمد بن علی باقر، مادرش امّ عبد اللَّه دختر حسن بن علی بن ابی طـالب؛ ابوعبـد اللَّه جعفر بن محمـد صادق، مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمـد بن ابی بکر؛ ابو ابراهیم موسـی بن جعفر الثقه، مـادرش کنیزی است به نـام حمیـده؛ ابوالحسن علی بن موسـی الرضا، مادرش کنیزی است به نام نجمه؛ ابوجعفر محمد بن علی الزّکی، مادرش کنیزی است به نام خیزران؛ ابوالحسن علی بن محمد الامین، مادرش کنیزی است به نام سوسن؛ ابومحمـد الحسن بن علی الرفیق، مادرش کنیزی است به نام سـمانه و کنیه اش ام الحسن می باشـد؛ ابوالقاسـم محمدبن الحسن که اوست حجّت خداونـد متعـال بر خلقش، آن که قـائم است، مـادرش کنیزی است به نـام نرجس - درود خداونـد بر همگی آنان باد -.

شیخ صدوق رحمه الله گوید: این حدیث این چنین است که حضـرت قائم علیه السلام را نام برده، و آنچه من قائلم همان است که در مورد نهی از بردن نام آن حضرت

ص:۵۰

روایت آمده است. و از جمله در مجلّد نهم بحار(۱) به نقل از کتاب «الروضه» و کتاب «الفضائل» به سند مرفوعی از عبد اللَّه بن ابی اوفی، از رسول خداصلی الله علیه وآله آورده که فرمود: چون خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را آفرید، پرده از چشمش برداشت، پس به سوی عرش نگریست، آن گاه نوری مشاهده کرد، عرضه داشت، ای خداوند و سیّد من! این نور چیست؟ فرمود: این محمد برگزیده من است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سیّد من! در کنارش نور دیگری می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این علی یاور دینِ من است. پس گفت: ای خداوند و سیّد من! نور سومی در کنارش می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! این فاطمه است در کنار پدر و همسرش، او دوستانش را از آتش باز گرفته است. ابراهیم گفت: ای خداوند و سیّد من! دو نور دیگر هم در کنار آن سه نور می بینم؟! فرمود: ای ابراهیم! اینان حسن و حسین هستند که در پی پدر و جدّ و مادرشان می باشند. ابراهیم گفت: ای خداوند و سیّد من! نُه نور می بینم که پیرامون این پنج نور را گرفته اند؟! خداوند فرمود: اینان امامان از فرزندان آنهایند. ابراهیم پرسید: ای خداوند و سیّد من! به چه [نام هایی]شناخته می شوند؟! فرمود: ای ابراهیم! اوّلین آنان علی بن الحسین است، و محمد فرزند علی، و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم مهدی است.

۱- ۴۳. بحار الانوار، ۳۶/۲۱۳ باب ۴۰ ح ۱۵.

ابراهیم عرضه داشت: ای خداوند و سیّد من! نور هایی پیرامون ایشان می بینم که شمار آن ها را کسی جز تو نمی داند؟! فرمود: ای ابراهیم! آن ها شیعیان و دوستانشان هستند. گفت: خداوندا! به چه نشانه هایی شیعیان و دوستانش شناخته می شوند؟! فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند گفتن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» و قنوت گرفتن پیش از رکوع و سجده شکر و انگشتری به دست راست کردن. ابراهیم گفت: خداوندا! مرا از شیعیان و دوستانشان قرار ده، خداوند فرمود: البته تو را چنین قرار دادم، پس درباره او خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ * إِذْ جآءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» (۱)؛ و به درستی که از شیعیان او ابراهیم است، که با دلی پاک از هرگونه آلایش به پروردگار ایمان آورد.

و از جمله نیز، در مجلّد نهم بحار(۲) از غیبت شیخ طوسی، از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت مسندی آورده که: «وصیّتی که امیر المؤمنین علیه السلام به املای رسول خداصلی الله علیه وآله نوشته، و پیغمبر امر فرمود که هر امامی آن را به امام بعد از خود تحویل دهد، تا آن جا که فرموده: پس چون هنگام وفاتت رسد این وصیّت نامه را به فرزندم حسن، آن نیکوکار بسیار صله کننده بسپار. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندم حسین شهید، پاکیزه کشته [راه خدا]بسپارد. و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثّفنات (پیشانی و سایر مواضع سجده اش بر اثر سجده های بسیار و طولانی پینه

ص:۵۲

۱- ۴۴. سوره صافات، آیه ۸۳ و ۸۴.

۲- ۴۵. بحار الانوار، ۳۶/۲۶۱ باب ۴۱ ح ۸۱.

می بست) علی بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش محمد، باقر العلم (شکافنده علم) بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش جعفر صادق بسپارد. و چون هنگام وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی کاظم بسپارد. و چون وفات او نزدیک گردد، آن را به فرزندش علی الرضا بسپارد. و چون وفاتش فرا رسد، آن را به فرزندش محمد مورد وثوق تقی بسپارد. و چون هنگام وفات او برسد، آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد. و چون وفاتش نزدیک شود، آن را به فرزندش حسن فاضل بسپارد. و چون هنگام وفاتش رسد، آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمدعلیهم السلام بسپارد ...».

و از جمله: در «کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمه الاثنی عشر» به سند خود، از ابوهریره آورده که گفت: به رسول خداصلی الله علیه وآله عرضه داشتم: برای هر پیغمبر جانشین و دو سبط بوده است، پس جانشین و دو سبط تو کیانند؟ پیغمبرصلی الله علیه وآله ساکت شد و به من جواب نداد. پس اندوهگین از خدمت آن حضرت رفتم و چون هنگام ظهر شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: نزدیک بیا ای ابوهریره! من نزدیک می شدم و می گفتم: پناه به خدا از خشم خدا و خشم رسول خدا. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند چهار هزار پیغمبر برانگیخت و آنان چهار هزار جانشین داشتند و هشت هزار سبط، سوگند به آن که جانم در دست او است! که من بهترین پیغمبرانم و جانشین من بهترین اوصیا و دو سبط من بهترین سبط ها می باشند. سپس فرمود: دو سبط من

ص:۵۳

حسن و حسـین بهترین سـبط ها می باشند، دو سبط این امّتند، و البته اسباط از فرزندان یعقوب بودند و آنان دوازده تن بودند و امامـان بعـد از من دوازده تن از خانـدانم خواهنـد بود؛ علی علیه السـلام نخستین ایشـان است و اوسـط آنان محمـد، آخرینشان محمـد، مهـدی این امت می باشد، آن که عیسـی پشت سـرش نماز خواهد خواند، آگاه باشـید! که هر کس بعد از من به آنان متمسّک گردد، البته به ریسـمان الهی چنگ زده است، و هر کس از دامان ایشان دست بکشـد، از ریسـمان خداونـد جدا شده است.(۱)

از جمله در «کفایه الاثر» نیز به سـند خود، از مفضّل بن عمر آورده، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پـدرش علی بن الحسـین، از پـدرش [حسـین بن علی]، از امیرالمـؤمنین علیهم السـلام که فرمود: رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: هنگـامی که به [معراج]آسـمان برده شـدم، پروردگارم – جلّ جلاله – به من وحی فرمود: ای محمـد! من به زمین نظری فکنـدم، پس تو را از آن برگزیدم و تو را پیغمبر قرار دادم و از اسم خودم برای تو اسـمی برگرفتم، که من محمودم و تو محمد هستی. سپس بار دیگر نظری کردم و از آن [زمین]علی را برگزیدم و او را جانشین، خلیفه و همسر دخترت قرار دادم و از برای او اسـمی از اسم هـایم بر آوردم که من اعلی هسـتم و او علی است و فـاطمه و حسن و حسـین را از نور شـما دو نفر قرار دادم، سپس ولایت آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم، که هر کدام آن را پذیرفت نزد من از مقرّبین شد. ای محمد! اگر

۱– ۴۶. کفایه الأثر، ۷۹ – ۸۱.

بنده ای مرا عبادت کند تا این که بسان مشک خشک شده بشود، سپس در حالی که ولایت آنان را انکار کرده باشد [در قیامت]مرا ملاقات کند، او را در بهشتم جای نخواهم داد و زیر سایه عرشم نخواهم برد. ای محمد! آیا می خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری پروردگارا. خدای - عزّوجلّ - فرمود: سرت را بلند کن. پس چون سر برداشتم، ناگاه نورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و (م ح م د) را که در میان آنان ایستاده بود و همچون ستاره تابان می درخشید، دیدم. گفتم: ای پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است، حلالم را حلال و حرامم را تحریم می نماید و به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است آن که دل های شیعیانت را از ستمگران و منکران حق و کافران شفا می بخشد(۱).

و از جمله شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» (۲) به سند معتبر، بلکه صحیحی روایت آورده که: حضرت ابومحمد امام حسن عسکری برای بعضی از کسانی که نام برد، گوسفند ذبح شده ای فرستاد و فرمود: این از عقیقه پسرم محمد است.

و از جمله محدّث عاملی رحمه الله در وسائل(۳) به سند خود از صدوق رحمه الله از محمد

۱- ۴۷. کفایه الأثر، ۱۵۲.

۲- ۴۸. کمال الدین، ۲/۴۳۲ باب ۴۲ ح ۱۰.

۳- ۴۹. وسائل الشیعه، ۱۱/۴۹۰ باب ۷۳ ح ۱۷.

بن عصام، از محمد بن یعقوب کلینی، از علّان رازی، از بعضی از اصحاب مان آورده که: چون کنیز حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام حامله شد، آن حضرت به او فرمود: پسری را آبستن باشی که اسم او محمد است و او است قائم بعد از من.

و از جمله نیز، در وسائل(۱) به سند خود، از ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابوعلی محمد بن همّام، از محمد بن عثمان عَمْری، از پدرش، از حضرت ابومحمد حسن بن علی امام عسکری علیه السلام ضمن خبری که آن حضرت در آن از پدرانش روایت کرده که: زمین از حجّت الهی بر خلقش خالی نخواهد ماند و این که هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. چنین آمده. پس آن حضرت فرمود: این مطلب ثابت است همان طور که روز ثابت است [قابل انکار نیست]. عرض شد: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! پس حجّت و امام بعد از تو کیست؟ فرمود: پسرم محمد، او است امام و حجّت بعد از من و هر کس در حالی بمیرد که او را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیّت مرده است.

و از جمله، مجلسی در باب ولادت(۲) آن حضرت - عجّل اللّٰه فرجه الشریف - از «کشف الغمّه» (۳) روایت کرده است که ابن الخشّاب گفت: حدیث گفت مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی العلوی، از پدرش، از جدّش که گفت:

۱- ۵۰. وسائل الشیعه، ۱۱/۴۹۱ باب ۳۳ ح ۲۳.

۲- ۵۱. بحار الانوار، ۵۱/۲۴ ذیل ح ۳۷.

۳- ۵۲. کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ۳/۲۶۵.

سرورم جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: خلف صالح از فرزندان من است و او است مهدی که اسمش «م ح م د» است و کنیه اش ابوالقاسم در آخرالزمان خروج می کند ...

و چون این را دانستی، می گویم: مقتضای جمع بین دو دلیل، یعنی اخباری که بردن نام آن حضرت را حرام می شمارند و اخباری که جایز می دانند، همان تفصیلی است که ما اختیار کردیم که در مجامع مردم حرام است و در غیر آن ها جایز. چون اخبار جواز - چنان که می بینید - یا نقل فعل معصوم است و یا تقریر او. و در چنین اخباری عموم یا اطلاقی وجود ندارد که سبب شود از اخبار نهی کننده دست برداریم. بنابراین واجب است قدر متیقّن را بگیریم و دلایل حرمت را به همین مقدار تخصیص بزنیم، یعنی به غیر مجامع مردم و یاد کردن اسم شریف آن حضرت در مجامع، تحت عموم ادلّه حرمت باقی می ماند. مؤیّد و مؤکّد آنچه یاد کردیم، دو توقیع شریف آن حضرت است که در کمال الدین(۱) روایت شده، در یکی از آن ها آمده: ملعون است ملعون کسی که مرا در جمعی از مردم اسم ببرد. و توقیع دیگر چنین است؛ حدیث گفت ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمه الله گفت: شنیدم ابوعلی محمد بن همام می گفت: شنیدم محمد بن عثمان عَمْری رحمه الله می فرمود: توقیعی صادر شد به خطّی که آن را می شناسیم این که: هر کس در میان جمعی از مردم مرا به اسمم نام ببرد، لعنت خدا بر او باد. و نیز مؤیّد این مطلب است آنچه در گفتار

ص:۵۷

۱- ۵۳. کمال الدین، ۲/۴۸۲ باب ۴۵ ذیل ح ۱.

سیّد محقّق داماد رحمه الله از نظرتان گذشت، این که علمای گذشته بر حرمت تصریح به اسم مبارک آن حضرت در میان جمعی از مردم متّفقند. و نیز مؤیّد آن است اعتبار عقلی و عرفی، زیرا که تعبیر کردن از شخص جلیل در مجالس و محافل با القابش و تصریح نکردن به اسم خود نوعی احترام و تعظیم نسبت به آن شخص می باشد و این بر افراد عامی پوشیده نیست، تا چه رسد به فضلا و علما. و خداوند به حقایق احکام دانا است. و نیز مؤیّد آن است که در حدیث لوح دیدید حضرت امام باقرعلیه السلام از جابر خواست که در جای خلوتی او را ملاقات نماید، بنابراین یادآوری اسم آن حضرت در میان جمعی از مردم نبوده است. و باز مؤیّد آن است که اگر غیر مورد ترس و تقیّه را به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج بدانیم، تخصیص اکثر لازم می آید. و هم چنین مؤیّد آن است حدیث حذیفه بن الیمان که در قسم چهارم همین عنوان یادآور شدیم.

اگر بگویید: می توان قایل شد که غیر از مورد ترس و تقیّه به طور مطلق از عمومات یاد شده خارج است، چه در مجامع باشد و چه در غیر آن ها، به جهت روایتی که شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از امام ابوجعفر باقرعلیه السلام، از پدرانش آورده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بالای منبر چنین فرمودند: در آخر الزمان، مردی از فرزندانم خروج خواهد کرد ... و حضرت قائم علیه السلام را توصیف کرد، تا آن جا که فرمود: او را دو نام است یکی مخفی می ماند و اسم دیگر علنی می باشد، امّا آن اسمی که مخفی می ماند احمد است، و آن اسمی که

علنی می باشد محمد ... (1) که این حدیث بر جایز بودن تصریح به این اسم شریف در مجامع مردم از جهت فعل وقول امام دلالت دارد، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر آن را تصریح فرموده: و آن اسمی که علنی می باشد محمد است. از این روی می توان گفت: آن اسمی که جایز نیست تصریح شود احمد است؟!

می گویم: نمی توان تنها به این حدیث عمومات حرمت را تخصیص داد، به چند وجه:

اوّل: این که سندش ضعیف است، چون اسماعیل بن مالك که در سند این حدیث واقع شده مجهول (= ناشناخته) است، و ابو الجارود - یکی دیگر از افرادی که در سند این حدیث واقع شده - رئیس گروه زیدیه جارودیه است که از سید بن طاووس نقل شده که درباره اش گفته: زیاد بن المنذر نابینای سرحوب مذموم است، هیچ شبهه ای در مذمّتش نیست، او به اسم شیطان «سرحوب» نامیده شد، شیطان کوری که ساکن دریا است. در کتاب های «نقد الرجال» و «منتهی المقال» به نقل از کشّی درباره ابو الجارود آمده: کور سرحوب، سرحوبیه از زیدیه منسوب به او است و امام باقرعلیه السلام او را به این اسم نامید. و یاد شده که «سرحوب» نام شیطان کوری است که در دریا زیست دارد و ابو الجارود نابینا و کوردل بود. سپس روایات متعددی در مذمّت

۱- ۵۴. کمال الدین، ۲/۶۵۳ باب ۵۷ ح ۱۷.

و لعنت و دروغگویی او یاد کرده است و سید تفرشی در «نقد الرجال» گوید: درباره او روایتی است که بر دروغگویی و کفر او دلالت دارد.

دوم: این که تصریح کردن امیر المؤمنین علیه السلام به این اسم آن حضرت بر فراز منبر دلیل جایز بودن آن برای غیر آن جناب نمی باشد، زیرا که ممکن است این حکم به آن جناب اختصاص داشته، و نظایر آن بسیار است که بر اهل بصیرت پوشیده نیست، مانند داخل شدن درحال جنابت به مسجد پیغمبرصلی الله علیه وآله و اختصاص لقب امیر المؤمنین به آن حضرت و جایز بودن ایثار با این که اهل خانه اش در حال اضطرار بوده اند و غیر این ها که بر پژوهشگر در اخبار ائمه اطهار پوشیده نیست.

سوم: این که فرموده آن بزرگوار: و آن اسمی که علنی می باشد محمد است. دو احتمال دارد؛ یکی: این که منظور آن است که امام زمان ما - عجّل اللّه فرجه الشریف - دو اسم دارد که یکی از آن ها را می شناسند و آن محمد است و دیگری را که احمد است، نمی دانند و این را ما مشاهده می کنیم. دیگر این که: مقصود اعلان کردن این اسم مبارك هنگام ظهور است که اخباری وارد شده به این که در آن موقع به نام او و نام پدرش ندا می گردد و آنچه بر این معنی دلالت داشت در بخش چهارم در حرف «ن» و غیر آن گذشت. و اما احتمال این که مراد از اسمی که جایز نیست به آن تصریح گردد «احمد» است، این را هیچ کدام از علمای ما از صدر اول تاکنون نگفته، بلکه احتمال هم نداده اند و نیز حاملان و راویان احادیث - که این روایات توسط آن ها به دست ما رسیده - هم این احتمال را نیاورده اند، چنان که بر کاوشگران پوشیده نیست.

اگر بگویید: ممکن است منظور از کلمه (ناس = مردم) در دو توقیع یاد شده، مخالفین باشند و این قرینه باشد بر این که حرمت مخصوص مورد ترس و تقیّه است، چنان که مؤلف وسائل(۱) این احتمال را ذکر کرده و استشهاد نموده به این که واژه «ناس» در روایات بسیار آمده که خصوص عامّه منظور هستند؟

می گویم: کلمه «ناس» در اخبار با قرینه بر آنان اطلاق گردیده و در اینجا قرینه ای بر آن نیست بنابراین از اخبار صحیحِ صریح به صرف احتمال نمی توان دست برداشت.

اگر بگویید: در «مستدرک» از حسین بن حمدان روایت کرده که وی در کتابش از حضرت رضاعلیه السلام خبری آورده که تصریح دارد به این که یاد نمودن اسم شریف آن حضرت - که محلّ بحث است - و سایر نام ها و القاب آن جناب در صورت ایمنی از ترس جایز می باشد و علّت نهی از آن جز به خاطر ترس و تقیّه نیست. آن روایت چنین است که از علی بن الحسن بن فضّال، از ریّان بن الصلت آورده که گفت: از حضرت امام رضا علی بن موسی علیهما السلام شنیدم که می فرمود: قائم مهدی علیه السلام فرزند فرزندم حسن است، کسی بعد از غیبتش بدنش را نمی بیند و اسمش را نبرد تا وقتی که آشکار شود و اسمش اعلان گردد که آن وقت هر کسی می تواند نام او را ببرد. به آن حضرت عرضه داشتیم: ای سرور ما! اگر بگوییم: صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی جایز است؟ فرمود: همه این ها مطلقاً جایز است و من شما را از تصریح کردن نام مخفی او از دشمنانمان نهی کردم که او را نشناسند.

۱- ۵۵. وسائل الشیعه، ۱۱/۴۸۹ باب ۳۳ ح ۱۲.

می گویم نمی توان این خبر را مورد عمل قرار داد به چند وجه؛

یکم: این که حسین بن حمدان ضعیف است، چنان که در کتاب «الوجیزه» آمده و در «نقد الرجال» از نجاشی آورده: حسین بن حمدان حضینی جنبلانی ابوعبد اللّٰه، فاسد المذهب بوده، کتاب هایی دارد. همین مطلب نیز در «منتهی المقال» آمده است و به نقل از خلاصه در همان کتاب آمده؛ حسین بن حمدان جُنبلانی - به ضمّ جیم و سکون نون و باء - حُضَینی - به حاء مضمومه و ضاد و نون بعد از یاء - ابوعبد اللّٰه مذهبش فاسد و دروغگو بوده، ملعون است به گفته هایش توجه نمی شود. و مانند همین سخن از رجال ابن داوود نقل شده، ولی او خصینی - به خاء و صاد و یاء و نون - ضبط کرده است.

و از دلایل صحیح نبودن اعتماد بر او این که عالم محقق نوری رحمه الله در اینجا بر این روایت اعتماد ننموده، با این که آن را در باب القاب حضرت حجّت - عجّل اللّٰه فرجه الشریف - روایت کرده است و این عالم جلیل از بزرگان آگاهان به احوال راویان است، چنان که بر کسی که در کتاب های او نظر کند، پوشیده نمی ماند. خداوند تعالی به او بهترین پاداش را از جهت خدمت به اسلام و مسلمین عنایت فرماید. بنابراین چه طور می توان به مانند این حدیث تمسک نمود و عمومات ادلّه تحریم را از ظاهرشان منصرف کرد؟

دوم: بر فرض که این حدیث از معصوم علیه السلام صادر شده باشد، در مطلب مورد بحث صراحت ندارد، در آن دقّت کنید.

سوم: این که بر فرض که دلالت داشته باشد، بر منحصر بودن علّت تحریم

در این مطلب دلالت نـدارد، تا به همان مورد که آن علّت وجود دارد بسـنده شود، بلکه این امر نمی توانـد علّت حقیقی باشد، چون ضـمیر در فرموده آن حضـرت: که اورا نشناسـند. اگر به اسم برگردد؛ یعنی یاد کردن این اسم جایز نیست، تا دشمنان آن اسم را نشناسند. این برخلاف مقصود خواهد بود، زیرا که آن ها با اخبار بسیاری که از پیغمبر وامامان علیهم السلام رسیده، که تصریح دارند که اسم او اسم رسول خدا است، آن اسم را شناخته اند که محمد است. و اگر ضمیر به قائم علیه السلام برگردد؛ یعنی: یاد کردن این اسم جایز نیست، تا مبادا دشمنان بدانند که مقصود از این اسم کیست. باز به دو وجه درست نیست؛

وجه اوّل: این که افرادی که محمد نامیده شده اند در هر زمان بسیار بوده و هسـتند، پس هرگاه یک شیعه به شیعه دیگری در مجلس دشـمنان مثلاً بگویـد: «محمّـد فرمود» یا «محمد را دیدم» و منظورش امام زمانش باشد، دشـمنان نمی دانند که منظور از این اسم کیست و هیچ ترس و تقیّه ای در این صورت نیست.

وجه دوم: ایـن کـه اگر ایـن امر سـبب حقیقی تحریـم بـود، واجـب اسـت که از یـاد کردن آن حضـرت علیه السـلام بـا القـاب مخصوصـش ماننـد صاحب غیبت و صاحب الزمان و حجّت از آل محمـدعلیهم السـلام نهی گردد، چون اگر یک نفر شـیعه به یکی از هم کیشان خود، در مجلس دشـمنان بگویـد: صاحب غیبت یا حجّت آل محمـد را دیـدم، دشـمنان خواهنـد فهمید که منظورش شخص خاصّ می باشد، چون پیش از این کسی به این عناوین نامیده نشده است، تا کسی که

آن جناب را با چنین عناوینی یاد می کند، بتواند بگوید: منظورم یکی از افراد مردم است، بلکه در این صورت دشمن به تجسّس و تفحّص دست می زند، تا صاحب آن نام مخصوص را بیابد، بنابراین می بایست این خبر را بیان حکمت حکم به حرمت بردن آن نام حمل نمود یا نوعی آن را تأویل کرد.

اگر بگویید: به طرز دیگری هم می توان بین ادلّه دو طرف جمع کرد، به این که اخبار حرمت را بر کراهت حمل کنید، چنان که بعضی از بزرگان این کار را کرده اند و مانند این جمع در ابواب مختلف فقه بسیار است؟

می گویم: این نحوه جمع کردن بین روایات در اینجا پسندیده نیست به خاطر چند وجه؛

اوّل: این که دلیل های حرمت - چنان که دانستید - قابل حمل بر کراهت نیست و این واضح است.

دوم: این که در اینجا بر سر دو راهی تخصیص و مجاز قرار می گیریم و در جای خود ثابت شده که تخصیص از مجاز اولی است.

سوم: این که ادلّه جواز تنها اثبات می کنند که در غیر مجامع جایز است، چنان که توضیح دادیم. بنابراین چگونه می توان آن ها را به طور مطلق بر ادلّه حرمت مقدّم داشت؟

چهارم: این که این جمع بر خلاف اجماع منقول و شهرتی است که قبلاً بیان شد.

پنجم: حمل کردن این گونه اخبار بر کراهت در صورتی است که دلیل

معتبری برخلاف آن ها بوده باشد، که آن دلیل را می بایست بر ظواهر ادلّه منع مقدّم داشت، ولی مطلب مورد بحث ما چنین نیست. پس راهی ندارد که ادلّه منع را از ظواهر شان منصرف بدانیم، چون دلیلی در مقابل آن ها نیست، چنان که بر هر کس جنبه انصاف را رعایت کند و از تکلّف بپرهیزد، این نکته پوشیده نمی باشد، پس به یاری خداوند تعالی و برکت اولیای او - سلام اللّه علیهم أجمعین - تمام بودن مدّعای ما ثابت گشت، والحمد للّه أوّلاً وآخراً.

چند تذکر:

اوّل: از آنچه بیان کردیم دلیل اقوال دیگر و پاسخ آن ها معلوم شد، دیگر با تکرار آن ها مطلب را طولانی نمی کنیم.

دوم: بدون تردید شایسته تر و محتاطانه تر آن است که در غیر مجالس و مجامع نیز آن حضرت علیه السلام با القاب شریفش یاد گردد و اسم معهود ذکر نشود، تا از شبهه مخالفت با دستور شرع خلاص شویم و نیز این خود، نوعی احترام و تعظیم امام علیه السلام است، بلکه این روش در سخنان امامان و پیروان ایشان متداول بوده است.

سوم: از بعضی از روایات گذشته چنین به دست آمد، که یکی از نام های شریف آن حضرت احمد می باشد، اکنون این سؤال پیش می آید که آیا یاد کردن آن حضرت در مجالس با این اسم نیز حرام است، یا حرمت به همان اسم معروف یعنی محمد اختصاص دارد؟ مؤلف «کفایه الموحّدین» تصریح کرده که فرقی بین آن ها نیست و هر دو در حرمت مساوی هستند و این نظر را به

مشهور نسبت داده است. ولی در این گفته تأمّل است، چون اسم به همان معروف یعنی محمّد منصرف می باشد و سخن قایلین به حرمت نه نصّ است و نه ظاهر در حرمت نامیدن آن جناب اسم های دیگر غیر از محمد، بلکه احدی از علما را نمی شناسم که به حرمت ذکر این اسم یعنی احمد، هرچند به طور احتمال قایل شده باشد، ولی احتیاط بهترین راه و خدای تعالی بهترین راهنما است.

چهارم: آیا کنیه مبارک آن حضرت که همان کنیه جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله است، از لحاظ موضوع یا حکم به اسم شریفش ملحق می باشد یا نه؟ بنابر احتیاط، آری. ولی به طور جزم می توان گفت: نه. زیرا که عنوان اسم بر غیر لقب و کنیه منصرف است، چنان که از ملاحظه عرف عام که مبنای موضوعات احکام است، این مطلب ظاهر می باشد و آنچه در حدیث خضر آمده که فرمود: از او به کنیه و نام تعبیر نگردد. برای اثبات این مطلب به تنهایی بسنده نیست، زیرا که احتمالاتی در آن هست، بنابراین اصل برائت بدون منافی باقی می ماند و همین طور است اجماع منقول که به نظر علمای بزرگ اصول، برای اثبات حکمی به تنهایی کافی نیست، چنان که در علم اصول فقه این مطلب بیان گردیده است، از همین روی محقق بزرگوار مان نوری - که خدای تعالی روانش را شاد و تربتش را پاک گرداند - حرمت را به همان اسم مبارک معهود مخصوص دانسته است، با همه این ها کسی که شیوه احتیاط پیشه کند، از راه راست برکنار نمانده و دور بودن از شبهه مخالفت در هر حال پسندیده است.

ص:۶۶

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

اشاره

محبّت او به طور خاصّ

سوم: از وظایف بندگان نسبت به آن حضرت علیه السلام

محبّت او به طور خاصّ

و لازمه اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبّت نسبت به آن جناب است، انجام گردد. بدان که در وجوب محبّت تمام ائمّه معصومین - سلام اللّه علیهم أجمعین - تردیدی نیست، و این که دوستی ایشان بخشی از ایمان و شرط قبولی اعمال است. و در این باره اخبار متواتر می باشد که قسمتی از آن ها در بخش اوّل همین کتاب و قسمتی دیگر در امر دوم همین بخش گذشت، ولی در اهتمام به محبّت مولایمان حضرت حجّت علیه السلام خصوصیتی هست که سبب شده به طور خصوص به آن امر گردد و این از دو جهت است؛

اوّل - عقل

توضیح این که سرشت ها بر محبّت کسی که به آن ها نیکی کند و هرکه واسطه احسان به آن ها باشد، ساخته شده است، از همین روی در حدیث از تفسیر امام علیه السلام آمده که: خدای تعالی به موسی وحی فرمود که مرا نزد خلقم محبوب کن و خلقم را نزد من محبوب گردان. موسی گفت: ای پروردگارا! چگونه این کار را انجام دهم؟ فرمود: به آنان نعمت ها و بخشش های مرا یادآوری کن تا مرا دوست بدارند.

و در حدیث دیگری که در «دار السلام» به نقل از «قصص الانبیاء» به سند خود، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده که فرمود: خدای - عزّوجل - به داوودعلیه السلام وحی فرمود: مرا دوست بدار و نزد خلقم محبوب ساز. داوود گفت: پروردگارا! من تو را دوست می دارم، امّا چگونه تو را نزد خلقت محبوب گردانم؟ فرمود:

نعمت هایم را نزد آنان یاد کن، که هرگاه آن ها را نزد ایشان یادآور شدی، مرا دوست خواهند داشت.

و در مجالس صدوق رحمه الله به سند خود، از ابن عباس آمده که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند را دوست بدارید، به جهت آنچه از نعمت های خویش به شما می دهد و مرا به جهت دوستی خدای - عزّوجلّ - دوست بدارید و اهل بیتم را به خاطر دوستی من دوست بدارید(۱).

و چون از آنچه در بخش های این کتاب پیش تر آوردیم، پاره ای از احسان مولایمان حضرت حجّت علیه السلام را نسبت به ما و حقوقش را بر ما دانستی و این که تمام آنچه از نعمت های فراوان و عناوین بی پایانِ خداوند ما را فرا گرفته به برکت مولایمان علیه السلام و به واسطه او است، پس عقل حکم می کند که او را دوست بداریم، بلکه نهادهای ما بر محبّت او سرشته شده است.

دوم - نقل

سید محدّث بحرانی رحمه الله در کتاب «غایه المرام» به نقل از نعمانی، به سند خود، از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت آورده که فرمود: خداوند در شب معراج به من وحی فرمود: ای محمد! چه کسی را در زمین بر امّتت جانشین کرده ای؟ - و حال آن که او بهتر می دانست - گفتم: ای پروردگار! برادرم را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری پروردگارا! فرمود: ای محمد! من به زمین نظری افکندم، پس تو را از آن برگزیدم، پس من یاد نمی شوم تا این که تو با من یاد شوی، من محمود هستم و تو محمّد هستی.

۱- ۵۶. أمالی، شیخ صدوق، ۲۱۹.

سپس بار دیگر بر آن نظر افکندم و از آن علی بن ابی طالب علیهما السلام را برگزیدم، پس او را جانشین تو قرار دادم، که تو سیّد پیغمبرانی و علی سیّد اوصیا و برای او اسمی از اسم هایم را قرار دادم که من اعلی هستم و او علی است. ای محمد! اگر بنده ای از بندگانم آن قدر مرا پرستش نماید تا این که به هلاکت رسد، سپس در حالی که منکر ولایتتان باشد مرا ملاقات کند، او را به جهنم خواهم برد، سپس فرمود: ای محمد! آیا می خواهی آنان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: در پیش رویت بپاخیز. چون پیش رفتم، ناگاه دیدم علی بن ابی طالب را و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجّت قائم - علیهم السلام - که همچون ستاره درخشانی در میان آن ها بود. گفتم: ای پروردگار! اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این قائم است حلالم را حلال و حرامم را حرام می نماید و از دشمنانم انتقام می گیرد. ای محمد! او را دوست بدار، که من او را و دوست دارنده او را دوست دارم.(1)

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر این که در محبّت آن حضرت ویژگی ای هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی گردیده، با این که محبّت همه امامان علیهم السلام واجب است و سرّ این مطلب چند چیز است، از جمله؛

۱ - محبّت و شناخت آن حضرت از محبّت و معرفت امامان دیگرعلیهم السلام جدا

ص:۶۹

۱- ۵۷. غایه المرام، ۱۸۹ باب ۲۳ ح ۱۰۵.

نمی گردد، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر محبّت و معرفت داشته باشد، ولی نسبت به آن حضرت معرفت و محبّت نداشته باشد). بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد، حقیقت ایمان در او کامل می گردد. و شاهد بر این است آنچه در مجلّد نهم بحار به نقل از کتاب «الفضائل» آمده، از امام رضاعلیه السلام، از پدرانش، از رسول خداصلی الله علیه وآله در حدیثی که در آن نام های امامان علیهم السلام را یاد کرده، تا آن جا که فرمود: هر کس دوست می دارد خداوند را ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، باید که ولایت حجّت صاحب الزمان منتظَر را دارا گردد، پس اینان چراغ هایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه های تقوا هستند، هر کس آنان را دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، من برای او ضمانت می کنم که خداوند او را به بهشت خواهد برد.(۱)

۲ - چیره شدن دین و غالب گردیدن مسلمین بر کافرین به دست آن حضرت و با ظهور آن جناب به طور کامل انجام می گردد، چنان که در بخش چهارم گذشت. و این چیزی است که از نظر عقل و شرع موجب محبّت آن حضرت به طور خاصّ می باشد.

۳ - آنچه در بعضی از روایات آمده، که آن حضرت بعد از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از سایر امامان افضل است، چنان که سید بحرانی در کتاب «غایه المرام» در باب بیست و سوم از نعمانی به سند خود، از

۱- ۵۸. بحار الانوار، ۳۶/۲۹۶ باب ۴۱ ح ۱۲۵.

امام صادق، از پـدرانش علیهم السـلام روایت کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: خداوند از بین روزها، جمعه و از مـاه هـا، مـاه رمضـان، و از شب ها، شب قـدر را برگزیـد و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد و از میان پیغمبران، رسولان را و از رسولان، مرا و علی را از من برگزید و از علی، حسن و حسـین را اختیار فرمود و از حسین، اوصیا را برگزید، که از قرآن تأویل یـاوه گویـان و کجروی باطـل جویان و توجیه جاهلان را دور می کننـد و نهمین ایشان باطن ظاهر آنان است و او افضل آن ها می باشد.(۱)

و مؤیّد این مطلب است آنچه در بحار از حضـرت امام صادق علیه السلام روایت شده که: از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمود: نه. و اگر زمانش را درک می کردم در تمام عمر با او به خدمت می پرداختم.

و در حرف «ن» در حدیث عبّاد بن محمد مداینی گذشت، که امام صادق علیه السـلام فرمود: برای نور آل محمدعلیهم السـلام و سابق آن ها دعا کردم. و در فضیلت گریستن از فراقش نیز در تأیید این امر خواهد آمد.

اگر بگویید: این منافات دارد با آنچه در مجلّد نهم بحار از نعمانی مسـنداً، از زید شحّام روایت آمده که گفت: به حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السـلام عرضه داشـتم: کدام یک افضل هسـتند حسن یا حسـین؟ فرمود: همانا فضـیلت اوّلین مان به فضیلت آخرین مان می رسد و فضل آخرین مان به فضل اوّلین مان می رسد و هر کدام فضـلی دارد. عرض کردم: فدایت شوم! جوابم را مفصّل تر

ص:۷۱

۱- ۵۹. غایه المرام، ۱۸۸ باب ۲۳ ح ۱۰۱.

بیان فرمایید. به خدا سوگند! جز برای آموختن از شما نپرسیدم. فرمود: ما از یک درخت هستیم، خداوند ما را از یک سرشت آفرید، فضل ما از خداوند و علم ما از خداوند می باشد و ما اُمنای خداوند بر خلق او و دعوت کنندگان به دین او و [پرده یا] پرده داران بین او و بین خلق او هستیم. ای زید! تو را بیفزایم؟! عرض کردم: آری. فرمود: آفرینش ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همگی نزد خدای – عزّوجلّ – یکی هستیم. عرضه داشتم: مرا خبر ده از تعداد تان؟ فرمود: ما دوازده تن هستیم، این چنین پیرامون عرش پروردگارمان – عزّوجلّ – در آغاز آفرینش مان بودیم. اوّل ما محمد، اوسط ما محمد و آخر ما محمد است(۱).

در جواب گویم: بین این حدیث و آنچه گذشت، منافاتی نیست، زیرا که این حدیث بیانگر متحد بودن سرشتشان می باشد و این که از یک نور آفریده شده اند و در علم و فضل یکسان هستند، چنان که اخبار دیگری نیز در این باره وارد شده است و این منافات ندارد با این که بعضی از آنان از بعض دیگر از لحاظ ویژگی هایی افضل باشند، همچنان که روایاتی در افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام از سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده، با این حال علم این مطلب و امثال آن باید به خود آنان واگذار شود و بر ما نیست که از آن بحث کنیم، و خدای تعالی خود دانا است و نگهدار از لغزش ها می باشد.

۱- ۶۰. بحار الانوار، ۳۶/۳۹۹ باب ۴۶ ح ۹.

چهارم: محبوب نمودن او در میان مردم

و این امر دلالت دارد تمام آنچه در امر سوم بیان کردیم، به جهت دلالت عقل بر این که هر کس محبّتش واجب و نیکو است، سزاوار است او را محبوب نمود. و نیز دلالت می کند بر آن محتوای فرموده خدای تعالی در حدیث موسی علیه السلام که: مرا در میان آفریدگانم محبوب ساز ... و به طور صریح بر آن دلالت می کند، آنچه در «روضه کافی» به سند خود، از حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام آورده که فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه توزی آنان قرار ندهد. همانا به خدا سوگند! اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می کردند، به سبب آن عزیزتر می شدند و هیچ کس نمی توانست بر آنان وصله ای بچسباند، ولی یکی از آنان کلمه ای را می شنود، پس ده کلمه از پیش خود بر آن می افزاید.(۱)

و در مجالس صدوق رحمه الله به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام که فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که مودّت مردم را به سوی ما کشاند و به آنچه می شناسند، با آنان سخن بگوید و آنچه را منکرند، واگذارد.(۲)

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

پنجم: انتظار فرج و ظهور آن حضرت علیه السلام

سخن در این باره در چند مبحث واقع می شود؛

۱- ۶۱. روضهالکافی، ۲۲۹ ح ۲۹۳.
۲- ۶۲. أمالی، ۶۱.

مبحث یکم - فضیلت انتظار و ثواب منتظِر و انتظار پیغمبران و امامان نسبت به این امر

در این باره همین بس، که حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعای عرفه بر منتظران درود فرستاده و برای آنان دعا کرده، بعد از دعا کردن برای مولایشان [امام زمان]- صلوات اللَّه علیه - و اضافه بر آن روایات بسیاری بر این مقصود دلالت دارد، از جمله؛

۱ - در «کمال الدین» از حضرت ابی عبد اللَّه امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس از شما بر این امر در حال انتظار آن بمیرد، همچون کسی است که در خیمه قائم علیه السلام بوده باشد.(۱)

۲ - از حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام آمده که فرمود: چقدر خوب است صبر و انتظار فرج! آیا نشنیده ای فرموده خدای - عزّوجل - را که: «وَارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ» (۲)؛ و چشم به راه باشید که من با شما چشم به راهم. «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ» (۳)؛ پس انتظار بکشید که من با شما از منتظرانم. بنابراین بر شما باد صبر، به درستی که گشایش پس از ناامیدی می آید، البته آنان که پیش از شما بودند صبور تر از شما بودند.(۴)

۳ - در «بصائر الدرجات» به سند خود از حضرت امام ابوعبد اللَّه صادق علیه السلام آورده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام به سوی صفین می رفت، تا این که از رود فرات عبور کرد و به نزدیکی کوه سرزمین صفین رسید که هنگام نماز مغرب

۱- ۶۳. کمال الدین، ۲/۶۴۴ باب ۵۵ ح ۱.

۲- ۶۴. سوره هود، آیه ۹۳.

۳- ۶۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

۴- ۶۶. کمال الدین، ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۵.

شـد، مدتی در اندیشه فرو رفت، سـپس وضو گرفت و اذان گفت و چون از اذان گفتن فراغت یافت، کوه شـکافته شد و سـر و صـورتی سپیـد نمـودار گردیـد و گفت: سـلام بر تو ای امیر المؤمنین و رحمت و برکـات خداونـد بر تو بـاد. خوش آمـدی ای جانشـین پیغمبران و پیشوای روسـفیدان و عزیزترین چیزی [که به مردم]رسـیده! و ای نایل آمـده به ثواب صـدّیقین! و ای سـید اوصـیا! امیر المؤمنین علیه السـلام به او فرمود: بر تو نیز سلام باد، ای برادرم شمعون! جانشین عیسی بن مریم روح القدس، حال تو چگونه است؟ گفت: خیر است، خـدای بر تو رحمت آرد. من منتظر حضـرت روح اللَّه هسـتم که از آسـمان فرود آید، پس هیچ کس را نمی شـناسم که در راه خدا بیشتر از تو دچار بلا گشـته و فردا [ی قیامت]ثوابش فزون تر و مقامش برتر از تو باشد ... (۱)

می گویم: جهت شاهد آوردن این حدیث، آن است که دلالت دارد بر منتظر بودن جناب شمعون نسبت به این ظهور مبارک و با میمنت. و البته شـباهت یافتن به اولیای خدا و پیروی کردن از ایشان چیزی است که نزد خداوند - عزّوجلّ - پسـندیده است، اضافه بر سایر آنچه در فضیلت انتظار رسیده است.

۴ - در کتاب «کمال الدین» از حضرت ابی عبد اللَّه امام صادق، از پدرانش علیهم السلام آمده که فرمود: منتظر امر (حکومت) ما بسان آن است که در راه خدا به خون غلتیده باشد.(۲)

۵ - نیز از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: خوشا به حال شیعیان قائم ما که در

۱- ۶۷. بصائر الدرجات، ۲۸۰ ح ۱۶.

۲- ۶۸. کمال الدین، ۲/۶۴۵ باب ۵۵ ح ۶.

زمـان غیبتش منتظر ظهور او باشـند و در هنگام ظهورش فرمانبردار از او، آنان اولیای خـدا هسـتند نه ترسـی برایشان هست و نه اندوهگین شوند.(۱)

۶ - از حضرت سیّد العابدین علیه السلام است که فرمود: انتظار فرج از عظیم ترین فرج است.(۲)

۷ - از ابوخالد کابلی آمده که گفت: بر سـرورم حضـرت علی بن الحسـین زین العابدین علیه السـلام وارد شدم و به او عرضـه داشـتم: ای فرزنـد رسول خداصـلی الله علیه وآله! مرا خبر ده از کسـانی که خـدای - عزّوجـلّ - طاعت و دوستی آنان را فرض دانسـته و پیروی از ایشـان را پس از رسول خداصـلی الله علیه وآله بر بنـدگانش واجب کرده است. به من فرمود: ای کـابلی! به درستی که اولی الامـری که خـدای - عزّوجـلّ - آنان را امامانی برای مردم قرار داده و طاعتشان را بر آن ها واجب نموده؛ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، سـپس حسن، سـپس حسـین دو فرزند علی بن ابی طالب بوده اند آن گاه امر (امامت) به ما رسیده است، آن گـاه سـاکت شـد. من گفتم: ای سـرور من! برای مـا روایت شـده که امیر المؤمنین علیه السـلام فرموده: البته زمین را حجّتی برای خـدای - عزّوجلّ - بر بنـدگانش خالی نمی مانـد، پس حجّت و امام بعـد از تو کیست؟ آن حضـرت علیه السـلام فرمود: پسـرم محمّـد است و اسم او در تورات بـاقر می باشـد، علم را با مهارت می شـکافد، او حجّت و امام بعـد از من است و پس از محمد، پسرش جعفر می باشد که نامش نزد اهل آسمان صادق است. عرضه داشتم: ای سرور من! چگونه اسم او صادق شده و حال آن که

ص:۷۶

۱- ۶۹. کمال الدین، ۲/۳۵۷ باب ۳۳ ح ۵۴.

۲- ۷۰. کمال الدین، ۱/ ۳۲۰ باب ۳۱ ذیل ح ۲.

همه شـما صادق (راستین) هستیـد؟ فرمود: پـدرم از پـدرش، مرا حـدیث گفت که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: هرگاه فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، او را صادق بنامید که پنجمین از فرزندانش، کسی که اسمش جعفر خواهد بود، با دروغ بستن بر خدای - عزّوجلّ - جرأت کند و مدّعی امامت گردد، پس او نزد خداوند، جعفر کـذّاب و افترا زننـده بر خـدای - عزّوجـلّ - است، و ادّعا کننـده منصبی که شایسـتگی آن را نـدارد، مخالفت کننـده با پـدر و حسـادت ورزنـده بر برادرش خواهـد بود، آن کسـی است که می خواهـد هنگـام غیبت ولیّ خـدای - عزّوجـلّ - پرده (غیبت) خداوندی را کنار زند. سپس حضـرت علی بن الحسـین علیهما السـلام به شدّت گریست، آن گاه فرمود: گویا جعفر کذّاب را می بینم که ستمگر زمان خویش را بر بازرسی امر ولیّ خداوند و آن که در حفظ الهی غایب است، برانگیخته و حرمت پدرش را هتک نموده باشـد، به خاطر جهل و ندانسـتن ولادت او و از روی حرص بر کشـتن او، اگر بر وی دست یابـد، به جهت طمع کردن در میراثش تـا آن را بـدون ایـن کـه حقّی در آن داشـته باشـد، بگیرد. ابوخالـد گویـد: عرضه داشـتم: ای فرزنـد رسـول خداصـلی الله علیه وآله! آیا آن کار شـدنی است؟! فرمود: آری. به پروردگارم سوگنـد! به درستی که این مطلب نزد ما نوشـته شـده است، در طومـاری که محنت هـایی که بعـد از رسول خداصـلی الله علیه وآله بر ما وارد می شود، در آن ضـبط گردیـده است. ابوخالـد گوید: عرضه داشـتم: ای فرزند رسول خداصـلی الله علیه وآله! سـپس چه خواهد شد؟ آن حضـرت علیه السـلام فرمود: سپس غایب ماندن ولیّ خدای - عزّوجلّ - دوازدهمین جانشین رسول

خداصلی الله علیه وآله و امامان پس از او طولانی خواهد گشت. ای ابوخالد! به درستی که اهل زمان غیبت او، که امامتش را باور دارند و منتظر ظهور اویند، از مردم همه زمان ها بهترند، زیرا که خدای - تبارک وتعالی - آن چنان عقل ها و فهم ها و شناختی به آن ها عنایت کرده که غیبت نزد آنان، همچون دیدن باشد و آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است، که در پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله با شمشیر جهاد کرده اند، آنان به حق مخلصانند و راستی که شیعیان ما هستند و دعوت کنندگان به دین خدای - عزّوجلّ - در پنهان و آشکار می باشند.(۱)

۸ - در کتاب غیبت شیخ طوسی، به نقل از کتاب غیبت فضل بن شاذان، به سند خود از مفضّل بن عمر آورده که گفت: حضرت قائم علیه السلام را یاد کردیم و کسانی که از هم کیشان مان در حال انتظار او مردند، پس حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام به ما فرمود: هرگاه قیام کند، نزد مؤمن داخل قبر خواهند آمد و به او گفته می شود: ای فلان! همانا که صاحب تو ظهور کرد، پس اگر می خواهی به او ملحق شوی ملحق شو و اگر بخواهی در گرامیداشت پروردگارت بمانی بمان.(۲)

۹ - در «کمال الدین» به سند خود، از صقر بن ابی دلف آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضاعلیهما السلام می فرمود: همانا امام بعد از من پسرم علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته او گفته

۱- ۷۱. کمال الدین، ۱/۳۱۹.

۲- ۷۲. الغیبه، ۲۷۶.

پدرش و اطاعت او اطاعت از پدرش می باشد. سپس ساکت شد، عرضه داشتم: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! امام بعد از حسن کیست؟ پس آن حضرت به شدّت گریست، آن گاه فرمود: البته بعد از حسن، پسرش آن که قائم به حق و مورد انتظار است، می باشد. گفتم: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: زیرا که او پس از آن که یادش مرده باشد و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته باشند، قیام کند [و بپاخیزد]. گفتم: چرا منتَظَر نامیده شده؟ فرمود: چون که او را غیبتی است که روزهای بسیار و مدّتی طولانی دارد، پس مخلصان منتظر خروجش باشند و اهل تردید انکارش کنند و جاحدان یاد او را به استهزا گیرند و وقت گذاران در آن دروغگو شوند و عجله کنندگان در آن هلاکت گردند و تسلیم شوندگان در آن نجات یابند.(۱)

۱۰ – از علی بن مهزیار آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر، امام هادی علیه السلام نامه ای نوشتم و درباره فرج از آن جناب پرسیدم، به من نوشت: هرگاه صاحب شما از منزلگاه ستمگران غایب گشت، در انتظار فرج باشید.

۱۱ – در اصول کافی از ابوبصیر آمده که گفت: به حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم فرج کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابوبصیر! تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند. هر کس این امر را بشناسد، برای او به جهت انتظار کشیدنش فرج شده است.(۲)

می گویم: ظاهراً چون مقصود از فرج، یاری کردن امام علیه السلام و جهاد در

۱– ۷۳. کمال الدین، ۲/۳۷۸ باب ۳۶ ح ۳.

۲– ۷۴. اصول کافی، ۱/۳۷۱.

رکـاب او است، امام صادق علیه السـلام بیان فرمود که این مقصود برای شـیعیان حاصل است، چون منتظر فرج هسـتند و توجّه داد که لازم و شایسـته است که غرض آن ها از انتظار این مقصود بزرگ باشـد نه رسـیدن به شـهوت های نفسانی و لذّت های جسمانی - چنان که شیوه بیشتر افراد چنین است - و مؤیّد این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۱۲ – در بحار از حضـرت امیر المؤمنین علیه السـلام آمـده که فرمود: منتظر فرج باشـید و از رحمت خداونـد ناامیـد نشویـد، به درستی که خوشایند ترین اعمال نزد خداوند - عزّوجلّ - انتظار فرج است.(۱)

۱۳ - از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: عمل کننده به امر ما، فردا [ی قیامت]در حضیره القدس [درجه عالیه بهشت] با ما خواهد بود و منتظر امر [حکومت] ما، همچون غوطه ور شده به خونش در راه خدا می باشد.(۲)

۱۴ - از فیض بن المختـار، از حضـرت ابی عبـد اللّه امام صادق علیه السـلام روایت آمـده که فرمود: هر کس از شـما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد، همانند کسـی است که با حضـرت قائم علیه السـلام در خیمه اش بوده باشد. سپس چند لحظه ای درنگ کرد، آن گاه فرمود: نه. بلکه ماننـد کسـی است که در خـدمت آن حضـرت شمشـیر بزنـد. سـپس فرمود: نه. سوگند به خدا! همچون کسی است که در رکاب رسول خداصلی الله علیه وآله شهید شده باشد.(۳)

۱۵ - از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق، از پدرانش، از امیرالمؤمنین- علیهم السلام -

---

۱- ۷۵. بحار الانوار، ۵۲/ ۱۲۳ باب ۲۲ ح ۷.

۲- ۷۶. بحارالانوار، ۵۲/۱۲۳ ح ۷.

۳- ۷۷. بحارالانوار، ۵۲/۱۲۶ ح ۱۸.

روایت است که فرمود: برترین عبادت مؤمن، انتظار فرج از خداوند داشتن است.

۱۶ - در کافی به سند صحیحی، از عبداللّه بن المغیره آمده که گفت: محمد بن عبد اللّه به حضرت امام رضاعلیه السلام عرضه می داشت و من می شنیدم که می گفت: پدرم مرا حدیث آورد از خاندانش، از پدرانش، که به یکی از امامان گفته بود: در منطقه ما جای رباط(۱) هست که آن را قزوین می نامند و دشمنی هست که آن را دیلم می گویند، آیا جهاد یا رباطی بر ما هست؟ آن حضرت علیه السلام در جواب او فرمود: بر شما باد که این خانه (بیت اللّه الحرام) را حج کنید. سؤال کننده بار دیگر سؤالش را تکرار کرد. باز حضرت علیه السلام فرمود: بر شما باد این بیت که آن را حج کنید. آیا یک فرد از شما راضی نیست که در خانه خود باشد و بر خانواده اش از دسترنج خود خرج بنماید و انتظار امر ما را بکشد، پس اگر آن زمان را درک کند، همچون کسی است که با رسول خداصلی الله علیه وآله در جنگ بدر شرکت کرده باشد و اگر در حالی که منتظر امر ما است بمیرد، همچون کسی خواهد بود که با قائم - صلوات اللّه علیه - در خیمه اش باشد این چنین - و دو انگشت سبّابه اش را کنار هم نشان داد - و نمی گویم این چنین - و انگشت وسط و سبّابه را نشان داد - زیرا که این بزرگ تر از آن است. در اینجا حضرت ابوالحسن امام رضاعلیه السلام فرمود: راست گفته است.(۲)

می گویم: این روایت با آنچه در اخبار آمده که مرابطه (= مرزبانی) حتی در

۱- ۷۸. رباط و مرابطه به معنی مرزبانی و آمادگی دفاع از حدود و مرزهای اسلامی است {مترجم}.

۲- ۷۹. فروع کافی، ۵/۲۲ ح ۲.

زمان غیبت هم مستحبّ است، منافاتی ندارد؛ زیرا که ظاهراً منظور سؤال کننده، نایل شدن به ثواب مرابطه و جهاد بوده، پس امام علیه السلام او را به حج و انتظار دلالت فرمود، که ثواب جهاد و رباط و حج همگی برایش حاصل گردد، امّا با انجام مرابطه، ثواب حج را نخواهد یافت. و مؤیّد آنچه یاد کردیم این که امام علیه السلام به او فرمود: بر شما باد! این بیت که آن را حج کنید و نفرمود: مرابطه نکنید، یا جایز نیست، یا حلال نیست و مانند این ها و خدا دانا است.(۱)

۱۷ – در تفسیر نعمانی از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ای ابوالحسن! بر خداوند شایسته است که اهل ضلال (گم شدگان) را به بهشت داخل کند و منظورش از این، مؤمنانی هستند که در زمان فتنه بر پیروی از امامی که جایگاهش مخفی است و از چشم مردم غایب است، بپاخیزند، پس آنان به امامت او اقرار می کنند و به دامان او چنگ می زنند و منتظر خروج او می مانند، آنان یقین دارند که هیچ تردیدی به خود راه ندهند، صبر کنندگان و تسلیم شدگان و فقط از شناختن امامشان و از شناختن شخص او گم شده اند. بر این دلالت می کند آن که خدای تعالی هرگاه چشمه خورشید را که نشانه برای اوقات نماز قرار داده از بندگانش بپوشاند، بر آنان فرصت را توسعه داده که نماز را تأخیر بیندازند، تا با آشکار شدن خورشید، وقت برای آنان معلوم گردد و یقین کنند که زوال انجام شده است.

ص:۸۲

۱– ۸۰. و احتمال دارد که منظور حضرت آن باشد که جهاد جز به اجازه امام علیه السلام جائز نیست و این متوقف بر خروج حضرت قائم علیه السلام است {مؤلف}.

و همین طور است کسی که منتظر خروج امام علیه السلام است، که به امامتش دست یازیده، تمام فرایض خداوند که بر او واجب است با حدود شان از او قبول می شود، از معنی فریضه بودن خارج نمی باشند، پس او صبر کننده شکیبا گر است، غیبت امامش به [دین]او ضرری نمی رساند.(1)

۱۸ - و در کتاب «کمال الدین» از محمد بن النعمان، از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام روایت آمده که: نزدیک ترین حالت بندگان به خدای - عزّوجلّ - و خشنود ترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجّت خداوند را نیابند و برایشان آشکار نشود و از آنان پوشیده بماند که جای او را ندانند و در عین حال می دانند که دلایل و نشانه های الهی از بین نرفته است، در آن هنگام باید که هر صبح و شام منتظر فرج باشند. و همانا شدیدترین موقع غضب خداوند بر دشمنانش زمانی است که حجّتش را از آنان پوشانیده باشد، که برایشان ظاهر نگردد و البته خداوند می داند که دوستانش به تردید نمی افتند و اگر چنین می دانست که آنان به تردید دچار می شوند، حجّت خویش را یک چشم برهم زدن هم از آنان مخفی نمی کرد.(2)

۱۹ - از امام صادق علیه السلام است درباره فرموده خدای - عزّوجلّ -: «الم * ذلِکَ الکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالغَیْبِ» (3)؛ الم [از رموز قرآن است]. این کتاب بدون تردید هدایتگر تقواپیشگان است، آنان که به غیب ایمان

ص:۸۳

۱- ۸۱. کمال الدین، ۲/۳۳۹ باب ۳۳ ح ۱۷.

۲- ۸۲. کمال الدین، ۲/۳۴۰ باب ۳۳ ح ۲۰.

۳- ۸۳. سوره بقره، آیه ۱ و ۲.

می آورند. فرمود: تقواپیشگان، شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب، همان حجّت غایب است و گواه بر این، فرموده خدای – عزّوجلّ – است که: «وَيَقُولُونَ لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ» (۱)؛ و می گویند: چرا از سوی پروردگارش آیتی بر او نیامد، پس بگو: به درستی که غیب مخصوص خدا است، شما منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم.

۲۰ – در اصول کافی به سند خود از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام آورده که فرمود: زیان ندیده است کسی که در حال انتظار امر ما بمیرد، آن که در خیمه حضرت مهدی علیه السلام با سپاهیان او نمرده است.(۲)

۲۱ – در روایت عمّار ساباطی که ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد، از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: همانا به خدا سوگند! ای عمّار! کسی از شما بر این حالی که در آن هستید نمیرد، مگر آن که نزد خداوند از بسیاری از کشته شدگان در بدر و اُحُد برتر باشد، پس شما را مژده باد.(۳)

۲۲ – در همان کتاب از حضرت امام ابوجعفر باقرعلیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: و بدانید که منتظر این امر همچون ثواب روزه دار شب زنده دار را دارد و هر کس دوران قائم ما را دریابد، پس با او خروج نماید و دشمن ما را به قتل رساند، برای او همچون پاداش بیست شهید خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ماعلیه السلام کشته شود، همچون پاداش بیست و پنج شهید را خواهد یافت.(۴)

۱– ۸۴. سوره یونس، آیه ۲۰.

۲– ۸۵. اصول کافی، ۱/۳۷۲ ح ۶.

۳– ۸۶. اصول کافی، ۱/۳۳۴ ح ۲.

۴– ۸۷. اصول کافی، ۲/۲۲۲ ح ۴.

۲۳ – در «مجمع البیان» از حارث بن المغیره آمده که گفت: در محضر ابوجعفر باقرعلیه السلام بودیم، فرمود: آن که از شما این امر را شناخته و منتظر آن باشد و خیر را در آن بداند، مانند کسی است که به خدا قسم! در رکاب قائم آل محمدعلیهم السلام با شمشیر خود جهاد کرده باشد. سپس فرمود: بلکه واللّه! مثل کسی است که در خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله با شمشیر جهاد کرده باشد. سپس بار سوم فرمود: بلکه به خدا قسم! همچون کسی است که در خیمه رسول خداصلی الله علیه وآله شهید شده باشد.(۱)

۲۴ – در «تفسیر البرهان»، از حسن بن ابی حمزه، از پدرش ابوحمزه [ثمالی]است که گفت: به حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! سنّم بالا رفته و استخوانم سست گشته و مرگم نزدیک شده و می ترسم پیش از آن که این امر [حکومت شما]را دریابم، مرگم فرا رسد. فرمود: ای ابوحمزه! هرکه به ما ایمان آورد و حدیث ما را تصدیق کرد و به انتظار دوران ما نشست، مانند کسی است که زیر پرچم قائم علیه السلام کشته شود، بلکه به خدا سوگند! زیر پرچم رسول خداصلی الله علیه وآله [کشته گردد(۲)].

۲۵ – در کتاب «کمال الدین»، از مفضّل بن عمر آمده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس در حالی که منتظر این امر باشد بمیرد، همچون کسی خواهد بود که از خواصّ حضرت قائم علیه السلام بوده باشد، نه؛ بلکه مانند کسی باشد که در پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله شمشیر زده است.(۳)

---

۱ – ۸۸. مجمع البیان، ۹/۲۳۸.

۲– ۸۹. البرهان، ۴/۲۹۳.

۳– ۹۰. کمال الدین، ۲/۳۳۸ ح ۱۱.

۲۶ – در «تفسیر البرهان» به سند خود، از مسعده آمده که گفت: خدمت حضرت امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای که بر عصایش تکیه زده بود آمد، سلام کرد و امام صادق علیه السلام جواب سلامش را داد. پیرمرد عرضه داشت: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! دستت را به من بده که آن را ببوسم، پس آن حضرت دستش را پیش آورد و او دست آن جناب را بوسید و سپس گریست. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: فدایت شوم، یابن رسول اللَّه! صد سال است که به پای قائم شما مانده ام، می گویم این ماه است، این سال است، هم اکنون سنّم بالا رفته و استخوانم سست گردیده و مرگم نزدیک شده و به آنچه که برای شما آرزو می کنم نرسیده ام، شما را می بینم کشته شده و آواره اید و دشمنانتان را می بینم که با بالها پرواز می کنند، چگونه گریه نکنم؟!

دیدگان حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام در اشک نشست، آن گاه فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند تو را باقی گذاشت تا این که قائم ما را ببینی، در مرتبه اعلی خواهی بود و اگر مرگ تو فرا رسد، روز قیامت با سپرده گرانبهای محمدصلی الله علیه وآله محشور خواهی شد و ما سپرده گرانبهای او هستیم، که همانا آن حضرت فرمود: من در میان شما دو گوهر گرانبها را بر جای می گذارم، پس به آن دو، دست بیازید که هیچ گاه گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت و خاندانم را. پیرمرد گفت: پس از این که این خبر را شنیدم، دیگر آسوده خاطر شدم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم ماعلیه السلام از صُلبِ حسن عسکری

بیرون می آید و حسن از علی متولد می شود و علی از محمد و محمد از علی و علی از موسی پسرم و این پسرم از من متولد گردیده، ما دوازده تن هستیم، همگی مان معصوم و پاکیزه می باشیم ... (۱)

۲۷ – در «روضه کافی» به سند خود، از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: حدیث آورد مرا مردی از اصحاب مان، از حکم بن عتیبه که گفت: هنگامی که در محضر امام ابوجعفر باقرعلیه السلام بودم، خانه پر از جمعیت بود، پیرمردی آمد که بر چوبدستی خود تکیه می زد، تا این که بر درِ اتاق ایستاد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! و رحمت و برکات خداوند بر تو باد! آن گاه ساکت شد. حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام فرمود: و بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند! سپس پیرمرد رو به سوی اهل مجلس کرد و گفت: السلام علیکم! که همه حاضرین او را جواب دادند و سلامش را پاسخ گفتند. آن گاه رو به سوی حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! فدایت گردم! مرا نزدیک خود جای ده که به خدا سوگند! من شما را دوست می دارم و دوستداران شما را دوست می دارم. به خدا سوگند! دوستی شما و هواداران تان به خاطر طمع دنیوی نیست و من با دشمن شما دشمنم و از او بیزارم. و به خدا سوگند! که دشمنی ام با او و بیزاری ام از او، به خاطر کینه ای میان من و او نمی باشد. به خدا! من حلال شما را حلال و حرام تان را حرام می دارم و منتظر امر شمایم، پس ای که خداوند مرا فدایت گرداند! عاقبت مرا

۱– ۹۱. بحار الانوار، ۳۶/ ۴۰۸ ح ۱۷. از کفایه الاثر/۳۵.

چگونه می بینی؟ حضرت امام باقرعلیه السلام فرمود: به سوی من، به سوی من آی! تا این که او را کنار خود نشانید. سپس فرمود: ای پیرمرد! بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام نیز مردی وارد شد و مانند سؤال تو را عرضه داشت. پدرم به او فرمود: اگر بمیری بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوی و قلبت سرد و دلت خنک و خرّم و دیده ات روشن می گردد و راحتی و ریحان با فرشتگان کرام کاتبین را پیش روی خود خواهی دید، همین که جانت به این جا برسد - و به حلقش اشاره کرد - و اگر زنده بمانی خواهی دید، آنچه را که دیده ات به آن روشن شود و همراه ما در رکن اعلی خواهی بود. پیرمرد عرضه داشت: چگونه فرمودی، ای ابوجعفر! حضرت باقرعلیه السلام دوباره سخنش را تکرار کرد، پیرمرد گفت: اللّه اکبر، ای ابوجعفر! اگر من بمیرم بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می شوم و چشمم روشن و قلبم سرد و دلم خنک و خرّم می گردد و توسط راحتی و ریحان و فرشتگان کرام کاتبین مورد استقبال قرار می گیرم، همین که جانم به این جا رسید و اگر زنده بمانم، آنچه را که چشمم به آن روشن شود خواهم دید و با شما در رکن اعلی خواهم بود! سپس پیرمرد به شدّت گریست،های های های، تا این که صورتش به زمین چسبید و اهل خانه چون حال پیرمرد را دیدند به گریه و ناله پرداختند. و حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام اشک ها را از اطراف دیدگانش با انگشت پاک می کرد. آن گاه پیرمرد سر برداشت و به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! دستت را به من

بـده، خداونـد مرا قربان تو سازد! آن حضـرت علیه السـلام دست خود را به او داد، پس دست حضـرت را بوسـید و بر دیدگان خود نهاد و بر صورتش کشـید، سـپس جامه از شکم و سینه اش برگرفت و دست آن حضرت را بر شکم و سینه خود قرار داد. پس از آن برخـاست و گفت: السـلام علیکم! حضـرت امـام باقرعلیه السـلام در پی او می نگریست و پیرمرد می رفت، آن گاه روی به جانب حاضـرین کرد و فرمود: هر کس دوست می دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به این شخص نظر کند. حکم بن عتیبه گوید: هیچ مجلس گریه و ماتمی شبیه آن مجلس ندیدم.(۱)

مبحث دوم – در وجوب انتظار حضرت قائم علیه السلام بر همه افراد

و بر این مطلب دلالت می کند – اضافه بر بعضـی از آنچه گذشت – روایتی که ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود، از اسـماعیل جعفی آورده که گفت: مردی بر حضـرت ابوجعفر امام باقرعلیه السـلام وارد شد و صفحه ای در دست داشت، حضرت باقرعلیه السلام به او فرمود: این نوشته مناظره کننده ای است(۲) که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. عرض کرد: رحمت خداوند بر تو باد! همین را خواسـته ام. حضـرت ابوجعفر باقرعلیه السلام فرمود: گواهی دادن به این که هیـچ معبود حقّی جز خداوند نیست و این که محمد بنده و رسول او است و این که اقرار کنی به آنچه از سوی خداوند آمده و ولایت ما خاندان

۱- ۹۲. روضهالکافی، ۷۶ ح ۳۰.

۲- ۹۳. احتمـال دارد که کلمه {مخـاصم} که در این حـدیث آمـده نـام شخصـی باشـد که از مطلب مزبور پرسـش کرده بود. (مترجم)

و بیزاری از دشـمنمان و تسـلیم به امر مـا و پرهیزکـاری و فروتنی و انتظـار قـائم مـا، که مـا را دولتی است که هر وقت خـداوند بخواهد آن را خواهد آورد.(۱)

و در همـان کتـاب ابو الجـارود آمـده که گفت: به حضـرت ابوجعفر باقرعلیه السـلام عرضه داشـتم: ای فرزنـد رسول خـدا! آیا مودّت و دلباختگی و پیروی مرا نسبت به خودتان می دانیـد؟ فرمود: آری. عرضه داشـتم: من از شـما مطلبی را می پرسم و می خواهم به من پاسـخ دهیـد، زیرا که چشم من نابینا است و کم تر راه می روم و نمی توانم هر وقت بخواهم به دیدار شـما بیایم. فرمود: خواسـته ات را بازگوی. عرض کردم: دینی که تو و خانـدانت خدای - عزّوجلّ - را با آن دینداری می کنید برایم بیان فرمـای، تـا خـدای - عزّوجل - را با آن دینـداری نمایم. امام باقرعلیه السـلام فرمود: اگر چه مطلب را کوتاه کردی، ولی سؤال مهمی آوردی. به خـدای سوگنـد! دینی را که من و پـدرانم خـدای - عزّوجـلّ - را با آن دینـداری می کنیم برایت می گویم؛ گواهی دادن به این که هیـچ معبود حقّی جز خداونـد نیست و این که محمدصـلی الله علیه وآله رسول خدا است و اقرار کردن به آنچه از نزد خداونـد آورده و ولایت ولیّ ما و بیزاری از دشـمنمان و تسـلیم بودن به امر ما و انتظار قائم ما و اهتمام ورزیـدن [در امور واجب و حلال] و پرهیزکاری [از کارهای حرام]می باشد.(۲)

و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابوبصـیر از حضـرت ابوعبداللَّه امام صادق علیه السلام آورده که روزی آن حضرت فرمود: آیا شما را خبر ندهم به آنچه

۱- ۹۴. اصول کافی، ۲/۲۲ ح ۱۳.

۲- ۹۵. اصول کافی، ۲/۲۱ ح ۱۰.

خـدای - عزّوجل - هیـچ عملی را جز به آن از بنـدگان نمی پـذیرد؟ گفتنـد: چرا، فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسـته پرستشـی جز خداوند نیست و این که محمدصلی الله علیه وآله بنده و فرستاده او است، و اقرار کردن به آنچه به آن امر فرموده، و ولایتِ ما، و بیزاری از دشـمنانمان - یعنی خصوص امامان - و تسـلیم شـدن به آنان، و پرهیزکاری، و کوشـش، و اطمینان، و انتظار قائم علیه السـلام. سـپس فرمود: به درستی که ما را دولتی است که خداوند هر وقت بخواهد آن را [روی کار]می آورد، آن گـاه فرمود: هر کس دوست می دارد از جمله اصـحاب قائم علیه السـلام باشـد بایـد انتظار بکشـد و با پرهیزکاری و اخلاق نیک رفتار نمایـد در حالی که منتظر باشد، پس اگر از دنیا رفت و [پس از مردنش]قائم علیه السـلام قیام کرد، برای او پاداشـی خواهد بود همانند پاداش کسـی که امام قائم علیه السـلام را درک کرده، پس جدّیت کنید و در انتظار بمانید گوارایتان باد ای گروه مشمول رحمت الهی(۱).

می گـویم: عبـارت (یعنی خصـوص امامـان) احتمـال دارد که از فرمـایش امـام علیه السـلام باشـد، و احتمـال می رود که گفته ابوبصـیر باشد. و چون منظور از ولایت آن است که امام علیه السـلام را در تمام امور سـرپرست خود قرار داده و پیروی از او را در همه موارد واجب بداند، حضـرت بیان فرمود: کسـی ولایتش واجب است که خداوند - عزّوجلّ - او را به امامت و عصمت مخصوص گردانیده، نه هر کسـی که منتسب به رسول خداصـلی الله علیه وآله است و دشمنی کردن باید با معاند و دشمن امام علیه السلام باشد خواه از ذرّیه پیغمبر باشد، یا غیر آن ها.

۱- ۹۶. غیبت نعمانی، ۱۳۳.

و از آنچه بر وجوب انتظار دلالت می کند، روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از عبد العظیم حسنی آورده که گفت: بر سرورم حضرت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شدم و می خواستم که درباره قائم علیه السلام از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم علیه السلام از ماست و او است مهدی که واجب است در زمان غیبتش انتظار کشیده شود و در ظهورش اطاعت گردد و او سومین [امام]از فرزندان من است.(۱)

و در همان کتاب به دو سند صحیح، از حضرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک ترین حالات بندگان نزد خدای - عزّوجلّ - و خشنود ترین هنگام او از آنان، زمانی است که حجّت خدای را نیابند و برای آن ها آشکار نشود و از دیدگان آن ها پوشیده بماند که جایگاهش را ندانند و در عین حال بدانند که حجت ها و بینات الهی باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر باشند که شدیدترین خشم و غضب خداوند بر دشمنانش موقعی است که حجّت خود را از آنان مخفی بدارد و بر آنان آشکار نگردد، البتّه خداوند دانسته است که اولیای او در تردید واقع نمی شوند و اگر می دانست که آن ها در شکّ می افتند، یک چشم برهم زدن حجّت خود را از آنان نهان نمی ساخت و این جز زیر سر اشرار مردم نخواهد بود.(۲)

ص:۹۲

۱- ۹۷. کمال الدین، ۲/۳۷۷ باب ۳۶ ح ۱.

۲- ۹۸. کمال الدین، ۲/۳۳۹ باب ۳۳ ح ۱۶.

مبحث سوم – معنی انتظاری که در این اخبار به آن امر گردیده است

انتظار حـالتی است نفسانی که آمادگی برای آنچه انتظارش را می کشیم، از آن بر می آیـد و ضـدّ آن یأس و نااامیـدی است، پس هر قدر که انتظار شدیدتر باشد، آمادگی و مهیّا شدن قوی تر خواهد بود، نمی بینی اگر مسافری داشته باشی که در انتظار مقدمش به سر می بری، هرچه هنگام آمدنش نزدیک تر شود، مهیّا شدنت فزونی می یابد، بلکه احیاناً خوابت به بیداری مبدّل می گردد، چون انتظارت شدید است. و همان طور که مراتب انتظار از این جهت متفاوت است از جهت محبّت نسبت به کسی که در انتظـارش هسـتی، نیز مراتب متفـاوتی دارد، پس هر چه محبّت شدیـدتر و دوستی بیشتر باشـد، مهیّا شـدن برای محبوب زیـادتر می شود و فراقش دردنـاک تر می گردد، به گونه ای که منتظِر، از تمام اموری که مربوط به حفظ خودش هست، غافل می ماند و دردهای بزرگ و محنت های شدید را احساس نمی کند.

بنابراین مؤمنی که منتظر آمـدن مولایش می باشد، هر قدر که انتظارش شدیدتر است، تلاشـش در آمادگی برای آن به وسـیله پرهیز از گناه و کوشـش در راه تهذیب نفس و پاکیزه کردن درون از صـفات نکوهیده و به دست آوردن خوی های پسـندیده بیشتر می گردد، تا به فیض دیدار مولای خویش و مشاهده جمال انورش در زمان غیبتش رسـتگار شود، همچنان که برای عده بسـیاری از نیکـان اتفـاق افتـاده است. لـذا امامـان معصوم علیهم السـلام – در روایـاتی که خوانـدی و غیر آن ها – به پاکیزگی صفات و مقیّد بودن به انجام طاعات امر

ص:۹۳

فرموده انـد. بلکه روایت پیشین ابوبصیر اشارت یا دلالت دارد بر این که رستگاری به مقام انتظار و نایل شدن به پاداش منتظران، به پرهیز و پروا از گناه و آراستگی به خوی های پسندیده بستگی دارد، چنان که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر آن کس که خواسته باشد از یاران قائم علیه السلام شود، بایـد که منتظر باشد و باید در حال انتظار به پرهیزکاری و خوی های پسندیده عمل نمایـد، که هرگاه بمیرد و قائم پس از مردنش بپاخیزد، پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد ...

و بی تردیـد هر قـدر که انتظار شدیـدتر باشـد، صاحب آن، مقام و ثواب بیشتری نزد خـدای - عزّوجلّ - خواهد داشت. خدای تعالی ما را از مخلصان منتظرین مولایمان صاحب الزمان - عجّل اللّٰه فرجه الشریف - قرار دهد.

مبحث چهارم – آیا در انتظار قصد قربت شرط است یا نه؟

شرح این مطلب به بیان دو مقدّمه بستگی دارد؛

مقـدّمه اوّل: در بیان آنچه نیّت در آن شـرط است، در اینجا می گوییم: اوامری که از سوی خداوند صادر می شود بر سه گونه است:

یکم: آنچه می دانیم که مصلحت در انجام دادنش به صورت تعبّد است، مانند نماز.

دوم: آنچه می دانیم مصلحت در آن به صورت تعبّد منحصر نیست، بلکه مقصود انجام یافتن آن است به هر نحوی که باشد، چنان که فرموده: جامه ات را از ادرار های آنچه گوشتش حلال نیست بشوی. که می دانیم مقصود شسته شدن جامه است با صرف نظر از نیّت و قصد شوینده.

سوم: آنچه می دانیم مصلحت درآن به صورت تعبّد منحصر باشد، مانند دیدار مؤمن و مانند آن.

و تردیدی نیست که در گونه اوّل نیّت شرط است، که اگر در آن (نیّت) خللی وارد آورد، تکلیف از گردنش ساقط نمی گردد، همچنان که بدون تردید نیّت در گونه دوم شرط نیست. و امّا در گونه سوم؛ هرگاه شخص آن را به قصد تعبّد به جای آورد، استحقاق ثواب دارد و اگر آن را بدون قصد عبادت به جای آورد، استحقاق ثواب ندارد، موجب عقاب هم نیست. و فرق بین این با کارهای مباحی که هرگاه شخص آن ها را به قصد طاعت به جای آورد، آن است که در اینجا امر به طور مستقیم به آن ها تعلّق یافته، در صورتی که در آن کارهای مباح، امر به طور مستقیم متوجّه آن ها نیست، چون فرض این است که آن ها مباح هستند، بلکه بدین جهت امر به آن ها تعلّق می گیرد که واسطه رسیدن به امر راجحی در شرع می باشند.

مقدمه دوم: در بیان منظور از قصد قربت که در عبادات شرط است، می گویم: منظور از آن آوردن مأمور به (چیزی که به آن امر شده) به قصد اطاعت خداوند - جلّ شأنه - و به کار بستن فرمان او می باشد، خواه انگیزه او از اطاعت این باشد که خداوند را شایسته اطاعت می داند، یا انگیزه اش محبّت خداوند یا سپاسگزاری نسبت به او، یا تقرّب جستن به سوی او، یا امید پاداش الهی و یا ترس از عقوبتش بوده باشد، که مراتب و درجات مختلفی است، هر

ص:۹۵

یک برتر از دیگری و هر کسی بر روش خود عمل می کند.(۱) و دلایل شرط بودن نیّت به گونه یاد شده نسبت به عبادات، در کتب فقه ذکر گردیده از اجماع و آیات، مانند فرموده خدای تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» (۲)؛ پس خداوند را با اخلاص کامل در دین پرستش نمایید.

و احادیث از جمله؛ حدیث صحیحی که در اصول کافی روایت شده، امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هیچ عملی جز با نیّت درست نیست.(۳) و از جمله؛ در وسائل به سند خود، از حضرت موسی بن جعفر، از پدرانش، از رسول خدا - علیهم السلام - ضمن حدیثی آورده که فرمود: همانا اعمال بسته به نیّت ها است و برای هر کس آنچه را نیّت کرده خواهد بود، پس هر آن که به قصد آنچه نزد خداوند هست در غزوه ای شرکت کند، البته پاداشش بر خدای - عزّوجلّ - خواهد بود و هر کس به خاطر دنیا یا به نیّت به دست آوردن غنیمتی به غزوه رود، جز آن چیزی حاصلش نخواهد شد.(۴) و در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که: خدای - عزّوجلّ - فرموده: من بهترین شریک هستم، هر کس غیر مرا در عملی با من شریک سازد، آن را نخواهم پذیرفت، مگر آنچه را که برای من خالص باشد.(۵)

و احادیث دیگری که در کتاب های علمای ما - که خداوند بر آنان رحمت

۱- ۹۹. سوره اسراء، آیه ۸۴.

۲- ۱۰۰. سوره زمر، آیه ۲.

۳- ۱۰۱. اصول کافی، ۲/۸۴ باب نیت ح ۱.

۴- ۱۰۲. وسائل الشیعه، ۱/۳۴ باب ۵ ح ۱۰.

۵- ۱۰۳. وسائل الشیعه، ۱/۴۴ باب ۸ ح ۹.

آرد - تـدوین گردیـده است. چون این را دانستی، پس بـدان که آنچه به نظر نزدیک تر است، این که انتظاری که در اخبار به آن امر شده از گونه سوم می باشد، بنابراین چند صورت در آن تصوّر می شود؛

اوّل: این که منظور شـخص منتظِر، اطاعت امر خداونـد باشـد، خواه انگیزه او بر اطاعت، امیـد ثوابی باشـد که در روایات به آن وعده شده، یا انگیزه دیگری داشته باشد.

دوم: این که انگیزه اش بر انتظار، اطاعت امر و نایل شـدن به پاداش دنیوی یا اخروی باشد، ولی قصد پاداش فرعی و تابع قصـد اطاعت باشد. (یعنی مقصود اصلی او از انتظار اطاعت امر باشد و به پیوست آن، پاداش را قصد نماید).

و این دو قسم موجب نایـل شـدن به تمـام پاداش ها و ثواب هایی است که در روایات وارد گردیـده و شایسـته است که مؤمن قسم اوّل را انتخاب کند، بلکه عالی ترین گونه هایش را - که به آن ها اشاره نمودیم - برگزینند.

سوم: این که انتظار به منظور رسـتگاری به ثواب ها و مواهب اخروی یا دنیوی باشـد، به جهت آگاهی اش به جمع شـدن لوازم زنـدگی و طول عمر و فراخی روزی و فراوانی نعمت ها و زایل شـدن همّ و غم و درد و رنـج در زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان - صلوات اللّه علیه - به طوری که از انتظارش جز این نخواهد و اطاعت امر خداوند در نظرش نباشد.

چهارم: عکس قسم دوم (یعنی منظور اصلی اش از انتظار، پاداش باشد و به پیوست آن بخواهد امر خداوند را اطاعت کند).

ص:۹۷

و ظـاهر آن است که در این دو قسم اسـتحقاق ثواب هـایی که در روایات وعـده شـده انـد را نـدارد، زیرا که اسـتحقاق پاداش عبـادت، به قصـد اطاعت بسـتگی دارد - چنان که دیدیـد در صـریح روایت آمـده است -. و فرض این است که مأمور به را به قصـد تعبّـد به جـای نیـاورد، پس انتظـارش عبادت نیست. و همان طور که مسـتحقّ ثواب نیست، هم چنین اسـتحقاق عقاب نیز نـدارد، زیرا که چنین نمی دانیم که مصـلحت انتظـار فقط در صورت انجام دادن آن به قصـد قربت باشـد، بلکه ظاهر از مطالعه اخباری که در این باره رسـیده، این است که به منظور جلوگیری از یأس و ناامیـدی مؤمن از ظهور امام علیه السـلام است، لـذا امیر المؤمنین علیه السـلام در حـدیثی که در مبحث اوّل آوردیم، فرمود: منتظر فرج باشـید و از رحمت الهی مأیوس نشویـد ... که ظـاهر فرموده حضـرت: «مأیوس نشویـد»، بیان نخستین درجات انتظار می باشـد. و نیز اشاره به همین است فرموده مولایمان حضـرت صادق علیه السـلام در روایت ابوبصـیر که سابقاً گـذشت این که: ای ابوبصـیر! آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند ... و بدین ترتیب بر او اعتراض کردند، یعنی: آیا همچون تویی سـزاوار است که خواسته اش از انتظار فرج، رسیدن به لـذّت هـای دنیوی باشـد؟ و این بیان بر آنچه یادآور شـدیم، دلالت دارد که اگر هـدفش در رسـیدن به پاداش محـدود باشـد، مستحقّ عقوبت نیست. و نظیر این مطلب در اعمال بسیار است، مانند: دیدار مؤمن، عیادت بیمار، تشییع جنازه، برآوردن حوایج برادران دینی و غیر این ها که هیچ کس نگفته اگر مؤمن، حاجت برادر مؤمن خویش را برآورده

سازد و به این کارش قصد تعبّد نکند، مستحقّ عقوبت می شود، البته استحقاق ثواب در این عمل و مانند آن به قصد تعبّد بستگی دارد، چنان که توجّه دادیم.

اگر بگویید: می توان قایل شد که قصد تقرّب در انتظار واجب است و خلاف آن حرام می باشد، نظر به حدیثی که در کتاب «تحف العقول» از مفضّل بن عمر، از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: مردم درباره ما بر سه گروه شدند: گروهی ما را دوست داشته و در انتظار قائم ما شدند تا از دنیای ما برخوردار گردند، که گفتند و سخنان ما را حفظ کردند و از کردار ما کوتاهی نمودند، که این ها را خداوند به سوی آتش محشور خواهد ساخت ...

می گویم: این صفت منافقان است که محبّت خاندان عصمت را به زبان اظهار کنند و دل هایشان منکر آن است. و این مطلب از فرموده امام صادق علیه السلام: «که گفتند ... » ظاهر و آشکار است، بنابراین مقصود چنین است - واللّه العالم - که: این منافقان محبّت ما را به زبان آشکار ساختند تا هرگاه قائم خاندان عصمت بپاخاست، به هدف های دنیوی خویش نایل گردند و حال آن که فعل آن ها مخالف قولشان می باشد و این دلیل نفاق آن ها است و عاقبت کارشان جهنّم است، و این افراد همان هایی هستند که در بعضی از روایات آمده که حضرت قائم - عجّل اللّه فرجه الشریف - دستور می دهد گردنشان را بزنند، در حالی که کنارش ایستاده باشند و خدا دانا است.

مبحث پنجم - در بیان حکم ضدّ انتظار یعنی نا امیدی

در این باره می گویم که ناامیدی بر چند گونه تصور می شود؛

گونه اوّل: یأس و ناامیدی از اصل ظهور حضرت قائم علیه السلام به طور کلّی، و بدون شبهه همگی در حرام بودن آن اتّفاق نظر دارند، زیرا که ظهور و قیام حضرت قائم علیه السلام از ضروریات مذهب امامیه است، بلکه احتمال می رود که از ضروریات دین اسلام باشد، چون که احادیث در این باره از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در حدّ تواتر، از طرق خاصّه و عامّه رسیده، بلکه علمای عامّه نیز به این امر اعتراف دارند و اختلاف در تعیین شخص او است و این که حالا وجود دارد یا نه، در مقابل آن هایی که قایل هستند که آن حضرت وجود خواهد یافت و متولّد خواهد شد. بنابراین انکار آن به طور کلّی تکذیب پیغمبرصلی الله علیه وآله می باشد. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم این که مجلسی رحمه الله از ابن ابی الحدید - که از بزرگان علمای عامّه است - حکایت کرده که گفته: البته که فرقه های مسلمانان اتّفاق دارند که دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت، مگر پس از [آمدن]مهدی علیه السلام.(1)

گونه دوم: ناامیدی از ظهور حضرت قائم علیه السلام در مدّت معیّنی، برحسب پندارها و حدس ها، به این که مثلاً گفته شود: حضرت قائم - صلوات اللّه علیه - تا پنجاه سال دیگر ظهور نخواهد کرد و لازمه این پندار آن است که در آن مدّت منتظر نباشد، و حال آن که از بررسی احادیثی که امر می کند در هر صبح و شام منتظر باشیم، ظاهر می شود که این گونه ناامیدی هم حرام باشد، زیرا که ظاهر امر وجوب است و ترک واجب قطعاً حرام است.

ص:۱۰۰

۱- ۱۰۴. بحارالانوار، ۵۱/۱۱۴ ح ۱۰.

و امّا احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، قسمتی از آن ها گذشت و از آن جمله است: روایت حمّاد بن عثمان که در «اقبال» از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: و امر صاحب خود را شب و روز انتظار داشته باش، که خداوند هر روز در کاری است، هیچ کاری از کار دیگر او را مشغول نخواهد داشت، که در بخش ششم همین کتاب گذشت.(۱)

و نیز در بحار حدیثی از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: نزدیک ترین حالت بندگان نسبت به خدای - عزّوجلّ - و رضایت مندترین هنگام از آن ها زمانی است که حجّت الهی را نیابند و برای آن ها آشکار نشود و جایگاهش را ندانند، در حالی که در آن وضع می دانند که حجّت خداوند باطل نگشته است، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باشید ... (۲)

و از جمله: همچنین در بحار از قمی، ضمن حدیثی از پدرش، از محمد بن الفضیل، از پدرش، از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام روایت کرده، تا آن جا که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم! پس کی این کار می شود؟ فرمود: البته برای ما وقتی نسبت به آن تعیین نشده، ولی هرگاه چیزی را برایتان گفتیم، پس همچنان که گفتیم شد، بگویید: خدا و رسول او راست گفته اند. و هرگاه برخلاف آن واقع شد [نیز]بگویید: خدا و رسولش راست گفتند، دو برابر پاداش خواهید یافت، ولی هرگاه احتیاج و فقر شدید شد و مردم یکدیگر را انکار کردند، در آن هنگام هر صبح و شام در انتظار این امر

۱- ۱۰۵. اقبال، ۲۰۱.

۲- ۱۰۶. بحارالانوار، ۵۲/۱۴۵ ح ۶۷.

باشید. عرض کردم: فدایت گردم! احتیاج و فقر را دانستیم، امّا انکار مردم یکدیگر را چیست؟ فرمود: این که کسی به خاطر حاجتی نزد برادرش می آید، پس به غیر از آنچه پیش تر با او برخورد می کرد، با او دیدار می نماید و سخن دیگری جز آنچه قبلاً با او می گفت از وی می شنود.(۱)

می گویم: مقصود از انتظار فرج در هر صبح و شام، آن است که هر وقتی که ممکن است آن فرج موعود در آن واقع شود، می بایست انتظارش را کشید و بدون تردید وقوع این امر در تمام ماه ها و سال ها امکان دارد، به مقتضای امر خداوندِ تدبیر کننده دانا، پس بر همه افراد خاص و عام واجب است منتظر آن باشند.

و از جمله: احادیث مستفیضی است که از تعیین کردن وقت ظهور نهی می کند، که در همان عنوان، آن ها را خواهیم آورد، زیرا که مقتضای نفی کردن ظهور در مدت معیّنی از سال ها و ماه ها خود وقت گذاری، به گذشت همان مقدار از زمان است و این به نصّ اخبار رسیده از امامان علیهم السلام حرام می باشد و شاهد و مؤیّد این مطلب است گونه هایی از اخبار که از امامانِ معصوم علیهم السلام روایت گردیده است.

از جمله: روایاتی است که دلالت می کند بر این که وقت ظهور آن حضرت علیه السلام از امور بدائیه است که ممکن است زودتر شود یا به تأخیر افتد، به مقتضای حکمت خداوند دانا، چنان که مولایمان حضرت صادق علیه السلام در

ص:۱۰۲

۱- ۱۰۷. بحارالانوار، ۵۲/۱۸۵ باب علامات الظهور، ح ۹.

روایت حمّاد بن عثمان - که پیش تر گذشت - به این معنی اشاره فرموده و نیز احادیثی که بر آن دلالت داشت، پیش از این گذشت.

و از جمله: احادیثی است که در آن ها، مهیّا کردن اسلحه و مرابطه دائم امر گردیده، چون امر کردن به این دو کار با وجود ناامیدی از ظهور در مدّت معیّن بیهوده است و مانند این ها است آنچه از آثار انتظار در اخبار امر گردیده است.

و از جمله: آنچه در «اصول کافی» به سند خود، ضمن حدیثی آورده که: یقطین به پسرش علی بن یقطین گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس]گفته شده بود واقع گردید و آنچه درباره [حکومت حق] شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده، هر دو از یک منبع به شما گفته شد و همان طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده، پس با امیدها دلگرم شدیم. و اگر به ما می گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقّق نخواهد یافت، البته دل ها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام بر می گشتند، ولی می گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دل ها با هم اُلفت گیرد و گشایش نزدیک گردد.(۱)

و در بحار به نقل از دو کتاب «غیبت نعمانی» و «غیبت طوسی» مثل این حدیث را روایت آورده است.(۲) و در کتاب «علل الشرایع» به سند خود، به طور مرفوع از علی بن یقطین روایت کرده که گفت: به حضرت ابوالحسن

۱- ۱۰۸. اصول کافی، ۱/۳۶۹ ذیل ح ۶.

۲- ۱۰۹. بحارالانوار، ۵۲/۱۱۱ باب ۲۱ ذیل ح ۱۸.

موسی بن جعفرعلیهما السلام عرض کردم: چرا آنچه از ملاحم (پیشگویی ها) درباره شما روایت شده، آن طور که روایت آمده واقع نمی گردد و آنچه در مورد دشمنانتان روایت گردیده، درست می آید؟ فرمود: آنچه درباره دشمنانمان صادر گشت از حقّ بود، پس همان طور که گفته شده بود، پیش آمد، ولی شما با آرزوها دلگرم شدید و تعلُّل کردید، پس برای شما این چنین بیان شد.

و از جمله: در «غیبت نعمانی» روایت مسندی از ابو المرهف آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شدند. راوی گوید: عرضه داشتم: محاضیر چیست؟ فرمود: عجله کنندگان و نزدیک شمارندگان نجات یافتند ... (۱)

و نیز در همان کتاب به طور مسند، از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام روایت آمده که فرمود: «هَلَکَ أَصْحابُ الَمحاضِیرِ وَنَجَی الْمُقَرِّبُونَ»؛ شتاب زدگان هلاک شدند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند ... (۲) چون ظاهر آن است که مقرِّبون به کسر راء باشد، یعنی مؤمنانی که منتظرند و ظهور آن حضرت علیه السلام را نزدیک می دانند و همواره انتظارش را می کشند. و مؤیِّد این مطلب است آنچه در دعای عهد آمده، که از امام صادق علیه السلام روایت شده: آنان [مخالفان]آن را بعید می پندارند و ما فرج و ظهور را نزدیک می دانیم ... (۳)

و از جمله این که: یکی از حکمت های مخفی داشتن وقت ظهور آن حضرت، این است که مؤمنین در تمامی اوقات و همه سال ها در انتظار آن به

۱- ۱۱۰. غیبت نعمانی، ۱۰۳.

۲- ۱۱۱. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

۳- ۱۱۲. بحارالانوار، ۱۰۲/۱۱۲.

سر برند، چنان که در حدیث ابن یقطین به این معنی اشاره شده است، در آن دقّت کن.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این که ظهور آن حضرت - صلوات اللّه علیه - همان ساعت است که دانستن وقت آن به خداوند - جلّ جلاله - اختصاص دارد، چنان که گذشت.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر این که ظهور آن حضرت علیه السلام به طور ناگهانی انجام می شود، مانند فرموده آن حضرت در توقیعی که در احتجاج روایت آمده است: به درستی که امر ما ناگهانی پیش می آید، هنگامی که توبه، کسی را سود ندهد ... (۱) و روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود: مهدی از ما است خداوند امرش را یک شبه اصلاح خواهد فرمود. و روایت دیگری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود: او همچون شهاب فروزانی خواهد آمد. و روایت نبوی دیگر که در حدیثی از حضرت امام رضاعلیه السلام در کتاب «کمال الدین» آمده که به پیغمبرصلی الله علیه وآله عرض شد: یا رسول اللّه! قائم از فرزندان شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: مَثَلِ او همچون ساعت [قیامت]است که آن را در وقت خود کسی جز او [خدای - عزّوجلّ -]ظاهر و روشن نکند، [شأن آن]در آسمان ها و زمین سنگین است، شما را نیاید جز ناگهانی.(۲)

و در اصول کافی از حضرت امام رضاعلیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه پیشوای

۱- ۱۱۳. احتجاج، طبرسی، ۲/۳۲۴.

۲- ۱۱۴. کمال الدین، ۲/۳۷۳.

شما [دانش شما]از شما برداشته شد، پس از زیر پای خود منتظر فرج باشید.(۱) می گویم: ظاهراً فرموده آن حضرت علیه السلام: از زیر پای خود منتظر فرج باشید. کنایه از ظهور امام عصر – عجّل اللّه فرجه الشریف – به طور ناگهانی است، بنابراین واجب است در زمان غیبتش در هر حالی که احتمال می رود با پیروزی ظهور کند، انتظارش را کشید.

اگر بگویید: این که ظهور آن حضرت علیه السلام ناگهانی باشد، با آنچه در احادیث مستفیض بلکه متواتر معنوی آمده مبنی بر این که: علامت های حتمی خواهد داشت که برای همه مردم معلوم خواهد شد – مانند سفیانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیّه – منافات دارد؟

می گویم:

اوّلاً؛ انتظار لوازم ظهور در حقیقت انتظار خود آن است، پس چون به راستی دانستی که ظهور آن حضرت بعد از آشکار شدن نشانه هایش خواهد بود، جز این نیست که منتظر پدیدار شدن آن نشانه ها خواهی بود، چون آن علامت ها نشانه ظهور حضرت قائم علیه السلام می باشند. خلاصه این که انتظاری که در اخبار به آن امر گردیده؛ انتظار ظهور مولایمان است با هر چه از علامت ها و آثار دارد و این بر اهل بصیرت روشن است و برای توضیح بیشتر مثالی می آوریم: اگر زمامدار قدرتمندی به تو وعده بدهد که در یکی از روزهای هفته به منزلت خواهد آمد، آیا از همان آغاز هفته با فراهم کردن وسایل

۱- ۱۱۵. اصول کافی، ۱/۳۴۱ در باب غیبت ح ۲۴.

پـذیرایی و زینت منزل و فرش و اثاثیه مناسب، منتظر آمـدنش نخواهی بود؟! به طوری که هرگاه در یکی از آن روزها بر منزل تو وارد گشت، موجبات احترام را فراهم آورده باشـی و در شمار خطاکاران قرار نگیری؟! با این که قطعاً می دانی که آمدن او نشانه های خبر دهنده و علامت های آشـکار کننده ای دارد، ولی چون آشکار شدن آن نشانه، از آمدنش جدا نیست، منتظر او خواهی شد با همه لوازمی که پیش از آن حاصل خواهد گشت.

ثانیاً؛ ظاهر اخبار متعددی که از امامان علیهم السـلام روایت آمده آن است که: تمام آن آثار در یک سال واقع می شوند، پس واجب است مؤمنِ منتظِر در طول سـال آمـاده ظهور مولا ـیش باشـد، چون احتمال دارد این امر در آن سال وقوع یابـد، بلکه از چند روایت ظاهر می شود که آن علامت ها نزدیک به هم واقع می شوند.

در مورد سـفیانی؛ در بحار از حضـرت سـید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام آمده که در بیان علائم ظهور حضرت قائم علیه السـلام فرمـود: پیش از خروج او علیه السـلام، خروج مردی به نـام عـوف سـلمی در سـرزمین جزیره خواهـد بود، که پنـاه گاهش تکریت و کشـته شدنش در مسـجد دمشق واقع می گردد، سـپس خروج شـعیب بن صالح از سمرقند پیش می آید، آن گاه سـفیانی ملعون از وادی یابس خروج می کند و او از فرزندان عتبه بن ابی سـفیان است و چون سفیانی آشکار شود، مهدی علیه السلام مخفی می گردد، سپس بعد از آن خروج خواهد فرمود.(۱)

۱- ۱۱۶. بحارالانوار، ۵۲/۲۱۳.

می گویم: از این حدیث استفاده می شود که ظهور حضرت قائم علیه السلام مقارن خروج سفیانی، یا نزدیک به آن خواهد شد و این منافات ندارد با آنچه در روایات متعددی وارد شده، که مدّت حکومت سفیانی هشت ماه خواهد بود و آنچه وارد شده که خروج سفیانی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود، زیرا که منظور از قیام قائم علیه السلام در این روایت، خروج آن حضرت به طور علنی و آشکارا در بیت اللّه الحرام و ظهور شریفش برای خاصّ و عامّ می باشد، که روایاتی دلالت دارد بر این که آن حضرت علیه السلام ظهور های متعددی پیش از این ظهور تامّ خواهد داشت که تاریکی غیبت برطرف خواهد گشت و برای عموم مردم آشکار خواهد شد، چنان که پیش تر نیز به این مطلب اشارت رفت.

و امّا در مورد کشته شدن نفس زکیه؛ در کتاب «کمال الدین» از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بین [خروج] قائم آل محمدعلیهم السلام و کشته شدن نفس زکیّه، جز پانزده شب نخواهد بود.(۱)

گونه سوم: ناامید بودن از نزدیکی زمان فرج و ظهور آن حضرت - صلوات اللّه وسلامه علیه - می باشد، یعنی این که احتمال نزدیک بودن آن را نفی نماید، چنان که حال بعضی از اهل زمان ما است، آنان که عقاید و باورهای خود را بر حدس و گمان و تخمین بنا می کنند و ظاهر از دلایل، حرام بودن این گونه ناامیدی نیز می باشد، به همان دلیل هایی که در گونه دوم آوردیم، زیرا که از اخبار روایت شده از امامان علیهم السلام چنین استفاده می شود که بدین جهت وقت

۱- ۱۱۷. کمال الدین، ۲/۶۴۹.

ظهور بر مؤمنین مخفی مانده، تا در تمامی زمان ها و سال ها منتظرش باشند، هرچند که حکمت های دیگری نیز برای آن هست و خداوند حقایق امور را می داند.

ششم: اظهار اشتیاق به دیدار آن بزرگوار

و این از نشانه های دوستان و موالیان آن جناب است و در خوبی و استحباب آن هیچ تردیدی نیست، چون در دعاهای روایت شده برای آن حضرت، این معنی آمده است و چه خوب سروده اند:

قَلْبِی إِلَیْکَ مِنَ الأَشْواقِ مُحْتَرِقُ

وَدَمْعُ عَیْنِی مِنَ الآماقِ مُنْدَفِقُ

الشَّوْقُ یُحْرِقُنِی وَالدَّمْعُ یُغْرِقُنِی

فَهَلْ رَأَیْتَ غَرِیقاً وَهْوَ مُحْتَرِقُ

* * *

ز آتش دل سوزم و در سیل اشکم غوطه ور

کس غریقی همچو من دیده در آتش شعله ور؟

شوق روی انورت آرد شگفتی ها به بار

از ظهور طلعتت گردد زمستان ها بهار

و براین مطلب دلالت دارد آن که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار اشتیاق به دیدارش را داشت، چنان که در حدیث روایت شده از آن حضرت علیه السلام در وصف حضرت مهدی - عجّل اللّه فرجه الشریف - در حرف «ع» گذشت که پس از آن که قسمتی از صفات و نشانه های او را بیان فرمود و به بیعت کردن با او و اجابت نمودن دعوتش امر کرد، فرمود: «هاه» و به سینه اش اشاره نمود

ص:۱۰۹

و شوق به دیـدارش را اظهار داشت. تمام این خبر در بحث علم آن حضـرت علیه السـلام [جلد اول کتاب]گذشت. و نیز بر این معنی دلالت دارد آنچه در بحار به نقل از کتاب «مزار کبیر»، به سند خود از احمد بن ابراهیم روایت آورده که گفت: به جناب ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدار مولایمان بیان کردم، به من فرمود: با وجود اشتیاق، مایل هستی او را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: خداونـد پاداش شوق تو را عنایت فرمایـد و دیـدن رویش را به آسانی و عافیت به تو روزی کنـد، ای ابوعبد اللّٰه! التمـاس مکن که او را ببینی، زیرا که در ایـام غیبت به او اشتیـاق داری و درخواست مکن که بـا او همنشـین گردی، که این از عزائم الهی است و تسلیم بودن به آن بهتر است، ولی با زیارت به سوی او توجّه کن ... (۱)

می گویم: نیک بودن اشتیاق به آن حضـرت علیه السـلام امر واضح و روشـنی است، که هیچ پوشیدگی در آن نیست، زیرا که این از لوازم محبّت است که از دوسـتان جـدا نمی گردد و عبـارت: خداونـد پـاداش شوق تو را عنـایت فرمایـد. اشاره به ثواب ارزنـده ای است که بر آن مترتّب می شود، چنـان که فرمـایش امـام صادق علیه السـلام در حـدیث آینـده بر آن دلالت دارد با احـترام و تجلیلی که در آن هست. و این که فرمود: ای ابوعبـد اللّٰه! التمـاس مکن که او را بـبینی. منظور دیـدن آن حضـرت به گونه امامان گذشـته علیهم السـلام است، یعنی هر وقت که خواسـته باشـی این امر برایت فراهم باشـد. و امّا این که درخواسـت دیدن آن حضرت به طور

۱- ۱۱۸. بحار الانوار، ۱۰۲/۹۷ باب ۷.

مطلق چیزی نیست که منع شـده باشـد، بلکه از وظـایف متـدیّنین است و رسـیدنشان به این سـعادت بسـیار اتفاق افتاده است. و شاهد بر آنچه گفتیم این که گفته: زیرا که در ایام غیبت به او اشتیاق داری و درخواست مکن که با او همنشـین گردی که این از عزائم الهی است ... چون اگر دیـدن آن جناب و همنشـین شـدن با حضـرتش هرچنـد در بعضـی از اوقات، از عزائم الهی و خواسـته حتمی خداونـد در مـورد صـاحب الزمـان علیه السـلام بـود، برای هیـچ کس از مـؤمنین این امر اتفـاق نمی افتـاد و این برخلاـف چیزی است که مشاهـده می شود، زیرا که روایـات و حکایـات در مورد مؤمنـان رسـتگار به دیـدار آن بزرگوار علیه السـلام، سبب باور اهل یقین می باشد. و بالاخره پوشیده نماند که جمله «به او اشتیاق داری ... » جمله خبریه است که در مقام انشاء واقع شده، که در حقیقت این امر به شوق دیدار آن حضـرت - صـلوات اللّه وسـلامه علیه - می باشد و بر فضـیلت اشتیاق اهل اخلاص به آن حضـرت دلالت می کنـد، آنچه در بحار از «اختصاص» به سـند خود، از محمـد بن مسـلم روایت آمـده که گفت: به سوی مـدینه رهسـپار شـدم در حالی که دردمنـد و بیمار بودم، به امام باقرعلیه السـلام عرض شد که محمد بن مسـلم بیمار است، پس آن حضـرت توسط غلامی، نوشیدنی ای که با دستمالی پوشانیده شده بود، برایم فرستاد، غلام ظرف نوشیدنی را به دسـتم داد و به من گفت: آن را بیاشام که آن حضرت علیه السلام به من امر فرمود که بر جای بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم، ناگاه بوی مشک از آن برخاست، نوشابه ای خوش طعم و سرد بود و چون آن را آشامیدم، غلام به من

گفت: مولایم به تو می فرماید: هرگاه آشامیدی نزد من بیا. در اندیشه شدم که به من چه گفت و حال آن که پیش از آن نمی توانستم برپای بایستم، که وقتی نوشیدنی در درونم جای گرفت، گویی که از بند رهایی یافته باشم، نشاط گرفتم. پس به درِ منزل آن جناب رفتم و اجازه ورود خواستم، بر من بانگ زد که: بدنت سالم گشت، داخل شو. آن گاه در حالی که گریه می کردم، داخل شدم و بر آن حضرت سلام کردم و بر دست و سرش بوسه زدم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای محمد! چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: فدایت شوم! بر غربتم و دوری راه و کمی توان بر ماندن نزد شما و دیدن روی تان. فرمود: امّا کمیِ توان که خداوند اولیای ما و دوستانمان را این چنین قرار داده و بلاـ را به آنان نزدیک ساخته. و امّا آنچه از غربت یادآور شدی، پس تأسّی جسته ای به حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام که در سرزمینی دور از ما کنار نهر فرات است. و امّا دوری راه که یاد کردی، البته مؤمن در این دنیا غریب و در میان این مردم نگونسار است، تا از این خانه دنیا به رحمت خداوند بیرون رود. و امّا آنچه متذکّر شدی از دوست داشتن نزدیک بودن به ما و ملاقات با ما را و این که نمی توان این کار را انجام دهی، پس خداوند می داند که در دلت چیست و پاداش تو بر او است.(۱)

می گویم: در مزار این حدیث را از «کامل الزیاره» روایت کرده با اضافاتی که مربوط به فضیلت تربت مبارک امام حسین علیه السلام است.(۲)

ص:۱۱۲

۱- ۱۱۹. بحارالانوار، ۱۰۱/۱۲۰ باب ۱۶ ح ۹.

۲- ۱۲۰. کامل الزیاره، ۲۷۵.

هفتم: ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

و یاد نمودن فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام. دلیل بر استحباب این کار، تمام اخبار و روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب یادآوری فضایل ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است، از جمله: در اصول کافی از حضرت ابی عبد اللّٰه صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: همانا وظیفه جمعی از فرشتگان آسمان این است که نگاه می کنند بر یک و دو و سه نفری، در حالی که آنان درباره فضیلت آل محمدعلیهم السلام به گفتگو نشسته اند، پس فرشته ای به فرشتگان دیگر می گوید: آیا نمی بینید اینان را با همه کمی تعدادشان و بسیاری دشمنانشان فضائل آل محمدعلیهم السلام را بیان می کنند! آن گاه گروه دیگری از فرشتگان می گویند: «ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشآءُ وَاللّٰهُ ذُوالفَضْلِ العَظِیمِ»؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است.(۱) (۲)

و در همان کتاب به سند خود، از میسر، از حضرت ابی جعفر باقرعلیه السلام آورده که گفت: امام باقرعلیه السلام به من فرمود: آیا با هم خلوت می کنید [و دور از چشم دشمنان می نشینید]و برای هم حدیث می گویید و آنچه معتقد هستید، برای هم بازگو می نمایید؟ عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! ما با هم در خلوت می نشینیم و برای هم حدیث می گوییم و آنچه معتقدیم، برای هم باز می گوییم. امام باقرعلیه السلام فرمود: به خدا سوگند! که من دوست داشتم در بعضی

۱- ۱۲۱. سوره جمعه، آیه ۴.

۲- ۱۲۲. روضه کافی، ۳۳۴ ح ۵۲۱.

از آنجاها با شما می بودم، به خدا سوگند! که من بوی شما و جان های شما را دوست می دارم و البته شما بر دین خداوند و دین فرشتگان او هستید، پس با پرهیز از گناه و جدیت در امر دین [ما را]یاری کنید.(۱)

و در همان کتاب از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام آمده که فرمود: هیچ چیز بر ابلیس و لشکریانش دشوارتر نیست از این که برادران ایمانی با یکدیگر دیدار کنند و همانا دو مؤمن با یکدیگر دیدار می نمایند که به یاد خدا باشند، آن گاه فضایل ما را یادآوری کنند، در این حال گوشت سالمی بر صورت ابلیس باقی نمی ماند، تا جایی که روح پلیدش به التماس می افتد از فرط آن که درد می کشد، پس فرشتگان آسمان و گنجوران بهشت متوجه می شوند و او را لعنت می کنند، تا این که هیچ فرشته مقرّبی باقی نماند، مگر این که بر او لعنت فرستد، که زبون و با حسرت و مردود می افتد.(۲)

و نیز بر این مطلب دلالت می کند، روایاتی که در مورد تلافی کردن کسی که به تو احسانی نموده به وسیله یاد نیکو وارد شده، مانند فرموده مولایمان حضرت سیّد العابدین علیه السلام در رساله الحقوق که در «مکارم الاخلاق» و «تحف العقول» و کتاب های دیگر آمده که حضرت سجّادعلیه السلام فرمود: و امّا حق کسی که نسبت به تو نیکی و احسانی نموده، آن است که او را سپاس بگزاری و کار خوبش را یادآور شوی و با سخن نیک اورا در میان مردم معرفی کنی

۱- ۱۲۳. اصول کافی، ۲/۱۸۷ ح ۵.

۲- ۱۲۴. اصول کافی، ۲/۱۸۸ ح ۷.

و دعای خالصانه بین خود و خدای خود در حق او بنمایی، پس اگر این کار را کردی، تشکر از او را پنهانی و آشکارا به جای آورده باشی و اگر روزی توانستی عملاً کار نیکش را با نیکی تلافی کنی، این کار را انجام دِه.(۱)

البته ما قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت را در بخش های سوم و چهارم این کتاب مبارک بیان داشتیم، به آنجا مراجعه کن تا سینه ات فراخ گردد و حالت صلاح یابد. و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه در شواهد لزوم محبوب نمودن آن بزرگوار در میان مردم آوردیم و آنچه در فضیلت دعوت کردن مردم به سوی آن جناب ان شاءاللّٰه تعالی خواهد آمد. و نیز گواه بر این است آنچه از روایات خواهد آمد، مبنی بر این که هنگام بروز بدعت ها بر عالم واجب است که علم خویش را آشکار سازد و هم چنین شاهد بر این است تمام آنچه در ترغیب و تشویق بر ذکر خدای تعالی وارد گردیده، زیرا که یاد آن حضرت علیهم السلام از مصادیق یاد خداوند است، چنان که در روایت آمده و در وظیفه نهم خواهد آمد، ان شاء اللّٰه.

هشتم: اندوهگین بودن مؤمن از فراق آن حضرت علیه السلام

این که مؤمن از فراق و دور ماندن از آن حضرت اندوهگین و مهموم باشد و این از نشانه های دوستی و اشتیاق به آن حضرت است. و در دیوان منسوب

ص:۱۱۵

۱- ۱۲۵. مکارم الاخلاق، ۴۲۲، باب ۱۲.

به سرور و سالارمان حضرت امیرالمؤمنین – علیه الصلاه والسلام – در بیان دلایل و نشانه های دوستی راستین چنین آمده:

وَمِنَ الدَّلائِلِ أَنْ یُری مِنْ شَوْقِهِ

مِثْلَ السَّقِیمِ وَفِی الفُؤادِ غَلآئِلُ

وَمِنَ الدَّلائِلِ أَنْ یُری مِنْ أُنْسِهِ

مُسْتَوْحِشاً مِنْ کُلِّ ما هُوَ شاغِلُ

وَمِنَ الدَّلائِلِ ضِحْکُهُ بَیْنَ الوَری

وَالقَلْبُ مَحْزُونٌ کَقَلْبِ الثّاکِلِ

و از نشانه ها، این است که از شدّت شوقش همچون بیماری دیده شود که دلش از شدّت درد می جوشد.

و از نشانه ها، این است که از فرط اُنس گرفتن با محبوب دیده شود که از هر چه او را از وی مشغول می دارد وحشت کند [و گریزان باشد].

و از نشانه ها، خندیدنش در میان مردم است، در حالی که دلش مالامال از اندوه است همچون زن جوان از دست داده.

و دلیل بر این که این امر از نشانه های اهل ایمان است و در اوج حُسن و برتری می باشد، اخبار بسیاری است که از امامان معصوم علیهم السلام روایت گردیده، از جمله:

۱ – روایاتی که حاکی است؛ از جمله نشانه های یک فرد شیعه آن است که در اندوه و حزن امامان علیهم السلام محزون و اندوهگین باشد و تردیدی در این نیست که غیبت مولایمان حضرت حجّت علیه السلام و آنچه از حزن ها و محنت ها بر آن حضرت و بر شیعیانش وارد می گردد، از بزرگ ترین و مهم ترین علل حزن و اندوه امامان علیهم السلام است، چنان که از حدیث آینده در فضیلت گریستن بر فراق آن جناب برایتان معلوم خواهد شد، ان شاء اللّه تعالی.

۲ – در کتاب «کمال الدین» به سند خود، از مولایمان حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام آورده که فرمود: چه بسیار زنان جگر سوخته مؤمنه، و چه بسیار مردان مؤمن اَسَـفناک جگر سوخته خواهد بود آن گاه که ماء معین (= آب گوارا) مفقود و غایب گردد.(۱)

۳ – در کافی از حضرت ابوعبد اللّٰه امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: شخصِ مهموم به خاطر ما، که غم و اندوهش از جهت ظلمی است که بر ما رفته، نَفَس کشیدنش تسبیح گویی است و هَمّ او به خاطر امر ما عبادت است و پنهان داشتنش سِرّ ما را، جهاد در راه خداوند است.(۲) کلینی فرموده: محمد بن سعید یکی از راویان این حدیث به من گفت: این را با آب طلا بنویس که چیزی بهتر از این ننوشته ام.

۴ – آنچه در آغاز بخش چهارم کتاب گذشت، در حدیث ابن ابی یعفور، که از آن برمی آید؛ یکی از حقوق شخص مؤمن بر مؤمن دیگر، آن است که به خاطر اندوه او اندوهگین گردد، که بدون تردید این حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر تمامی افراد باایمان ثابت است، به طریق اولویت قطعی [یعنی هرگاه افراد عادی از مؤمنین چنین حقّی را دارا باشند، امام و مولایمان حضرت حجّت علیه السلام که پیشوای آنان و رکن ایمان است، به طور قطع، سزاواری بیشتری در این حق برایش ثابت می باشد].

۱– ۱۲۶. کمال الدین، ۲/۳۷۱.

۲– ۱۲۷. اصول کافی، ۲/۲۲۶ باب کتمان ح ۱۶.

۵ – در مجلّد سوم بحار از مسمع کردین، از امام ابوعبد اللَّه صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: همانا آن که دلش به خاطر ما به درد آید، البته روزی که ما را هنگام مرگش دیدار کند، خوشحال خواهد شد، به طوری که آن خوشحالی و سرور، پیوسته در دلش باقی خواهد ماند، تا این که در کنار حوض کوثر بر ما وارد گردد. و به درستی که کوثر از دیدن دوستدار ما خرسند می شود، تا آن که از انواع غذاها به او می چشاند، که مایل نشود از کنار آن دور گردد. ای مسمع! هر آن کس از آن جرعه ای بنوشد، دیگر هیچ گاه تشنه نخواهد شد و به مشقّت و رنج نخواهد افتاد [یا هیچ وقت آبی نخواهد خواست] و آن به خنکی کافور است و بوی مشک و مزه زنجبیل، از عسل شیرین تر و از کره لطیف تر و از اشک زلال تر و از عنبر خوشبوتر است، از تسنیم (چشمه بلند و بالای بهشت) بیرون می آید و بر نهرهای بهشت می گذرد، بر روی زمینه ای از دُرّ و یاقوت روان است، در آن جام هایی هست بیش از شمار ستارگان آسمان، بوی آن از مسافت هزار سال به مشام می رسد، جام های آن از طلا و نقره و گوهرهای مختلف می باشد، بوی خوشِ آن، بر صورت نوش کننده اش می وزد، تا آن که شخصی که از آن نوشیده می گوید: ای کاش این جا وا گذشته می شدم که به جای این، هیچ چیز دیگری نخواهم و از آن دور نشوم، البته تو ای کردین! از کسانی هستی که از آن سیراب می گردی. و هیچ چشمی به خاطر ما گریان نشود، مگر این که به نعمت نگاه کردن به کوثر نایل گردد و به دوستان ما، از آن بنوشانند و البته چنین است که هر کس از آن

می آشامد لذّت و مزه و اشتهایی خاصّ برایش حاصل می گردد، بیش از شخص دیگری که محبّتش نسبت به ما کم تر است ... (۱)

نهم: حضور در مجالس فضایل و مناقب آن حضرت علیه السلام

حضور یافتن و نشستن در مجالسی که فضایل و مناقب و سایر امور مربوط به آن حضرت، در آن ها یاد می شود و دلیل بر این – اضافه بر این که از لوازم و نشانه های محبّت است و از مصادیق خیرات که مأمور شده ایم به آن ها سبقت جوییم و پیشی گیریم که خدای تعالی فرموده: «فَاسْتَبِقُوا الخَيْراتِ» (۲)؛ به سوی کارهای خیر سبقت گیرید – فرموده مولایمان حضرت امام رضاعلیه السلام است که در امالی شیخ صدوق(۳) و مجلّد دهم بحار از آن بزرگوار آمده، که فرمودند: هر کس در مجلسی بنشیند که امرِ ما در آن زنده می گردد، روزی که دل ها می میرند دل او نخواهد مرد.(۴)

و نیز بر این مطلب دلالت دارد فرموده حضرت امام صادق علیه السلام به فُضیل، در حدیث روایت شده در بحار و غیر آن، که می نشینید و حدیث می گویید؟ فضیل عرضه داشت: آری. فدایت شوم! امام صادق علیه السلام فرمود: همانا من آن مجالس را دوست می دارم، پس امر ما را اِحیا کنید. ای فضیل! خداوند رحمت کند کسی که امر ما را احیا نماید.(۵)

۱– ۱۲۸. بحارالانوار، ۸/۲۲ باب ۲۰ ذیل ح ۱۷.

۲– ۱۲۹. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳– ۱۳۰. أمالی، مجلس ۱۷، ح ۴.

۴– ۱۳۱. بحارالانوار، ۴۴/۲۷۸.

۵– ۱۳۲. بحارالانوار، ۴۴/۲۸۲.

و نیز شاهد بر آنچه گفتیم، تمامی روایاتی است که در مورد تشویق و ترغیب بر حضور و شرکت در مجالس ذکر رسیده، مانند فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله: در باغ های بهشت بگردید. عرضه داشتند: ای رسول خدا! باغ های بهشت چیست؟ فرمود: مجالس ذکر. و فرمایش آن حضرت در حدیث دیگر که: همانا خداوند کسی را که در مجلس اهل ذکر می نشیند، می آمرزد و او را از آنچه می ترسد، ایمن می دارد. پس فرشتگان گویند: [پروردگارا!] فلانی در میان آنان است و او تو را یاد نکرد، خداوند می فرماید: او را به خاطر هم نشینی با آنان آمرزیدم، زیرا که یاد کنندگان حق چنین هستند که همنشین ایشان از جهت آن ها بدبخت نگردد.

این دو حدیث را شیخ احمد بن فهد رحمه الله در کتاب «عدّه الداعی» روایت کرده.(۱) وجه شاهد بودن این دو حدیث بر مطلب مورد بحث این که: یاد آن حضرت و یاد پدرانش علیهم السلام یاد خدای - عزّوجلّ - می باشد، از جهت روایتی که شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر جمعی در مجلسی حضور یابند و خداوند - عزّوجلّ - را یاد نکنند و از ما یاد ننمایند، آن مجلس مایه حسرت آن ها در روز قیامت خواهد بود. سپس فرمود: حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام فرموده: همانا یاد ما از [مصادیق]یاد خداوند است و یاد دشمنان از [مصادیق] یاد شیطان می باشد.(۲)

۱- ۱۳۳. عدّه الداعی، ۲۳۸ ح ۱۷ و مستدرک الوسائل، ۱/۴۰۰، ح ۲.

۲- ۱۳۴. اصول کافی، ۲/۴۹۶ ح ۲.

و نیز بر این مطلب دلالت می کند آنچه در وسائل و غیر آن از عبّاد بن کثیر روایت گردیده، که گفت به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: داستان سرایی را دیدم که در حال قصّه گفتن چنین می گفت: این مجلسی است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی شود. امام صادق علیه السلام فرمود: به هیچ وجه. نشیمن گاه هایشان خطا کرده،(۱) خداوند را فرشتگانی است که گشت می زنند، به غیر از کرام الکاتبین - که آنچه ازانسان سر می زند می نویسند - پس هرگاه بر جمعی بگذرند که محمد و آل محمدعلیهم السلام را یاد می کنند، به یکدیگر گویند:

ص:۱۲۱

۱- ۱۳۵. این افراد پنداشته اند که هر جایی بنشینند و سخن هر کس را بشنوند، پسندیده است و بین مجلس پند و اندرز و شناخت زندگانی بزرگان دین با نشستن در مجالس داستان سرایان و خیال پردازان و بیهوده گویان را اشتباه کرده اند، چنان که: آن یکی در وقت استنجا بگفت که مرا با بوی جنّت دار جفت گفت شیخی! خوب وِرد آورده ای لیک سوراخ دعا گم کرده ای و آورده اند که: روزی سید حمیری در مجلس ابوعمرو بن العلاء حضور یافت، پس حاضران درباره زراعت و نخل سرگرم گفتگو شدند، او از جای برخاست، به او گفتند: چرا می روی؟ گفت: إِنِّی لَأَکْرَهُ أَنْ أُطِیلَ بِمَجْلِسٍ لا ذِکْرَ فِیهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدِ لا ذِکْرَ فِیهِ لِأَحْمَدَ وَوَصِیِّهِ وَبَنِیهِ ذلِکَ مَجْلِسٌ نَطْفُ رَدِیِ إِنَّ الَّذِی یَنْساهُمْ فِی مَجْلِسٍ حَتّی یُفارِقَهُ لِغَیْرِ مُسَدَّدِ من خوش ندارم در مجلسی بنشینم که در آن از فضایل آل محمدعلیهم السلام یادی به میان نمی آید. هیچ ذکری از احمد مرسل و جانشین او و فرزندانش نیست، آن مجلس عیب ناک پستی است. همانا کسی که در مجلسی آنان را فراموش کند تا اینکه از آن مجلس بیرون برود، مورد تأیید [خداوند] نیست. [دیوان السید الحمیری، ۱۷۷ - ۱۷۸]. (مترجم)

توقّف کنید. پس می نشینند و بهره مند می شوند. و چون از آنان جدا گردند، بیمارانشان را عیادت کنند و در مراسم مردگان شان شرکت نمایند و از غایبین آنان تفقّد کنند، پس آن مجلس است که هر کس در آن بنشیند، بدبخت نمی شود.(۱)

اضافه بر این که نشستن در آن مجالس، زیاد کردن افراد، دوستان و یاران و به اصطلاح سیاهی لشکر درست کردن برای جمعیت نیکان است که نزد خداوند و امامان معصوم علیهم السلام محبوب و مطلوب است، همچنان که سیاهی لشکر شدن برای معاندین و اشرار نزد خداوند و امامان علیهم السلام مبغوض و ناخوشایند می باشد، بر این مطلب دلالت می کند آنچه در بحار، به نقل از مناقب آمده که: قاضی عبد الرحمن بن ریاح، از یک نابینا علّت کوری اش را سؤال کرد، نابینا گفت: در واقعه کربلا حضور یافتم، ولی جنگ نکردم. پس از چندی در خواب شخص هولناکی را دیدم، به من گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله تو را می خواند. گفتم: توان دیدنش را ندارم. مرا کشید و به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله برد، آن حضرت را اندوهگین یافتم و در دستش حربه ای بود و در پیشگاهش چرمی که زیر محکومین گسترده می شود، افکنده اند و فرشته ای با شمشیری از آتش بپا ایستاده افرادی را گردن می زند و آتش بر آن ها می افتد و آنان را می سوزاند، سپس بار دیگر زنده می شوند و باز آن ها را همان طور به قتل می رساند. عرضه داشتم: سلام بر تو باد، ای رسول خدا! قسم به خداوند! که من نه شمشیری زدم و نه نیزه ای به کار بردم و نه تیری افکندم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله

۱- ۱۳۶. وسائل الشیعه، ۱۱/۵۶۶ باب ۲۳ ح ۲.

فرمود: آیا سیاهی لشکر را زیاد نکردی؟! آن گاه مرا به مأموری سپرد و از طشت خونی برگرفت، از آن خون بر چشمم کشید، چشمانم سوخت و چون از خواب برخاستم، کور شده بودم.(۱)

دهم: تشکیل مجالس ذکر مناقب و فضایل آن حضرت علیه السلام

برپا نمودن مجالسی که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام در آن ها یاد شود و مناقب و فضایل آن حضرت در آن ها ترویج و منتشر گردد و در آن مجالس، برای آن جناب دعا شود و با جان و مال در راه تشکیل آن مجالس تلاش کردن، [از وظایف دل باختگان و ارادتمندان به آن جناب است]زیرا که این کار ترویج دین خداوند و برتری دادن کلمه اللّه و یاری نمودن بر نیکی و تقوا و تعظیم شعائر الهی و نصرت ولیّ اللّه است.

و بر این مطلب دلالت می کند - اضافه بر این که عناوین یاد شده و غیر آن ها بر آن صدق می نماید - این که: در حدیثی که در وسائل و غیر آن، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یکدیگر را دیدار کنید که در دیدارتان زنده شدن دل هایتان و یادآوری احادیث ما هست و احادیث ما شما را نسبت به یکدیگر مهربان می سازند، که اگر آن ها را بگیرید، رستگار شده و نجات یافته اید و هرگاه آن ها را ترک گویید، گمراه شده و هلاک می گردید. پس به آن ها عمل کنید که من نجات شما را ضمانت می کنم.(۲)

وجه دلالت این حدیث آن است که: دیدار مؤمنین نسبت به یکدیگر را

ص:۱۲۳

۱- ۱۳۷. بحارالانوار، ۴۵/۳۰۳.

۲- ۱۳۸. وسائل الشیعه، ۱۱/۵۶۷ باب ۲۳ ح ۳.

سبب و وسیله زنده کردن امر آنان و یادآوری احادیث امامان علیهم السلام دانسته است، بنابراین بر پا سازی مجالس دیداری که در آن ها امام علیه السلام یاد شود و مناقب او و آنچه مربوط به او است، بیان گردد، بدون تردید نیکو و مورد خشنودی امامان علیهم السلام است. و نیز بر این مطلب دلالت می کند فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث «اربع مائه» این که: خداوند - تبارک و تعالی - به سوی زمین نگریست، پس ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید، که ما را یاری می کنند و از خوشحالی ما خوشحال و به خاطر اندوه ما اندوهگین می شوند و اموال و جان هایشان را در راه ما نثار می نمایند، آنان از ما هستند و به سوی ما باز می گردند ... (۱)

یک مسأله فقهی: از دلایل شرعی چنین بر می آید که مصرف کردن زکات واجب در این امرِ پسندیده جایز می باشد، زیرا که این یکی از مصادیق سبیل اللّه (راه خدا) است که خدای تعالی در آیه «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ ... » (۲) آن ها را بیان فرموده است و تفصیل سخن به فقه موکول می گردد.

توجّه و بیدارباش: می توان گفت که برپا ساختن این مجالس در بعضی از اوقات واجب است، مثل این که مردم در معرض انحراف و گمراهی باشند و برپایی این مجالس، سبب جلوگیری از هلاکت دینی آنان و مایه ارشاد و راهنمایی ایشان به راه هدایت گردد، از جهت دلایل امر به معروف و نهی از

۱- ۱۳۹. خصال، ۲/۶۳۵.

۲- ۱۴۰. سوره توبه، آیه ۶۰؛ همانا زکات فقط برای فقرا و بینوایان و کارگزاران آن و دلجویی شدگان و بردگان [ی که آزادی شان خواهید] و وام داران و هزینه در راه خدا و در راه ماندگان می باشد.

منکر و راهنمایی اشخاص گمراه و عقب زدن اهل بدعت و گمراهی. و خداوند تعالی در همه احوال نگهدار حق جویان است.

یازدهم و دوازدهم: سرودن و خواندن شعر در فضایل

و مناقب آن حضرت علیه السلام

سرودن و خواندن شعر در فضایل و مناقب آن جناب - که درود و سلام بر او باد - زیرا که این دو عمل نوعی از یاری کردن امام به شمار می آیند. و دلیل بر این است آنچه در کتاب وسائل به طور مُسند روایت گردیده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره ما یک بیت شعر بگوید، خداوند برای او خانه ای در بهشت خواهد ساخت.(۱) و از آن حضرت است که فرمود: هیچ کس درباره ما بیت شعری نگوید، مگر این که به روح القدس تأیید و یاری شده باشد.(۲) و از حضرت رضاعلیه السلام روایت است که فرمود: هر فرد مؤمنی که درباره ما شعری بسراید که ما را به آن مدح گوید، خداوند برای او در بهشت منزلگاهی خواهد ساخت که هفت برابر وسعت دنیا باشد، که هر فرشته مقرّب و هر پیغمبر فرستاده شده ای او را در آن جا دیدار خواهد کرد.(۳) می گویم: شاید اختلاف ثواب ها از جهت متفاوت بودن شاعران در شناخت امامان و مراتب ایمان آنان باشد. و از زُراره روایت آمده که گفت: کمیت بن

۱- ۱۴۱. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷ ح ۱.

۲- ۱۴۲. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۲.

۳- ۱۴۳. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷، ح ۳.

زید بر حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام وارد شد، من نیز در آن محضر شرفیاب بودم، کمیت قصیده «مَنْ لِقَلْبٍ مُتَیَّمٍ مُسْتَهامٍ ... » را بر آن جناب خواند، هنگامی که قصیده را به پایان رسانید، امام باقرعلیه السلام به کمیت فرمود: تا وقتی که درباره ما شعر می گویی، پیوسته به روح القدس تأیید می شوی.(۱)

و در روضه کافی به سند خود، از کمیت بن زید اسدی آورده که گفت: بر حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام وارد شدم، آن حضرت به من فرمود: به خدا قسم، ای کمیت! اگر مال دنیا نزد ما بود، از آن، مقداری به تو می دادیم، ولی برای تو است آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله به حسّان بن ثابت فرمود: پیوسته روح القدس با تو خواهد بود، تا هنگامی که از ما دفاع کنی ... (۲)

و نیز بر این مطلب دلالت دارد تمام روایاتی که حاکی سروده های شاعران در مدح و ثنای امامان علیهم السلام است که در محضر ایشان خوانده اند و امامان علیهم السلام عطا های بسیار و بخشش های فراوانی به آن شاعران عنایت فرموده اند. و از این ماجراها بسیار است که در احوالات و اخلاقیات آنان - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - یاد گردیده و آنچه اشاره شد برای مؤمنین بسنده است.

سیزدهم: قیام، هنگام یاد شدن نام یا القاب آن حضرت علیه السلام

بپا خاستن هنگام یاد شدن نام یا القاب شریفه آن حضرت علیه السلام، که سیره و شیوه شیعیان دوازده امامی بر همین اساس بوده و شاهد بر این، اضافه بر تعظیم و احترام بودن این عمل که خود مطلوب است، روایتی است که یکی از

۱- ۱۴۴. وسائل الشیعه، ۱۰/۴۶۷ ح ۴.

۲- ۱۴۵. روضه کافی، ۸/۱۰۲.

علمای اعلام در کتاب النجم الثاقب از سیّد عبد اللّه نواده سید نعمت اللّه جزائری آورده، که در بعضی از روایات چنین یافته که: روزی حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مجلس امام صادق علیه السلام یاد شد، پس امام صادق علیه السلام به منظور تعظیم و احترام اسم آن حضرت بپا ایستاد.(۱)

می گویم: برای اثبات استحباب بپا خاستن هنگام بردن نام شریف امام عصر - عجّل اللّه فرجه الشریف - همین مقدار کافی است، به لحاظ قاعده تسامح، که علمای بزرگوار مان بیان کرده اند. و می توان گفت که در بعضی از اوقات واجب می باشد، به خاطر بعضی از جهات، مانند این که اسم شریف آن حضرت یا یکی از القاب مبارکش در مجلسی که جمعی در آن هستند یاد شود، آن گاه همه اهل مجلس به احترام آن بپاخیزند و در این حال، اگر کسی از

۱- ۱۴۶. بحارالانوار، ۴۴/۲۷۸؛ و در کتاب «منتخب الاثر»، به نقل از کتاب «مرآه الکمال» از «الدمعه الساکبه» از شیخ محمد بن عبد الجبار آمده که وی در کتاب «مشکاه الانوار» گفته: هنگامی که دعبل قصیده معروف خود را بر حضرت رضاعلیه السلام خواند و امام قائم - عجّل اللّه فرجه الشریف - را یاد کرد، امام رضاعلیه السلام دست خود را بر سر نهاد و به عنوان تواضع بپا ایستاد و برای فرج آن جناب دعا کرد. و در کتاب «الزام الناصب» به نقل از «تنزیه الخاطر» آورده که: از امام صادق علیه السلام سبب به پا خاستن هنگام یاد نمودن لفظ قائم، از القاب حضرت حجّت علیه السلام سؤال شد، آن حضرت فرمود: زیرا که او را غیبتی است طولانی و از مهربانی شدیدی که نسبت به دوستانش دارد، به هر کسی که او را به این لقب - که به دولت او و حسرت خوردن از جهت غربتش اشعار دارد - یاد کند، نظر می فرماید. و از گونه های تعظیم او، این است که غلام به حال تواضع، برای ارباب خود بپاخیزد، هنگامی که مولای جلیلش به دیده شریفش به او نظر می کند، پس بپاخیزد و از خداوند - جلّ ذکره - تعجیل فرجش را طلب نماید. {مترجم}

اهل مجلس بدون عذر از جای بر نخیزد، این بر نخاستنش، توهین و هتک حرمت آن حضرت علیه السلام خواهد بود، که تردیدی در حرام بودن آن نیست، زیرا که توهین خداوند - عزّ شأنه - می باشد، چنان که پوشیده نیست.

چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم: گریستن و گریانیدن و خود را به گریه کنندگان شبیه نمودن بر فراق آن حضرت علیه السلام

گریستن و گریانیدن و خود را شبیه به گریه کنندگان نمودن در فراق آن حضرت و به جهت مصیبت ها و محنت ها و اندوه هایی که بر او رسیده است [از وظایف مؤمنان است]و بر این دلالت دارد به طور عموم و خصوص روایات متعددی که در این باب آمده، از جمله:

۱ - در مجلّد دهم بحار و غیر آن از حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمود: هر آن کس که مصیبت ما را متذکّر شود، پس به خاطر آنچه بر ما وارد شده است بگرید و بگریاند، روز قیامت با ما، در درجه مان خواهد بود و هر آن که مصیبتمان برایش یادآوری شود، پس بگرید و بگریاند، روزی که چشم ها اشکبار خواهند بود دیدگانش گریان نشود.

۲ - در همان کتاب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس از چشمش همچون بال پشه ای اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد هرچند که همچون کف دریا باشد.(۱)

۱- ۱۴۷. بحارالانوار، ۴۴/۲۷۸ ح ۳.

۳ - در حدیث مسمع پیش تر گذشت که آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ چشمی بر ما نگرید، مگر این که به دیدن کوثر متنعم گردد و هر کس ما را دوست می دارد، از آن خواهد نوشید ... (۱) و نیز در حدیث مسمع آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: پس هر کس از روی مهر نسبت به ما و به خاطر آنچه [از مصایب] بر ما رسیده بگرید، جز این نیست که خداوند بر او رحمت آرد، پیش از آن که اشک از چشمش بیرون بیاید و چون اشک هایش بر گونه اش جاری شود، اگر قطره ای از اشک هایش در جهنم بیفتد، آتش آن را خاموش خواهد ساخت، به طوری که حرارتی برای آن نماند.(۲)

۴ - در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس دیده اش در راه ما گریان شود، به خاطر خونی که از ما به ناحق ریخته شده، یا حقّی که از ما سلب گردیده، یا حرمتی که از ما هتک شده، یا به خاطر یکی از شیعیانمان، خداوند تعالی به خاطر آن اشک، سال ها جایگاهش را در بهشت قرار خواهد داد.(۳)

۵ - در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی و فرزندش حدیث مسندی از مولایمان حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام آورده که فرمود: هیچ بنده ای نیست که چشمانش قطره ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خدای تعالی به سبب آن، سال ها او را در بهشت جای دهد.(۴)

۱- ۱۴۸. بحارالانوار، ۴۴/۲۹۰.

۲- ۱۴۹. بحارالانوار، ۴۴/۲۹۰.

۳- ۱۵۰. بحارالانوار، ۴۴ ص ۲۷۹/۷.

۴- ۱۵۱. بحارالانوار، ۴۴/۲۷۹ ح ۸.

احمد بن یحیی اودی گوید: حضـرت حسـین بن علی علیهما السلام را در خواب دیدم، پس عرضه داشتم: حدیث گفت مخول بن ابراهیم برایم، از ربیع بن المنـذر، از پـدرش، از شـما که فرموده ایـد: هیچ بنده ای نیست که چشـمانش قطره ای اشک بر ما بریزد، یا این که دیـدگانش به خاطر ما اشک آلود گردد، مگر این که خـدای تعالی به سـبب آن، او را سال ها در بهشت جای دهد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس من این حدیث را بدون واسطه از شما شنیدم.

۶ – در کامل الزیارات و بحار از حضـرت علی بن الحسـین زین العابـدین علیه السـلام روایت شده که فرمود: هر آن مؤمنی که چشم هایش به خاطر کشـته شدن حسـین بن علی علیهما السلام قطره اشکی بریزند، تا این که بر گونه اش جاری شود، خداوند به سـبب آن در بهشت منزل هایی به او خواهد داد، که قرن ها در آن ها سـکونت نماید. و هر آن مؤمنی که به خاطر اذیتی که از دشـمنانمان در دنیـا به مـا رسـیده، دیـدگانش اشک آلود گردد تا این که بر گونه اش جاری شود، خداونـد به سـبب آن در بهشت جایگاه شایسـته ای برایش قرار خواهـد داد. و هر آن مؤمن که در راه ما اذیتی به او رسـد و از تلخی اذیتی که در راه ما به او رسیده، چشمانش گریان شود تا آن که بر گونه اش جاری گردد، خداوند آزردگی را از چهره اش دور خواهد ساخت و روز قیامت او را از خشم خویش و آتش دوزخ در امان خواهد داشت.(۱)

۷ – در بحار از امام صادق علیه السلام آمده که به فضیل بن یسار فرمود: ای فضیل!

۱– ۱۵۲. کامل الزیارات، ۱۰۰ باب ۳۲۰.

هر کس ما را یاد کند یا نزد او یاد شویم، پس به مقدار بال مگسی از چشمش اشک بیرون آید، خداوند گناهانش را می آمرزد، اگرچه بیش از کف دریا باشد.(۱)

۸ - در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام روایت است که فرمود: هر کس که ما نزد او یاد شویم، پس دیدگانش گریان شود، خداوند صورتش را بر آتش حرام خواهد ساخت.(۲)

۹ - سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «اللهوف» گوید: از آل رسول خدا علیهم السلام روایت شده که فرمودند: هر کس در [مصایب] ما گریه کند و صد نفر را گریان سازد، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و پنجاه تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و سی تن را بگریاند، بهشت برای او خواهد بود و هر کس گریه کند و بیست تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس گریه کند و ده نفر را به گریه درآورد، بهشت برای او خواهد بود و هر کس بگرید و یک تن را بگریاند، بهشت برای او است و هر کس خود را شبیه به گریه کنندگان سازد، بهشت برای او خواهد بود.

۱۰ - روضه کافی به سند خود از عبد الحمید وابشی، از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام روایت آورده که گوید: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: همسایه ای داریم که تمامی حرام ها را مرتکب می شود تا آن جا که نماز را هم ترک می کند، تا چه رسد به غیر آن! فرمود: سبحان اللّٰه! و از این بالاتر را خبر ندهم کسی که

۱- ۱۵۳. بحارالانوار، ۴۴/۲۸۲ ح ۱۴.

۲- ۱۵۴. بحارالانوار، ۴۴/۲۸۵ ح ۲۲ از کامل الزیارات /۱۰۴ ح ۱۰.

از این شخص بدتر است؟! عرضه داشتم: چرا! فرمود: ناصبی (دشمن ما) از او بدتر است، همانا هیچ بنده ای نیست که اهل البیت نزد او یاد شوند، پس به خاطر ما رقّت کند، مگر این که فرشتگان پشت او را مسح نمایند و تمامی گناهانش آمرزیده شود، مگر این که گناهی مرتکب شود که او را از ایمان بیرون برد. و شفاعت پذیرفته می شود، ولی درباره ناصبی پذیرفته نیست و همانا مؤمن برای همسایه اش شفاعت می کند، در حالی که حسنه ای ندارد، پس می گوید: پروردگارا! این همسایه ام اذیت را از من دور می نمود، آن گاه درباره او شفاعت می کند، پس خدای - تبارک و تعالی - فرماید: من پروردگار تو هستم و من شایسته ترین کسی هستم که از سوی تو پاداش دهد، سپس خداوند او را به بهشت داخل می نماید و حال آن که هیچ حسنه ای برایش نیست. و به درستی که کم ترین شفاعت کننده از مؤمنین، برای سی نفر شفاعت خواهد کرد، در آن هنگام است که اهل آتش می گویند: «فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ وَلا صَدِیقٍ حَمِیمٍ» (۱)؛ پس ما را نه شفاعت کنندگانی هست و نه دوست صمیمی.(۲)

۱۱ - و در «کامل الزیارات» و غیر آن، در حدیث معاویه بن وهب روایت آمده که حضرت امام صادق علیه السلام در سجده خود دعا کرد، تا آن جا که گفت: و رحمت آور بر آن دیده هایی که به خاطر ما اشک ها فرو ریختند. و رحمت آور بر آن دل هایی که به خاطر ما بی تاب و سوزان شدند. و رحمت آور بر آن فریاد و مویه کشیدنی که به خاطر ما است.(۳)

۱- ۱۵۵. سوره شعرا، آیه ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- ۱۵۶. روضه کافی، ۱۰۱ ذیل ح ۷۲.

۳- ۱۵۷. کامل الزیارات، ۱۱۷.

گریستن در فراق امام عصرعلیه السلام: و امّا آنچه بر فضیلت گریستن در فراق آن حضرت علیه السلام و به خاطر محنت هایی که بر آن جناب وارد می گردد به طور خاصّ دلالت می کند، روایاتی است از جمله در کافی و غیبت نعمانی(۱) و کمال الدین از مفضل، از امام صادق علیه السلام آمده است. عبارت حدیث در کافی چنین است: مفضّل بن عمر گفت: شنیدم حضرت ابوعبد اللّٰه امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم برآورید، همانا به خدا سوگند! امامتان سالیانی از روزگار غایب خواهد ماند و شما در امتحان سخت واقع می شوید، تا آن جا که درباره او سخنان مختلف گفته می شود: مرده، کشته شده، هلاک گردیده، به کدام درّه رفته؟! و هر آینه دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی ها در امواج دریا واژگون می شوند، پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت گردیده و به روحی از سوی خویش تأییدش فرموده باشد، دوازده پرچم اشتباه انگیز افراشته خواهد شد، که دانسته نمی شود کدام به کدام است. راوی گوید: پس گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت به خورشید که به ایوان تابیده بود، نگاهی افکند و فرمود: ای اباعبداللّٰه! این آفتاب را می بینی؟! گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند! امر ما از آفتاب روشن تر است.(۲)

و در کتاب غیبت نعمانی از مفضّل روایت آمده که گفت: شنیدم شیخ - یعنی حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام - می فرمود: مبادا تغییر یابید

۱- ۱۵۸. غیبت نعمانی: ۷۷، باب مدح زمان غیبت.

۲- ۱۵۹. اصول کافی، ۱/۳۳۶ باب غیبت.

[دم برآوریـد]همانا به خدا سوگند! امام شـما مدّتی از روزگارتان غایب خواهد گشت و یادش خاموش خواهد ماند، تا این که گفته می شود: مرده، هلاک شده، به کدام درّه رفته؟! و البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد شد ... (۱)

و در کمال الدین به سـند خود از مفضّل از حضـرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السـلام آورده که گوید: شـنیدم آن حضرت علیه السـلام می فرمود: مبـادا دم بزنیـد، همانـا به خـدا سوگنـد! امـام شـما سالیانی از دوران تان غایب خواهـد مانـد و آزمایش خواهیـد شـد، تـا جـایی که گفته می شود: مرده، یـا هلاک گردیـده، به کـدام وادی رهسپار شـده؟! و به درستی که دیـدگان مؤمنین بر او اشـکبار خواهـد گشت و [در امواج فتنه ها] واژگون خواهیـد شد، همان طور که کشتی ها در امواج دریا واژگون می گردنـد. و نجـات نمی یابـد مگر کسـی که خداونـد پیمان از او گرفته و ایمان در دلش نوشـته و با روحی از جانب خویش تأییدش فرموده باشد ... (۲)

و شیخ طوسی در کتاب غیبت به سند خود، از مفضّل آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام می فرمود: مبادا دم برآوریـد، همانا به خـدا سوگنـد! امام شـما سال هایی از دوران تان را غایب خواهـد مانـد و یاد او خاموش می گردد، تا آن جا که گفته می شود: مرده، کشـته شـده، (هلاک گشـته) به کـدام وادی رفته؟! البته دیـدگان مؤمنین بر او گریان خواهد گشت و واژگون خواهید شد، همچنان که کشتی ها بر اثر امواج دریا واژگون می گردند، پس

۱- ۱۶۰. غیبت نعمانی، ۷۷ باب مدح زمان غیبت.

۲- ۱۶۱. کمال الدین، ۲/۳۴۷ باب ۳۳ ح ۳۵.

نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند پیمان از او گرفته و ایمان در دلش ثبت نموده و به روحی از سوی خود تأییدش فرموده است ... (۱)

می گویم: بنگرید و تأمل کنید که چگونه امام علیه السلام گریستن بر فراق مولایمان را نشانه ایمان قرار داده و بر چیزی که وجدان آن را انکار نمی دارد، بلکه درست گواه بر آن است، دلالت فرموده است، زیرا که گریه کردن بر آن حضرت، دلیل معرفت و نشانه محبّت قلبی می باشد که بخشی از ایمان، بلکه نزد اهل یقین حقیقت آن است. معرفت و محبت، صاحب ایمان را بر گریستن در فراق مولایمان صاحب الزمان علیه السلام و محنت ها و اندوه هایی که بر آن جناب وارد می شود، برمی انگیزاند و چه خوش گفته اند به زبان عربی:

قَلْبِی إِلَيْکَ مِنَ الأَشْواقِ مُحْتَرِقٌ

وَدَمْعُ عَيْنِی مِنَ الآماقِ مُنْدَفِقٌ

اَلشَّوْقُ يُحْرِقُنِی وَالدَّمْعُ يُغْرِقُنِی

فَهَلْ رَأَيْتَ غَرِيقاً وَهُوَ مُحْتَرِقٌ؟

ترجمه [به نظم آوردم]:

دل ز شوق دیدنت سوزد چو عود

از فراقت دیده گرید همچو رود

غرقه در سیلاب اشک و دل کباب

کس غریقی شعله ور کی دیده بود؟!

آتش عشق تو چون در سر فتاد

تاب از دل؛ خواب از چشمم ربود

و در فارسی گفته اند: گواه عاشق صادق در آستین باشد. و از همین روی می بینید محبّ صادق و دوست واقعی هر قدر معرفت و محبتش نسبت به محبوب فزون تر باشد، گریه اش نیز بیشتر و فزون تر و پیوسته تر است.

۱- ۱۶۲. غیبت، ۲۰۴.

و رئیس محدّثین شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین(۱) به سند خود، از سدیر صیرفی روایت کرده که گفت: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان حضرت ابی عبد اللَّه صادق علیه السلام وارد شدیم، که دیدیم آن حضرت بر روی خاک نشسته و جُبّه خیبری طوقدار بی یقه ای که آستین هایش کوتاه بود، پوشیده (= مصیبت دیدگان در آن زمان، چنین جامه ای می پوشیدند) و همچون کسی که فرزند از دست داده و جگرش سوخته باشد، می گرید. حزن و اندوه چهره اش را فرا گرفته و رنگش را تغییر داده و اشک چشمش را پر کرده بود، می فرمود: ای سرور من! دوری تو، خواب از چشمم برده و زمین را بر من تنگ نموده و راحتی از دلم ربوده است. سرورم! غیبت تو، مصیبتم را به اندوه های ابدی پیوسته و یکی بعد از دیگری را از ما می رباید، که جمعیت و افراد را به سوی فنا می کشاند و از جهت مصیبت های گذشته و بلیّات پیشین، اشکی از چشمم جاری نشود و ناله ای از سینه ام سر نکشد، مگر این که در برابر چشمم محنت هایی مجسم می گردد، که از آن ها بزرگ تر و هولناک تر و سخت تر است و حوادثی که با خشم تو درهم آمیخته و وارداتش با سخط تو عجین گشته است.

سدیر گوید: از آن مصیبت سخت و پدیده بسیار بزرگ، عقل هایمان پرید و دل هایمان چاک چاک گردید و چنین پنداشتیم که آن حالت، نشانه واقعه کوبنده و یا مصیبتی از مصایب زمان است، که بر آن جناب روی آورده است.

۱- ۱۶۳. کمال الدین، ۲/۳۵۲ باب ۳۳ ح ۵۰.

عرض کردیم: خداوند دیدگانت را نگریاند، ای زاده بهترین مردم! از کدامین پیش آمد اشکت روان و گریه ات همچون باران است؟! و چه حالتی سبب شده که چنین در ماتم و سوگ بنشینید؟!

امام صادق علیه السلام آهی برکشید که بر اثر آن درونش برآمد و پریشانی اش بیشتر شد و فرمود: وای بر شما! صبح امروز من در کتاب جفر نگریستم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگها و بلاها و مصیبت ها و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، که خداوند آن را به محمد و امامان پس از اوعلیهم السلام اختصاص داده است. در این کتاب ولادت و غیبت و به درازا کشیدن و طول عمر غایب (قائم)مان و گرفتاری مؤمنین در آن زمان و شک و تردید هایی که بر اثر طولانی شدن غیبت او برایشان پدید می آید و بیشترشان از دین برمی گردند و رشته اسلام را که خداوند - جلّ ذکره - می فرماید: «وَكُلَّ إِنْسانٍ أَلْزَمْناهُ طآئِرَهُ فِی عُنُقِهِ» (1)؛ و رشته عمل هر انسان را دور گردنش قرار دادیم، یعنی: ولایت را از گردن بیرون می افکنند، تأمّل نمودم، لذا رقّت کردم و اندوه ها بر من مستولی گشت. عرض کردیم: ای زاده رسول خدا! با سهیم کردن ما در شناختن قسمتی از آنچه درباره آن می دانید، مشرّف و گرامی مان بدارید. فرمود: خداوند - تبارک و تعالی - سه جریانی که در مورد سه تن از رسولان روی داده است، در مورد قائم ما پیش خواهد آورد؛ ولادت او را بسان ولادت موسی و غیبتش را همچون غیبت عیسی و به درازا کشیدنش را همانند به

۱- ۱۶۴. سوره إسراء، آیه ۱۳.

درازا کشیدن جریان نوح تقدیر فرموده و پس از آن، عمر بنده صالح - یعنی خضرعلیه السلام - را نشانه و دلیلی بر طول عمر او قرار داده است. عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا! از حقایق این معانی برای ما پرده بردارید. فرمود: امّا ولادت موسی علیه السلام؛ چنین بود که چون فرعون مطلع گشت که بر افتادن حکومتش بر دست اوست، دستور داد کاهنان نزدش حاضر شوند و آنان فرعون را به نژاد او راهنمایی کردند که از بنی اسراییل است و پیوسته فرعون زیردستان خود را دستور می داد شکم زنان باردار از بنی اسراییل را پاره کنند، تا آن جا که در تعقیب او، بیست و چند هزار نوزاد را به قتل رسانید، ولی نتوانست به کشتن موسی دست یابد، چون خدای - تبارک و تعالی - او را حفظ کرد. همین طور بنی امیه و بنی عباس چون مطلع شدند که از بین رفتن حکومت آن ها و نابودی امرا و ستمکاران بر دست قائم از ما خواهد بود، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را در جهت کشتن آل رسول علیهم السلام و بر افکندن نسل او به کار گرفتند، به طمع این که به کشتن قائم علیه السلام دست یابند، ولی خدای - عزّوجلّ - ابا دارد که امر خویش را در دسترس یکی از ستمگران بگذارد تا این که نور خود را به کمال رساند، هرچند که مشرکین را ناخوش آید. و امّا غیبت عیسی علیه السلام؛ البته یهود و نصاری متّفق شدند که او کشته شده است و خداوند - جلّ ذکره - با فرموده خویش که: «وَما قَتَلُوهُ وَما صَلَبُوهُ وَلکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (۱)؛ و او را نکشتند و به دار نزدند، ولی مطلب بر آنان مُشتبه شد. آن ها را تکذیب

۱- ۱۶۵. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

فرمود. غیبت قائم نیز همین طور است که امّت به خاطر طولانی شدنش، آن را انکار خواهد کرد، پس بعضی از روی ناآگاهی خواهند گفت: هنوز متولد نشده. و گروهی خواهند گفت: او متولد شده و از دنیا رفته. و گوینده ای که کافر شود، به این که مدّعی گردد: امام یازدهم عقیم بوده. و دیگری از دین بیرون رفته، که سیزده تن و بیشتر را امام خواهد شمرد. و قایل دیگری خدای – عزّوجلّ – را معصیت کند، که بگوید: روح قائم علیه السلام در کالبد دیگری سخن می گوید ... و امّا دیر کرد نوح علیه السلام این است که: چون فرود آمدن عذاب از سوی آسمان را برای قومش درخواست کرد، خداوند – تبارک و تعالی – جبرئیل روح الامین را با هفت هسته خرما فرو فرستاد، پس جبرئیل گفت: ای پیغمبر خدا! خداوند – تبارک و تعالی – به تو می فرماید: اینان مخلوق و بندگان من هستند و من ایشان را با صاعقه ای از صاعقه هایم نابود نمی سازم، مگر بعد از آن که دعوت آنان تأکید شود و به حجّت ملزم گردند، بنابراین باز هم تلاشت را در دعوت کردن قوم خود تکرار کن، که من بر این کار، تو را پاداش خواهم داد، پس این هسته ها را در زمین غرس بنمای که در روییدن و رشد و به حاصل رسیدن آن ها، هنگامی که ثمر دهند، برای تو گشایش و خلاص خواهد بود و به این مطلب پیروان مؤمنت را مژده بده. هنگامی که بعد از مدّتی طولانی درخت ها رویید و تنومند شد و ساق های آن ها قوّت یافت و شاخه های فراوان از آن ها برآمد و خرماها زرد و سرخ شد، نوح علیه السلام از خداوند – سبحانه و تعالی – درخواست کرد که وعده اش را عملی سازد، پس خداوند – تبارک و تعالی – به او امر فرمود که

از هسته های آن درخت ها برگیرد و غرس نماید و صبر و تلاش را از سر گیرد و دلیل حجّت را بر آنان مؤکّد سازد، نوح علیه السلام این فرمان را به گروه هایی که به وی ایمان آورده بودند، خبر داد، پس سیصد تن از آنان از دین برگشتند و مرتدّ شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادّعا می کند راست بود، در وعده پروردگارش تخلّفی پیش نمی آمد. سپس خداوند - تبارک و تعالی - هر بار دستور می داد که هسته ها را دوباره بکارد، تا هفت نوبت. و هر بار گروهی از مؤمنین از وی روی بر می تافتند، تا این که هفتاد و اندی با او ماندند، پس خداوند - تبارک و تعالی - در آن هنگام به او وحی فرستاد و فرمود: ای نوح! اکنون صبح روشن پرده از روی شام تاریک برگرفت، که حقّ محض و خالص عیان گشت و ایمان از ناخالصی جدا شد، به این که هر کس طینتش پلید بود، مرتدّ گردید، اگر من کافران را هلاک می کردم و کسانی که به تو ایمان آورده بودند و به تدریج مرتدّ شدند را باقی می گذاشتم، وعده پیشینم را درباره مؤمنانی که خالصانه توحید را پذیرفته و به رشته نبوت تو چنگ زده اند، به راستی انجام نداده بودم، به این که آنان را در زمین جانشین سازم و دینشان را برایشان تسلّط دهم و ترسشان را به امنیت بدل کنم، تا عبادت برایم به سبب بیرون رفتن شک از دل های آنان خالص شود و چطور ممکن است جانشینی و تسلّط و جایگزین شدن امنیت به جای ترس از ناحیه من انجام گردد، با این که می دانستم کسانی که مرتدّ شدند، یقینشان ضعیف و سرشتشان پلید و باطنشان بد است، که این ها آثار نفاق و پیدایش گمراهی است. و اگر آن ها حکومتی را که هنگام استخلاف به مؤمنین داده

شد، وقتی دشمنانشان را هلاک کردم، احساس می نمودند و بوی آن به مشام شان می رسید، به آن سخت می آویختند و نفاق باطنی آن ها شدیدتر و رشته های گمراهی در ریاست خواهی و انحصار امر و نهی به خود با آنان جنگ می کردند. و چگونه می شود تسلّط و اقتدار دین و رواج امر مؤمنین فراهم آید، با این که فتنه ها برانگیخته و جنگ ها برپا باشد؟! نه [چنین چیزی نمی شد](و کشتی را با نظارت و وحی ما بساز).(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: و همین طور قائم علیه السلام که دوران غیبتش امتداد می یابد، تا این که حق به طور یک دست آشکار گردد و ایمان از ناصافی به درآید و خالص شود، به این که هر کس سرشتش پلید است، از شیعیانی که بیم آن می رود که هرگاه احساس کنند در زمان حضرت قائم علیه السلام جانشینی و تسلّط و امنیت خواهد بود، نفاق می ورزند، چنین افرادی مرتدّ شوند. مفضّل عرضه داشت: یابن رسول اللّه! این ناصبیان چنین پندارند که این آیه(۲) درباره ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نازل شده؟! امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دل های ناصبیان را هدایت نکند، کی آن دینی که خدا و رسول او پسندیده اند، تسلّط یافت، به این که در عهد یکی از آنان امنیّت در بین امّت شیوع داشته و ترس از دل هایشان و شکّ و تردید از سینه هایشان رخت بربسته باشد؟! یا در دوران

۱- ۱۶۶. سوره هود، آیه ۳۷.

۲ - ۱۶۷. منظور آیه شریفه: «وَعَدَ اللّه الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ». سوره نور، آیه ۵۵.

علی علیه السلام نیز، با وجود مرتدّ شدن مسلمانان و فتنه هایی که در آن دوران برمی خاست و جنگ هایی که میان آن ها با کافران شعله می گرفت. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «حَتّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جآءَهُمْ نَصْرُنا» (۱)؛ تا آن هنگام که رسولان مأیوس گشتند و گمان بردند که تکذیب شده اند، یاری ما آنان را فرا رسید. و امّا بنده صالح خضرعلیه السلام را خداوند - تبارک و تعالی - عمر طولانی عنایت فرمود، نه از جهت نبوّتی که برایش تقدیر کرده باشد، یا کتابی که بر او فرستد، یا شریعتی برایش قرار دهد، که آیین پیغمبران پیشین را با آن نسخ نماید، یا امامتی که بندگانش را به پیروی از آن ملزم سازد و یا طاعتی برایش واجب فرماید، بلکه خدای تعالی چون در علمش گذشته بود، که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی باشد، تا آن جا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت، مگر به علّت استدلال به وسیله آن، بر عمر قائم علیه السلام و تا این که دلیل و برهان معاندین را قطع نماید، که مردم را بر خداوند حجتی نباشد.(۲) و ما تمام این حدیث را آوردیم، چون مشتمل بر فایده های بسیار و نکته های گرانبار بود، که باید در آن دقت شود.

هفدهم: درخواست معرفت امام عصرعلیه السلام از خداوند - عزّوجلّ -

درخواست معرفت آن حضرت از خداوند - عزّوجلّ - از [وظایف مهمّ ما می باشد]، زیرا که علم با آموزش و درس خواندن بسیار نیست، بلکه علم

۱- ۱۶۸. سوره یوسف، آیه ۱۱۰.

۲- ۱۶۹. بحارالانوار، ۵۱/۲۱۹، ح ۹.

نوری است که خداونـد در دل هر کس که بخواهـد هـدایتش کند، قرار می دهد و هرکه را خداوند هدایت کند، هدایت یافته است.

و در کـافی از ابوبصـیر، از حضـرت ابوعبـد اللّه امـام صادق علیه السـلام آمـده: درباره فرموده خـدای - عزّوجلّ -: «وَمَنْ يُؤْتَ الحِكْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْراً كَثِيراً»؛ و هر کس که حکمت به او داده شود، خیر بسیار به او داده شده. فرمود: [یعنی]طاعت خداوند و معرفت امام علیه السلام.(۱)

و در همان کتاب از ابوبصیر آمده، که گفت: حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام به من فرمود: آیا امام خود را شناخته ای؟ گوید: عرضه داشتم: آری. به خدا سوگند! پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم. فرمود: همین تو را کفایت می کند.(۲)

و در همان منبع، در خبر صـحیحی از حضـرت ابوجعفر امام باقرعلیه السـلام آمـده که فرمود: بلنـدی و رکن و کلید امر و درب اشیا و خشنودی خدای - تبارک و تعالی - بعد از معرفت او اطاعت امام است.(۳)

و از ابوخالـد کابلی روایت آمده که گفت: از حضـرت ابوجعفر امام باقرعلیه السـلام درباره فرموده خدای - عزّوجلّ -: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا» (۴)؛ پس به خداوند و رسول او و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید. سؤال کردم. فرمود: ای ابوخالـد! [این]نور به خدا سوگند! امامان از آل محمدعلیهم السـلام تا روز قیامت می باشـند و آنان هسـتند به خدا سوگند! نور خداوند، که آن را نازل کرده و آنان

۱- ۱۷۰. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۲- ۱۷۱. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۳- ۱۷۲. اصول کافی، ۱/۱۸۵.

۴- ۱۷۳. سوره تغابن، آیه ۸.

هستند به خدا! نور خداوند در آسمان ها و در زمین. قسم به خدا، ای ابوخالد! همانا نور امام در دل های مؤمنین از خورشید تابان در روز روشن تر است و آنان به خدا سوگند! دل های مؤمنین را نورانی می سازند و خدای - عزّوجلّ - نورشان را از هر کس بخواهد می پوشاند، پس دل های چنین کسانی تاریک می گردد، به خدا قسم، ای ابوخالد! هیچ بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند، تا این که خداوند دلش را پاک گرداند و خداوند دل بنده ای را پاک نسازد، تا این که به ما تسلیم شود و با ما سازگار باشد، پس هرگاه با ما سازگار باشد، خداوند او را از سختی حساب به سلامت خواهد داشت و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش خواهد ساخت.(۱)

بیان و توضیح: پیش تر دانستی که مهم ترین و واجب ترین امور بعد از شناخت خدا و رسول او، شناختن ولیّ امر و صاحب الزمان علیه السلام است، زیرا که این امر، یکی از ارکان ایمان می باشد. و هر کس در حالی بمیرد که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و معرفت او، کلید تمام ابواب خیر و سعادت و رحمت می باشد و خداوند بندگان خود را امر فرموده، که معرفت او را تحصیل نمایند و دعا از جمله درهایی است که خدای تعالی فرمان داده که از آن ها وارد شوند، او فرموده است: «أُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (۲)؛ مرا بخوانید که شما را اجابت کنم. «وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۳)؛ و از فضل خداوند

۱- ۱۷۴. اصول کافی، ۱/۱۹۴.

۲- ۱۷۵. سوره غافر، آیه ۶۰.

۳- ۱۷۶. سوره نساء، آیه ۳۲.

درخواست کنیـد. و نیز فرموده: «إِنَّکَ لا تَهْـدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهْـدِی مَنْ یَشآءُ» (۱)؛ البته تو [ای رسول ما!]چنین نیست که هر کس را بخواهی، هدایت توانی کرد، بلکه خداوند هرکه را بخواهد، هدایت می کند.

و در کـافی به سـند خود از محمـد بن حکیم آورده که گفت: به حضـرت ابی عبـد اللّه امام صادق علیه السـلام عرضه داشـتم: معرفت ساخته کیست؟ فرمود: از ساخته های خداوند است، بندگان را در آن ساخت بهره ای نیست.(۲)

و آیـات و روایـاتی که بر این مطلب دلالـت می کنـد بسـیار است، پس بر بنـدگان لازم است که از درگاه خداونـد شـناخت و معرفت امـام زمانشان را به آنان روزی نمایـد و کامل گردانـد. و نیز مؤیّـد و دلیل بر آنچه یاد کردیم، وارد شـدن دعا برای این مطلب به طور خاصّ می باشـد، چنان که در امر آینده ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد. و این منافات ندارد با آن که بنده مختار و مـأمور به کسب و تحصـیل و مطالعه وسایل معرفت باشـد، زیرا که این نظیر روزی است که بنـدگان امر شـده انـد، آن را طلب نمایند و نیز برای آن دعا کنند، ولی خداوند – جلّ شأنه – خود روزی دهنده است، چون سعی و کوشش وظیفه بنده است و به ثمر رسانـدن، برعهـده خالق متعال می باشـد، خداونـد – تبارک و تعالی – فرموده: «وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُـبُلَنا» (۳)؛ و آنان که در راه ما تلاش کننـد، البته آنان را به راه های خویش هـدایت می نماییم. همچنان که کِشت و آبیاری وماننـد این ها وظیفه بندگان است، چون تحت قدرت و در اختیار آن ها می باشد، و رویانیدن

۱- ۱۷۷. سوره قصص، آیه ۵۶.

۲- ۱۷۸. اصول کافی، ۲/۱۶۳.

۳- ۱۷۹. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

و پرورانیـدن و از آفت ها دور نگهداشـتن، تا آن که به نتیجه برسـد و مقصود حاصل گردد، بر خداونـد است، چون از قـدرت بنـدگان بیرون است، ولی برعهـده آن ها است که دعا کننـد و درخواست نماینـد که نتیجه مقصود به دست آیـد. و همین طور شناخت و معرفت امام علیه السلام وسایل و اسبابی دارد، که خدای تعالی آن ها را برای بندگانش فراهم ساخته و در توان آنان هست، مانند: دقّت کردن و بررسی معجزات و اخلاق آن حضرت علیه السلام و مطالعه اخبار امامان پیشین در مورد او، ویژگی های او و طولانی شـدن غیبتش و آنچه در فرمان غیبت او بر مؤمنین می رسد و شؤونی که خدای تعالی به آن جناب اختصاص داده و دلایلی که بر او دلالت دارنـد و امور دیگر، که بر بنـدگان خـدا لازم است با وسایل یاد شده و مانند این ها در تحصـیل معرفت آن حضرت سعی کنند و همّت گمارند، ولی چون معرفت از ساخته های خدای - عزّوجلّ - است، به حکم عقل و نقل بر آنـان واجـب و مؤکّـد اسـت کـه دعـا کننـد و معرفتش را از درگـاه خداونـد تعـالی مسـألت نماینـد، (کـه آنچـه خداونـد از [درهای]رحمت بر مردم بگشاید هیچ کس نتواند آن را بربندد و هر آنچه او ببندد، کسی را یارای گشودنش نیست).(۱)

هجدهم: تداوم درخواست معرفت آن حضرت علیه السلام

مداومت کردن بر دعایی که ثقه الاسلام کلینی(۲) و شیخ نعمانی(۳) و شیخ

۱- ۱۸۰. سوره فاطر، آیه ۲.

۲- ۱۸۱. اصول کافی، ۱/۳۳۷.

۳- ۱۸۲. غیبت نعمانی، ۸۶؛ ان فی قائم سنه من الانبیاء.

طوسی به سندهای خود، از زراره روایت کرده اند که گفت: شنیدم حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! و او است منتظَر و او است که در ولادتش شک می کنند، پس بعضی می گویند: پدرش بدون بازمانده از دنیا رفت و بعضی از آن ها می گویند: در حالی که در شکم مادر بود، پدرش فوت کرد و بعضی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولد شد و او است منتظر، مگر این که خداوند - عزّوجلّ - دوست دارد که شیعه را امتحان کند، پس در آن هنگام است که تشکیک و توهم اهلِ باطل آغاز می شود. ای زراره! اگر آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: «اَللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَک فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اَللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَکَ، اَللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی»؛ خدایا! تو مرا به خود شناسا کن، که اگر خودت را به من نشناسانی، پیغمبرت را نخواهم شناخت، خدایا! تو رسولت را به من بشناسان، که اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجّتت را نخواهم شناخت. پروردگارا! حجّت خودت را به من بشناسان، که اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه خواهم شد.

و رئیس المحدّثین شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» آن را به سند خود، از زراره چنین روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام می فرمود: برای قائم پیش از آن که قیام کند، غیبتی خواهد بود.

گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد - و به شکمش اشاره کرد - سپس فرمود: ای زراره! و او است انتظار کشیده شده، و او است آن که مردم در ولادتش شک می کننـد، بعضـی از مردم خواهند گفت: او در شکـم مادر است. و برخی گویند: او غایب است. و بعضـی گوینـد: متولـد نشـده است. و بعضـی می گویند: دو سال پیش از فوت پدرش متولّد گشت. جز این نیست که خدای - تبـارک و تعـالی - می خواهـد شـیعیان را بیازمایـد، پس در آن هنگام است که باطل جویان به تردیـد می افتنـد. زراره گویـد: عرضه داشـتم: فـدایت گردم! اگر آن زمـان را درک نمودم، چه عملی انجـام دهم؟ فرمود: ای زراره! هر گاه آن زمان را درک کنی، بر این دعا مداومت کن: «اَللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ ... ».(۱)

نوزدهم: مداومت به خواندن دعای غریق

مداومت کردن بر خواندن دعایی که شیخ صدوق به سند خود، از عبد اللّه بن سنان روایت کرده که گفت: حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السـلام فرمود: پس از این، شـبهه ای شـما را خواهد رسید، که بدون نشانه دیده شدنی و امام هدایت کننده ای خواهیـد مانـد و از آن نجات نمی یابـد، مگر کسـی که دعای غریق را بخواند. راوی گوید: عرضه داشـتم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: چنین بگوید: «یا اَللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلی دِینِکَ»؛ ای

۱- ۱۸۳. کمال الدین، ۲/۳۴۲.

خداوند! ای رحمان! ای مهربان! ای دگرگون کننده دل ها! دل مرا بر دینت پایدار کن.

راوی گوید: من گفتم: «یا اَللّهُ یا رَحْمنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ وَالأَبْصارِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلی دِینِکَ». فرمود: البته خداوند دگرگون کننده دل ها و دیده ها است، ولی همین طور که من می گویم، تو نیز بگو: «یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلی دِینِکَ».(۱)

و شیخ نعمانی در کتاب الغیبه به سند خود، از حمّاد بن عیسی، از عبد اللّه بن سنان روایت آورده که گفت: من با پدرم به محضر امام ابوعبد اللّه صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، پس آن حضرت فرمود: چگونه خواهید بود اگر در حالی واقع شدید که امام هدایتگر و نشانه آشکاری نباشد (دیده نشود)؟ که از آن حیرت و سرگردانی نجات نیابد، مگر کسی که به دعای غریق (یا حریق) دعا کند. پدرم گفت: به خدا سوگند! این بلاـ است. پس فدایت شوم! در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: هرگاه چنان شد - و تو آن زمان را درک نخواهی کرد - به آنچه در دست دارید [از عقیده راستین]متمسّک شوید، تا آن که امر برایتان به خوبی روشن شود.(۲)

بیستم: دعا در زمان غیبت آن حضرت علیه السلام

دعایی است که سید بن طاووس رحمه الله در کتاب «مهج الدعوات» آورده، در حدیثی که غیبت حضرت مهدی - عجّل اللّه فرجه الشریف - در آن یاد شده، راوی

۱- ۱۸۴. کمال الدین، ۲/۳۵۱.

۲- ۱۸۵. غیبت، ۸۱.

گوید: عرض کردم: شیعیانت چه کار کنند؟ فرمود: بر شما باد به دعا کردن و انتظار فرج کشیدن، تا آن جا که گوید: عرضه داشتم: به چه چیزی دعا کنیم؟ فرمود: می گویی: «اَللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَّفْتَنِی نَفْسَکَ وَعَرَّفْتَنِی رَسُولَکَ وَعَرَّفْتَنِی مَلآئِکَتَکَ وَعَرَّفْتَنِی نَبِیَّکَ وَعَرَّفْتَنِی وُلاهَ أَمْرِکَ. اَللَّهُمَّ لا آخُذُ إِلّا ما أَعْطَیْتَ وَلا أَوْقی إِلّا ما وَقَیْتَ. اَللَّهُمَّ لا تُغَیِّبْنِی عَنْ مَنازِلِ أولیائکَ وَلا تُزِغْ قَلْبِی بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنِی. اَللَّهُمَّ اهْدِنِی لِوِلایَهِ مَنْ فَرَضْتَ طاعَتَهُ»؛ خدایا! تو خودت و فرستاده ات و فرشتگانت و پیغمبرت و والیان امرت را به من شناسانیدی، خدایا! من نگیرم جز آنچه تو عطا کنی و هیچ نگهدارنده ای جز تو برایم نیست. خدایا! مرا از منازل دوستانت دور مگردان و دلم را پس از آن که هدایت کرده ای، منحرف منمای. خدایا! مرا به ولایت کسی که اطاعتش را بر من واجب ساخته ای، هدایت فرمای.(۱)

بیست و یکم: شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام

بیست و یکم: شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام

شناختن علامت های ظهور آن حضرت علیه السلام به ویژه علایم حتمی که امامان برحق علیهم السلام آن ها را خبر داده اند، [از وظایف مهمّ شیعیان است] و دلیل بر این، عقل است و نقل؛

دلیل عقل

پیش تر دانستید که شناخت شخص آن حضرت علیه السلام واجب است و شناخت علایم حتمی که مقارن با ظهور آن جناب یا نزدیک به آن است، مقدّمه شناخت او می باشد.

۱- ۱۸۶. مهج الدعوات، ۳۳۲.

اگر بگوییـد: می توان از راه دیگری جز آن علامـت هـا، نیز حضـرتش را شـناخت، بنابراین راه معرفت منحصـر به همین طریق نیست. خواهیم گفت: در روایـات، امر به روی آوردن به سوی آن جنـاب هنگـام ظهورش وارد گردیـده، چنـان که در روایت نعمـانی به سـند خود، از امـام باقرعلیه السـلام پس از یاد نمودن از نـدا و فرو رفتن زمین در بیـداء آمـده، پس به سوی او رویدهرچند که روی دست و پا باشد، به خدا سوگند! گویی او را می بینم بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد ... (۱)

و تردیدی نیست که روی آوردن به سوی آن حضرت هنگام ظهورش از شهرها، جز بعد از علم به ظهور امکان پذیر نمی باشد و این علم به سبب آشـکار شدن علامت های حتمیه ای که وعده شده اند، حاصل می گردد. و امّا شناختن آن جناب به وسیله معجزاتی که از حضرتش صادر می شود، برای بینندگان و حاضران در خدمتش انجام می یابد، چنان که پوشیده نیست.

دلیل نقل

فرموده امام صادق علیه السـلام است، در خبر عمر بن ابان که در حدیث صـحیحی در کافی روایت آمده که فرمود: علامت را بشـناس، پس هرگاه آن را شناختی، پیش افتادن یا تأخیر کردن این امر تو را ضرر نرساند ... (۲) اضافه بر این که ائمه طاهرین علیهم السـلام علامت هایی را که خـدای تعالی برای ظهور حضـرت قائم علیه السـلام قرار داده، بیان فرموده انـد، تا راسـتگو از دروغگو معلوم گردد و در قسمتی از روایات، وقوع بعضی از رویدادهای فتنه انگیز را خبر داده اند، که

۱- ۱۸۷. الغیبه، ۱۳۹، ۱۴۰.

۲- ۱۸۸. اصول کافی، ۱/۳۷۲.

گمراهـان به سـبب آن هـا به فتنه می افتنـد، ولی آنـان که احـادیث امامان را روایت کرده انـد و کسانی که از پیش وقایعی که امامان علیهم السـلام خبر داده اند، شـنیده و دانسته باشند، به فتنه نمی افتند و گمراه نمی شوند، زیرا که آن ها به سبب شناختن علایم بر اساس روایات رسـیده از امامان شان علیهم السـلام راسـتگو را از دروغگو تشـخیص می دهنـد، نمی بینیـد بسیاری از کسـانی که از دین روی تافتنـد و مرتـدّ شدنـد و دنبال گمراه کننـدگان ملحـد افتادنـد، چه در زمان ما و چه پیش از این زمان، مرتـد شـدن و گمراهی شان به سـبب ندانسـتن علایم ظهور صاحب الامرعلیه السـلام و ویژگی های آن جناب بوده است؟! لذا گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. اگر آن ها به طلب علم و تحصـیل معرفت روی می آوردند و در پی شـناختن آنچه از صفـات و علایم و دلایل و نشانه های ظهور صاحب الامرعلیه السـلام بر آنان واجب است، بر می آمدنـد، از نجات یافتگان می شدند و از دین دست برنمی داشتند. از خداوند - عزّوجلّ - خواستاریم که به ما علم و عمل روزی کند و از خطا و لغزش ما را حفظ فرماید، که او است شـنوای اجابت کننده. و در امر آینده، توضـیح و بیان بیشتری راجع به این مطلب خواهد آمد، ان شاء اللَّه.

و نیز بر این مطلب دلالت می کند این که اطاعت دسـتورات آن حضـرت علیه السـلام بر ما واجب است، به دلیل فرموده خدای تعالی: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ» (۱)؛ اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید فرستاده خداوند را

۱- ۱۸۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

و والیان امر را. بنابراین بر مؤمن واجب است علایم ظهور آن حضرت را بشناسد، تا هرگاه ظاهر شد او را اطاعت کند و حق را از باطل تشخیص دهد. ما در این جا قسمتی از آنچه شیخ اجل محمدبن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه(۱) روایت کرده می آوریم:

۱ - به سند خود از عمر بن حنظله از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: قائم علیه السلام را پنج علامت هست: سفیانی و یمانی و صیحه آسمانی و کشته شدن نفس زکیّه و فرو رفتنی در بیداء.

۲ - در خبر دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: در آن سال که صیحه آسمانی واقع می شود، پیش از آن آیتی (نشانه ای) در ماه رجب هست، گفتم: آن چیست؟ فرمود: صورتی در ماه بر می آید و دستی آشکار می گردد.

۳ - و از عبد اللّه بن سنان از حضرت امام صادق علیه السلام است که فرمود: ندا [صدای آسمانی]از نشانه های حتمی است و سفیانی از نشانه های حتمی است و یمانی از علایم حتمی است و کشته شدن نفس زکیّه از علایم حتمی است و کفِ دستی که از آسمان بیرون می آید، از علایم حتمی است. فرمود: و امر ترسناکی که در ماه رمضان پیش می آید، شخص خوابیده را بیدار می کند و بیدار را می ترساند و دوشیزه را از پرده حجاب بیرون می اندازد.

۴ - و از بزنطی، از حضرت رضاعلیه السلام است که فرمود: پیش از این امر سفیانی است و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کف دستی که گوید: این و این.

۱- ۱۹۰. الغیبه، نعمانی؛ باب علامات الظهور، ۱۳۳ به بعد.

۵ - و از ابوبصیر، از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقرعلیه السلام است که فرمود: هرگاه آتشی از سوی مشرق همچون هُردی عظیم [بسیار زرد]مشاهده کردید، که سه یا هفت روز برمی آید منتظر فرج قائم آل محمدعلیهم السلام باشید ان شاء اللَّه که خداوند توانا و حکیم است. سپس فرمود: صیحه جز در ماه رمضان نخواهد بود، زیرا که ماه رمضان ماه خداوند است و این فریاد جبرئیل به این خلق است. آن گاه فرمود: ندا کننده ای از آسمان به نام حضرت قائم علیه السلام بانگ می زند، پس هر که در مشرق است و هر که در مغرب، آن را خواهد شنید، هیچ خوابیده ای نخواهد ماند، جز این که بیدار شود و هیچ ایستاده ای، مگر این که بنشیند و هیچ نشسته ای، مگر این که بپا خواهد ایستاد بر اثر ترس از آن صدا، پس خدای رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت گیرد و آن را اجابت نماید، که آن صدا، صدای جبرئیل روح الامین است. و فرمود: صدا در ماه رمضان، شب جمعه شب بیست و سوم خواهد بود، درباره آن تردید مکنید و بشنوید و اطاعت نمایید و در آخر روز صدای ابلیس لعین است که بانگ بر می آورد: توجّه کنید که فلانی مظلوم کشته شد، تا مردم را به شکّ اندازد و آن ها را فریب دهد. در آن روز، چه بسیار افراد به شک و حیرت خواهند افتاد که در آتش سقوط کنند، پس هرگاه صدا را در ماه رمضان شنیدید، در آن تردید مکنید که آن صدای جبرئیل است و نشانه اش آن است که او به نام حضرت قائم علیه السلام و نام پدرش ندا می کند، تا آن جا که دوشیزه پس پرده هم آن را می شنود و پدر و برادرش را تشویق می نماید که خروج

کننـد. و فرمود: ناچار باید که این دو صدا پیش از خروج حضـرت قائم علیه السـلام انجام گردد: صدایی از آسـمان که صدای جبرئیل است به نام صاحب این امر و نام پـدرش، و صـدای دوم که از زمین است صدای ابلیس لعین می باشد، به نام فلانی ندا می کنـد که مظلوم کشـته شـد، منظورش از این کار فتنه گری است. پس از صـدای اوّل پیروی کنیـد و مبادا به صـدای بعـدی فریفته شوید.

۶ – و از چند تن از اصـحاب ما روایت آمده از امام صادق علیه السلام که گفتند: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتیم: آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: آری. و کشـته شـدن نفس زکیّه از امور حتمی است و قائم علیه السـلام از امور حتمی است و فرو رفتگی در بیـداء از امـور حتمی است و کفِ دسـتی که از آسـمان بیرون می آیـد، از امور حتمی است و نـدا [همین طور]. عرضه داشتم: ندا چیست؟ فرمود: آواز دهنده ای بانگ می زند به نام قائم و نام پدرش علیهما السلام.

۷ – و از ابن ابی یعفور آمده که گفت: حضـرت ابو عبد اللّه امام صادق علیه السلام فرمود: به دست داشته باش! هلاکت فلانی و خروج سـفیانی و کشـته شـدن نَفْس زکیّه و لشـکری که در زمین فرو می رود و صـدا. گفتم: صـدا چیست، همان ندا است؟ فرمود: آری. و به وسیله آن صاحب این امر شناخته می شود.

۸ – و از زراره است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا ندا حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند! تا آن جا که هر قومی به زبان خود آن را خواهند شنید.

۹ – و از عبد اللّه بن سنان است که گفت: در خدمت حضرت ابی عبد اللّه امام

صادق علیه السلام بودم که شنیدم شخصی از همدان می گفت: این عامّه ما را سرزنش می کنند و به ما می گویند: شما می پندارید که آواز دهنده ای از آسمان به نام صاحب این امر بانگ خواهد زد. آن حضرت تکیه داده بود، خشمگین شد و راست نشست، سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید و از پدرم نقل کنید که هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت، من شهادت می دهم که از پدرم علیه السلام شنیدم می فرمود: واللّه این مطلب در کتاب خدا کاملًا روشن است که می فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» (1)؛ اگر بخواهیم از آسمان آیتی فرود آوریم، پس بر آن گردن نهند، در حالی که به آن خاضع باشند. پس آن روز احدی در زمین باقی نمی ماند، مگر این که در مقابل آن نشانه سر فرود آورد و بر آن گردن نهد و همه اهل زمین وقتی بشنوند صدایی از آسمان بلند است که: آگاه باشید! که حقّ با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، ایمان می آورند. و چون فردای آن روز شود، ابلیس بر هوا رود، تا جایی که از چشم زمینیان مخفی گردد، آن گاه بانگ برآورد که: توجّه کنید حق با عثمان بن عفان و شیعیان او است، زیرا که او مظلوم کشته شد، خونش را مطالبه کنید. حضرت فرمود: پس در آن هنگام خداوند مؤمنان را با قول ثابت بر حقّ استوار می سازد، که همان ندای اوّل است. ولی آن ها که در دلشان مرض هست - که مرض به خدا قسم! دشمنی ما است - در شک می افتند، در آن هنگام از ما دوری جویند و ما را اهانت می کنند و می گویند: منادی اول سحری بود از

۱- ۱۹۱. سوره شعراء، آیه ۴.

سحرهای این خاندان. سپس حضرت ابوعبد اللّٰه صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «وَإِنْ یَرَوْا آیَهً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» (۱)؛ و چون آیه ای را ببینند روی برتافته و می گویند سحرهای پی در پی است.

۱۰ - و از محمد بن الصامت است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا علامتی پیش از این امر نیست؟ فرمود: چرا. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: به هلاکت رسیدن عبّاسی و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیّه و فرو رفتگی در بیداء و صدایی از آسمان، گفتم: فدایت شوم! می ترسم که این امر طول بکشد. فرمود: نه. البته آن بسان دانه های منظم تسبیح پی در پی خواهد شد.

۱۱ - و از حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام است که فرمود: از امور حتمی که ناگزیر پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام باید واقع شود: خروج سفیانی است و فرو رفتگی در بیداء و کشته شدن نفس زکیّه و ندا کننده ای از آسمان.

۱۲ - و از زراره بن اعین است که گفت: شنیدم حضرت ابوعبد اللّٰه صادق علیه السلام می فرمود: آواز دهنده ای از آسمان بانگ خواهد زد: فقط فلانی امیر است، و منادی دیگر ندا می کند: البته که علی و شیعیان او پیروزند. به آن حضرت عرض کردم: پس از این ندا دیگر چه کسی با حضرت مهدی علیه السلام خواهد جنگید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان بانگ خواهد زد: فلانی و شیعیانش پیروزند، یعنی مردی از بنی امیه. گفتم: پس چه کسی راستگو را از

۱- ۱۹۲. سوره قمر، آیه ۲.

دروغگـو می شـناسد؟ فرمود: آنـان که پیش تر احـادیث مـا را روایت می کرده انـد و می گفتنـد: پیش از این امر چنین چیزی خواهد بود، او را خواهند شناخت و می دانند که آنان خود برحقّ و راست گویند.

۱۳ - و در حدیث دیگری از زراره آمده که گفت: به حضـرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السـلام عرض کردم: خداوند حال شما را اصـلاح فرماید، تعجّب دارم و در شـگفتم از حضـرت قائم علیه السلام که چگونه با او می جنگند با آن عجایبی که می بیننـد، از قبیل فرو رفتن [سـپاهیان سـفیانی]در بیـداء و نـدایی که از آسـمان خواهد بود؟! فرمود: همانا شـیطان آن ها را وا نمی گذارد تا این که او نیز ندا کند، همچنان که روز عقبه بر رسول خداصلی الله علیه وآله ندا سر داد.

۱۴ - از هشام بن سالم روایت آمده که گفت: شـنیدم حضـرت ابوعبد اللّٰه امام صادق علیه السـلام می فرمود: آن ها دو صـیحه می باشـند: یکی در اوّل شـب و صـیحه دیگر در آخر شب دوم. راوی گویـد: عرض کردم: آن چگـونه است؟ فرمـود: یکی از آسـمان است و یکی از ابلیس؛ گفتم: چگـونه این از آن تشـخیص داده می شونـد؟ فرمود: هر کس خـبر آن را پیش از آن که واقع شود شنیده باشد، آن را می شناسد.

۱۵ - و از عبد الرحمن بن مسلمه است که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مردم ما را سرزنش می کنند و می گوینـد: هرگاه آن دو واقع شونـد، حقگو از دروغگو چگونه شـناخته می گردنـد؟ فرمود: شـما چه پاسـخی به آن ها می دهیـد؟ عرض کردم: چیزی در جواب آن هـا نمی گوییم. فرمود: به آنان بگوییـد هر کس پیش از آن که این امر واقع شود، به آن ایمان داشته باشد،

هر گاه تحقق یافت، آن را تصـدیق خواهد کرد، خداوند - عزّوجلّ - فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱)؛ آیا کسـی که به سوی حق هدایتگر است، سزاوارتر است پیروی گردد، یا کسی که خود راه یاب نیست، مگر این که راهنمایی شود، پس شما را چه شده و این چگونه قضاوتی است که شما دارید.

۱۶ - و از عبد اللّه بن سـنان است که گفت: شـنیدم حضـرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السـلام می فرمود: این امر که گردن هایتان را به سوی آن می کشـید (سَیِرَک می کشـید)، نخواهـد شد تا آن که ندا کننده ای از آسـمان بانگ برزند: توجّه کنید! فلانی صاحب امر است، پس برای چه جنگ می کنید؟

۱۷ - و از محمد بن مسلم است، از حضرت باقرعلیه السلام که فرمود: سفیانی و قائم علیه السلام در یک سال خواهند بود.

۱۸ - و از بـدر بن الخلیل اسـدی آمـده که گفت: در خـدمت ابوجعفر محمـد بن علی باقرعلیه السـلام بودم، پس آن جناب دو نشانه ای که پیش از ظهور حضـرت قائم علیه السـلام خواهد بود و از هنگام فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین هیچ گاه واقع نشـده را بیان فرمود این که: خورشـید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن خواهند گرفت. شخصـی عرضه داشت: یابن رسول اللّه! نه، بلکه خورشید در آخر و مـاه در نیمه خواهنـد گرفت، حضـرت ابوجعفر باقرعلیه السـلام فرمود: من می دانم تو چه می گویی، ولی این دو نشانه از هنگام هبوط آدم پدید نیامده اند.

۱- ۱۹۳. سوره یونس، آیه ۳۵.

۱۹ – و از وَرد – برادر کمیت شاعر معروف – از حضرت ابو جعفر باقرعلیه السلام آمده که فرمود: به درستی که پیشاپیش این امر پنج روز به آخر ماه مانده، ماه می گیرد و پانزده روز مانده، خورشید کسوف می یابد و آن در ماه رمضان خواهد بود و در آن هنگام حساب از دست منجّمین بیرون می رود.

می گویم: از این حدیث ظاهر می شود که منظور از آخر ماه در حدیث پیشین، آخر عرفی است نه حقیقی، پس بین این دو حدیث اختلافی نیست.

۲۰ – و از عبد الملک بن اعین روایت آمده، که گفت: در خدمت حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام بودم که حضرت قائم علیه السلام یاد شد، من عرض کردم: امیدوارم به زودی این امر واقع شود و سفیانی نباشد؟ فرمود: خیر، به خدا سوگند! که آن از امور حتمی است که باید واقع گردد.

۲۱ – و از حمران بن اعین است، از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام در تفسیر فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ قَضی أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمّیً عِنْدَهُ» (۱)؛ پس اجَلی قرار داد و اجل معیّنی نزد او ثبت است. فرمود: البته دو اجل هست؛ یک اجل حتمی و اجل دیگر موقوف، پس حمران عرضه داشت: حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند مشیتش به آن تعلّق گرفته باشد، حمران گفت: من امیدوارم اجل سفیانی از گونه موقوف باشد. حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام فرمود: خیر، به خدا قسم! آن از گونه حتمی است.

ص:۱۶۰

۱- ۱۹۴. سوره انعام، آیه ۲.

۲۲ – و از فضیل بن یسار، از حضرت امام ابوجعفر باقرعلیه السلام روایت آمده که فرمود: به درستی که از جمله امور کارهایی است موقوف و کارهایی است محتوم. و البته سفیانی از امور محتوم می باشد، که ناگزیر باید واقع شود.

۲۳ – و از خلّاد صائغ، از حضرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: از سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نخواهد کرد. مردی به آن حضرت عرضه داشت: هرگاه خروج کرد، چگونه باشیم؟ فرمود: هرگاه آن پیش آمد شد، پس به سوی ما روی آورید.

۲۴ – و از محمد بن مسلم، از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام روایت شده که فرمود: سفیانی سرخ رویی است زرد موی و چشم کبود، که هرگز خداوند را نپرستیده و نه مکه را دیده، نه مدینه را. می گوید: پروردگارا! خونم را از مردم می ستانم هرچند که به آتش روم، خونم را می ستانم هرچند که به آتش روم.

۲۵ – و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، در همه شهرهای زمین کسانی را گمارد. در هر اقلیم یک نفر، به او می گوید: دستور العمل تو در کف دست تو است، پس هرگاه چیزی بر تو وارد شد که آن را نمی فهمی و قضاوت درباره آن را نمی دانی، به کف دستت نگاه کن و به آنچه در آن است، عمل بنمای. امام صادق علیه السلام فرمود: و ارتشی را به قسطنطنیه می فرستد، که چون به خلیج رسیدند، بر پاهای خود چیزی می نویسند و بر روی آب راه می روند، هنگامی که رومیان آنان را می بینند که بر روی آب راه می روند، گویند: اینان اصحاب او هستند که بر روی آب راه می روند، پس

خود او چگونه است! آن وقت دربهای شهر را بر آنان می گشایند، پس آنان داخل شهر شده و در آن هر قدر بخواهند حکومت می کنند.(۱)

می گویم: و ارتش سفیانی که زمین، آنان را در بیداء بین مکه و مدینه فرو خواهد برد، در حدیث مفضّل وارد شده که تعداد آن ها به سیصد هزار تن می رسد. و حدیث آن طولانی است که در الانوار النعمانیه و بحار الانوار(۲) آمده است. و در بعضی از روایات وارد شده که آن ها وقتی به سرزمین بیداء می رسند، جبرئیل علیه السلام فرود می آید و بانگ می زند: «یا بَیْداَءُ أَبِیدِی القَوْمَ»؛ ای بیداء! این جمعیت را نابود کن.

در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم که برای عبرت گیرندگان همین مقدار کافی و بسنده است. و شیخ صدوق و غیر او – که خدای رحمت شان کند – نیز بسیاری از این اخبار را روایت کرده اند. و شیخ صدوق به سند خود، از عبد اللّه بن عجلان روایت آورده که گفت: در محضر امام ابوعبد اللّه صادق علیه السلام از خروج حضرت قائم علیه السلام سخن به میان آوردیم، پس به آن جناب عرضه داشتم: چه راهی داریم که آن را بدانیم؟ فرمود: هر یک از شما صبح بیدار می شود، در حالی که زیر سرش صفحه ای باشد که بر آن نوشته شده: «طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ»؛ اطاعت شناخته شده.(۳)

تصدیق بعضی نشانه ها

در کتاب «نور العیون» از نشانه های ظهور روایت آمده که: مردم در آخر الزمان عمامه را ترک می گویند و به جای آن کلاه

۱– ۱۹۵. الغیبه، نعمانی/۱۷۲؛ باب ما جاء عند خروج القائم علیه السلام.

۲– ۱۹۶. بحارالانوار، ۵۳ باب ۲۵.

۳– ۱۹۷. کمال الدین، ۲/۶۵۴ باب ۵۷ ح ۲۲.

بر سر می گذارنـد. و نیز روایت آورده که از جمله نشانه های ظهور آن است که: مردم به فقـدان اولاد خوشـحال می شونـد و کسی که فرزند ندارد، اظهار خشنودی و شکرگزاری می نماید.

می گویم: این دو علامت در این سال، یعنی سال هزار و سیصد و چهل و شش هجری ظاهر گشت، که من دیـدم جمعی از مردم عمامه از سر برداشتند و به جای آن کلاه بر سر نهادند، شبیه به اهل باطل و به جهت نزدیک شدن به آنان. و باز دیدم که مردم به خاطر نداشتن اولاد خوشـحالی می کننـد و کسـی که پسر نـدارد، اظهار خشـنودی و شـکرگزاری دارد، به خاطر نظام وظیفه اجبـاری. به درگـاه خداونـد تعـالی شـکایت داریم از غیبت ولیّ اش و از درگاهش می خواهیم که فرج آن حضـرت را تعجیل فرماید و ما را از یارانش قرار دهد.

بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن

بیست و دوم: تسلیم بودن و عجله نکردن

سخن در اینجا در دو بخش بیان می گردد:

بخش اوّل: در بیان قسمتی از روایات رسیده از امامان

۱ - در کـافی به سـند خود، از عبـد الرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضـر امـام صادق علیه السـلام بودم که مهزم بر آن حضـرت وارد شـد و عرضه داشت: فـدایت شـوم! خـبر ده مرا از این امری که منتظرش هسـتیم، چه وقت خواهـد بود؟ حضـرت صـادق علیـه السـلام فرمـود: ای مهزم! وقت گـذاران دروغ گوینـد و عجله کننـدگان هلاـک گردنـد و تسـلیم شـدگان نجـات یابند.(۱)

۱- ۱۹۸. اصول کافی، ۱/۳۶۸ و ۳۶۹.

۲ - و از ابراهیم بن مهزم، از پدرش آمده، که گفت: در محضر امام ابوعبد اللَّه علیه السلام از پادشاهان آل فلان سخن به میان آوردیم، آن حضرت فرمود: همانا مردم به خاطر عجله کردنشان برای این امر هلاک گشتند، خداوند به جهت عجله بندگان، عجله نمی کند، به درستی که برای آن، امر آخری هست که به آن خواهد رسید، پس هرگاه به آن رسیدند، نه ساعتی پیش و نه پس می افتند.(۱)

۳ - و از منصور آمده که گفت: حضرت ابوعبد اللَّه امام صادق علیه السلام فرمود: ای منصور! این امر شما نخواهد رسید، مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند! تا این که از هم جدا شوید. و نه، به خدا سوگند! تا این که آزمایش گردید. و نه، به خدا سوگند! تا این که شقاوتمند شود هرکه شقاوتمند شدنی است و سعادتمند گردد هر کس اهل سعادت است.(۲)

۴ - و از محمد بن منصور صیقل، از پدرش آمده که گفت: من و حارث بن المغیره و جمعی از اصحاب مان نشسته بودیم و حضرت امام صادق علیه السلام سخن مان را می شنید، پس به ما فرمود: شما در چه فکری هستید، هیهات! هیهات! به خدا سوگند! آنچه شما دیدگان تان را به سوی آن خیره کرده اید، نخواهد شد تا این که غربال شوید. نه، واللَّه! نخواهد شد آنچه دیدگان تان را به سوی آن می کشید، تا این که بررسی شوید. نه، واللَّه! چشم به سویش می کشید، نخواهد شد تا این که [خوب از بد] جدا شود. نه، واللَّه! آنچه چشم به سویش می کشید، نخواهد شد مگر پس از نومیدی. نه، واللَّه! نخواهد شد آنچه چشم

۱- ۱۹۹. اصول کافی، ۱/۳۶۸ و ۳۶۹.

۲- ۲۰۰. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

به سویش می کشید، تا آن گاه که به شقاوت رسد آن که شقاوتمند است و به سعادت رسد آن که سعادتمند می باشد.(۱)

۵ - و در حدیث دیگری، از حضرت امام ابوجعفر باقرعلیه السلام آمده که فرمود: همانا این حدیث شما (شیعیان که اعتقاد به غیبت دارید) به گونه ای است که دل های مردمان از آن می رمد، بنابراین هر که به آن اقرار کرد، بیشتر برایش بگویید و هر کس آن را انکار نمود، او را وا گذارید. همانا باید که فتنه ای (آزمایشی) پیش بیاید که هر فرد آشنا و محرمی در آن سقوط نماید، تا جایی که آن کس موی را دو نیم می سازد [مو را از ماست بیرون می کشد و بسیار دقیق است] هم در آن بیفتد، تا این که جز ما و شیعیانمان کسی باقی نماند.(۲)

۶ - و در وافی به نقل از کافی، به سند خود از ابو المرهف از حضرت امام باقرعلیه السلام روایت کرده که فرمود: غبار آن (فتنه و آشوب) بر کسی خواهد رسید که آن را برانگیزاند، محاضیر هلاک شوند. راوی پرسید: فدایت گردم! محاضیر چیست؟ فرمود: عجله کنندگان.(۳) در وافی گوید: محاضیر یا با حروف بی نقطه است (= محاصیر) از باب (حصر) به معنی تنگی سینه می باشد. و یا با حرف نقطه دار [ضاد] بین دو حروف بی نقطه [حاء و راء] از باب (حضر) به معنی دویدن. و مجلسی رحمه الله در بحار گوید: محاضیر جمع محضیر است و آن اسب بسیار دونده است.

۱- ۲۰۱. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۲- ۲۰۲. اصول کافی، ۱/۳۷۰.

۳- ۲۰۳. الوافی، ۱/۱۰۳ و روضه الکافی، ۲۷۳.

۷ - و در غیبت نعمانی به سند خود، از ابو المرهف آورده که گفت: حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام فرمود: محاضیر هلاک شوند. گوید: پرسیدم: محاضیر چیست؟ فرمود: شتاب زدگان. و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر روی پایه های محکم خود ثابت ماند ... (۱)

۸ - و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده، که گفت: در خدمت حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم، مهزم اسدی نیز در خدمت آن جناب حضور داشت، پس عرض کرد: خداوند مرا فدای تو سازد! این امر چه موقع خواهد شد که بر ما طولانی گشت؟! فرمود: آرزومندان به آرزویشان نرسیدند و شتاب زدگان هلاک گشتند و تسلیم شدگان نجات یافتند، و به سوی ما باز خواهید گشت.

۹ - و به سند خود، از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام روایت آورده که فرمود: صاحبان محاضیر هلاک گشتند و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و قلعه بر پایه های محکم خود استوار شد، به درستی که بعد از غم و اندوه، پیروزی شگفت انگیزی خواهد بود.(۲)

۱۰ - و به سند خود، از ابراهیم بن هلیل آورده، که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضاعلیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم! پدر من در انتظار این امر جان سپرد، من نیز به سنّی رسیده ام که می بینی، آیا بمیرم در حالی که [دراین باره] به من اطلاع ندهی؟ فرمود: ای ابواسحاق! تو عجله می کنی؟ عرض

۱- ۲۰۴. الغیبه نعمانی، ۱۰۳؛ باب ما امر به الشیعه.

۲- ۲۰۵. الغیبه، ۱۰۴؛ باب ما امر به الشیعه.

کردم: آری. به خدا سوگند! عجله می کنم و چرا شتاب نداشته باشم، در صورتی که به این سن که می بینی، رسیده ام. فرمود: همانا به خدا سوگند! ای ابواسحاق! این کار انجام نمی یابد تا آن که [خوب یا بد] جدا شود و آزمایش گردید و تا آن جا که جز اندکی از شما بر جای نماند. سپس کف دست خود را برگرداند.(۱)

۱۱ - و به سند خود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که درباره فرموده خدای - عزّوجلّ -: «أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. فرمود: آن امر ما است. خدای - عزّوجلّ - امر فرموده که در آن عجله نشود، تا این که سه لشکر آن را تأیید نمایند: فرشتگان و مؤمنان و رُعب. و خروج او [حضرت قائم علیه السلام]همانند خروج رسول خداصلی الله علیه وآله خواهد بود. و همین است فرموده خدای تعالی: «کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالحَقِّ» (۲)؛ همچنان که خداوند تو را به حق [و برای اعلای کلمه توحید] از خانه ات بیرون ساخت.

و در تفسیر البرهان(۳) و کتاب المحجّه به سند خود، از غیبت شیخ مفید، مثل همین را روایت آورده است.

۱۲ - و در آن دو کتاب، نیز از مسند فاطمه علیها السلام تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن حریر طبری، به سند خود از ابان، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آمده که

۱- ۲۰۶. الغیبه، ۱۱۱؛ فی صفه القائم علیه السلام.

۲- ۲۰۷. الغیبه، ۱۰۴؛ فیما امر به الشیعه.

۳- ۲۰۸. تفسیر البرهان، ۲/۳۵۹، ذیل سوره نحل، ح ۱.

فرمود: هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد، خداوند جبرئیل را به شکل پرنده سفیدی می فرستد، پس او یک پای بر خانه کعبه و پای دیگر بر بیت المقدس می گذارد، سپس با صدای بلند بانگ می زند: «أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ»؛ امر خداوند آمد، در آن شتاب مکنید. امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه حضرت قائم علیه السلام حاضر می شود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می گذارد، سپس در حالی که اصحابش که سیصد و سیزده نفر هستند، پیرامونش باشند حرکت می کند، به درستی که در میان اصحاب او، کسانی هستند که شبانه از رختخواب خود هجرت می کنند، پس خروج می نماید و با او سنگ [مخصوصی]هست، که چون آن را افکند، از زمین گیاه می روید.

۱۳ - و رئیس المحدّثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده فرمود: اوّلین کسی که با حضرت قائم علیه السلام بیعت می کند، جبرئیل علیه السلام است، که به صورت پرنده سفیدی نازل می شود و با آن حضرت بیعت می نماید، سپس یک پای بر بیت اللَّه الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس می گذارد و با صدای رسایی که همه جهانیان آن را می شنوند بانگ می زند: «أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ».(۱) می گویم: این دو حدیث دلالت دارند بر این که منظور از امر اللَّه در آیه، ظهور حضرت قائم - عجّل اللَّه فرجه الشریف - می باشد، و این که جبرئیل در آن هنگام این آیه را می خواند، به جهت دلالت نمودن بر همین مطلب و نکوهش منکران و شتاب کنندگان است واللَّه العالم.

۱- ۲۰۹. کمال الدین، ۶۷۱، ح ۱۸.

۱۴ - و در تفسیر البرهان، به نقل از عیّاشی، از هشام بن سالم، از بعضی اصحاب مان، از حضرت ابوعبد اللَّه امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ» سؤال کردم. فرمود: هرگاه پیغمبرصلی الله علیه وآله وقوع چیزی را در وقت معیّنی خبر داد، آن فرموده خداوند است که: امر الهی آمد، پس در آن شتاب مکنید، تا آن وقت فرا رسد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: اگر خداوند چیزی را خبر دهد که واقع شدنی است، گویی که آن واقع شده است.(۱)

۱۵ - و در کتاب حسین بن حمدان، به سند خود از مفضّل، از امام صادق علیه السلام روایت آورده درباره فرموده خدای تعالی در سوره حمعسق [شوری]: «وَما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَهَ قَرِیبٌ یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَالَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَیَعْلَمُونَ أَنَّهَا الحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السّاعَهِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ» (۲)؛ و چه دانی، شاید که آن ساعت نزدیک باشد، آنان که به آن ایمان ندارند، درباره آن [از روی تمسخر] عجله می کنند، ولی آنان که ایمان آورده اند، از آن بیمناکند و می دانند که آن برحقّ است. توجّه کنید! به درستی آنان که درباره ساعت جدال می کنند، همانا در گمراهی دوری هستند. [فرمودند] که: منظور از «ساعت»، هنگام ظهور حضرت قائم علیه السلام است، [مفضل گوید:] عرضه داشتم: ای مولای من! معنی «جدال می کنند» چیست؟ فرمود: می گویند: کی متولد شد و چه کسی او را دید و او کجاست و در کجا خواهد بود و چه وقت ظهور می کند؟! تمام این سخنان به

۱- ۲۱۰. تفسیر البرهان، ۲/۳۶۰، ح ۶.

۲- ۲۱۱. سوره شوری، آیه ۱۷ و ۱۸.

جهت شتابزدگی در امر خداوند است و تردید در قضا و قدرت او. آنان هستند که در دنیا و آخرت زیان برده اند و البته برای کافران، عاقبت بدی خواهد بود.

۱۶ - و در حدیث اربع مائه، از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که فرمود: تلاش کردن برای از جای بر کندن کوه ها آسان تر است، از تلاش برای برانداختن حکومتی که وقت معیّنی دارد، از خداوند یاری بخواهید و صبر کنید که زمین از آن خداوند است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به ارث می سپارد و عاقبت [خوب و پیروزی نهایی]برای تقواپیشگان است. درباره امری پیش از رسیدن وقتش شتاب مکنید، که پشیمان خواهید شد و مدّت را طولانی مشمارید، که دل هایتان را قساوت می گیرد.

۱۷ - و در کتاب کمال الدین، ابن بابویه به سند خود، از صقر بن ابی دلف آورده، که گفت: شنیدم حضرت ابوجعفر محمد بن علی الرضاعلیهما السلام می فرمود: همانا امام بعد از من پسرم علی است، امر او امر من و گفته اش گفته من و اطاعتش اطاعت از من است و امام بعد از او، پسرش حسن است، امر او امر پدرش و گفته اش گفته پدر و اطاعتش اطاعت از پدرش می باشد. سپس ساکت شد. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! پس امام بعد از حسن کیست؟ آن حضرت علیه السلام به شدّت گریه کرد، آن گاه فرمود: به درستی که امام بعد از حسن، پسرش قائم به حقّ، انتظار کشیده شده (منتظَر) است» عرضه داشتم: ای فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله! چرا قائم نامیده شده؟ فرمود: چون که او قیام می کند، پس از خاموش شدن یادش و مرتد شدن بیشتر معتقدان به

امـامتش. عرض کردم: چرا او منتظَر (انتظار کشـیده شـده) نامیـده شـده است؟ فرمود: چون که او را غیبتی است، که روزهایش بسیار و مـدّتش طولانی خواهـد بود، پس [در آن غیبت]مخلصان منتظر خروجش باشـند و تردید کنندگان او را انکار نمایند و نفی کننـدگان یاد او را به مسخره می گیرنـد و وقت گذاران در آن دروغگو می شوند و شـتاب زدگان درباره آن هلاک می گردند و تسلیم شدگان در مورد آن نجات می یابند.(۱)

۱۸ – و به سـند خود، از حضـرت سـید العابـدین علیه السـلام آورده، که فرمود: این آیه دربـاره مـا نـازل شـد: «وَأُولُوا الأَرْحـامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتـابِ اللَّهِ» (۲)؛ و خویشاونـدان نسـبی در کتـاب خـدا نسـبت بـه یکـدیگر اولی هسـتند. و ایـن آیه [نیز]دربـاره ما نازل شـد: «وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ» (۳)؛ و آن را کلمه بـاقی در نسـل او قرار داد و امامت را در ذرّیه حسـین علیه السـلام قرار داد، تـا روز قیـامت. و به درستی که قـائم مـا را دو غیبت هست که یکی از آن ها طولانی تر از دیگری است، غیبت اوّلی شـش روز یا شـش ماه یا شـش سال است، و امّا دیگری آن قدر طولانی خواهد شد، تا آن که بیشتر معتقدان به این امر از آن بازگردند، پس بر آن ثابت نمی ماند، مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و از آنچه ما حکم کنیم در دل هیچ گونه ناراحتی احساس نکند و به اهل بیت تسلیم باشد».(۴)

۱۹ – و از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا دین خدای – عزّوجلّ – با

۱– ۲۱۲. کمال الدین، ۲/۳۶۰، ح ۳.

۲– ۲۱۳. سوره انفال، آیه ۷۵.

۳– ۲۱۴. سوره زخرف، آیه ۲۸.

۴– ۲۱۵. کمال الدین، ۲/۳۲۳، باب ۳۱، ح ۸.

عقل های ناقص و آرای باطل و معیارهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم به دست نمی آید، پس هر کسی به ما تسلیم گردد، [از هلاکت دین]سالم ماند و هر آن که به ما اقتدا نماید، هدایت یابد و هر کس به قیاس و رأی خود عمل کند، هلاک می گردد و هر کس از آنچه ما می گوییم یا حکم می کنیم در سینه خود تنگی احساس کند، به آن [خدایی] که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل فرموده کافر شده است، در حالی که خود متوجه نیست.(۱)

۲۰ - و در کتاب کفایه الاثر شیخ اقدم علی بن محمد بن علی خزّاز رازی - و به قولی قمی - به سند خود، از مولایمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت آمده که فرمود: روزی رسول خداصلی الله علیه وآله خطبه ای خواند که پس از آن که حمد و ثنای الهی را به جای آورد، چنین فرمود: ای گروه های مردم! گویا من [به جهان آخرت] دعوت می شوم و [دعوت حق را] اجابت می کنم و همانا من در میان شما دو چیز گرانبها برجای می گذارم؛ کتاب خدا و عترتم خاندانم را، تا هر زمان که به این دو چنگ بزنید، هیچ گاه گمراه نخواهید شد، پس از آنان بیاموزید و به آنان یاد ندهید که آن ها داناتر از شمایند، زمین از آنان خالی نمی ماند و اگر خالی بماند، در آن صورت اهل خود را فرو می برد. سپس پیغمبرصلی الله علیه وآله گفت: بار خدایا! من می دانم که علم پایان نمی یابد و بریده نمی شود و البته تو زمینت را از حجّت خود بر خلقت خالی نمی گذاری، که آشکار باشد و اطاعت نشود، یا ترسان باشد و مخفی ماند، تا حجّت تو باطل نگردد

۱- ۲۱۶. کمال الدین، ۲/۳۲۴، باب ۳۱، ح ۹.

و دوستان تو پس از آن که هدایتشان فرموده ای، گمراه نشوند، شماره آنان از همه کم تر و قدر شان نزد خداوند از همه بیشتر است.

وقتی از منبر پایین آمد، عرض کردم: یا رسول اللّٰه! آیا تو حجّت بر تمام خلق نیستی؟! فرمود: ای حسن! خداوند می فرماید: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» (۱)؛ و همانا تو ترساننده ای و برای هر قومی راهنمایی هست. پس من ترساننده [از عذاب الهی]هستم و علی هدایت کننده است. گفتم: یا رسول اللّٰه! فرمودی: زمین از حجّت خالی نمی ماند؟!

فرمود: آری. او امام و حجّت بعد از من است و تو حجّت و امام بعد از او هستی و حسین امام و حجّت بعد از تو و به تحقیق که خدای لطیف خبیر مرا آگاه فرموده که از صُلب حسین پسری متولد خواهد شد که او را علی گویند همنام جدّش علی، پس هرگاه حسین درگذشت، پسرش علی زمام امر را به دست می گیرد و او است حجّت خداوند و امام، و خداوند از پشت علی پسری متولد خواهد کرد همنام من و شبیه ترین مردم به من است، علم او علم من است و فرمان او فرمان من. و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و از او فرزندی متولد خواهد گشت که او را جعفر گویند، راستگویان مردم است و او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از صُلب جعفر فرزندی متولد خواهد ساخت همنام موسی بن عمران، سخت کوش ترین مردم در عبادت، پس او است امام و حجّت بعد از پدرش و خداوند از صُلب موسی

۱- ۲۱۷. سوره رعد، آیه ۷.

پسری بیرون خواهد آورد، که او را علی گویند، کانون علم خداوند و جایگاه حکمت او، که وی است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از او پسری متولد خواهد کرد که او را محمد نامند، که او است امام و حجت بعد از پدرش و خداوند از صُلب محمد پسری متولد خواهد ساخت که او را علی گویند، که او است امام و حجت بعد از پدرش، و خدای تعالی از صُلبِ علی پسری خواهد آورد که او را حسن گویند، که او است امام و حجّت بعد از پدرش، و خداوند از حسن فرزندی برخواهد آورد حجّت، قائم، امام زمان خود بر مردم و نجات بخش دوستانش می باشد، غایب می گردد تا این که دیده نمی شود، و عدّه ای از اعتقاد به او برمی گردند و عدّه ای دیگر ثابت می مانند و [تردید کنندگان] می گویند: این وعده کی انجام خواهد شد اگر راستگو هستید؟! چنانچه از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند - عزّوجلّ - آن روز را آن قدر طولانی خواهد ساخت، تا این که قائم ما خروج کند و عالم را پر از قسط و عدل نماید، همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، پس زمین از یکی از شما خالی نمی ماند، خداوند علم و فهم مرا به شما داده و من دعا کردم که خداوند علم و فقه را در ذرّیه من و ذریّه ام قرار دهد.(1)

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

بخش دوم: در بیان گونه های عجله مذموم و آنچه از مفاسد بر آن مترتب می شود و اینکه سبب کفر و الحاد است

گونه اول

گاهی عجله کردن در این امر، و از دست دادن صبر و تحمّل

ص:۱۷۴

۱- ۲۱۸. کفایهالاثر، ۳۰۹.

سبب می شود که شخص از افراد گمراه کننده و ملحدی پیروی کند، که ادعای ظهور می نمایند و جاهلان غافل از اخبار رسیده از امامان معصوم علیهم السلام را گمراه می سازند، که با جلوه دادن خیال های فاسد شان مطلب را بر عوام مشتبه می نمایند، و آنان را به خرافات و انحرافات خود فرا می خوانند، که عجله کردن در این امر او را برمی انگیزد تا از چنین افرادی بدون دلیل و برهان پیروی کند، با این که امامان ما علیهم السلام برای ما علامت های حضرت صاحب الزمان علیه السلام را ذکر و بیان فرموده اند، و نیز علائم حتمی که هنگام ظهور آن جناب واقع و ظاهر می شود، به روشن ترین وجه یادآور گردیده اند، و به ما امر کرده اند، که بر اعتقاد به امامت ثابت بمانیم، و به کسی که مدّعی نیابت گردد یا پیش از آشکار شدن آن علامت ها ادعای ظهور کند پاسخ مثبت ندهیم، از خداوند خواهانیم که ما را از فریبِ جلوه گری های شیطان در پناه خود نگاه دارد.

گونه دوم

بسا می شود که شتاب کردن در این امر سبب مأیوس شدن از وقوع آن می گردد، که نتیجه چنین عجله ای تکذیب پیغمبر و امامان علیهم السلام خواهد بود، در اخبار متواتر و روایات بسیاری از آنان رسیده مبنی بر این که آن حکومت الهی واقع خواهد شد، و امر فرموده اند که انتظار آن را بکشیم، که قسمتی از این روایات پیش تر گذشت.

گونه سوم

احیاناً شتابزدگی در این امر مایه انکار کردن حضرت صاحب الزمان علیه السلام می شود، و این از گونه پیشین استعجال شدیدتر است، چون ممکن است شخصی به امامت امام دوازدهم معتقد باشد و بقای آن حضرت را باور دارد، و در عین حال از ظهورش مأیوس و ناامید باشد به سبب طولانی

ص:۱۷۵

شـدن غیبت، و عجله کردن نسـبت به آن، که از هلاک شدگان خواهد گشت، و این قسم دوم از اقسام عجله ای است که مایه هلاکت و خسارت است، و قسم سوم این است که عجله کردن، او را به آنجایی که حضـرت را اصـلاً انکار کنـد، می کشانـد، که با گمان فاسد خود بگوید: اگر وجود داشت ظاهر می شد.

گونه چهارم

عجله کردنی که آدمی را در شک و تردیـد می انـدازد، و این نیز مانند گونه پیشـین مایه بیرون رفتن از ایمان و داخل شدن در شمار یاران شـیطان است، و امامان ما علیهم السـلام در چند روایت فرموده اند که: «اگر خدای تعالی می دانست که دوسـتانش به تردید می افتند حجّت خود را یک چشم بر هم زدن از آنان پوشیده نمی داشت». این روایات در کتاب کمال الدین و غیبت نعمانی و کتاب های دیگر آمده است.(۱)

گونه پنجم

آنچه سـبب اعتراض کردن بر خـدای تعـالی نسبت به قضـا و قـدرش می شود، و مایه اعتراض کردن بر امام در تأخیر انـداختن ظهورش می گردد، آن است که شـخص بگویـد: چرا آشـکار نمی شود، و مانند این سـخنان را بر زبان جاری نماید، که عجله کننده در این مورد به خاطر اعتراض و اشـکال بر خداوند پیرو شیطان است، که وقتی خداوند او را امر فرمود که بر آدم سجده کند اعتراض کرد و گفت: «ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً» (۲)؛ آیا سجده کنم برای کسی که او را از گِل آفریدی؟ در صورتی که خداوند فرموده است: «وَما کانَ

۱- ۲۱۹. الغیبه نعمانی، ۱۰۲ فیما امر به الشیعه.

۲- ۲۲۰. سوره إسراء، آیه ۶۱.

لِمُـؤْمِنٍ وَلاـ مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَـی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۱)؛ و هیـچ مرد و زن مؤمن را نشایـد که هرگاه خدا و رسول او در موردی حکم کنند غیر آن را برگزینند [و برخلاف آن رفتار نماید].

و شیخ کلینی به سند صحیحی از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «اگر قومی خداوند را عبادت کنند بی آن که شرک بورزند و نماز را بر پای دارند و زکات را بپردازند و حج بیت اللّه را به جای آورند، و ماه رمضان را روزه بگیرند، و سپس به چیزی که خداوند کرده یا پیغمبرصلی الله علیه وآله انجام داده بگویند: آیا [بهتر نبود] خلاف این را انجام می داد؟ یا چنین چیزی در دل داشته باشند، به همین سبب مشرک خواهند بود. آن گاه آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» (۲)؛ هرگز، به پروردگارت سوگند! ایمان نخواهند داشت تا این که تو را در مورد آنچه از نزاع ها و خصومت ها در میانشان روی می دهد حاکم نمایند سپس از آنچه حکم کرده ای در دل هیچ اعتراضی نداشته باشند و کاملاً تسلیم فرمان تو گردند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم شدن» (۳).

گونه ششم

گاهی عجله کردن سبب می شود که شخص، حکمت غیبت را انکار نماید و این در حقیقت انکار عدل خدای تعالی و نسبت دادن ناشایست

۱- ۲۲۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲- ۲۲۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

۳- ۲۲۳. اصول کافی، ۲ / ۳۹۸.

به او است – که خداوند بسیار برتر از آن است – و برخی از حکمت های غیبت و طولانی شدن آن در بخش چهارم در حرف عین گذشت، و بعضی از اسرار آن بعد از ظهور آن حضرت – صلوات اللَّه علیه – ظاهر خواهد شد.

گونه هفتم

این که گاهی عجله کردن و تسلیم نبودن، سبب سبک شمردن احادیث ائمه معصومین علیهم السلام می شود که به انتظار امام غایب – عجّل اللَّه فرجه الشّریف – امر فرموده اند، پس شخص شتابزده از جهت عجله کردنش آن اخبار را سبک می شمارد، و با این کار در شمار کفار قرار می گیرد، چون سبک شمردن سخنان امامان علیهم السلام در حقیقت سبک شمردن خود آنان است، و سبک شمردن آنان بی اعتنایی به خدای – عزّوجل – است، و سبک شمردن خدای عز و جل کفر ورزیدن به او می باشد، به خدای تعالی از گمراهی پس از هدایت پناه می بریم.

در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام در بیان کفر و ایمان روایت آمده که فرمود: «و گاهی از ایمان بیرون می رود به پنج جهت از کارهایی که همه به هم شباهت دارند و معروف هستند: کفر، شرک، گمراهی، فسق و مرتکب شدن گناهان کبیره. پس معنی کفر هر معصیتی است که از روی نفی و انکار و سبک شمردن و سهل انگاری انجام گردد، در هر کاری که کوچک باشد یا بزرگ، و فاعل آن کافر است، و معنی آن معنی کفر است ... (1)

گونه هشتم

بسا می شود که عجله کردن مایه رَدّ اخباری که در مورد فَرَج

ص:۱۷۸

۱- ۲۲۴. تحف العقول، ۲۴۴.

و ظهور مولایمان علیه السلام رسیده خواهد شد، چون شخص عجول و شتابزده به خاطر تنگی سینه و کمی صبرش وقتی مدتی طولانی بر او می گذرد شیطان بر او مسلّط می گردد، و به او وسوسه می کند که: شاید این اخبار از ائمه اطهار صادر نشده، و شاید گرویدگان به این مذهب یا بعضی از راویان این اخبار آن ها را ساخته باشند، به جهت مصالح و منافعی که از این کار به آنان می رسیده است! و این خیال و پندار در ذهنش پیوسته قوّت می گیرد تا جایی که عاقبت کارش به رد کردن و نپذیرفتن این اخبار منتهی می گردد، و به درّه هلاکت جهنم سقوط می کند که بد جایگاهی است، زیرا که رد کردن آنچه معتمدان امامان علیهم السلام از ایشان نقل می کنند در حقیقت رَدّ خود امامان و کفر ورزیدن به حق ایشان است، چنان که در روایت عمر بن یزید در کتاب وسائل و غیر آن آمده که گفت: به حضرت ابوعبداللّٰه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: چه نظر دارید درباره کسی که اقرار نکند به این که شما در شب قدر چنانید که یاد فرمودی و آن را رد هم نکند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: البته اگر از کسی که نسبت به او اطمینان دارد راجع به علم ما حجّت بر او تمام شود، در عین حال به آن اطمینان نکند کافر است.

گونه نهم

احیاناً شتابزدگی در بعضی از اشخاص سبب می شود که اخبار رسیده از امامان علیهم السلام را به خواسته ها و هوس های خود تأویل و توجیه نماید، به طوری که برخلاف صریح یا ظاهر اخبار می باشد، پس بدین ترتیب در درّه ضلالت و گمراهی سقوط می کند، چون این کار او را به جایی می برد که - العیاذ

باللّه - گمراه کردن را به حجّت های خدای متعال نسبت دهد، نمی بینید که بسیاری از گمراهان گمراه کننده از اولین و آخرین به سبب گشودن درِ تأویل و توجیه در سخنان خداوند و گفته های رسول خدا و خلفای بر حق اوعلیهم السلام، گمراه شدند و دیگران را به گمراهی انداختند، و ندانستند که سخن گفتن به جملاتی که ظاهری دارند و منظور کردن معنی دیگری غیر از ظاهر بدون این که دلالت روشن و قرینه واضحی بر آن قرار داده شود، گمراه ساختن مردم است و نزد عقلا قبیح و زشت می باشد! و خدای تعالی در مورد آیات متشابه قرآن فرموده: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الفِتْنَةِ وَابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرّاسِخُونَ فِي العِلْمِ» (1)؛ پس آنان که در دل های شان انحرافی هست، در پی پیروی از متشابه آن (قرآن) می روند به طلب فتنه و به منظور تأویل آن، و حال آن که تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخون در دانش نمی داند ...

و این احمق ها ظواهر اخبار و نصوص آن ها را تأویل می کنند به آنچه هواهای نفسانی آن ها در آن هست، و سلیقه های فاسد و پندارهای بی رونق خود را در آن ها اعمال می نمایند، بی آن که دلیلی مقتضی آن باشد یا شاهدی آن را نشان دهد، و این به خاطر تنگی سینه و کمی صبر شان در طول غیبت و محنت شدید آن است. بار خدایا! به تو از گمراهی پس از هدایت پناه می بریم، پروردگارا! به حق اولیای مقرّبت سوگند، ما را از بیراهه رفتن محفوظ بدار. آمین رب العالمین.

۱- ۲۲۵. سوره آل عمران، آیه ۸.

گونه دهم

گاهی عجله کردن و کم صبری در این امر سبب می شود که در دل تصمیم بگیرد این که اگر تا فلان وقت واقع نگردید آن را انکار نماید و به آن کفر ورزد، و این حالت او را در شمار شکّاکان هلاک شونده قرار می دهد، زیرا که این حالت از یکی از دو جهت سرچشمه می گیرد؛

- یا شک در راست بودن گفته های امامان علیهم السلام دارد - العیاذ باللّه تعالی -.

- و یا شک در راستگویی راویان مورد وثوق و اطمینان که امامان علیهم السلام به ما امر فرموده اند که آنان را در آنچه از ایشان روایت می کنند تصدیق نماییم. و در توقیع شریفی که به قاسم بن العلاء رسیده و در چند کتاب معتبر از قبیل وسائل روایت گردیده چنین آمده است: «هیچ عذری برای کسی از پیروان ما نیست در این که تردید کند در آنچه معتمدان ما از ما روایت می کنند، دانسته اند که ما سرّ خودمان را با آنان در میان می گذاریم و راز مان را به ایشان می گوییم ... (1) و روایات بسیاری نیز بر همین معین دلالت دارد.

گونه یازدهم

گاهی بر اثر شتابزدگی، در سایر اخباری که از امامان علیهم السلام روایت شده نیز شک می کند یا آن ها را رد می نماید، چون شخص عجول و شتاب زده ای که اعتقادش را بر مبنای محکم و پایه ثابتی استوار ننموده چنین می پندارد که اخباری که در مورد وعده به فَرَج و ظهور رسیده راست نیست، به جهت شک در راوی آن اخبار یا کسی که از او روایت شده (یعنی پیغمبر یا امامان صلوات اللّه علیهم اجمعین) و این پندار را نسبت به سایر اخباری که از

۱- ۲۲۶. وسایل الشیعه، ۱۸ / ۱۰۸، ح ۴۰.

امامان علیهم السلام در امور دیگر از ثواب و عقاب و وعده و وعیدها و ... صادر گردیده نیز قیاس می کند، و بدین ترتیب در شمار گمراهان و کفار قرار می گیرد، پناه بر خدا.

گونه دوازدهم

بسا می شود که شخص عجول شتابزده به سبب عدم اعتقاد یا شک، که بر اثر کم صبری و تنگی سینه او است، مؤمنین اهل یقین که منتظر ظهور و فَرَج مولای مان علیه السلام هستند را به تمسخر و استهزا می گیرد، و با این کار خدای - عزّوجل - و اولیای اوعلیهم السلام را استهزا می نماید. و بدون تردید چنین شخصی کافر است و با خداوند - جل شأنه - عناد ورزیده است، «اَللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (۱)؛ خداوند آن ها را استهزا می کند و آنان را در طغیانشان سرگردان رها می سازد. و چنین کسانی به سان قوم نوح باشند، آن کافرانی که خدای تعالی درباره آن ها فرموده: «وَیَصْنَعُ الفُلْکَ وَکُلَّما مَرَّ عَلَیْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قالَ إنْ تَسْخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْخَرُ مِنْکُمْ کَما تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ وَیَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقِیمٌ» (۲)؛ و کشتی را (نوح) می ساخت. و هرگاه جمعی از افراد قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند (نوح) می گفت اگر امروز شما ما را مسخره کنید ما هم (روز دیگری) شما را به تمسخر گیریم که بعد از این بدانید کدامیک از ما و شما را عذاب خوار کننده خواهد گرفت و عذاب دائم خواهد رسید.

گونه سیزدهم

گاهی شتابزدگی موجب خشم بر خالق متعال و رضا ندادن

۱- ۲۲۷. سوره بقره، آیه ۱۵.

۲- ۲۲۸. سوره هود، آیه ۳۸ و ۳۹.

به قضای إِلهی می شود و این صفت مایه هلاکت و تیره بختی است. و از همین روی در دعای روایت شده از عَمْری رضی الله عنه که از حضرت صاحب الامر - عجّل اللَّه فرجه الشریف - گرفته شده چنین آمده: بار خدایا! و تویی آن دانای بدون تعلیم به آن وقتی که صلاح است امر ظهور [حکومت]ولیّ ات را إذن دهی که خود را آشکار سازد و پرده غیبت از روی بر افکند، پس مرا بر آن [امر غیبت]صبر و شکیبایی ده که دوست نداشته باشم آنچه به تأخیر انداخته ای جلو بیفتد، و آنچه را تو تعجیل بخواهی من به تأخیر ش مایل نباشم. و هر چه تو در پرده قرار داده ای افشایش را نطلبم، و در آنچه نهان ساخته ای کاوش ننمایم و در تدبیر امور جهان با تو [که همه مصالح را می دانی]به نزاع نپردازم ... (۱)

گونه چهاردهم

بسا می شود که شتابزدگی و بی صبری در بعضی از اشخاص مایه ترک دعا کردن برای تعجیل فَرَج صاحب الزمان علیه السلام می گردد، و بر اثر آن از نتایج و فوایدی که در دعا برای تعجیل فَرَج هست محروم می شود، به سبب این که شخص مدّتی مدید به دعا کردن برای این امر مشغول گردیده، و اهل دعا و دوستی آن حضرت را نیز می بیند که به این دعا مشغولند، سپس مشاهده می کند که فَرَج و ظهور به تأخیر افتاد و به خوشحالی و سرور نرسید، لذا به سبب کم صبری و شتابزدگی در این امر چنین می پندارد که آن دعاها در حاصل شدن مطلب او تأثیری ندارد، و این باعث می شود که دعا برای تعجیل فَرَج را ترک گوید، غافل از این که این دعا نیز مانند سایر دعاها به

۱- ۲۲۹. کمال الدین، ۲ / ۵۱۲.

شروط و صفاتی بستگی دارد که اثرش آشکار نمی گردد مگر بعد از پیدایش آن شروط و ویژگی ها در آن. البته این منافات ندارد با آن که امر به دعا شده، و فوایدی بر آن مترتب می گردد، همان طور که امر شده به نماز و آثار ارزنده و ثواب های بسیاری بر آن هست، ولی هرگاه کسی صورت نماز را انجام داد بدون این که شرایط در آن جمع باشد، امر مولایش را امتثال نکرده، و آنچه از آثار نماز آرزومند است به دست نمی آورد، بلکه مورد عقاب نیز خواهد بود، پس بر دعا کننده لازم است که در تحصیل شروط دعا جدّیت نماید تا به آرزو و مقصودش نایل آید.

اگر بگویید: در روایات آمده که پیغمبر و امامان علیهم السلام برای تعجیل ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السلام دعا می کرده اند، و بی تردید دعای آنان جامع تمام شرایط صحت و کمال می باشد، با این حال ظهور آن حضرت علیه السلام تاکنون انجام نیافته است، در صورتی که مستجاب بودن دعای ایشان نزد اهل ایمان مورد شک نیست؟ گوییم: جواب این مطلب به دو وجه بیان می گردد؛

یکی: این که اخبار گویای آن است که ظهور حضرت صاحب الأمر علیه السلام از امور بدائیّه است که امکان پیش و پس افتادن دارد، هرچند که اصل واقع شدن و تحقق یافتن آن از امور حتمی است که خدای تعالی آن را به طور قطع وعده فرموده، و او خلف وعده نمی کند، پس ممکن است که به سبب دعای آنان علیهم السلام زودتر واقع گردد، و آن وقت هنوز نیامده که اگر دعای ایشان نبود، از آن وقت نیز تأخیر می افتاد.

ص:۱۸۴

دوم: این که هم چنین اخبـار گویـای آن است که - به جز ترک کردن دعـا - موانـع متعـدد دیگری نیز برای تعجیـل ظهور آن جنـاب وجود دارد، و ترک کردن دعـا نیز یکی از موانع است، پس هرگاه مؤمنین نسـبت به دعا کردن اهتمام بورزنـد این مانع برداشـته می شود و به سـبب دعا کردن وقت فَرَج پیش می افتـد، و نیز باید برای برداشـته شدن موانع دیگر هم تلاش کنند، که آن موانع در حرف غین از بخش چهارم کتاب بیان گردید، به آنجا مراجعه شود. و اگر دعا ترک گردد تأخیر هم بیشتر خواهد بود.

و از آنچه یـادآور شـدیم معلوم شـد که بین امر کردن به دعا برای تعجیل فَرَج و ظهور با اخباری که از اسـتعجال و شـتابزدگی نهی می کننـد منافاتی نیست، و عجله ای که مـذمت گردیـده آن است که از اقسام یاد شده باشد. و امّا دعا کردن برای تعجیل فَرَج در عین حال که دعا کننده از اهل تسـلیم و رضا به قضا و تقدیر خدای -عزّوجلّ - باشد چیزی است که خداوند و اولیای او به آن امر فرموده اند و بر آن تأکید کرده اند، بنابراین دعا کننده به یکی از این دو نیکی رستگار می شود:

۱ - یـا مولایش در زمـانش ظهور می کنـد، بـا رسـیدن به فوایـد و آثار دیگر دعا، اگر تأخیر افتادن از آن زمان از امور حتمی نباشـد که وسایل در تغییر دادن آن ها هیـچ گونه تأثیری ندارند، چنان که در دعا از حضـرت سـید العابدین علیه السـلام آمده: «وَیا مَنْ لا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الوَسآئِلُ» (۱)؛ و ای [خدایی] که وسایل، حکمتش را

ص:۱۸۵

۱- ۲۳۰. صحیفه سجّادیّه، دعای ۱۳.

تغيير نمی دهند. و اين نظير طول عمر می باشد كه مثلاً بر صله رحم متوقف است به شرط آن كه غير آن حتمی نباشد.

۲ - و يا رستگار شدن به ساير فوايد دعا، و قرار گرفتن در شمار دعا كنندگان و منتظران. بنابراين دعا كردن برای تعجيل فَرَج در هر حال مورد امر و پسنديده است، و منافاتی بين آن و بين نهی از شتابزدگی نيست.

حاصل اين كه: عجله ای كه از آن مذمّت شده ضدّ صبر و تسليم است، و تمام گونه هايی كه ياد آورديم در زير اين عنوان قرار می گيرند، و بدون ترديد دعا كردن و درخواست نمودن تعجيل فَرَج حضرت صاحب الزمان عليه السلام از درگاه خداوند منّان از اين عنوان بيرون است، بلكه اين دعا اظهار يقين و ايمان به آن است كه ظهور آن حضرت و فراهم نمودن وسايل فرجش از قدرت همه جز خداوند تعالی خارج است، و انجام دادن امر او به دعا كردن می باشد، لذا بندگان اين را از خدای تعالی مسألت می نمايند. و به عبارت ديگر می گوييم: شتابزدگی از بنده اظهار انتخاب، و رها كردن تسليم و زود خواستن چيزی پيش از رسيدن وقتش می باشد، و اين مايه پشيمانی می شود، چنان كه در گفتار اميرالمؤمنين عليه السلام پيش تر گذشت، ولی درخواست تعجيل فَرَج از خدای جليل - تعالی شأنه - إقرار به بندگی و اعتراف به قدرت و اراده و حول و قوّه الهی، و باور به عجز و ناتوانی خود و نداشتن هيچ قوت و نيرو و چاره است. پس حقيقت دعا آن است كه بنده با تمام وجود به خدای تعالی توجه نمايد، و فرمان او را اجابت كند، و نسبت به خودش عجز و شكستگی

و ناتوانی و بیچارگی و اختیار نداشتن را اقرار و اعتراف نماید، لذا در خبر آمده که: دعا مغز عبادت است. خدای تعالی ما و سایر مؤمنین را توفیق دهد که در عین رضا و تسلیم، به دعا کردن برای فَرَج اهتمام ورزیم که او اجابت کننده کریم است.

بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام

بیست و سوم: صدقه دادن به نیابت از آن حضرت علیه السلام

و این از نشانه های مودّت و دوستی آن جناب و ولایت او است و بر خوبی و رُجحان آن دلالت دارد آنچه در مدح صدقه دادن و نماز خواندن به نیابت از سایر مؤمنین وارد گردیده - چنان که گذشت - زیرا که مولای مؤمنین افضل افراد آنان است، و صدقه دادن از سوی او از صدقه دادن به نیابت از آنان بهتر و برتر می باشد، اضافه بر فحوای دلیلی که در مورد نیابت کردن از امام علیه السلام در حج و طواف و زیارت و ... وارد شده، که اگر کسی آن روایات و مانند آن ها را جستجو نماید رجحان داشتن انجام هر گونه عمل صالح به نیابت از آن جناب - صلوات اللّه و سلامه علیه - را خواهد دانست.

و سید اجل علی بن طاووس رحمه الله در کتاب کشف المحجه فرزندش را سفارش و امر کرده به انجام اموری که مربوط به آداب و وظایف او نسبت به مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است، تا آنجا که گفته: « ... پس در پیروی و وفاداری و تعلق خاطر و دلبستگی نسبت به آن حضرت علیه السلام به گونه ای باش که خداوند و رسول اوصلی الله علیه وآله و پدران آن حضرت و خود او از تو می خواهند

ص:۱۸۷

و حوایج آن بزرگوار را بر خواسته های خود مقدم بدار هنگامی که نمازهای حاجت را به جای می آوری، و صدقه دادن از سوی آن جناب را پیش از صدقه دادن از سوی خودت و عزیزانت قرار ده، و دعا برای آن حضرت را مقدم بدار بر دعا کردن برای خودت، و نیز در هر کار خیری که مایه وفای به حق آن حضرت است آن بزرگوار را مقدم بدار، که سبب می شود به سوی تو توجه فرماید و به تو احسان نماید ... (۱)

اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و فضیلت صله امام علیه السلام ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد. و بر این مقصود و بر این که صدقه دادن و مانند آن صِلِه است دلالت می کند خبر علی بن ابی حمزه که در وسائل و بحار و غیر آن روایت آمده که گفت: به حضرت ابو ابراهیم [موسی بن جعفرعلیه السلام]عرضه داشتم: از سوی زندگان و مردگان از خویشاوندان و دوستانم حج به جای آورم و نماز بگزارم و صدقه بدهم؟ فرمود: آری، از سوی او صدقه بده و نماز بگزار و به سبب صله و پیوندت نسبت به او پاداش دیگری برایت خواهد بود.(۲)

می گویم: هرچند که در سؤال از خویشاوندان و دوستان یاد نمود، ولی بدون تردید ذکر کردن این دو مورد از جهت آن است که انسان در غالب اوقات حج و صدقه و زیارت و کارهای نیک دیگر را از سوی کسی انجام می دهد که با وی رابطه و خصوصیتی داشته باشد، و این را آشکارا می بینیم که

۱- ۲۳۱. کشف المحجه، ۱۵۲ و ۱۵۱، فصل ۱۵۰.

۲- ۲۳۲. وسائل الشیعه، ۵ / ۳۶۷، ح ۹.

در مردم چنین حالتی وجود دارد، لذا در سؤال این دو را یاد کرد، پس معلوم شد که این دو مورد را برای نمونه یاد نموده است، و منظورش سؤال از جایز بودن نیابت در عبادت ها و خیرات از طرف زندگان و مردگان مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس امام علیه السلام سؤال او را به طور بلیغ تر و تمام تری پاسخ داد که جایز بودن آن را با کلمه: «آری» بیان فرمود، سپس خواست خوبی و استحباب آن را بیان کند، که پس از تذکر جایز بودن آن امر فرمود به این که: «از سوی او صدقه بده و نماز بگزار» آن گاه خواست که او را بر این کار تشویق و ترغیب نماید، که فضیلت و ثواب آن را یادآور شد و فرمود: «و پاداش دیگری برایت خواهد بود»، و چون خواست جهت استحقاق اجر و ثواب را بیان سازد به آن توجه داد و فرمود: «به سبب صله و پیوندت نسبت به او». پس در این سخن حکم به جایز بودن این عمل را به معنی اعم (از مباح و مستحب) و استحباب آن و ترغیب کردن به آن با بیان اجر و ثوابش، و این که آن پاداش به خاطر پیوند با خویشان و دوستان است را در فرمایش خود جمع کرد. پس ای خواننده دانای هوشمند! دقت کن که اگر شخصی به سبب صله یکی از برادران مؤمن خود و صدقه دادن از سوی او استحقاق ثواب یابد، پس چرا کسی که از سوی صاحب الأمر علیه السلام صدقه بدهد مستحق ثواب و پاداش بزرگ تری نباشد؟ آری، استحقاق آن را دارد، و به برترین ثواب صدقه دهندگان نایل می شود، چون این عبادت را به نیابت از بهترین افراد عالم انجام داده است. و بدون تردید هر قدر که ارتباط و خصوصیّت بین او و بین امامش - سلام اللّٰه علیه -

کامل تر و تمام تر باشد، ثوابش در صدقه دادن از سوی آن حضرت نیز فزون تر و تمام تر خواهد بود، از درگاه خدای تعالی خواهانیم که بر ما و بر سایر مؤمنین به کمال مودّت و خدمت آن حضرت منّت گذارد که خداوند اجابت کننده دعاها است. و شاهد بر آنچه یادآور شدیم - که صدقه دادن از سوی امام علیه السلام برتر از صدقه دادن ازطرف غیر او است - اضافه بر حکم عقل به این مطلب و این که از اقسام صله امام علیه السلام است، روایتی است که در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که ان شاء اللّه تعالی بیان خواهد شد.

توجه و راهنمایی

بدان که از خبر علی بن ابی حمزه - که مذکور افتاد - جایز بودن نیابت در کارهای نیک از نمازها و صدقات و غیر این ها از سوی زندگان مؤمنین و مؤمنات استفاده می شود، جهت دلالت این است که: ظاهر سؤال راوی و جواب امام علیه السلام آن است که حج و نماز و صدقه از باب نمونه و مثال یاد شده اند، و خصوصیّتی در ذکر آن ها نیست، و سؤال کننده منظورش آن است که از جایز بودن نیابت در همه کارهای مستحب پرسش نماید، و بیان دلالت بر دو وجه است.

یکم

این که امام علیه السلام در جواب او به یاد کردن صدقه و نماز اکتفا کردند و از حج سخنی نگفتند، با این که نیابت کردن در حج بر اساس روایات و آثار، معروف و ثابت است، و از هیچ یک از علمای بزرگوار مان در این باره اشکالی نقل نشده، از اینجا معلوم می شود که امام علیه السلام نیز دانسته است که صدقه و نماز و حج در سؤال از جهت نمونه و مثال است، لذا نیازی نبود که تمام آنچه را سائل پرسیده بود یادآورد.

دوم

علّت آوردن آن حضرت علیه السلام برای جایز بلکه مستحب بودن آن، در این که فرمودند: «و برای تو پاداش دیگری خواهد بود به خاطر صله ات نسبت به او» دلالت دارد بر این که نیابت کردن از سوی مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات خود صله ای نسبت به آنان و احسان به ایشان است، لذا نیابت کننده استحقاق می یابد که پاداش دیگری به اضافه پاداش بر اصل عبادت به او داده شود، به سبب صله اش نسبت به ایشان و احسان نمودنش در حق آنان.

و امّا در عبادت های واجب: با دلیل ثابت شده که خود شخص می بایست آن ها را انجام دهد و نیابت کردن از زندگان در عبادت های واجب جایز نیست مگر در حج، [آن هم در یک صورت خاصّ]و بیان این مطلب به جای خودش موکول می گردد. و خبر یاد شده هر چند که به خاطر علی بن ابی حمزه که واقفی است(۱) ضعیف می باشد، ولی در جای خود ثابت شده که در مستحبّات به خبر ضعیف هم می توان اکتفا نمود. و دلیل بر این مطلب چند روایت مستفیض است که در کافی(۲) و وافی و دیگر کتاب های اخبار و فقه و اصول یاد گردیده، مبنی بر این که: هرگاه کسی بر کار خیری ثوابی را بشنود پس آن را به امید آن ثواب به جای آورد همان ثواب به او داده می شود، هر چند که آن حدیث با واقع مطابقت نداشته باشد. در اینجا دو امر ثابت است: یکی

۱- ۲۳۳. واقفیان کسانی بوده اند که بر امامت حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام متوقف ماندند، و امامت امامان بعدی را به بهانه اینکه امام کاظم علیه السلام در زندان غایب گردیده، انکار نمودند. علی بن أبی حمزه بطائنی از سران این گروه فاسد بوده است. {مترجم}.

۲- ۲۳۴. اصول کافی، ۲ / ۸۷.

این که: مطلق عبادت ها کار خیر است.

دوم: این که، نیابت در آن ها - جز آنچه به دلیل خارج شده - از زندگان و مردگان به مقتضای خبر یاد شده مورد پسند است، و هیچ مانعی در آن نیست جز گمان این که این امر تشریع و بدعت است، ولی این پندار مردود است چرا که عمل را به امید ثواب انجام می دهد، با توجه به خبر مذکور و اخبار:

«مَنْ بَلَغَهُ ثَوابٌ عَلی عَمَلٍ»؛

هر کس ثوابی را در مورد عملی بشنود ...

و برای این مقصود به گونه دیگری هم می توان استدلال نمود که گفته شود:

در خبر یاد شده جایز بلکه مستحب بودن نیابت از زندگان در نمازهای مستحبّی ثابت گشت، پس حکم مزبور در سایر طاعات و عبادات پسندیده نیز جاری است، زیرا که قول به فصل (نظر دیگری غیر از دو نظری که در این مسئله هست) وجود ندارد، چون هر کس نیابت در نماز را جایز

دانسته، آن را در عبادات دیگر نیز جایز می داند و هر کس آن را در نماز جایز نمی شمارد در سایر عبادت ها هم نیابت کردن را نمی پذیرد. پس اگر کسی آن را فقط در نماز جایز شمارد و از دیگر عبادت ها نفی نماید قول سومی پدید آورده که اجماع مرکّب را بر هم زده است.

و این وجه را شیخ محقق انصاری قدس سره در یکی از آثار خود آورده، ولی این وجه محل نظر است چون حجّیت اجماع نقل شده مورد تأمل می باشد، چنان که در جای خود بیان گردیده. البته برای تأیید مطلب مورد بحث مناسب است.

و نیز برای استدلال بر این مطلب می توان به إستقراء تمسک کرد، چون عمده عبادت های مستحب نماز و روزه و طواف و رباط و زیارت و قربانی می باشد، و جایز بلکه مستحب بودن نیابت در این ها از طریق روایات ثابت است، پس این حکم بر عبادت های دیگر نیز منطبق می گردد.

در این استدلال نیز ممکن است اشکال شود، زیرا که این استقراء ظنّی است و این گونه استقراء نزد ما حجّت نیست. ولی می توان از تعلیل هایی که در روایات نیابت از حج و طواف و غیر این ها آمده - که این صله و پیوندی است نسبت به کسی که این کارها به نیابت از او انجام می گیرد، و لذا پاداش نایب دو برابر می باشد - چنین نتیجه گرفت که به جای آوردن عبادت های مستحب به نیابت از مؤمنین به طور مطلق صله و احسان نسبت به آن ها است، و خوبی و ارزندگی صله و احسان به مؤمنین بر کسانی که فکرشان سالم است پوشیده

نیست. هم چنین برای صحت نیابت در نماز از طرف شخص زنده استدلال شده به خبر محمد بن مروان که در اصول کافی روایت آمده است که گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: چه چیز باز می دارد کسی از شما را که نسبت به والدین خود در حال زنده بودن و پس از مرگشان نیکی نماید، از سوی آنان نماز بگزارد، از طرف ایشان صدقه بدهد، حج به جای آورد و روزه بگیرد، پس آنچه انجام داده برای آنان خواهد بود، و مثل آن ثواب برای او است، و خداوند - عزّوجل - به خاطر نیکی و صله اش خیر بسیاری برای او خواهد افزود.(۱)

وجه استدلال این که فرموده امام علیه السلام: «از سوی آنان نماز بگزارد ... » به ظاهر در بیان چگونگی نیکی به والدین در زمان حیات و پس از مرگ ایشان است، و این را جمعی از فقهای ما - که رحمت خدا بر آنان باد - فهمیده اند، و چنین ادعا کرده اند که این فرمایش در مطلب مورد بحث ظهور دارد، ولی علّامه مجلسی دوم در کتاب مرآه العقول(۲) آن را بیان برای چگونگی نیکی نسبت به والدین پس از فوت آنان به شمار آورده است (دقّت کنید). و ممکن است برای مطلب مورد بحث استدلال کرد به فرموده خدای - عزّوجلّ - «تَعاوَنُوا عَلَی البِرِّ وَالتَّقْوی (۳)؛ بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری کنید، زیرا که تعاون و همکاری گاهی در مورد یاری رساندن در کاری که دو نفر می خواهند انجام دهند به کار می رود، و گاهی در مورد شخصی به کار می رود که از طرف شخص دیگری

۱- ۲۳۵. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲ / ۱۵۹، باب والدین، ح ۷.

۲- ۲۳۶. مرآه العقول، ۸ / ۳۸۸.

۳- ۲۳۷. سوره مائده، آیه ۲.

سنگینی کاری را به دوش می کشد که سود و صلاح او در آن است، و نیابت کردن از مؤمن در طاعات و عبادات از همین قبیل است، چنان که بر پویندگان راه مستقیم این مطلب پوشیده نیست. حاصل این که از آنچه به عنوان دلیل یا تأیید یادآور شدیم، استحباب نیابت کردن از زنده و مرده مؤمنین و مؤمنات در طاعات و عبادات مستحب، استفاده می شود.

واز کسانی که تمایل به این قول از آنان ظاهر است شیخ محقق انصاری قدس سره می باشد، که در رساله القضاء عن المیّت پس از نقل خبر علی بن ابی حمزه گفته است: و ظاهر نماز خواندن از سوی دیگری، نیابت کردن از او است، نه این که نماز را به جای آورد و ثواب آن را به او هدیه کند.

پس این خبر دلالت دارد بر جایز بودن نیابت از شخص زنده در نماز، و اطلاق صله و نیکی بر آن اشعار دارد بر عموم رجحان نیابت کردن از زندگان در هر کار نیک. آن گاه اگر نماز از سوی زنده جایز باشد، غیر نماز هم جایز خواهد بود چون ظاهراً قول به فرق بین نماز و غیر نماز وجود ندارد، بلکه جایز بودن نیابت در روزه واجب به سبب نذر از زندگان روایت گردیده، و این مطلب در فقیه از عبد اللّٰه بن جبله از اسحاق بن عمار روایت آمده است، بلکه عموم نیابت در تمام اعمال واجب - جز آنچه اجماع بر جایز نبودن شان داریم - را می توان از اخباری که بر مشروع بودن ادای قرض خداوند از کسی که بر او هست به صورت داوطلبانه استفاده نمود، سپس مشروع بودن نیابت در مستحبات را به دست آورد، چون کسی بین این دو فرق نگذاشته - که به

صورت تبرُّع باشد یا نیابت - پس در این مطلب تأمل کنید.

و نیز از کسانی که ظاهراً قائل به این مطلب هستند شیخ محقق صاحب جواهر است که در کتاب الوکاله پس از تصریح به جایز بودن نیابت در نماز طواف و زیارت گوید: «و امّا غیر این دو مورد از مستحبّات و مطلق روزه های مستحب: در کتاب مسالک جایز بودن وکالت را در آن ها محلّ نظر شمرده، و این که جماعتی از علمای ما به طور مطلق از نیابت گرفتن در عبادات منع کرده اند شامل این موارد هم می شود، گرچه در بعضی موارد این اطلاق مقیّد می گردد. من [صاحب جواهر]گویم: از نصوص شرع جایز بودن هدیه ثواب در تمام مستحبّات به زنده و مرده را می توان استفاده نمود، بلکه شاید بتوان از آن ها استفاده کرد این که مستحبات را از طرف شخصی به گونه ای انجام دهد که ثواب برای او مترتب شود، چنان که پیش تر در عبادات به آن اشاره کردیم، البته دلیلی بر مشروع بودن نیابت در آن نداریم به گونه ای که خطاب مستحب را از شخص مکلَّف ساقط نماید، بلکه استحباب آن عمل برای او همچنان باقی است، هر چند که به جهت انجام دادن دیگری به نیّت نیابت از او ثوابی برایش مترتّب می کند، در این مطلب دقت و تأمل کنید. و از این بیان چگونگی قول به جایز بودن نیابت در عبادات به طور مطلق معلوم می شود که در مسالک این را اصل قرار داده، هرچند که مواردی به دلایل خاصی از آن خارج گردیده، و در گفتار مؤلّف مسالک اشکال است زیرا که در عبادت ها چیزی جز انجام آن فعل به قصد قربت وجود ندارد، و شارع آن را سبب مترتّب شدن ثواب بر

آن قرار داده است، و این معنی با نیابت کردن در آن عمل منافات ندارد، پس تحت عنوان عموم نیابت قرار می گیرد، که مقتضای آن (نیابت) مشروعیّت آن است که فعل دیگری را همان فعل خود قرار دهد با اجازه و وکیل نمودن هر دو طرف یکدیگر را، و این معنی شامل عبادت و غیر آن می باشد، پس در این نکته تأمل کن که دقیق و سودمند است، و این از ثمرات همان اصلی است که پیش تر یاد کردیم، به ویژه با تأمل در آنچه نیابت در آن جایز است در حال حیات و پس از فوت، به خصوص در عبادت های مالی، پس در این باره تأمل کن، و اللّه العالم» پایان گفتار صاحب جواهر.

می گویم: منظورش از اصلی که به آن اشاره کرده: «اصالت جواز نیابت و وکالت در همه چیز مگر آنچه به دلیل، دانسته شده که از این اصل خارج است» می باشد، او - که خدایش رحمت کند - این اصل را در هرچه شک کنیم که قابل نیابت هست یا نه مرجع قرار داده است، ولی ثبوت این اصل محلّ نظر و قابل مناقشه است و آنچه را مستند و مدرک ثبوت این اصل دانسته، نمی تواند دلیل بر آن باشد و تفصیل مطلب به جای خودش موکول می شود.

و از جمله کسانی که ظاهراً نیابت را در نمازهای مستحب از طرف زندگان جایز می دانند محقق حلی در کتاب شرایع است که منع از نیابت را در حال زنده بودن به نمازهای واجب اختصاص داده است، چنان که فرموده: «و امّا آنچه نیابت در آن می آید ملاکش هر آن چیزی است که شارع خواسته به طور مستقیم از شخص مکلّف واقع گردد، مانند طهارت [غسل و وضو و تیمم] با

قدرت بر آن هر چند که نیابت کردن برای شستن اعضا هنگام ضرورت جایز است، و مانند نماز واجب تا وقتی که زنده است ...».

و بسا توهم می شود که بین خبر علی بن ابی حمزه که گذشت، و بین آنچه از عبداللّٰه بن جندب روایت گردیده تعارضی هست، عبداللّٰه بن جندب گوید: به حضرت ابوالحسن [امام موسی بن جعفرعلیه السلام]نامه نوشتم و سؤال نمودم از شخصی که می خواهد کارهایش را از نیکی ها و نمازها و خیرات بر سه بخش قرار دهد، یک سوم را برای خودش و دو بخش آن را برای پدر و مادرش محسوب نماید، و یا این که از کارهای مستحبی خود به طور مستقل اعمالی را برای ایشان به جای آورد، هر چند که یکی از آنان زنده و دیگری مرده باشد؟ پس آن حضرت علیه السلام به من نوشت: امّا آن که مرده پس [برای او]جایز است، و امّا آن که زنده است جایز نیست مگر نیکی و صله نسبت به او.(۱)

می گویم: بین این دو خبر تعارضی نیست، زیرا که ظاهر از این مکاتبه، سؤال کردن از هدیه ثواب است نه نیابت، پس بین این خبر با اخباری که دلالت می کند بر جایز بودن اهداء اعمال و ثواب آن ها - که در جای خود ذکر گردیده اند - تعارض می شود. و بر فرض که بپذیریم منظور از آن نیابت است، جمع بین این مکاتبه و بین خبر سابق که به آنچه دانستی تأیید شده، آن است که از سید بن طاووس رضی الله عنه حکایت گردیده که نماز را در مکاتبه بر نماز واجب حمل نموده است، وی پس از نقل مکاتبه گوید: منظور از این نماز مستحب

۱- ۲۳۸. وسائل الشیعه، ج ۵ / ۳۶۸، ح ۱۶.

نیست، زیرا که ظاهراً خواندن نمازهای مستحبی از سوی زندگان در زیارت ها و حج و غیر این ها جایز می باشد.

بیست و چهارم: صدقه دادن به قصد سلامتی

آن حضرت - عجل اللّه فرجه -

و در رجحان و استحباب آن تردیدی نیست، نظر به این که این کار از گونه های مودّت نسبت به قربی و بستگان پیغمبرصلی الله علیه وآله است که خداوند بندگانش را در کتاب خود به آن امر فرموده، نمی بینی که هرگاه فرزندت یا کسی از عزیزانت را دوست می داری و بر او بیمناک هستی، به قصد سلامتی او صدقه می دهی؟ پس مولای تو از هر کسی به این امر سزاوارتر است، اضافه بر این که این کار از اقسام صله امام علیه السلام است، و این برای خردمندان واضح می باشد، همچنان که فرق این و بین امر پیشین با اندک تأملی ان شاء اللّه روشن می گردد.

و از شواهد بر آنچه یاد کردیم از اهتمام ورزیدن به صدقه به نیابت یا به قصد سلامت آن حضرت علیه السلام روایتی است که شیخ صدوق در مجالس به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده که فرمود: هیچ بنده ای ایمان نیاورد تا این که من نزد او از خودش محبوب تر باشم، و خاندانم از خاندان خودش نزد او محبوب تر باشند، و عترت من نزد او از عترت خودش محبوب تر باشند، و ذات من از ذات خودش نزد او محبوب تر باشد.(۱)

و این حدیث به طریق دیگری گذشت و مقتضای آن، خوشایند بودن

ص:۱۹۹

۱- ۲۳۹. أمالی، ۲۰۱.

اظهـار محبت نسـبت به ایشان علیهم السـلام است به گونه ای که مؤمن برای خود و خانـدانش و عائله و فرزنـدان و نزدیکانش انجام می دهـد، و این باب وسـیعی است که فواید بسـیاری از آن اسـتفاده می شود، چنان که بر اهل بینش پوشـیده نیست، و به اقسام صله امام علیه السلام اشاره خواهیم کرد ان شاء اللّه تعالی.

بیست و پنجم و بیست و ششم: حج رفتن به نیابت از آن حضرت و فرستادن نایب که از طرف آن جناب حج کند

و این کار بین شـیعیان در روزگار قـدیم متـداول و مرسوم بوده، و بر خوبی و رجحان این عمل - اضافه بر این که خود صـله و نیکی و مودّت از طرف مؤمن به امـام زمـانش علیه السـلام می باشـد - چنـدین روایت دلالـت دارد که در کتب علمای ما ذکر گردیـده، از جمله: اخبـاری است که در اسـتحباب حـج به نیـابت از مؤمنین به طور مطلق آمـده و فضـیلت آن بیان شـده است، مانند:

۱ - روایت ابن مسـکان که در کافی از حضـرت امام صادق علیه السـلام آمـده که راوی گوید: به آن حضـرت عرضه داشـتم: کسـی از سوی شـخص دیگری حـج به جای می آورد چقدر اجر و ثواب برای او خواهد بود؟ فرمود: «برای کسـی که از سوی شخص دیگری حج می کند اجر و ثواب ده حج خواهد بود» (۱).

۲ - شـیخ صدوق در کتاب «من لایحضـره الفقیه» از امام صادق علیه السـلام روایت آورده که از آن حضـرت سؤال شد درباره شخصی که از سوی شخص دیگری

۱- ۲۴۰. فروع کافی، ۴ / ۳۱۲، باب حج به نیابت، ح ۲.

حج به جای آورد آیا چیزی از اجر و ثواب برای او هست؟ فرمود: برای کسی که از سوی شخص دیگری حج به جای می آورد اجر و ثواب ده حج هست، و او و پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عمه و عمو و دایی و خاله اش آمرزیده می شوند، خدای تعالی رحمتش وسیع و او کریم است.(۱)

۳ - و در کافی به سند خود از ابوبصیر روایت آورده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حجّی به جای آورد و حج خود را از سوی خویشاوندان منظور کند که به وسیله آن او را صله نماید، حج او کامل خواهد بود، و برای کسی که از سویش حج شده مثل اجر او خواهد بود، خدای - عزّوجلّ - وسعت دهنده آن اجر است.(۲)

می گویم: این دو حدیث و احادیث دیگری که به خاطر رعایت اختصار نیاوردیم، بر استحباب نیابت در حج از سوی مؤمنین و مؤمنات - چه زنده یا مرده باشند - دلالت دارند، به ویژه اگر از خویشاوندان باشند، پس نیابت در حج از سوی مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام قدرش بالاتر و ثوابش برتر است، زیرا که آن حضرت مقامش از همه اهل ایمان بالاتر و شأن و اجرش از تمامی آنان برتر است، به خصوص با ملاحظه روایاتی که پیش تر آوردیم که تصریح دارند بر این که رعایت خویشاوندان رسول اکرم صلی الله علیه وآله مهم تر و برتر و عظیم تر است.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارند بر فضیلت شریک ساختن

۱- ۲۴۱. من لایحضره الفقیه، ۲ / ۲۲۲، ۲۲۳، ح ۹.

۲- ۲۴۲. فروع کافی، ۴ / ۳۱۶.

مؤمنین – به طور مطلق – در حج مستحب، که فحوای آن روایات دلالت می کند بر استحباب حج تمام از طرف هر فرد مؤمنی به طریق اولی، پس از روایات ظاهر می شود که حج به جای آوردن از سوی امام مؤمنین از همه سزاوارتر و بهتر است، مانند:

۱ – روایت محمد بن الحسن که در کافی و غیر آن آمده از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام که فرمود: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر هزار تن را در حج خود شریک گردانی برای هر کدام از آنان حجّی خواهد بود بی آن که از حجّ تو چیزی کاسته شود.(۱)

۲ – و در همان کتاب به سند خود از محمد بن اسماعیل آورده که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام پرسیدم: چند تن را در حجّ خود شریک سازم؟ فرمود: هر قدر که بخواهی.(۲)

۳ – و از معاویه بن عمار از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: پدر و مادرم را در حجّ خود شریک سازم؟ فرمود: آری، به درستی که خدای – عزّوجل – برای تو حجّی و برای آنان حجّی قرار خواهد داد، و به خاطر صله ات نسبت به آنان برای تو اجری خواهد بود گفتم: آیا از طرف مرد و زنی که در کوفه هستند طواف کنم؟ فرمود: آری، هنگامی که طواف را آغاز می کنی چنین می گویی: بار خدایا از فلانی قبول فرمای – که از طرف او طواف می کنی –(۳).

۱– ۲۴۳. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.
۲– ۲۴۴. فروع کافی، ۴ / ۳۱۷.
۳– ۲۴۵. فروع کافی، ۴ / ۳۱۵.

می گویم: آخر حدیث تصریح دارد به این که منظور شریک ساختن شخص در فعل از اوّل کار است نه شریک ساختن او در ثواب پس از آن که آن عمل را برای خودش انجام می دهد، دقّت کنید.

و از جمله: روایاتی است که دلالت دارد بر نایب فرستادن امامان علیهم السلام به مکّه تا از سوی ایشان حج به جای آورد، و اجرت دادنشان برای این کار، که از روایات خوبی نیابت در آن از سوی امام زنده سلام اللّٰه علیه ظاهر می شود، چون یقین داریم که در این حکم خصوصیّتی برای بعضی از امامان علیهم السلام نبوده، و نیز خصوصیّت ندارد که نیابت فقط با اجرت انجام گیرد، بلکه کسی که در این عمل داوطلب شود فضیلتش برتر و اجرش عظیم تر است، چنان که پوشیده نیست.

در وسائل به نقل از تهذیب شیخ طوسی به سند خود از محمد بن عیسی یقطینی آمده که گفت: حضرت ابوالحسن الرضاعلیه السلام جامه دان ها و غلامان و یک [هزینه]حج برای یونس بن عبدالرحمن، نزد من فرستاد، و ما را امر فرمود که از سوی حضرتش به حج رویم، پس در بین ما صد دینار بر سه بخش تقسیم شد ... » (۱).

و از جمله: در کافی به سند خود از موسی بن القاسم بجلی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام عرضه داشتم: سرورم، امیدم آن است که ماه رمضان را در مدینه روزه بدارم، فرمود: ان شاء اللّٰه در آن روزه خواهی گرفت،

۱- ۲۴۶. وسائل الشیعه، ۸ / ۱۴۷، باب ۳۴، التهذیب، ۸ / ۴۰، باب ۳ ح ۴۰.

گفتم: و امیدم آن است که روز دهم ماه شوال [از آن به قصد حج] بیرون رویم، و خداوند زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله و خاندان آن حضرت و دیدار شما را بار دیگر روزی گرداند، بسا می شود که از سوی پدر شما حجّ به جای آورم، و بسا که از طرف پدرم، حج را انجام می دهم، و بسا که از طرف کسی از برادرانم، و احیاناً از برای خودم حج به جای می آورم، پس چگونه آن را انجام دهم؟ فرمود: [حج] تمتّع به جای آور. عرض کردم: من ده سال است که مقیم مکه هستم! فرمود: [حجّ] تمتّع به جای آور(1).

می گویم: گواهی آوردن این حدیث از دو جهت است:

یکی: گفته راوی که: «بسا می شود که از سوی پدر شما حج به جای می آورم». و امضای امام علیه السلام عمل او را، به ضمیمه إطلاقاتی که دلالت می کند بر فرق نداشتن نیابت از زنده یا مرده، پس هرگاه رجحان نیابت در حج از سوی امامی که وفات یافته تحقق یابد، رجحان نیابت از امام زنده - صلوات اللّٰه علیه - نیز ثابت می گردد.

دوم: امضای امام علیه السلام گفته راوی را که: «بسا که از طرف کسی از برادرانم حج به جای می آورم» که بر خوبی این عمل دلالت دارد. اگر از امام زمانش حج را انجام دهد به طور کامل تر و به طریق اولی پسندیده می باشد.

و از جمله: قطب راوندی رحمه الله در کتاب الخرائج و الجرائح ذکر کرده که: ابومحمد دعلجی که از هم کیشان خوب ما، از محدثان بود، وی دو پسر

۱- ۲۴۷. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

داشت، یکی بنام ابوالحسن بر شیوه مستقیم، و شغلش غسل دادن اموات بود، و پسر دیگرش در کارهای حرام، روش سبک سران را داشت، به ابومحمد وجهی پرداخت شده بود تا با آن وجه از سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجّی انجام شود، و این رسم در آن زمان بین شیعیان رایج بوده است، پس ابومحمد به پسری که مفاسد اخلاقی داشت مبلغی از آن پول را داد سپس به حج رفت، و چون مراجعت نمود حکایت کرد: در موقف (عرفات) ایستاده بودم که جوان زیباروی گندمگونی را کنار خود مشاهده کردم که مشغول دعا و نیایش و تضرع و عمل نیک است. چون بیرون رفتن مردم [از عرفات]نزدیک شد روی به سوی من کرد و فرمود: ای شیخ! آیا خجالت نمی کشی؟! عرض کردم: سرور من! از چه خجالت بکشم؟ فرمود: [وجه] حجّی از طرف کسی که می دانی به تو داده می شود، و تو از آن به فاسقی می دهی که شراب می خورد؟ زود است که چشمت از بین برود - و به چشمم اشاره کرد - و من از آن روز بیمناکم. این مطلب را ابوعبد اللّٰه محمد بن محمد بن النعمان - شیخ مفید - نیز شنید. راوی گفت: چهل روز از آمدنش نگذشت که از همان چشمی که به آن اشاره شده بود جراحتی بیرون آمد و آن چشم از بین رفت(۱).

می گویم: شایسته است از اول تا آخر این حدیث تدبر شود که در آن فواید بسیار و مطالب مهمی هست، از جمله:

۱ - خبر دادن آن حضرت علیه السلام از غیب.

ص:۲۰۵

۱- ۲۴۸. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی / ۷۳.

۲ – اهتمـام ورزیـدن و مهم شـمردن وجوهـاتی که مربـوط به امـام علیه السـلام است، که آن هـا را جز به افراد صالـح از مردم ندهنـد، زیرا که از ابتـدا تا انتهای حدیث مزبور ظاهر است که ابومحمد از وجهی که مربوط به آن حج بود چیزی به پسـر گناه کارش پرداخته بود، نه این که تمام وجه آن حـج را به او داده باشد، چنان که بعضـی از بزرگان پنداشـته اند، پس در آن دقّت کن تا مقصود برایت روشن گردد.

۳ – زود رسـیدن عقوبت به مؤمن بر انجـام دادن آنچه سـزاوار نیست انجـام دهـد، و این از سوی خـدای متعال لطفی در حق او است.

۴ – امضـا کردن امـام علیه السـلام نیـابت از طرف خودش را و همچنین نـایب فرسـتادن به جهت انجام حـج از سوی آن جناب چنان که پوشیده نیست.

و از اموری که کم و بیش اسـتحباب نیابت در حج، و نایب فرسـتادن برای حج از سوی امام – عجل اللّه فرجه الشریف – از آن ها استفاده می شود: روایاتی است که دلالت دارد بر استحباب طواف کردن از سوی امامان علیهم السلام، پس روایت بعدی را مطالعه کن. خداوند به من و تو احسان فرماید.

بیست و هفتم و بیست و هشـتم: طواف بیت اللّه الحرام به نیابت از امام علیه السـلام و نایب ساختن دیگری تا از طرف آن حضرت طواف نماید

پس از آن که ثـابت کردیم طواف به نیـابت از آن جناب مسـتحب است، اسـتحباب نایب ساختن دیگری برای این که از طرف آن بزرگوار طواف نماید واضح است، زیرا که اینکار دوستی و احسان می باشد، اضافه بر این که مقدّمه

طواف به نیابت از آن حضرت علیه السلام است، بنابراین خوبی و رجحان آن به حکم عقل ثابت است. و نیز بر این مطلب دلالت دارد فحوای آنچه بر استحباب نایب فرستادن برای انجام حج از ناحیه آن حضرت علیه السلام دلالت می کند، بلکه می توان گفت: چون رجحان اصل عمل ثابت شد شرط بودن مباشرت (که خود شخص عمل را انجام دهد) منتفی است، به دلیل اصل، هر چند که اگر مؤمن خودش آن عمل را انجام دهد مرتبه والایی از فضیلت را در می یابد.

و امّا آنچه بر استحباب طواف کردن از سوی امام زنده به طور خاص دلالت دارد روایتی است که ثقه الإسلام کلینی در کافی به سند خود از موسی بن القاسم آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر ثانی امام جوادعلیه السلام عرض کردم: می خواستم از سوی شما و پدر شما طواف کنم، به من گفته شد: به نیابت از اوصیا طواف کردن درست نیست. آن حضرت علیه السلام به من فرمود: بلکه هر قدر که توانستی طواف کن که آن جایز است. سپس بعد از سه سال به آن حضرت عرضه داشتم: پیش از این از شما اجازه خواستم که از سوی شما و پدر شما طواف کنم به من اجازه فرمودید، پس آنچه خدا خواسته بود از شما و پدرتان طواف کردم، سپس چیزی بر دلم گذشت و به آن عمل کردم. فرمود: آن چه بود؟ عرض کردم: روزی از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله طواف نمودم. آن حضرت علیه السلام سه مرتبه گفت: درود خداوند بر رسول خدا. عرض کردم: روز دوم از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و روز سوم از طرف امام حسن و روز چهارم از طرف امام حسین، و روز پنجم از طرف علی بن الحسین، و روز ششم از

ص:۲۰۷

طرف ابوجعفر محمد بن علی، و روز هفتم از طرف جعفر بن محمد، و روز هشتم از طرف پدرت امام موسی، و روز نهم از طرف پدرت امام علی (رضا) و روز دهم از طرف شما ای آقای من طواف کردم، و اینان هستند کسانی که به ولایتشان خداوند را دینداری می کنم. فرمود: بنابراین به خدا سوگند خدای را دینداری می کنی به دینی که جز آن را از بندگان نمی پذیرد. عرض کردم: و بسا که از طرف مادرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و گاهی طواف ننمودم، فرمود: این طواف را بسیار کن که ان شاء اللّه بهترین عملی است که تو انجام داده ای.(۱) و از دلایل استحباب طواف نمودن از عموم مؤمنین روایتی است که در کافی به سند خود از ابوبصیر از حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «هر کس پدر یا خویشاوندی را صِلِه کند پس از طرف او طواف نماید، اجر آن به طور کامل برای او خواهد بود، و برای کسی که از سوی او طواف کرده مانند پاداش او خواهد بود و او به خاطر گرامی داشتن پیوند آن شخص، با ثواب طواف دیگری فزونی خواهد یافت» (۲).

بیست و نهم: زیارت مشاهد رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از مولایمان صاحب الزمان – عجل اللّه فرجه الشریف –

و می توان در این باره استناد جست – اضافه بر این که این عمل از اقسام

ص:۲۰۸

۱- ۲۴۹. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

۲- ۲۵۰. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

صله امام است و خواهد آمد که از مهم ترین کارهای بندگان می باشد -.

۱ - به آنچه گذشت در استحباب صدقه دادن از سوی آن حضرت.

۲ - وبه فحوای آنچه دلالت می کند بر استحباب حج و طواف بیت الله الحرام به نیابت از امام علیه السلام.

۳ - و به آنچه در مورد زیارت مشاهد مشرّفه به نیابت از عموم مؤمنین وارد گردیده است.

چنان که در کافی از علی بن ابراهیم حضرمی از پدرش از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام روایت آمده که ضمن حدیثی فرمود: ... پس هرگاه به نزد قبر پیغمبرصلی الله علیه وآله رفتی و آنچه بر تو لازم است به جای آوردی، دو رکعت نماز بگزار، سپس بالای سر پیغمبرصلی الله علیه وآله بایست و بگو: سلام بر تو ای پیغمبر خدا از طرف پدرم و مادرم و همسرم و فرزندانم و تمام بستگانم، و از سوی تمام اهل شهرم آزاد و برده و سفید و سیاهِ آنان، پس اگر به کسی بخواهی بگویی من از سوی تو بر رسول خداصلی الله علیه وآله سلام کردم راست گفته باشی.(۱)

۴ - و به این که از جمله امور متداول متعارف بین خواص و عوام شیعه از زمان های گذشته تا زمان ما، نیابت نمودن در مشاهد مشرفه است، و علمای ما - رضوان اللّه علیهم - عنوان و چگونگی آن را در کتاب های زیارات و غیر آن ها یادآور شده اند، و فرق گذاشتن بین امام و غیر او از مؤمنین در این باره چیزی است که دل های اهل دین و بینش و یقین آن را نمی پذیرد.

۵ - و به این که چون از دلایل گذشته، خوبی و رُجحان نیابت کردن از آن حضرت علیه السلام را در حج و طواف دانستیم، و به روایاتی که در مورد برتر بودن زیارت مشاهد امامان علیهم السلام از نیابت کردن شیعیانشان از ایشان در حج و عمره و طواف خرسند می شوند، یقین می کنیم که خرسندی و سرور امام علیه السلام بالاتر خواهد بود هرگاه مؤمن، زیارت مشاهد مشرفه پدرانش را به نیابت از

۱- ۲۵۱. فروع کافی، ۴ / ۳۱۴.

حضرتش انجام دهد، و این وجه هر چند که بر مبنای قواعد علم اصول تمام نیست، ولی نزد صاحبان خرد قطعی و مسلّم است.

۶ - و به آنچه علّامه مجلسی رحمه الله در مزار بحار به نقل از مؤلف مزار کبیر حکایت نموده، و این است عبارت حکایت شده: و حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام زیارت کننده ای را از سوی خود به مشهد حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السلام فرستاد، پس فرمود: برای خداوند جاهایی است که دوست می دارد در آن ها دعا شود که اجابت فرماید، و البته حائر امام حسین علیه السلام از آن جاها است.(۱)

می گویم: هرگاه استحباب نیابت کردن ازآن حضرت علیه السلام در زیارت بعضی از مشاهد امامان علیهم السلام ثابت شد، پس بدون تردید بین آن حَرَم و مشاهد دیگر امامان علیهم السلام تفاوتی نخواهد بود.

توجه: بدان که از جمله کسانی که تصریح کرده اند به استحباب زیارت مشاهد پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام به نیابت از معصومین علیهم السلام و از مؤمنین، عالم محدث عاملی رحمه الله در کتاب وسائل الشیعه است، که گفته: باب استحباب زیارت از سوی مؤمنین و معصومین علیهم السلام.(۲) سپس روایت داوود صرمی را از حضرت ابوالحسن امام هادی عسکری علیه السلام آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: من پدر شما را زیارت کردم و آن را برای شما قرار دادم، فرمود: به سبب آن برای تو از سوی خداوند پاداش و اجر بزرگی است و ما از تو سپاسگزاریم.

۱- ۲۵۲. بحارالانوار، ۱۰۲ / ۲۵۷.

۲- ۲۵۳. وسائل الشیعه، ۱۰ / ۴۶۴، باب ۱۰۳، ح ۱.

می گویم: در این حدیث بر مطلب مورد بحث دلالتی نیست، چون ظاهر از آن هدیه کردن ثواب زیارت است نه نیابت نمودن در زیارت، و بر فرض که ظهور این مطلب را انکار نمایی لااقل احتمال این معنی در اینجا هست، و با احتمالِ خلاف، استدلال ساقط است.

سی ام: استحباب اعزام نایب

برای زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام

نایب فرستادن به منظور زیارت از سوی آن حضرت علیه السلام [از وظایف مستحبّی مؤمنان است]، و رجحان این عمل - پس از ثبوت استحباب نیابت - ظاهر می باشد، زیرا که یاری نمودن بر نیکی و تقوی است، و مودّت نسبت به ذوی القُربی (= خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله) و صِلِه امام علیه السلام می باشد. بلکه برای استحباب آن به تمام آنچه در حج و طواف و نایب گرفتن دیگری که حج و طواف نماید گذشت، می توان استدلال کرد و استناد جست.

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

سی و یکم: سعی در خدمت کردن به آن حضرت علیه السلام

تلاش در جهت خدمت کردن به آن جناب علیه السلام به آنچه در زندگی می توانی انجام دهی، که به مقتضای روایات بیان گردید که زندگی تو به برکت آن حضرت علیه السلام است، تا این که به فرشتگان خداوند که مأمورند خدمتگزار حضرتش باشند، تأسّی جسته باشی و روایاتی که دلالت دارند بر این که فرشتگان خدمتگزاران امامان علیهم السلام هستند و دستورات شان را انجام می دهند،

ص:۲۱۱

و در محضـر ایشان جز با اجازه شان نمی نشـینند. بسـیار است که با آوردن آن روایات کتاب را طولانی نمی کنیم، آن روایات در جاهـای خود ذکر گردیـده، و در اینجـا به جهت استشـهاد برای آنچه گفتیم به حـدیثی از امام صادق علیه السـلام اکتفا می کنیم، آن جناب در حدیثی که پیش تر در بیان شـرافت آن حضرت علیه السلام آوردیم چنین فرمود: و اگر دوران او را دریابم تمام مدت زندگانی ام در خدمت او خواهم بود.

می گویم: ای دوست خردمنـد امامـان علیهم السـلام! در این سـخن خوب دقت کن، آیـا آن را اغراق آمیز یـا خلاـف واقع می پنـداری؟ هرگز! بـه هیـچ وجه! بلکه عین حقیقت است، و به نکـات دقیقی دلاـلت می دهـد، از جمله: بیـان فضـیلت و شـرافت حضـرت قائم علیه السـلام، و از جمله: اشاره به این که خـدمت کردن به آن حضـرت بهترین عبادت ها و نزدیک ترین طاعات است، چـون امـام صـادق علیه السـلام که عمر شـریفش را جز در انـواع طـاعت و عبـادت خداونـد سـپری ننمود، و شب و روز خویش را در این راه گذرانیـد، بیـان می کنـد که اگر قـائم علیه السـلام را درک می کرد عمر خود را در خـدمت کردن به او صرف می نمود. و از این سـخن معلوم شـد که اهتمـام به خـدمت کردن حضـرت قـائم علیه السـلام برترین طاعـات و بالاـترین وسایل تقرّب به خداونـد است، چون امام صادق علیه السـلام آن را ترجیـح داده، و از بین سایر انواع طاعت و اقسام عبادت آن را برگزیده است.

و از نکته هـای سـخن امـام علیه السـلام اشـاره به این است که پیروان امـام قـائم علیه السـلام بهترین پیروان هسـتند و رعیّت آن جناب از سایرین برترند، و اصحاب او

شرافتمند ترین اصحاب می باشند، همچنان که امّت حضرت خاتم النّبیّین صلی الله علیه وآله افضل امّت ها و برترین امّت ها می باشند، زیرا که مرتبه بستگان و پیروان هر شخص به حسب رتبه و مقام خود آن شخص متفاوت است، و چون مقام والای مولایمان صاحب الزمان - عجّل اللّٰه فرجه الشریف - معلوم گردید، مرتبه بلند رعیّت آن جناب و پیروانش و مؤمنانی که بر ولایتش پایدار باشند نیز ظاهر می شود، خدای تعالی ما را از آنان به شمار آورد. و این مطلب روشن است و هیچ پوششی بر آن نیست، و شواهد بسیاری در روایات دارد:

یکی

عبارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که پیروان آن جناب را برادران خود خواندند که در حدیث نبوی آمده است: «روزی رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که جمعی از اصحابش در خدمتش بودند دو بار گفت: خدایا دیدار برادرانم را نصیبم کن. اصحابی که اطراف ایشان بودند عرض کردند: یا رسول اللّٰه مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: نه شما اصحاب من هستید و برادرانم قومی در آخرالزمان می باشند در حالی به من ایمان آورند که مرا ندیده باشند، خداوند نام های آنان و نام های پدرانشان را به من شناسانده پیش از آن که از پشت پدران و رحم مادرانشان بیرون آورده باشد، هر یک از آنان نگهداریش از دین خود بیشتر و شدیدتر از دست کشیدن بر بوته خار در شب تاریک و یا به دست گرفتن آتش فروزان می باشد، آنان چراغ های تاریکی هستند، خداوند ایشان را از هر فتنه و آشوب تیره ظلمانی نجات می دهد.».

دوم

این که آنان برترین افراد هر زمان می باشند، چنان که در حدیث

ابوخالـد از حضـرت سیّد الساجـدین علیه السـلام آمـده که فرمود: «ای ابوخالـد به درستی که اهل زمان غیبت او که معتقـد به امامتش و منتظر ظهورش باشـند برتر از اهل هر زماننـد، زیرا که خداونـد - تعالی ذکره - به آنان از عقل ها و فهم ها و معرفت آن قـدر عطا فرموده که غیبت نزد ایشان همچون مشاهـده گردیـده، و آنان را در آن زمان در منزلت و مرتبه مجاهدان شمشـیر زده در پیش روی رسول خداصـلی الله علیه وآله قرار داده است، آنان به حق مخلصانند و شیعیان راستین ما، و دعوت کنندگان به دین خداوند مخفیانه و آشکارا می باشند» (۱).

سوم

چند برابر شدن ثواب عبادت هایشان، چنان که در روایت عمّار از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: «ای عمّار، صدقه در سِرّ - و اللّه - بهتر است از صدقه علنی همین طور است - به خدا - عبادت شما با امامتان که در زمان دولت باطل مخفی باشد، و ترسیـدن شـما از دشـمنان در دولت باطـل و هنگـام متـارکه، بهتر است از کسـی که خداونـد جـل ذکره را در ظهور امام حقِ آشکار در دولت حق عبادت نماید، و عبادت در حال ترس در دولت باطل مانند عبادت و امنیت در دولت حق نیست، و بدانید که هر کس از شـما امروز نماز واجب خودش را جماعت بخواند در حالی که از دشـمن مخفی باشد و با تمام شرایط آن را در وقتش ادا نمایـد، خداوند - عزّوجل - ثواب پنجاه نماز فریضه به جماعت برای شـما می نویسد، و هر کس از شـما نماز واجبی را به تنهایی مخفیانه از دشمن در وقتش با تمام شرایط بخواند، خداوند - عزّوجل - برای او ثواب بیست

۱- ۲۵۴. کمال الدین، ۱ / ۳۲۰.

و پنج نماز فرادی می نویسد، و هر یک از شما نماز نافله اش را در وقتش با شرایط به جای آورد، خداوند برای او ثواب ده نماز نافله می نویسد، و هر کدام از شما حسنه ای انجام دهد خداوند برای او بیست حسنه می نویسد، و خداوند - عزّوجل - حسنات مؤمن از شما را می افزاید اگر اعمالش را نیکو گرداند و با تقیّه بر دین و امام و خودش مواظبت کند و زبانش را حفظ نماید، چندین برابر می افزاید خداوند - عزّوجلّ - کریم است ... (۱) این حدیث در کتاب های کافی(۲) و کمال الدین و بحار(۳) و غیر آن ها از کتب اخبار روایت شده است.

چهارم

این که یقین آنان قوی تر و ایمانشان شگفت انگیزتر است، که در کتاب کمال الدین به سند خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که ضمن حدیثی طولانی در سفارش به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ای علی! و بدان که شگفت آورترین مردم در ایمان و مهم ترین ایشان از لحاظ یقین مردمانی در آخرالزمان هستند که پیغمبر را ندیده اند [و حجّت از آنان محجوب گردیده]و دلیل روشن از میانشان رفته است، [در عین حال]به سیاهی بر روی سفیدی [که از آثار گذشتگان بر جای مانده]ایمان آورده اند.(۴)

پنجم

آنان رفقای پیغمبرند و گرامی ترین افراد امّت او در قیامت، که در کمال الدین، به سند خود از پیغمبرصلی الله علیه وآله روایت آمده که فرمود: خوشا به حال

۱- ۲۵۵. کمال الدین، ۲ / ۶۴۳، ح ۷.

۲- ۲۵۶. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳.

۳- ۲۵۷. بحارالانوار، ۵۲ / ۱۲۷، باب ۲۲، ح ۲۰.

۴- ۲۵۸. کمال الدین، ۱ / ۲۸۸.

کسی که قائم اهل بیت مرا درک نماید در حالی که در زمان غیبت پیش از قیامش به امامت او معتقد باشد، و با دوستانش دوستی کند و دشمنانش را دشمن بدارد، چنین کسی از رفقای من و مورد دوستی من، و گرامی ترین امّت نزد من در روز قیامت خواهد بود.(۱)

ششم

در غیبت شیخ طوسی به نقل از کتاب فضل بن شاذان به سند صحیحی عالی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: به زودی قومی پس از شما خواهند آمد که یک مرد از آنان پاداش پنجاه تن از شما را خواهد داشت. گفتند: یا رسول اللّٰه ما در غزوات بدر و اُحُد و حنین با تو بودیم و قرآن درباره ما نازل گشت! آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: به درستی که اگر آنچه بر آنان وارد می شود بر شما وارد گردد همچون آنان صبر نخواهید کرد.(۲)

هفتم

در غیبت شیخ طوسی و علمای دیگر به سندهای شان از امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: نزدیک ترین حالات بندگان نسبت به خداوند و بیشترین خشنودی او از آنان هنگامی است که حجّت الهی را نیابند که برای ایشان آشکار نگردد و جایگاهش را نشناسند، در عین حال بدانند که حجّت خداوند و پیمان او باطل نشده، پس در آن موقع هر صبح و شام در انتظار فَرَج باشید، زیرا که سخت ترین موقع غضب الهی بر دشمنانش هنگامی است که حجّت او را نیابند و برای آنان ظاهر نگردد، البته خداوند دانسته که دوستانش

۱- ۲۵۹. کمال الدین، ۱ / ۲۸۶.

۲- ۲۶۰. غیبت، شیخ طوسی / ۲۷۵.

در شـک نمی افتنـد، و اگر می دانست که آنـان به تردیـد خواهنـد افتـاد یـک چشم بر هم زدن هم حجّت خویش را از ایشـان غایب نمی ساخت، و این نیست مگر از طرف افراد بد از مردم.(۱)

هشتم

این که به خـاطر آنـان بلاـ دفع می شود و بـاران از آسـمان می بـارد، چنان که در بحار و غیر آن از حضـرت ابی عبـد اللّه امام صـادق علیه السـلام آمـده که فرمود: زمـانی بر مردم خواهـد آمـد که امام آن ها از نظرشان غایب می گردد، که خوشا به حال پایـداران بر امر مـا در آن زمـان. به درستی که کم ترین ثوابی که برای آنـان خواهـد بود آن است که آفریـدگار - عزّوجـل - ایشان را ندا خواهد کرد، بندگان من، به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس مژده باد شما را به ثواب نیکو از سوی من، شـمایید به حق بنـدگان و کنیزان من، از شـما می پـذیرم و شـما را می بخشم و می آمرزم، و به خـاطر شـما باران بر بندگانم می بارم، و بلا را از آنان دفع می نمایم، و اگر شما نبودید هر آینه عذاب را برایشان فرو می فرستادم ... (۲)

می گویم: ای برادران من! اکنون که قسمتی از فضیلت و برتری اتباع و سعی کنندگان در خدمت مولایمان صاحب الزمان علیه السـلام را دانستیـد، پس بر شـما بـاد که در اطاعت و خـدمت آن جناب سـعی و کوشـش کنیـد، و آن نعمت بزرگ و موهبت سترگ را سپاسـگزاری نماییـد، و بـا جـدّیت و تلاشـتان به آن دوام بخشـید، و یـاد آن حضـرت را بـا طولانی شـدن مـدّت آن فراموش نکنید

ص:۲۱۷

۱- ۲۶۱. غیبت، شیخ طوسی، / ۲۷۶.

۲- ۲۶۲. بحارالانوار، ۵۲ / ۱۴۵، ح ۶۶.

و برای تحصیل سعادت و تکمیل راحتی همیشگی بکوشید، و به دنیا و اهل دنیا تمایل ننمایید، و بر محنت هایی که در دوران کوتاه عمر بر شما می رسد صبر داشته باشید تا به راحتی طولانی برسید. خداوند تعالی به فضل و کرمش ما را از چنین کسانی قرار دهد، که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

چند نکته

چند نکته

در اینجا چند مطلب هست که شایسته است مورد توجه و تذکر قرار گیرند؛

اول

این که در سرور و سالارمان حضرت صاحب الزمان – عجل اللَّه فرجه الشریف – اموری جمع و کمال یافته اند که هر کدام به تنهایی سبب مستقلی هستند که مقتضی سعی در خدمت آن جناب و تلاش در جهت اطاعت آن بزرگوار می باشند. از جمله: ولایت مطلقه و خلافت و جانشینی آن حضرت از خداوند و رسول اوصلی الله علیه وآله.

و از جمله: حقّ عالم است، که عقل و نقل دلالت دارند بر این که خدمت کردن به عالم شایسته است، چنان که در کافی به سند خود، از محمد بن سنان به طور مرفوع روایت آورده که گفت: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای گروه حواریین! من از شما خواسته ای دارم آن را برای من برآورید، گفتند: حاجتت برآورده است ای حضرت روح اللَّه، پس آن حضرت برخاست و بر پاهایشان بوسه زد (و در بعضی از نسخه ها آمده: و پاهایشان را شست) حواریین گفتند: ما سزاوارتر بودیم که این کار را بکنیم ای روح اللَّه! فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به خدمت کردن عالم است. همانا من این چنین

تواضع کردم تـا شـما پس از من در میـان مردم فروتنی کنیـد همچنـان که من برایتان فروتنی نمودم. سـپس عیسـی علیه السـلام فرمود: با تواضع حکمت معمور می شود نه با تکبر، چنان که در زمین هموار گیاه می روید نه در کوه [و سنگ خارا].(۱)

و از جمله: حق پـدری است، که آن حضـرت علیه السـلام پـدر مهربان ما است - چنان که در روایت آمـده - و در بخش سوم کتاب مطالبی در این زمینه گذشت که ان شاء اللّه تعالی کافی و بسنده است.

و از جملـه: حـق ایمـان و اسـلام، کـه در اصـول کـافی در حـدیث مرفـوعی از ابـو المعتمر آمـده کـه گفـت: شـنیدم حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمود: رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمودند: «هر مسـلمانی که قومی از مسـلمین را خدمت کند جز این نخواهد بود که خدای تعالی به تعداد شماره آن ها در بهشت خدمتگزارانی به او خواهد داد» (۲).

می گویم: بـدون تردیـد اگر ایمان همه مسـلمانان، با ایمان مولایمان - صـلوات اللّه علیه - وزن گردد، البته ایمان آن حضـرت بیشتر از ایمان آنان خواهد بود، بنابراین فضـیلت خدمت کردن به آن حضرت را بر خدمت کردن به ایشان مقایسه کنید! اضافه بر فضایل آن جناب که توان وصف آن ها را ندارم، زیرا که شمارش آن ها از قدرت افراد بشر بیرون است.

و از جمله: این که منزلت ما نسبت به آن جناب، منزلت و رتبه بنده است

۱- ۲۶۳. اصول کافی، ۱ / ۳۷. ح ۶.

۲- ۲۶۴. اصول کافی، ۲ / ۲۰۷.

نسبت به اربابش، زیرا که مردم در اطاعت؛ بردگان و غلامان ائمه علیهم السلام می باشند، چنان که روایت بر این معنی دلالت دارد، و مورد باور و یقین است.

و از جمله: خویشاوندی و قرابت آن حضرت نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله و آنچه در این جا برای شما سودمند است در بخش پنجم در ذکر مکرمت دوازدهم بیان داشتیم. و اگر بخواهی تمام اموری که مقتضی سعی در خدمت آن حضرت است برایت یاد کنم، از توانم بیرون است و نوشتارم یارای انجامش را ندارد، زیرا که از شمار افزون و از حدّ نهایت بیرون است، و به جهت آنچه پیش تر یادآور شدیم که تمام نعمت های ظاهری و باطنی خداوند که در آن ها غوطه ور هستیم همگی به برکت وجود آن بزرگوار علیه السلام است، پس در هر نعمتی که خداوند به ما عنایت فرموده حقّی برای آن جناب بر عهده ما ثابت است که بر ما لازم است شکرانه اش را به جای آوریم، همچنان که شکر و سپاس پروردگار متعال - عظمت آلائه - بر ما واجب و لازم می باشد، پس ثابت شد که امور مقتضی برای سعی در خدمت آن حضرت علیه السلام بیش از آن است که در شمارش آید، به جهت فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها» (۱)؛ و اگر بخواهید نعمت های خداوند را به شماره آورید حساب آن ها را نتوانید کرد.

دوم

بدان که خدمت از دو جهت از نصرت و یاری کردن اخصّ است؛ یکی: این که خدمت به طور مستقیم انجام می گردد، ولی یاری کردن به طور غیر مستقیم و به واسطه شخص دیگر نیز حاصل می شود. دوم: این که خدمت

۱- ۲۶۵. سوره نحل، آیه ۱۸.

کردن مشتمل بر تواضع و فروتنی و اظهار کوچکی و مذلّت برای مخدوم می باشد، برخلاف نصرت و یاری، پس هر خدمتی یاری کردن نیز هست ولی عکس آن چنین نیست.

سوم

این که خدمت کردن به مولایمان صاحب الزمان - صلوات اللّه علیه - با انجام دادن کاری که آن حضرت به آن امر فرموده یا کاری که تجلیل و توقیر یا نصرت و یاری و یا احسان به آن جناب است حاصل می گردد، هر چند که به طور خاص به آن عمل امر نکرده باشد، و گاهی این عناوین در بعضی از کارهای نیک جمع می شود، مانند دعا کردن برای تعجیل فَرَج آن حضرت، و بر پا کردن مجالسی که برای یادآوری او تشکیل می گردد، و تألیف کتاب هایی که مربوط به آن بزرگوار است، و نشر و مذاکره آن ها، و درود و سلام فرستادن بر آن جناب، و احسان کردن به دوستان و شیعیان هرگاه به قصد خدمت کردن به آن حضرت انجام شود، و احسان به شیعیان و دوستان امامان علیهم السلام احسان به ایشان است، و صِلِه آنان همچون صِلِه ایشان می باشد،و سبک شمردن آن ها سبک شمردن امامان علیهم السلام است،و عقل نیز به این مطلب حکم می کند. از روایاتی که بر این مطلب دلالت دارد: در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام آورده که فرمود: «کسی که نمی تواند ما را زیارت نماید، پیروان صالح ما را دیدار کند، که ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نمی تواند ما را صِلِه کند، پس نیکان پیرو ما را صِلِه نماید، برای او ثواب صِلِه ما نوشته می شود».(۱)

۱- ۲۶۶. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

و از جمله: در روضه کافی به سند خود از ابو هارون آورده که گفت: حضرت ابوعبداللّٰه امام صادق علیه السلام در حضور من به چند تن از حضّار فرمود: شما را چه می شود که ما را سبک میشمارید! گوید: در این هنگام شخصی از اهل خراسان از جای برخاست و عرضه داشت: ما به خدا پناه می بریم از این که شما را سبک بشماریم، یا چیزی از اوامر و دستورات تان را سبک گیریم. آن حضرت علیه السلام فرمود: چرا تو یکی از کسانی هستی که مرا سبک شمرده است. عرض کرد: پناه بر خدا می برم از این که تو را سبک شمرده باشم! فرمود: خدا بیامرز! آیا نشنیدی که فلانی - در حالی که ما نزدیکی جُحفه بودیم - به تو می گفت: به مقدار یک میل راه (چهار کیلومتر) مرا سوار کن که به خدا سوگند من خسته و مانده شده ام. به خدا تو سرت را هم برای او بلند نکردی و او را سبک شمردی، و هر کس مؤمنی را سبک شمارد ما را سبک شمرده و حرمت خدای - عزّوجل - را ضایع نموده است.(۱)

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام

سی و دوم: اهتمام ورزیدن به یاری آن جناب علیه السلام

زیرا که هر کس آن حضرت را یاری نماید در حقیقت خدای - عزّوجل - را یاری نموده، خدای تعالی فرموده است: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۲)؛ و به تحقیق که خداوند یاری می کند کسی که او را یاری نماید، همانا خداوند در منتهای قدرت و توانایی است. و نیز خدای - عزّوجل - فرموده: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ

۱- ۲۶۷. روضه الکافی، ۸ / ۱۰۲، ح ۷۳.

۲- ۲۶۸. سوره حج، آیه ۴۰.

يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ» (۱)؛ اگر خداوند را یاری کنید، او شما را یاری می کند و گام های تان را ثابت و استوار می سازد.

و سخن در این زمینه در سه مطلب بیان می گردد؛

مطلب اول

بـدون تردیـد خدای قادر متعال هیچ گونه نیازی و احتیاجی به یاری کسـی ندارد، زیرا که او واجب الوجود است، غنی بالذّات می باشـد و همه مخلوقـات نیازمنـد به اوینـد، چنـان که خداونـد - تعـالی شـأنه - فرمـوده: «أَنْتُمُ الفُقَرآءُ إِلَی اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ» (۲)؛ شـما همه به خداونـد محتاج و فقیریـد و خداوند خود غَنِی بالذّات و سـتوده صـفات است.بنابراین منظور از یاری کردن خداوند - چنان که مفسرین یادآور شده اند و اخبار بر آن دلالت دارند - عبارت است از یاری کردن دین خدا، و یاری کردن پیغمبر و ائمه اطهار و اولیای بزرگوار علیهم السـلام، و به عبارت دیگر، هر آن که در یاری کردنش رضای خدای تعالی هست، یاری او در حقیقت یاری کردن خداونـد می باشد، و این مطلب آن قدر روشن و واضح است که دیگر احتیاج به شاهد و برهانی بر آن نیست.

مطلب دوم

بـدان که منظور از یاری نمودن آن حضـرت علیه السـلام، اقـدام کردن و همکاری نمودن در هر کاری است که شـخص بداند موردنظر و خواست آن بزرگوار است، لذا چگونگی یاری کردن بر حسب زمان ها و احوال و مکان ها متفاوت می شود، یاری کردن در زمان حضورش به گونه خاصی انجام می گردد، و در زمان غیبتش نحوه دیگری دارد، پس گاهی یاری کردن به

۱- ۲۶۹. سوره محمدصلی الله علیه وآله، آیه ۷.

۲- ۲۷۰. سوره فاطر، آیه ۱۵.

وسیله تقیه انجام می شود، و گـاهی با دعوت به او است، و گاهی با جهاد کردن در رکاب او، و گاهی هم به دعا کردن برای تعجیـل فَرَج و ظهورش، و گـاهی بـا ذکر فضایـل و صـفات و دلایل و معجزات و نشانه های آن جناب، و گاهی با یاری کردن دوسـتان و محبّانش، و گـاهی بـا تـألیف و نشـر کتـاب ها انجام می گردد، و گونه های دیگر یاری کردن که بسـیار است و بر صاحبان بینش پوشیده نیست.

مطلب سوم

در بیان چگونگی یاری کردن خداوند است نسبت به بندگانش که آن را جزای نصرت و یاری آن ها به اولیای خدای تعالی و دین و رسولان خود قرار داده است، بر اساس آنچه از روایات استفاده کرده ایم.

می گوییم: ممکن است منظور از این نصـرت آن است که خـدای تعالی بنـده اش را در آسانی و سـختی، و گرفتاری و راحتی یاری فرماید، به این که بنده را از اموری که او را از رحمتش دور می سازد محفوظ بدارد، از قبیل شـرارت و تبختُر و سرکشی و طغیان و صفات هلاک کننده دیگر که هنگام رفاه و خوشی بر بندگان عارض می شود، و مانند: بی تابی و جزع و کسالت و خود بـاختگی و امثال این ها که در موقع بلا و گرفتاری در بنـدگان پدیـد می آیـد. امّا پیروزی بر دشـمنان در این دنیای فانی، تـابع مصالـح و حکمت های الهی است، و به حسب زمینه ها و زمان ها متفاوت می گردد، پس گاهی دوسـتانش در دنیا غالب می شوند، و گاهی مغلوب می گردند، به خاطر حکمت ها و علّت های خاصی، که بعضی از آن ها در اخباری که از امامان

معصوم علیهم السلام روایت شده بیان گردیده اند، و آوردن آن اخبار با رعایت اختصار سازگار نیست. و این که خداوند فرموده است: «وَیُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ» (۱)؛ و گام های تان را استوار می سازد. ممکن است استواری گام ها در آخرت بر صراط باشد، چنان که ظاهر عطف به وسیله حروف، آن است که معطوف علیه غیر از معطوف می باشد. احتمال ضعیفی هم هست که عطف تفسیری برای اوّلی باشد، که معنی آن استوار کردن گام ها در دنیا و حفظ آن ها در موارد لغزش ها باشد، که از افتادن به گرداب گناه و خلاف کاری محفوظ بمانند.

توجّه

بدان که در وجود مقدس حضرت ولی عصر - صلوات اللّه علیه - اموری جمع گردیده که هر کدام از آن ها موجب اهتمام ورزیدن در نصرت و یاری آن جناب است، زیرا که یاری نمودن او یاری کردن مظلوم، و نصرت غریب، و یاری عالم، و کمک به ذی القربی، و نصرت ولیّ نعمت، و یاری نمودن واسطه نعمت، و نصرت کسی که خداوند او را یاری می کند و نصرت کریم و شریف و طرید و خونخواه و مهجور و ... می باشد، و امور دیگری که برای کسی که دقت کند و با مولای خود اُنس داشته باشد، روشن می گردد، خدای تعالی ما را در هر گونه ناگواری سپر بلای حضرتش قرار دهد. عقل بهترین گواه بر این مطلب است. و اگر بخواهیم شواهد نقلی را هم بیاوریم می بایست کتاب جداگانه ای بپردازیم. چون سخن بدینجا رسید تصمیم گرفتم که از خدای تعالی مشورت کنم و استخاره نمایم برای آوردن بعضی از اخباری که

۱- ۲۷۱. سوره محمدعلیه السلام، آیه ۷.

در این بـاره از امامـان بر حق علیهم السـلام روایت گردیـده، و شواهـد این مطلب است، پس قرآن شـریف برگرفته و مصـحف کریم را گشـوده این آیه شـریفه را دیـدم: «وَلَيَنْصُـرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُـرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الأَـرْضِ أَقـامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَلِلَّهِ ِعاقِبَهُ الأُمُورِ» (۱)

و به درستی که خداوند یاری خواهد کرد هر کس که او را یاری کند همانا خداوند را منتهای قدرت و توانایی است، آنان که هرگاه ایشان را در زمین مکنت و حکومت دهیم، نماز را بر پای داشـته و زکات را [به مسـتحقان]می رسانند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و عاقبت کارها با خدا است.

سی وسوم: تصمیم قلبی بر یاری کردن آن جناب در زمان حضور و ظهور او – عجل اللّه فرجه –

بر این مطلب دلالت می کنـد – اضافه بر این که این امر از لوازم ایمان و نشانه های یقین است – آنچه روایت شـده در فضـیلت نیّت خیر و تصـمیم داشتن بر انجام کار نیک، و این که برای هر کسی همان است که نیّت کرده و روایات دیگری که بر محبّ رهرو پوشـیده نیست. و نیز بر آن دلالـت دارد فرمـایش مولای متّقیان امیرالمؤمنین علی علیه السـلام که در نهـج البلاغه روایت آمـده که: «در جای خود قرار گیریـد، و بر بلا و سـختی صبر کنیـد، و دست ها و شمشـیرهای خود را در پی هوس هایی که بر زبان میرانید به حرکت

۱- ۲۷۲. سوره حج، آیه ۴۰ و ۴۱.

نیاورید، و در آنچه خداوند آن را زود برایتان نیاورده شتابزدگی مکنید، که هر یک از شما هرگاه حق پروردگار و حق رسول خداصلی الله علیه وآله و خاندان او را شناخته باشد چنانچه بر رختخواب خود بمیرد، شهید مرده است، و پاداش او با خدا است، و شایستگی ثواب عمل صالحی را که در نیتش بوده خواهد یافت، و این نیت به جای شمشیر کشیدن او خواهد بود، و به درستی که هر چیزی را مدت و زمان معیّنی هست.(۱)

و بر این مطلب دلالت دارد آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در روضه کافی به سند خود از عبدالحمید واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام عرضه داشتم: اصلحک اللّٰه؛ به درستی که ما در انتظار این امر بازار هایمان را ترک گفتیم تا جایی که بیم آن می رود که بعضی از ما به گدایی افتند! حضرت علیه السلام فرمود: ای عبدالحمید آیا می پنداری هر کس خودش را در راه خداوند وقف کرد، خداوند برایش راه درآمدی قرار نخواهد داد؟ چرا به خدای سوگند که خداوند برای او گشایشی پیش خواهد آورد، خداوند رحمت آرد بر بنده ای که امر ما را إحیا نماید. عرض کردم: اصلحک اللّٰه، این مُرجئَه(۲) می گویند: بر ما باکی نیست که بر آنچه [از معتقدات]هستیم باشیم، تا هرگاه که آنچه شما می گویید فرا رسد پس ما و شما یکسان

۱- ۲۷۳. نهج البلاغه، صبحی، خطبه ۲۳۲ ص ۲۸۲.

۲- ۲۷۴. مرجئه کسانی را گویند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم شمارند. و آن حضرت را از مرتبه اش تأخیر اندازند و یا کسانی که پندارند ایمان، صرف عقیده است و هیچ گناهی به آن ضرر نرساند، یعنی عذاب را از گناه تأخیر دهند. {مترجم}.

می شویم، فرمود: ای عبدالحمیـد آن ها راست گفته انـد، هر کس توبه کنـد خداونـد توبه اش را می پذیرد و هر کس از روی نفاق و دورویی عمل کنـد خداونـد بینی اش را به خاک بمالد، و هر کس امر ما را افشا سازد خداوند خونش را هدر می دهد، [و چنین افرادی را]خداوند بر اسلام ذبح خواهد کرد، همچنان که قصّاب گوسفندش را سر می بُرَد. راوی گوید: عرضه داشتم: پس در آن روز مـا و مردم در آن مسـاوی هستیم؟ فرمود: خیر، شـما ارکان زمین و فرمانروایان آن خواهیـد بود، در دین ما جز این نیست. عرض کردم: اگر پیش از آن که قـائم علیه السـلام را درک کنم بمیرم چه؟ فرمـود: به درسـتی که هر کس از شـما نظرش این باشد که: هرگاه قائم آل محمدصلی الله علیه وآله را دریابد او را یاری خواهد کرد، مانند کسی است که در حضور او با شمشیر خود جهاد کرده باشد(۱)، و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است.(۲)

۱- ۲۷۵. این که حضـرت فرموده: «و شهادت در رکاب آن حضرت دو شهادت است» دو معنی را محتمل است: یکی اینکه در رکاب آن جناب را خدای تعالی ثواب دو شـهید عطا می فرماید: یکی ثواب شـهادت و دیگر ثواب تصـمیم داشتن بر یاری آن حضـرت. احتمال دوم: اینکه شـهید در رکاب آن جناب بهتر از شـهدای در خدمت دیگران است، لذا خداوند به کسـی که در رکاب آن جناب شـهید شده ثواب دو شـهادت در خدمت امامان دیگرعلیهم السلام را عطا می کند، به خاطر حکمت هایی که بر ما پوشـیده است، و اللّٰه العالم. و این منافات نـدارد با آنچه در روایت امام باقرعلیه السـلام خواهـد آمـد، چون شاید آنچه در این حدیث ذکر گردیده ثواب کسـی باشد که در عرصه کارزار شـرکت کند هر چند نه کسـی را بکشد و نه کشته شود، تأمل کنید. {مؤلف}.

۲- ۲۷۶. امکان دارد که نهی کردن حضـرتش، نگاهی به پافشاری شـیعیان - برای خروج قبل از رسیدن هنگام دعا بوده و نهی از پافشاری آن ها به خاطر عدم ولادت حضـرت صاحب الأمر علیه السـلام در زمان حضـرت صادق علیه السلام باشد. و ممکن است منظور از نهی از پافشاری ایشان، پافشاری بر خروج و قیام دیگر امامان باشد، به خاطر اینکه آنان ندانند امامی که خداوند به قیام فرمانش داده، امام دوازدهم است. {مؤلف}.

نیز بر این مقصود دلالت می کند آنچه سید نعمت اللّه جزائری رحمه الله در کتاب شرح صحیفه سجادیه به طور مرسل روایت آورده، عبارت سید جزائری این است: امام صادق علیه السلام فرمود: «من خودم را از شهدای کربلا بیرون نمی دانم، و ثوابم را کم تر از آنان نمی شمارم، زیرا که در نیّت من یاری [دین و کمک به جدم حسین علیه السلام] هست اگر آن روز را درک می کردم، و هم چنین شیعیان ما شهیدانند هر چند که در رختخواب هایشان بمیرند. و آن حضرت علیه السلام شیعیان را از الحاح کردن بر ظهور صاحب الزمان و کشف احوال او نهی می نمود و می فرمود: به خاطر نیّت هایتان ثواب کسی را دارید که در خدمت آن حضرت شهید شود هر چند که بر خوابگاه هایتان بمیرید.(۱)

و از شواهد این معنی و تأکید آن است روایتی که ثقه الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: همانا بنده مؤمن فقیر می گوید: پروردگارا! به من روزی ده تا از کارهای نیک و گونه های خیر چنین و چنان کنم، پس اگر خدای - عزّوجل - این را از روی نیّت درست از او بداند، برای او پاداشی می نویسد چنان که اگر آن کارها را انجام می داد، خداوند کریم و رحمتش نامتناهی است.(۲)

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خداوند تعالی شأنه به

ص:۲۲۹

۱- ۲۷۷. روضه الکافی، ۸۰، ح ۳۷.

۲- ۲۷۸. اصول کافی، ۲ / ۸۵.

فضل و منّتش او را از یاران صاحب الزمان – عجل اللّٰه فرجه الشریف – قرار دهـد – می گویـد: بدون تردید مؤمن مخلص اگر از خـدای تعالی درخواست کنـد که فَرَج مولایش را نزدیک فرمایـد تا این بنـده در رکاب آن جناب با کفّار جهاد نمایـد، و با نیّت خالص و راستینی تصـمیم این کار را داشـته باشد، خدای تعالی ثواب جهاد در رکاب آن حضرت را به او می دهد و او را مشـمول عنایـات خود می نمایـد و این نزد اهـل بینش روشن است به مـدلول روایـاتی که یـاد آوردیم. و امّـا فضـیلت جهاد در رکاب آن حضـرت؛ در اصول کافی از حضـرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام روایت آمده که فرمود: «هر کس قائم ما را درک کند و با آن حضـرت خروج نماید و دشـمن ما را بکشد، پاداشی همچون پاداش بیست شهید برای او خواهد بود و هر کس در رکاب قائم ما کشته شود، همانند پاداش بیست و پنج شهید برای او خواهد بود.(۱)

می گویم: اگر تصمیم و نیّت مؤمن چنین باشد در زمان غیبت امامش – صلوات اللّٰه علیه – به این ثواب بزرگ نایل می گردد، بر حسب روایاتی که از ائمه اطهارعلیهم السلام پیش تر گذشت.

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام)بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه(

سی و چهارم: تجدید بیعت با آن حضرت علیه السلام (بعد از فرائض همه روزه و هر جمعه(

تجدیـد بیعت با آن حضـرت علیه السـلام بعـد از هر نماز از فرایض پنج گانه، یا در هر روز، و یا در هر جمعه، [از وظایف اهل ایمان است]. و سخن اول در معنی

ص:۲۳۰

۱- ۲۷۹. اصول کافی، ۲ / ۲۲۲.

بیعت است، و دیگر در حکم آن، پس در اینجا دو مبحث است:

مبحث اوّل: معنی بیعت در لغت و شرع

گـاهی بیعت و مبـایعت به معنی هم عهـدی و عقـد بسـتن با یکـدیگر به کار می رود. چنان که در مجمع البحرین آمـده است: مبایعت، معاقـده و معاهـده است، گویی هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست به دیگری واگذار کرده و خود را کاملاً در اختیار او قرار داده است.(۱)

و شیخ ابوالحسن شـریف، شاگرد مجلسـی دوم - صاحب بحار - در کتاب مرآه الانوار و مشکاه الاسرار گفته: و آن (= بیعت) عبارت است از معاقـده و معاهده گویی که هر کدام از آن دو، آنچه در توان دارد به دیگری واگذار کند، و خودش را خالص در اختیار دیگری قرار دهد.(۲)

می گویم: حاصل از معنی مبایعت آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته به این که شخصی را که با وی بیعت نموده، با جان و مال خود یاری کند، و از هیچ چیزی از آنچه مربوط به او و هست در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید و جان و مال خود را در راه آن شـخص نثار نماید. و بیعت به این معنی در دعای عهـدی که برای هر روز روایت شده، و دعای عهـدی که تا چهل بامـداد روایت گردیده(۳) - و این دو را ان شـاء اللّه تعـالی خواهیم آورد - یـاد شـده است. و رسول خداصلی الله علیه وآله همه امّت را امر فرمود که به

ص:۲۳۱

۱- ۲۸۰. مجمع البحرین، ۲ / ۳۴۵، ماده {بیع}.

۲- ۲۸۱. مرآه الانوار، ۹۹.

۳- ۲۸۲. بحار الانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

این گونه بیعت بـا امامـان علیهم السـلام بیعت نماینـد، چه کسـانی که حاضـر بودنـد و چه غایب، در خطبه غـدیر که در کتاب احتجاج(۱) روایت گردیـده، و بـدون شـک بیعت کردن به این معنی از لوازم و علایم ایمان است، بلکه ایمان جز به آن تحقق نمی یابـد، پس مبـایع در اینجـا مـؤمن اسـت و مشـتری خداونـد - عزّوجـلّ - از همیـن روی فرمـوده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْـتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَـهُمْ وَأَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ» (۲)؛ خداونـد از مؤمنین جـان ها و اموالشان را خریـداری فرمود به این که بهشت را برای ایشان قرار دهـد ... و خـدای تعالی پیغمبران و رسولان را برای تجدیـد و تأکیـد این بیعت برانگیخت که هر کس با آنان بیعت کرد با خداونـد بیعت نموده، و هر کس از ایشان روی گردانـد از خدا روی گردانیده است، از همین روی خداوند - جلّ شأنه - فرموده: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهُ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» (۳)؛ به درستی، کسانی که با تو بیعت می کننـد در حقیقت با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بر روی دست آنـان است، پس از آن هر کس بیعت را نقض نمایـد در حقیقت بر زیـان و هلاک خویش اقـدام کرده و هر آن که بـا خداونـد عهـد بسته وفادار بمانـد خداونـد او را پاداش بزرگی خواهـد داد. در این آیه شـریفه نیز دلالت بر این است که منظور از بیعت و مبایعه همان عهـد مؤکّـد و پیمان شدیـد با خـدا و رسول او است، و به وفا کننـدگان آن عهـد و پیمان وعـده فرموده که پاداش بزرگی به آنان خواهد داد.

۱- ۲۸۳. احتجاج، ۱ / ۶۶.

۲- ۲۸۴. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳- ۲۸۵. سوره فتح، آیه ۱۰.

و این بیعت به دو امر تحقّق می یابد:

یکی: تصمیم قلبی محکم و ثابت بر اطاعت امر امام علیه السلام و یاری کردن او با نثار جان و مال، چنان که در آیه شریفه فرمود: (خداوند از مؤمنین جان ها و اموالشان را خریداری فرمود ...) که بر فروشنده واجب است آنچه را فروخته هرگاه خریدار از او مطالبه نماید به او تسلیم کند، و بی هیچ تأملی و تعلُّلی آن را تحویل دهد، و آنچه دل بر آن بسته آشکار سازد.

دوم: آنچه در باطن قصد نموده و دل بر آن نهاده همزمان با بیعت به وسیله زبان، اظهار نماید، و بدین ترتیب بیعت انجام می شود، همچنان که عقدبیع (= فروش) در سایر امور تحقق نمی یابد مگر به دو چیز: یکی: قصد إنشاء و تصمیم به ایجاد آن معامله مطابق آنچه فروشنده و خریدار در نظر دارند. دوم: به زبان آوردن آنچه آن دو، دل بر آن بسته اند و به این دو اصل، فروش تحقق می یابد.

گاهی بیعت در مورد دست به دست هم زدن نیز به کار می رود، چنان که در بعضی از اوقات بین عرب ها مرسوم و متداول بوده که پس از تمام شدن بیع یا بیعت دست به هم می دادند، و این اطلاق از فرموده خدای تعالی: (کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت با خداوند بیعت کرده اند دست خدا بر روی دست آنان است) استفاده می شود، چون لفظ (یَد = دست) بر آن دلالت دارد، اضافه بر این که آورده اند که اصحاب با دست زدن به دست رسول خداصلی الله علیه وآله با آن حضرت بیعت می کردند.

ص:۲۳۳

و در کتاب احتجاج در قضیه وادار کردن مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت با اوّلین غصب کننده خلافت - لعنه اللّه - آمده که: سپس دست آن حضرت [امیر المؤمنین علیه السلام] را کشیدند در حالی که او دست خود را جمع می نمود، و آن قدر کشیدند تا این که آن را بر روی دست ابوبکر نهادند و گفتند: بیعت کن بیعت کن، و در مسجد صدا پیچید که: ابوالحسن بیعت کرد بیعت کرد ...

و نیز در احتجاج به روایت از مولایمان حضرت باقرعلیه السلام آمده که: وقتی اُسامه وارد مدینه شد، چون دید که مردمان بر خلافت ابوبکر اجتماع کرده اند، به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام روان شد و به آن حضرت عرضه داشت: این چه وضعی است؟ علی علیه السلام فرمود: چنین است که می بینی! اسامه پرسید: آیا تو با این بیعت کرده ای؟ فرمود: آری. ای اسامه! عرض کرد: آیا از روی طوع و به اختیار خود بیعت کردی یا از روی اجبار و اکراه؟ فرمود: خیر، بلکه از روی اکراه ... (۱)

پس از آنچه یاد آوردیم ظاهر گشت که اطلاق بیعت و مبایعه بر دست به هم دادن (صَفقه و مصافقه) متداول و معروف بوده است. و هم چنین دست به هم دادن (صفقه) را در مورد بیعت کردن نیز به کار می برند، چنان که اهل لغت یاد کرده اند، گویند: صفقةٌ رابحه یا خاسره، یعنی: بیعتی سودمند یا زیانبار. و در حدیث آمده است: «بارَکَ اللَّهُ فِی صَفْقَهِ یَمِینِکَ»؛ خداوند در دست به هم زدنت برکت دهد. و شاعر گوید:

۱- ۲۸۶. احتجاج، ۱ / ۱۱۵.

اَلدَّهْرُ ساوَمَنِی عُمْرِی فَقُلْتُ لَهُ

ما بِعْتُ عُمْرِی بِالدُّنْیا وَما فِیها

ثُمَّ اشْتَراهُ بِتَدْرِیجٍ بِلا ثَمَنٍ

تَبَّتْ یَدا صَفْقَهٍ قَدْ خابَ شارِیها

زمانه در پی معامله عمر من برآمد، به او گفتم: عمرم را به دنیا و آنچه در آن است نفروشم. سپس به تدریج و بدون پرداخت بها آن را خریداری کرد، نفرین بر آن معامله ای باد که فروشنده اش زیانکار است.

و در کافی از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و صفقه (= بیعت) امام را بشکند، [در قیامت]دست بریده به سوی خدای - عزّوجلّ - آید.(۱)

البته مخفی نماند که خود دست به هم زدن بیعت حقیقی نیست، بلکه این کار نشانه وقوع و تمامیت بیعت است، و ظاهراً به کار بردن بیعت و مبایعه در صفقه و دست به هم زدن از باب نامیدن مسبّب به اسم سبب می باشد، و اصل و حقیقت بیعت چنان که محقّق داشتیم: عهد و پیمان شدید و مؤکّد است، و به آن است که آدمی به حقیقت در شمار اهل ایمان قرار می گیرد که بهشت را خریداری کرده اند، هر چند که با رسول خدا و امام علیه السلام با دست بیعت نکرده باشد، همچنان که بیشتر مؤمنانی که در زمان امامان علیهم السلام بوده اند چنین وضعی داشته اند، و شاهد بر این مطلب را خواهیم آورد، منتظر تمام سخن بوده باش که این از موارد لغزش است. از خدای تعالی خواستاریم به برکت اهل بیت عصمت - علیهم الصلاه والسلام - ما را از لغزش محفوظ بدارد.

۱- ۲۸۷. اصول کافی، ۱ / ۴۰۵.

مبحث دوم: در حکم بیعت

در اینجا باید گفت: بیعت به معنی اول بر همه افراد از مرد و زن، برده و آزاد واجب است، بلکه ایمان جز به آن تحقُّق نمی یابد، چون اصل ایمان همان إلتزام با دل و زبان به اطاعت فرمان پیغمبر و امام و تسلیم بودن به ایشان و یاری نمودن آنان با جان و مال می باشد، خدای - عزّوجلّ - فرموده: «اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۱)؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و نیز خدای تعالی فرموده است: «فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» (۲)؛ نه، به پروردگار تو سوگند! که اینان به حقیقت ایمان نیاورند تا این که تو را در هر امری که در میانشان پیش آید حاکم کنند سپس هیچ گونه اعتراضی از آنچه تو حکم کرده ای نداشته باشند و کاملاً تسلیم گردند. که تسلیم بودن به فرمان پیغمبر و امام در آنچه به جان و عزیزان و مال مربوط است، نشانه تحقّق یافتن ایمان می باشد.

و از دلایل وجوب بیعت با تمام ائمه علیهم السلام روایتی است که در احتجاج در خطبه روز غدیر روایت آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را به بیعت کردن با امیرمؤمنان و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام امر فرمود، و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم تلقین کرد، با این که امامان علیهم السلام معاصر اهل آن زمان نبودند، و این نبود جز به خاطر وجوب التزام مردم با دل و زبان و تعهّد و پیمان محکم شان به پیروی و یاری و نثار کردن جان و مال در

۱- ۲۸۸. سوره احزاب، آیه ۶.

۲- ۲۸۹. سوره نساء، آیه ۶۵.

راه آنان و فرمانبرداری از دستورات ایشان علیهم السلام(۱) و به تمام آنچه تذکر دادیم رهنمون می گردد فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَأَبْناؤُکُمْ وَإِخْوانُکُمْ وَأَزْواجُکُمْ وَعَشِیرَتُکُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَمَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی القَوْمَ الفاسِقِینَ» (۲)؛ بگو: اگر پدران و پسران و برادران و همسران و خویشاوندان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کسادی آن بیم دارید و مساکنی که مورد علاقه شما است نزد شما محبوب تر از خدا و رسول او و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا خداوند امر خویش را برآورد و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

و این مطلب از جهت کمال وضوح و روشنی نیازی به آوردن دلیل و برهان ندارد، و بر آن دلالت می کند روایتی که از طریق عامّه در کتاب های مسلم و بخاری و ربیع الأبرار(۳) زمخشری آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «هر کس در حالی بمیرد که نسبت به امام مسلمین بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلیّت مرده است».

تجدید بیعت در هر روز

هرگاه آنچه را آوردیم دانستی می گوییم: مستحب است بیعت یاد شده هر روز تجدید گردد، به دلیل آنچه سید اجل علی بن طاووس در کتاب مصباح الزّائر، و دیگر علمای ما نیز در کتاب های

۱- ۲۹۰. احتجاج، ۱ / ۷۴، حدیث غدیر.

۲- ۲۹۱. سوره توبه، آیه ۲۴.

۳- ۲۹۲. مسلم، ۳ / ۱۴۷۸، بخاری، ۲ / ۱۳، ربیع الابرار، ۴ / ۲۲۱.

خود یاد کرده اند این که از جمله اموری که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح خوانده شود این دعا است: «اَللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلایَ صاحِبَ الزَّمانِ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ عَنْ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ فِی مَشارِقِ الأَرْضِ وَمَغارِبِها وَبَرِّها وَبَحْرِها وَسَهْلِها وَجَبَلِها حَیِّهِمْ وَمَیِّتِهِمْ وَعَنْ والِدَیَّ وَوُلْدِی وَعَنِّی مِنَ الصَّلَواتِ وَالتَّحِیّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدادَ کَلِماتِهِ وَمُنْتَهی رِضاهُ وَعَدَدَ ما أَحْصاهُ کِتابُهُ وَأَحاطَ بِهِ عِلْمُهُ. اَللَّهُمَّ [إِنِّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی هذَا الیَوْمِ وَفِی کُلِّ یَوْم عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَهً لَهُ فِی رَقَبَتِی. اَللَّهُمَّ کَما شَرَّفْتَنِی بِهذَا التَّشْرِیفِ وَفَضَّلْتَنِی بِهذِهِ الفَضِیلَهِ وَخَصَصْتَنِی بِهذِهِ النِّعْمَهِ فَصَلِّ عَلی مَوْلایَ وَسَیِّدِی صاحِبِ الزَّمانِ وَاجْعَلْنِی مِنْ أَشْیاعِهِ وَأَنْصارِهِ وَالذّآبِّینَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ طآئِعاً غَیْرَ مُکْرَهٍ فِی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتَّ أَهْلَهُ فِی کِتابِکَ فَقُلْتَ صَفّاً کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ عَلی طاعَتِکَ وَطاعَهِ رَسُولِکَ وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ. اَللَّهُمَّ إِنَّ هذِهِ بَیْعَهٌ لَهُ فِی عُنُقِی إِلی یَوْمِ القِیامَهِ»

خدایا!بر مولایم صاحب الزمان – صلوات اللَّه علیه – درودها و سلام ها فرست از سوی تمامی مؤمنین و مؤمنات که در مشرق ها و مغرب های زمین و در خشکی و دریا و کوه و صحرای عالمند، زنده و مرده آن ها و از والدین من و فرزندانم و از جانب خودم درودها و تحیت ها فرست به وزن عرش الهی و به مقدار مداد کلمات او، و به نهایت خشنودی خداوند، و به شمار آنچه کتاب (آفرینش) او دربر گرفته و علم او احاطه نموده است. خدایا! من در این روز و در هر روز برای او تجدید می کنم عهد و عقد و بیعتی را که بر گردن گرفته ام. خدایا! همچنان که مرا به این شرافت مشرّف کردی و به این امتیاز برتری دادی و به این نعمت اختصاص بخشیدی، پس بر سرور و سالار من

ص:۲۳۸

صاحب الزمان درود فرست و مرا از شیعیان و یاوران و حامیان آن جناب قرار ده و مرا از شهید شدگان در رکاب حضرتش با کمال شوق بدون هیچ اکراه مقرّر فرمای در آن صف لشکری که اهل آن را در کتاب خویش وصف کردی و فرمودی: صفّی همچون بنایی محکم و استوار هستند، در راه اطاعت تو و اطاعت رسول تو و خاندان اوعلیهم السلام. خدایا! این بیعت برای او به گردن من است تا روز قیامت.(۱)

مرحوم مجلسی در مزار بحار، پس از ذکر این عهد گوید: در بعضی از کتب قدیمه دیده ام که بعد از این دعا: دست راست خود را بر دست چپ بزنند مثل دست زدن به بیعت.(۲) و نیز مستحب است تجدید این بیعت پس از هر نماز واجب، به روایتی که از امام صادق علیه السلام آمده، و در کتاب صلاه بحار از کتاب «الاختیار» سید ابن الباقی نقل شده،(۳) که ما آن روایت و دعا را در اول بخش ششم از این کتاب آوردیم.

دعای عهد

و از جمله دعاهای رسیده که مشتمل بر تجدید بیعت برای حضرت صاحب الامرعلیه السلام است، روایتی است که سید بن طاووس و غیر او به سند هایشان از مولایمان حضرت امام صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: هر کس چهل روز این دعا را بخواند از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن جناب جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته

۱- ۲۹۳. بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱.

۲- ۲۹۴. بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۱۰ باب ۷.

۳- ۲۹۵. بحارالانوار، ۸۶ / ۶۱، باب ۳۸، ح ۶۹.

می شود و هزار کار بد از او محو می گردد، آن دعا چنین است:

بِسْم اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم. اَللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ العَظِيم، وَرَبَّ الكُرْسِيِّ الرَّفِيع، وَرَبَّ البَحْرِ المَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْراهِ وَالإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالحَرُورِ وَمُنْزِلَ القُرْآنِ العَظِيم، وَرَبَّ المَلآئِكَهِ المُقَرَّبِينَ وَالأَنْبِيآءِ وَالمُرْسَلِينَ. اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِوَجْهِکَ الكَرِيم وَبِنُورِ وَجْهِکَ المُنِيرِ وَمُلْکِکَ القَدِيم، يا حَيُّ يا قَيُّومُ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمواتُ وَالأَرَضُونَ وَبِاسْمِکَ الَّذِی يَصْلَحُ بِهِ الأَوَّلُونَ وَالآخِرُونَ، يا حَيّاً قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَ يا حَيّاً بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيا حَيّاً حِينَ لا حَيَّ يا مُحْيِیَ المَوْتی وَمُمِيتَ الأَحْيآءِ يا حَیُّ لا إِلهَ إِلّا أَنْتَ. اَللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَا الإِمامَ الهادِیَ المَهْدِیَّ القآئِمَ بِأَمْرِکَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِ وَعَلی آبآئِهِ الطّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ المُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِناتِ فِی مَشارِقِ الأَرْضِ وَمَغارِبِها سَهْلِها وَجَبَلِها وَبَرِّها وَبَحْرِها وَعَنِّی وَعَنْ والِدَیَّ وَوُلْدِی مِنَ الصَّلَواتِ زِنَهَ عَرْشِ اللّهِ وَمِدادَ كَلِماتِهِ وَما أَحْصاهُ عِلْمُهُ وَأَحاطَ بِهِ كِتابُهُ. اَللَّهُمَّ إِنّی أُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِيحَهِ يَوْمِی هذا وَما عِشْتُ مِنْ أَيّامِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَيْعَهً لَهُ فِی عُنُقِی لا أَحُولُ عَنْها وَلا أَزُولُ أَبَداً، اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَالذّابِّينَ عَنْهُ وَالمُسارِعِينَ إِلَيْهِ فِی قَضآءِ حَوآئِجِهِ وَالمُمْتَثِلِينَ لِأَوامِرِهِ وَالْمُحامِينَ عَنْهُ وَالسّابِقِينَ إِلی إِرادَتِهِ وَالمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. اَللَّهُمَّ إِنْ حالَ بَيْنِی وَبَيْنَهُ المَوْتُ الَّذِی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً مُقْضِيّاً فَأَخْرِجْنِی مِنْ قَبْرِی مُؤْتَزِراً كَفَنِی شاهِراً سَيْفِی مُجَرِّداً قَناتِی مُلَبِّياً دَعْوَهَ الدّاعِی فِی الحاضِرِ وَالبادِی. اَللَّهُمَّ أَرِنِی الطَّلْعَهَ الرَّشِيدَهَ وَالغُرَّهَ الحَمِيدَهَ وَاكْحُلْ ناظِرِی بِنَظْرَهٍ مِنّی إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُکْ بِی مَحَجَّتَهُ وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ أَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَأَحْيِ بِهِ عِبادَکَ

فَإنَّکَ قُلْتَ وَقَوْلُکَ الحَقُّ: «ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ وَالبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ» فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنا وَلِیَّکَ وَابْنَ وَلِیِّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ المُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیْ ءٍ مِنَ الباطِلِ إلّا مَزَّقَهُ وَیُحِقَّ الحَقَّ وَیُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِکَ وَناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُ لَهُ ناصِراً غَیْرَکَ وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ أَحْکامِ کِتابِکَ وَمُشَیِّداً لِما وَرَدَ مِنْ أَعْلامِ دِینِکَ وَسُنَنِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اَللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأسِ المُعْتَدِینَ. اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمّداً صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلی دَعْوَتِهِ وَارْحَمْ اِسْتِکانَتَنا بَعْدَهُ. اَللَّهُمَّ اکْشِفْ هذِهِ الغُمَّهَ عَن هذِهِ الأُمَّهِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ إنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَنَریهُ قَرِیباً بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ» (۱) و در بعضی از روایات است که: سپس سه مرتبه دستت را بر ران راستت می زنی و سه بار می گویی: «العَجَلَ العَجَلَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خدایا! ای پروردگار نور با عظمت، و ای پروردگار کرسی با رفعت، و ای پروردگار دریای خروشان، و نازل کننده تورات [بر موسی علیه السلام]و إنجیل [بر عیسی علیه السلام]و زبور [بر داوودعلیه السلام] و ای پروردگار سایه و آفتاب، و ای نازل کننده قرآن با عظمت، و ای پروردگار فرشتگان مقرَّب و پیغمبران و رسولان، خدایا! از تو درخواست دارم به ذات بزرگوارت و به نور جمالت که فروزنده همه عالم است، و به ملک ازلی و قدیمت ای زنده پاینده ابدی از تو مسئلت می نمایم به آن اسم تو که آسمان ها و زمین ها به آن روشنی یافت، و به آن اسم تو که اولین و آخرین

۱- ۲۹۶. بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱ - ۱۱۲، به نقل از مصباح الزائر، ۲۳۵ - ۲۳۶.

به آن صلاح و سامان یابند، ای زنده (ازلی) پیش از هر زنده، ای زنده (ابدی) پس از هر زنده (فانی)، ای زنده هنگامی که هیچ زنده ای نباشد، ای زنده کننده مردگان و میراننده زندگان، ای زنده ای که هیچ معبود حقی جز تو نیست. خدایا! مولایمان امام هادی امت، مهدی آل محمد، قیام کننده به امرت - که درود های خداوند بر او و بر پدران پاک او باد - را از سوی تمام مؤمنین و مؤمنات که در مشرق ها و مغرب های زمین، صحرا و کوه، خشکی و دریا هستند، و از جانب من و پدر و مادرم و فرزندان و برادرانم درودها و تحیّت ها فرست به وزن عرش خداوند و به مقدار مداد کلمات او و آنچه علم او احصا کرده و کتاب (آفرینش) او بر آن احاطه نموده است، خدایا! من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانی ام عهد و عقد و بیعتی که از آن حضرت بر گردن دارم با او تجدید می نمایم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن پایدار بمانم. خدایا! مرا از انصار و یاران آن حضرت و مدافعان از حریم مقدس او، و شتابندگان در پی انجام مقاصدش، و سبقت جویان به سوی خواسته اش و شهید شدگان در رکاب و در حضور حضرتش قرار ده، خداوندا! اگر میان من و [ظهور] او مرگ که بر بندگانت قضای حتمی قرار داده ای، جدایی انداخت، پس مرا از قبرم برانگیز در حالی که کفنم را بر کمر بسته شمشیرم را از نیام برکشیده، دعوتِ دعوت کننده در هر شهر و دیار را اجابت نموده باشم. خدایا! آن طلعت زیبای کامل و روی درخشان پسندیده را به من بنمایان و دیده ام را یک نظر بر آن چهره تابناک با سرمه نور روشن ساز، و فَرَجش را تعجیل و خروجش را آسان و راه ها را در پیش رویش باز کن، و مرا در مسیر آن جناب سلوک ده، و فرمانش را نافذ و پشتوانه اش را محکم و بلادت را ای خدا به [دست] او معمور و بندگانت را زنده

ص:۲۴۲

بگردان، که تو خود فرمودی و گفته تو حق است که: (فساد و تباهی در خشکی و دریا آشکار شد به سبب آنچه دست های مردم کسب کرد) پس خداوندا [اکنون که زمین پر از فساد گردیده]برای ما ظاهر کن ولیّ خود و زاده ولیّ تو، و فرزند دختر پیغمبرت را که همنام رسول تو صلی الله علیه وآله می باشد، تا به هیچ باطلی دست نیابد مگر این که آن را از هم بپاشد و حق را بر پا و محقَّق سازد، و ای خدا، آن جناب را پناهگاه ستمدیدگان از بندگانت قرار ده، و یاور کسانی که جز تو یار و ناصری ندارند، و تجدید کننده آنچه از احکام کتاب تو تعطیل گردیده، و استحکام بخش آنچه از شعائر دینت و سنت های پیغمبرت محمدصلی الله علیه وآله وارد شده، خدایا! و او را از کسانی قرار ده که از آسیب تجاوزگران حفظ فرموده ای، و پیغمبرت صلی الله علیه وآله را به دیدار او شاد و مسرور و پیروان آن حضرت را در دعوت [به حق]خوشحال گردان، و به بیچارگی ما پس از [غیبت]او رحم کن. خدایا! این غم [بزرگ دوری و هجران و پرده غیبت او]را با ظهورش از این امت برطرف ساز، و ظهورش را بر ما تعجیل فرمای که آنان [مخالفان]فَرَج آن بزرگوار را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می دانیم، به رحمتت ای مهربان ترین مهربانان [این دعا را اجابت فرمای].

تجدید بیعت در هر جمعه

و مستحب است عهد و بیعت با آن حضرت علیه السلام هر جمعه تجدید و تازه گردد، نظر به روایتی که پیش تر آوردیم این که فرشتگان هر جمعه در بیت المعمور جمع می شوند، و عهد ولایت امامان علیهم السلام را تجدید می نمایند، اضافه بر دعایی که از حضرت سیّد العابدین علیه السلام روایت آمده و بر این مطلب مشتمل است. این دعا را در کتاب

ابواب الجنّات فی آداب الجمعات یاد کرده ایم، اضافه بر این که روز جمعه روزی است که خداوند بر ولایت آنان علیهم السلام از جهانیان پیمان گرفته است، - چنان که روایت آن را در همان کتاب آورده ایم - و اضافه بر این که روز جمعه به آن حضرت - صلوات اللّه علیه - اختصاص بیشتری دارد، از چند جهت که در بخش ششم همین کتاب قبلاً یادآور شدیم. و نیز شایسته است در روز جمعه بیشتر به این امر اهتمام شود، به سبب آنچه از روایات وارد آمده که در آن روز ثواب کارهای نیک، مضاعف می شود، و بدون تردید این بیعت از بهترین و مهم ترین حسنات و کامل ترین و تمام ترین عبادات است، چنان که بر پویندگان راه ایمان و کمال و یقین پوشیده نیست.

حکم بیعت به معنی دوم

و امّا حکم بیعت به معنی دوم، یعنی دست دادن، اوّل سخن درباره حکم آن در زمان حضور امام علیه السلام است و دوم درباره زمان غیبت آن حضرت. در زمان حضور معصوم بدون تردید بیعت به معنی یاد شده واجب است، البته در صورتی که امام علیه السلام آن را بخواهد و طلب کند، که از هر کس این بیعت را بخواهد و او را به آن فرا خواند بر او واجب است امتثال نماید، چون امر او علیه السلام مقتضی وجوب است، و اگر کسی را امر فرماید تا با خود آن حضرت، یا با دیگری که آن جناب او را نایب خاص خود قرار داده، بیعت کند، واجب است که فرمان آن جناب را اطاعت نماید، از همین روی وقتی پیغمبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر و غیر آن مسلمانان را به بیعت کردن با امام علیه السلام به معنی یاد شده فرا می خواند، به اجابت فرمان آن حضرت مبادرت می ورزیدند و به

ص:۲۴۴

آن سبقت می جستند، و در این شبهه ای نیست. امّا اگر در زمان حضور معصوم علیه السلام شخص غیر معصومی به بیعت خودش فرا خواند آیا جایز است دعوتش اجابت گردد یا نه؟ در اینجا می گویم: اگر آن شخص به طور خاص از سوی امام علیه السلام نصب شده باشد، و امام فرمان دهد که با او بیعت شود، واجب است اجابت گردد و با او بیعت شود، چون بیعت با او در واقع بیعت با امام علیه السلام است، و امر آن حضرت مقتضی وجوب می باشد. ولی اگر به طور خاص نصب نشده، و امام علیه السلام به بیعت کردن با او امر نفرموده باشد، بیعت کردن با او جایز نیست، خواه مردم را به بیعت با خودش - و برای خودش - فرا خواند، یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام از مردم بیعت بخواهد و مدّعی شود که بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است. دلیل بر جایز نبودن آن - اضافه بر این که امور شرع متوقف بر دریافت از شارع است، و این که در زمان امامان علیهم السلام چنین چیزی نبوده که مؤمنین با غیر امامان علیهم السلام به عنوان نیابت از ایشان بیعت کنند و این که نهی شده از پیروی کردن از غیر امامان علیهم السلام که مردم را به بیعت کردن با خود فرا می خوانند - این است که: آن بیعت از لوازم ریاست عامّه، و از آثار سلطنت مطلقه و کلّیه بر مردم می باشد، چون دانستی که ریشه معنی آن: تعهّد و التزام به ریاست او است، و بیعت با او لازم می باشد، و بیعت کننده تحت تسلّط حکومت و ریاست او قرار می گیرد، و می بایست مطیع دستورات آن رئیس گردد، و مال و جان خود را در راه یاری او نثار کند، و نزد ما هیچ شبهه ای نیست در این که ریاست عامّه و ولایت مطلقه و حکومت کامله کلیّه

از سوی خدای - عزّوجلّ - به حضرت محمد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله و امامان دوازده گانه، جانشینان بر حقّ آن جناب - صلوات اللَّه علیهم اجمعین - اختصاص یافته است. خدای - عزّوجلّ - فرموده: «اَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۱)؛ پیغمبر نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است. و خدای تعالی فرموده: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ» (۲)؛ همانا فقط ولیّ شما خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را بپا می دارند و در حال رکوع [به مستمندان]زکات می دهند. و نیز فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ» (۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای را و اطاعت کنید رسول خدا و اولوالامر خودتان را. و روایاتی که بر این معنی دلالت دارد بیش از آن است که به شمار آید، قسمتی از آن ها در اصول کافی و بصائر الدرجات ذکر گردیده است. و در دعای حضرت سیّد الساجدین علیه السلام برای روز جمعه و دو عید فطر و قربان آمده: «اَللَّهُمَّ إِنَّ هذَا المَقامُ لِخُلَفآئِکَ وَأَصْفِیآئِکَ وَمَواضِعِ أُمَنآئِکَ فِی الدَّرَجِهِ الرَّفِیعَهِ الَّتِی اخْتَصَصْتَهُمْ بِها قَدْ ابْتَزُّوها» (۴)؛ خدایا! این جایگاه و مقام [رهبری خلق و امامت جمعه و عید]مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است، و جایگاه های امنای تو ضمن درجه و پایه بلندی است که به آنان اختصاص داده ای، [دشمنان] آن را از ایشان ربودند ...

و بنابر آنچه بیان کردیم ظاهر شد که بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام جایز

۱- ۲۹۷. سوره احزاب، آیه ۶.

۲- ۲۹۸. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳- ۲۹۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴- ۳۰۰. صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

نیست، چون اگر با غیر ایشان علیهم السلام بیعت نماید در منصبی که خدای تعالی به آنان اختصاص داده شریک قائل شده، و به مخالفت با برگزیده خداوند و حکومت او برخاسته است. خدای - عزّوجلّ - فرموده است: «وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً» (۱)؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که اگر خدا و رسول او حکمی کنند خلاف آن را اختیار کند، و هر کس خدا و رسول او را معصیت نماید، همانا دانسته به گمراهی سختی افتاده است. و در تفسیر فرموده خدای تعالی: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرِينَ» (۲)؛ و همانا به تو و به پیغمبرانی که پیش از تو بودند وحی شده که اگر شرک آوری عملت محو و نابود می گردد و سخت از زیانکاران خواهی بود. روایاتی آمده که منظور این است: اگر در ولایت، غیر از علی علیه السلام را با او شریک سازی ... این روایات در البرهان(۳) و غیر آن ذکر شده اند.

و از آنچه یاد آوردیم روشن شد که بیعت کردن با هیچ کس از مردم جایز نیست، از علما باشند یا از غیر علما، خواه به طور استقلال و خواه به عنوان نیابت آنان از امام، در زمان غیبت آن حضرت، به جهت آنچه پیش تر گفتیم که این از لوازم و ویژگی های ریاست عامّه و ولایت مطلقه و حکومت کلّیه آن جناب می باشد، زیرا که بیعت با او بیعت با خداوند است، همچنان که در خطبه

۱- ۳۰۱. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲- ۳۰۲. سوره زمر، آیه ۶۵.

۳- ۳۰۳. تفسیر البرهان، ۴ / ۸۳.

غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند با خدای تعالی بیعت کرده و هر کس از او روی گردانید، از خداوند روی گردانیده است.

و بر جایز نبودن بیعت با غیر آن حضرت دلالت می کند - اضافه بر آنچه دانستی که این از ویژگی های امام است و این که امور شرع توقیفی است [متوقف بر دریافت از شارع می باشد] - روایتی که در بحار و مرآه الانوار از مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ای مفضّل! هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند کسی را که این بیعت را انجام دهد و کسی که با او بیعت شود را لعنت کند ... (۱) و این حدیث چنان که می بینید صریح است در این که بیعت کردن با غیر امام علیه السلام جایز نیست، بدون تفاوت بین این که بیعت شونده فقیه باشد یا غیر فقیه، و بدون تفاوت بین این که بیعت برای خودش باشد یا به عنوان نیابت از امام علیه السلام. و مؤیّد آنچه یاد آوردیم که بیعت به معنی مذکور از ویژگی های امام و لوازم ریاست عامّه و ولایت مطلقه آن بزرگوار است و برای غیر آن حضرت جایز نیست چند امر می باشد، از جمله:

۱- این که معهود نبوده و نقل نشده که در زمان یکی از امامان علیهم السلام بیعت کردن در بین اصحابشان متداول بوده باشد، و نیز در بین سایر مؤمنانی که در زمان آنان بوده اند [به هیچ وجه متعارف نبوده است].

۲- این که از امامان علیهم السلام روایتی نرسیده که به بیعت کردن با غیر خودشان از اصحاب به عنوان نیابت از آنان اجازه داده باشند.

۱- ۳۰۴. بحارالانوار، ۵۳ / ۸.

۳- این بیعت در گفتار و نوشته ها و کتاب های علما دیده نشده، و از آداب و احوال و کارهای ایشان نقل نگردیده، بلکه در بین سایر مؤمنین نیز از زمان امامان علیهم السلام تا زمان ما چنین چیزی معهود نبوده که با کسی به عنوان این که بیعت با او بیعت با امام علیه السلام است بیعت کنند.

۴- رسول خداصلی الله علیه وآله وقتی خواستند برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرند، و دیدند که دشوار است همه مؤمنین به آن حضرت دست بدهند، امر فرمودند که مؤمنین با زبان، عهد و بیعت خود را اظهار کنند و به آنان امر نکردند که به شخص دیگری از اصحاب صالح و خواص ایشان دست بدهند به عنوان نیابت از امیرالمؤمنین علیه السلام، با این که این کار امکان داشت، و حدیث آن در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی یاد گردیده است(۱)، هر کس مایل است به آنجا مراجعه کند.

۵- وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله مکّه را فتح کردند، و با مردها بیعت فرمودند، هنگامی که زنان مؤمنه آمدند که با آن حضرت بیعت کنند، فرمودند: من با زنان مصافحه نمی کنم، و امر فرمود ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن فرو برده سپس آن را بیرون آوردند، آن گاه به زنان فرمودند: دست هایتان را در این آب فرو برید که همین بیعت است.

این حدیث و احادیث دیگری به مضمون آن در کافی و برهان و کتاب های دیگر آمده، و وجه استناد و استشهاد به آن این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به زنان رخصت نداد که با یکی از بانوان مؤمنه صالحه دست بدهند به عنوان این که

۱- ۳۰۵. الاحتجاج، ۱ / ۶۶، حدیث الغدیر.

دست دادن به آن ها به نیابت از رسول خداصلی الله علیه وآله دست دادن به خود آن حضرت است.

۶- آنچه از مجلسی رحمه الله گذشت که در بحار پس از ذکر دعای تجدید عهد و بیعت در زمان غیبت گوید: «در بعضی از کتب قدیمه دیده ام که بعد از این دعا دست راست خود را بر دست چپ بزنند مثل دست زدن در بیعت» (۱). ببینید چگونه جایز دانسته اند که یک دست خود را بر دست دیگر بزنند، ولی جایز ندانسته اند که به دیگری دست بدهد.

۷- در احتجاج از مولایمان حضرت باقرعلیه السلام آمده که پس از یاد آوردن ماجرای غدیر و خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و بیعت گرفتن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه داشت و هرگاه گروهی بیعت می کردند رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمود: «اَلحَمْدُ للَّهِ ِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی جَمِیعِ العالَمِینَ»؛ حمد خدای را که ما را بر همه عالمیان برتری داد. امام باقرعلیه السلام فرمود: و دست دادن [هنگام بیعت] سنّت و مرسوم شد، و بسا کسی که استحقاق این مقام را ندارد و آن را به کار برد» (۲).

می گویم: از تمامی آنچه یاد آوردیم و غیر این ها، یقین حاصل می شود که بیعت بدان صورت که میان پیامبر و اصحابش واقع شد یعنی دست به دست رسول خدا دادن، از ویژگی های پیغمبر و امام معصوم است، و برای هیچ کس جایز نیست متصدّی آن شود، مگر کسی که پیغمبر یا امام او را در این کار نایب خود قرار داده باشند، که در این امر وکیل شود مانند وکالت در سایر امور.

۱- ۳۰۶. بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۱۱، باب ۷.

۲- ۳۰۷. الاحتجاج، ۱ / ۸۴، خطبه غدیر.

اگر بگوییـد: بنـابر قول به این که ولاـیت عـامّه برای فقیه ثـابت است می توان گفت فقهـا، جانشـینان و نایبان امام علیه السـلام هستند، پس جایز است از مردم بیعت بگیرند به عنوان نیابت از امام علیه السلام، و جایز است مردم با آنان بیعت نمایند و دست به دست آن ها بفشارند.

می گویم: اوّلاً: ولایت عامّه برای فقیه ثابت نیست،(۱)

ثانیـاً: بر فرض که ولاـیت عامّه برای فقیه ثابت باشـد در اموری که اختصاص به پیغمبر و امام نداشـته باشـند، در صورتی که از دلایل و شواهدی که از روایات ظاهر است - چنان که یاد کردیم - بیعت با آن شـکل و طرز خاص، به پیغمبر و امام اختصاص دارد، و نایب عام را نشاید که در این امر از ایشان نیابت کند، و این نظیر جهاد است که جز در زمان حضور امام علیه السـلام و به اجازه او جایز نیست، و نظیر برپا کردن نماز عید فطر و قربان است که بر امام واجب است، و نظیر این که روش امامان علیهم السـلام در غذا خوردن و معاشـرت و لباس، هنگامی که تسـلّط یابند و حکومت به دستشان رسد، همان روش امیرالمؤمنین علیه السـلام خواهـد بود - چنـان که در چنـدین روایت آمـده که آوردن آن ها مایه طولانی شـدن مطلب است - و نظیر جایز بودن ایثار در حالی که زن و فرزنـد در حال احتیاج و اضـطرار باشـند، و مانند مکروه نبودن غذا خوردن با دست چپ و مانند این ها که به پیغمبرصلی الله علیه وآله و امام علیه السلام اختصاص دارند.

---

۱ - ۳۰۸. برای آشـنایی بـا آراء فقها در موضوع ولایت فقیه به کتاب حاکمیت در اسـلام: نوشـته؛ سـید محمـد مهـدی موسوی خلخالی رجوع نمایید.

ثالثاً: بر فرض که اختصاص داشتن بیعت به پیغمبر و امام ثابت نباشد، در صورتی جایز است فقیه متصدّی کاری گردد که مشروع بودن آن ثابت شود و مشروع بودن بیعت با غیر معصوم یا نایب خاص او که مأمور است برای معصوم از مردم بیعت بگیرد، ثابت نیست.

اگر بگویید: مشروع بودن آن را با آیاتی که بر رجحان پیروی کردن و تأسّی جستن به پیغمبرصلی الله علیه وآله دلالت دارند، می توان اثبات کرد، مانند فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی» (1)؛ بگو [ای پیامبر!]: اگر خداوند را دوست می دارید پس از من پیروی کنید. و فرموده است: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالیَوْمَ الآخِرَ» (2)؛ به درستی که شما را در پیروی از رسول خدا الگوی خوبی هست برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امیدوار باشد. و مانند این آیات ...

وجه استدلال این که: آیات دلالت دارند بر خوبی و پسندیده بودن پیروی از افعال و کارهای پیغمبرصلی الله علیه وآله و از جمله کارهای آن حضرت که به شهادت آیات و روایات از او صادر گشته: بیعت گرفتن از مؤمنین و مؤمنات می باشد، پس برای آنان مستحب است که در بیعت و دست دادن به آن حضرت صلی الله علیه وآله تأسّی جویند و اقتدا نمایند.

می گویم، نخست: دلالت داشتن آیات یاد شده بر وجوب یا استحباب تأسّی و پیروی در تمام افعالی که از آن جناب صادر شده معلوم نیست،

ص:252

1- 309. سوره آل عمران، آیه 31.

2- 310. سوره احزاب، آیه 21.

چنان که در جای خود تحقیق کرده ایم، بلکه ظهور دارند در وجوب ایمان به آن حضرت و به کار بستن امر و نهی آن بزرگوار. و اگر تفصیل مطلب را در اینجا بازگو کنیم از مقصود و منظور اصلی خود دور می افتیم.

دوم: بر فرض که دلالت آن آیات را بر پسندیده بودن متابعت و پیروی از آن حضرت به طور مطلق ثابت بدانیم، می گوییم: در صورتی دلالت می کند کاری که از آن جناب صادر گردیده، به همان نحو انجام دهیم، و در موضوع مورد بحث ما این کار نشدنی است، چون بیعتی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله صادر گشت مقیَّد بود به این که دست در دست آن جناب نهاده شود، یا به فرمان ایشان بیعت انجام می شد، همچنان که بیعت با مسلم بن عقیل علیه السلام به دستور مولایمان امام حسین علیه السلام بود. ولی در زمان ما و مانند آن، دلیلی بر جایز بودن بیعت به گونه دست به دست دیگری زدن، وجود ندارد، پس این کار از بدعت های حرامی است که مایه لعنت و پشیمانی است، و با این بیان وجه فرمایش مولایمان حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که پیش تر از مفضّل آوردیم این که: هر بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است ... معلوم می شود. و از آنچه یاد کردیم فساد پندار یکی از علمای زنجانی ظاهر می شود که در کتاب صیغ العقود خود استحباب بیعت کردن با فقها را حتمی دانسته، و صیغه ای برای عقد بیعت درست کرده، و در این که بیعت از عقد های جایز است یا لازم بحث نموده است!. و از دلایل مردود بودن پندار او این که در آغاز سخن خودش اعتراف کرده که عقد بیعت و صیغه آن در کتب هیچ یک از متقدمین و متأخرین یاد نشده است.

ص:۲۵۳

می گویم: ای خواننده هوشمند دانا ببین آیا می توان تصور کرد که همه علما از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از چنین مطلبی که نام آن در قرآن مجید و اخبار متعددی آمده، غفلت کنند، با این که آن مطلب چیزی باشد که عموم نسبت به آن - به طور واجب یا مستحب - وظیفه و تکلیف داشته باشند؟ و هیچ کدام از آنان (علما) از آن یادی به میان نیاورند، و در گفتگوها و مباحث آن ها سخنی درباره آن شنیده نشود، و در مجالس و محافل خود آن را عنوان ننمایند؟ آیا جز به خاطر این است که دست به دست دیگری دادن به عنوان بیعت جایز نیست، مگر این که معصوم باشد یا نایب خاص او؟ و آیا جز به خاطر این است که همگی در این رأی متّفقند به طوری که هیچ یک از آنان به صورت احتمال هم آن را ذکر ننموده، چنان که در بسیاری از مسائل فقهی شیوه آن ها است. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از خطا و لغزش در گفتار و کردار محفوظ بدارد.

و چون کتاب این شخص فارسی است چنین دیدیم که حاصل سخنش را در اینجا به زبان عربی بیاوریم، پس می گوییم: برای استحباب بیعت در این زمان و مانند آن استدلال نموده به فرموده خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّه يَدُ اللَّه فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّه فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً» (1)؛ کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بر روی دست آنان است، پس از آن هر کس بیعت را

۱- ۳۱۱. سوره فتح، آیه ۱۰.

نقض نمایـد در حقیقت بر زیان و هلاک خویش اقدام کرده و هر آن که بر آنچه با خداوند عهد بسـته وفادار بماند خداوند او را پاداش بزرگی خواهد داد. وی گوید: «و معلوم است که چیزی که اجر داشـته باشد و به منزله وفاء به عهد خدا و دست دادن به دست خـدا باشـد، البته اگر واجب نباشـد لاـ محـاله مسـتحب مـؤکَّد خواهـد بود».(۱) سـپس گفتـه: «اصـل در فعـل و ترک پیغمبرصـلی الله علیه وآله که مقـدمه اطاعت وی در رسالت باشـد رُجحان است» (۲). آن گاه پس از سـخنانی چنین گویـد: «و چون که رُجحـان وی دانسـته شـد پس به دلیـل اصـالت اشتراک از برای امـام علیه السـلام و نوّاب او نیز راجـح است». این بود حاصـل سـخن او، و تو می دانی که چنین سـخنی شایسـته نیست از علمـای اعلاـم صـادر شود، چون آیه شـریفه دلالت دارد بر وجـوب وفـاء به آن بیعـتی که بـا رسـول خداصـلی الله علیه وآله انجـام شود، و این که هر کس آن را وفـا کرد پـاداش بزرگی برایش هست، و هر که آن را شـکست به خودش ضـرر زده و بـدی کردار و فساد نیّت و پلیدی باطن دامن گیر خودش خواهد شد، و دلالت ندارد بر رُجحان بیعت کردن با غیر پیغمبرصـلی الله علیه وآله،و دست چین کردن بو ته های خار از اثبات مقصود اسـتدلال کننده به وسـیله این آیه آسان تر است. و امّا اصـلی که از آن یاد کرده، اولین اشـکالش این است که: رُجحان داشـتن چیزی که اطاعت پیغمبرصـلی الله علیه وآله بر آن متوقف است، امری است عقلی، به استحباب شرعی که اجر و ثوابی اضافه بر اصـل عملی کـه پیغمبرصـلی الله علیـه وآله به آن امر فرمـوده، داشـته باشـد وصـف نمی گردد، و از قبیـل جسـتجوی آب برای تحصیل

۱- ۳۱۲. صیغ العقود، ۱۴۶.

۲- ۳۱۳. صیغ العقود، ۱۴۷.

طهارت است، [که لزوم عقلی دارد] پس اثبات کردن استحباب شرعی را با اصل یاد شده، طلبه های کوچک هم نمی پذیرند تا چه رسد به علمای بزرگ.

اشکال دوم این که: اطاعت کردن از پیغمبرصلی الله علیه وآله در رسالت و احکام به هیچ وجه بر بیعت نمودن به معنی یاد شده متوقف نیست، بلکه این نیز مانند سایر کارهایی است که واجب است حکم آن ها را از پیغمبرصلی الله علیه وآله گرفت، پس در هر جا که امر و نهی آن حضرت ثابت شود، امتثال و اطاعت با انجام یا ترک آن کار واجب است، و هرجا که امر و نهیی از آن جناب ثابت نگردد، چنان که از امور عادی - مانند خوردن و آشامیدن و امثال آن ها از کارها و عادت های مختلف - باشد، اگر مکلّف آن را به غیر عنوان تشریع و بدعت انجام دهد، کار مباحی کرده، و اگر آن را به عنوان این که از شرع رسیده و واجب یا مستحب است انجام دهد، بدعت و حرامی مرتکب گردیده است، و موضوع مورد بحث ما از این قبیل می باشد، چون بیعت کردن با غیر پیغمبر و امام به گونه دست دادن از اموری است که از ایشان علیهم السلام درباره آن اصلاً امری نرسیده، بلکه از آنان نهی از آن روایت آمده - چنان که دانستی - پس این گونه بیعت، بدعت و کار حرامی است.

اگر بگویید: می توان به امید مطلوب بودن بیعت کرد تا از حرمت تشریع و بدعت رهایی یابیم.

می گویم: اول، این که: پس از آن که ثابت کردیم این از ویژگی های پیغمبر و امام است، و بیان داشتیم که نهی از این فعل از امامان علیهم السلام رسیده، دیگر برای امید مطلوب بودن و احتمال محبوب بودن آن جایی نمی ماند. دوم این که: اگر

از همه این ها چشم بپوشیم، و فرض کنیم که این گونه بیعت از ویژگی های پیغمبر و امام نیست، و نهیی درباره آن نیامده،

گوییم: موضوع اخبار «هر کس ثوابی برای انجام کاری بشنود و آن را به رجاء آن ثواب انجام دهد» جایی است که درباره فضیلت و ثواب یکی از کارها و افعال، حدیثی بر حسب راه های معمولی از معصومین علیهم السلام برسد، و مؤمن به امید آن ثواب آن عمل را انجام دهد، نظر به این که خبری از معصومین علیهم السلام رسیده، پس اگر در واقع آن خبر از ایشان صادر نشده بود و مؤمن آن را به امید ثواب انجام داد، خدای تعالی از راه فضل و احسان خود آن ثواب را به او عنایت می کند. اکنون به آن شخص می گویم: کدام خبر ضعیف بر رجحان بیعت کردن با غیر امام علیه السلام دلالت نموده، و کدام فقیه مستحب بودنش را فتوا داده، یا کدام عالِم رجحان آن را به امید ثواب محتمل دانسته است؟ با این که خود این شخص - چنان که دانستی - در اوّل سخنش اعتراف کرده که هیچ یک از علما از متقدّمین و متأخّرین را ندیده که این را یاد کرده باشد. از خدای تعالی خواستاریم که ما را از لغزش محفوظ بدارد، به منّه و کرمه.

و امّا در مسأله اصالت اشتراک در تکلیف؛ به یاری و تأیید خدای تعالی می گویم: مقتضای ادلّه بلکه از ضروریاتی که امّت حضرت محمدصلی الله علیه وآله می شناسند، آن است که شریعت و آیین آن حضرت تا روز قیامت باقی است و همه مردم از زمان بعثت آن جناب تا روز قیامت وظیفه دارند از شریعت او

پیروی کنند و اوامر و نواهی و احکام او را به کار بندند و این مقتضای خاتمیت آن حضرت و صریح آیات چندی است که در کتاب عزیز خداونـد (قرآن) آمده است، ولی تردید و پوشـیدگی ای در این نیست که موضوع ها و شـرایط احکام متفاوت می باشـد و در هر پدیـده، حکمی از سوی خدای - عزّوجلّ - مقرّر شده است و خلاصه سـخن در این باره این که احکام و افعالی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله صدور یافته چهار گونه است:

اوّل: آنچه دلیل بر اختصاص داشـتن به وجود شـریف آن حضرت دلالت دارد، مانند: وجوب نماز وتر و خصایصی که فقها در کتاب نکاح برای آن جناب یاد کرده اند.

دوم: آنچه بر مشـترک بـودن وظیفه حاضـران و غائبـان؛ آن هـایی که در زمـان آن حضـرت بوده انـد و کسـانی که پس از آن جناب می آیند، نسبت به آن ها دلالت دارد، مانند: واجب بودن نمازهای واجب و مسـتحب بودن نمازهای مستحب، و وجوب زکات و حج و غیر این ها از واجبات و مستحبات، و حرمت محرّمات، و بسیاری از احکام که براساس دلیل ثابت است که همه در آن ها مساوی هستند.

سوم: آنچه دلیل دلالت دارد بر اختصاص داشـتن آن ها به کسانی که در زمان معصومین علیهم السـلام حاضـر بوده اند، مانند: وجوب جهاد، و وجوب نماز عید فطر و عید قربان، و وجوب نماز جمعه به طور عینی، و غیر این ها ...

چهارم: آنچه در مورد واقعه یا مورد معیّنی حکم فرموده که احتمال

می رود آن حکم مخصوص به همـان مورد بوده و تکلیف به همـان کسـانی که در آن زمان حاضـر بوده انـد اختصاص داشـته است، چون دلیلی نـدارد که آن حکم شامـل غـائبین باشـد، و در غیر آن مورد نیز جـاری گردد. ماننـد: قسـمتی از احکامی که برای مردهـا وارد شـده، دلیلی نـدارد که آن را شامـل غیر آن هـا بـدانیم، و همچنـان که در مسأله بیعت کردن است که رسول خداصلی الله علیه وآله حاضران را به انجام آن امر فرمود، بر فرض که اختصاص داشتن آن به حاضران دلیلی نداشته باشد، و از دلا ـیلی که بر اختصاص یاد کردیم چشم بپوشـیم، دراین مسـئله وامثال آن بایـد به اصل برائت رجوع کرد، نه اصل اشتراک در تکلیـف، چـون تکلیـف مشـکوک – عقلاًـ و شـرعاً – بـا اصـل برائت نفی می گردد. بنـابراین تمسُّک به «اصـالت اشـتراک در تکلیف» چنان که این شخص گفته، دلیلی برآن نیست، و این مطلب بر اهل تحقیق پوشیده نمی باشد، بلکه می توان گفت: اگر در مثـل چنین موردی هم اصـالت اشـتراک را بپـذیریم، بـاز نمی توانـد بر اسـتحباب بیعت کردن به گونه دست دادن در زمـان غیبت دلالت کند، چون تمام آنچه در متوجه شدن خطاب مدخلیّت دارد باید در کسی که هنگام خطاب نبوده موجود باشد، تا متوجّه شـدن خطاب به او نیز با اصالت اشتراک – به مذاق این قائل – ثابت گردد، و این در مطلب مورد بحث ما ممکن نیست، چون فرض آن است که بیعت حاضـران با پیغمبر و امام واجب بوده است. و این در مورد غائبین –ماننـد اهل این زمان – سالبه به انتفای موضوع است، [یعنی موضوع وجوب منتفی می باشد]پس تکلیف کردن این ها به آن ممکن نیست.

و نیز از جهت دیگری تکلیف کردن اهل این زمان به آن بیعت ثابت نیست، این که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حاضرین در زمان خود را در وقایع و زمان های خاصی امر فرمود که بیعت کنند، پس تکلیف کردن همان حاضران به آن امر پس از تمام شدن آن وقت، و گذشتن مدّت آن واقعه ثابت نمی باشد، تا چه رسد به کسانی که در آن زمان نبوده اند. چون در جای خود ثابت کرده ایم که حکم باید امر جدیدی داشته باشد، و امر کردن به چیزی در وقت معیّنی مقتضی وجوب آن پس از پایان یافتن آن وقت نیست، مگر این که دلیل دیگری بر آن دلالت نماید، و در این مورد فرض این است که دلیلی وجود ندارد.

و بر این شخص نقض دیگری نیز - بنا به نظر خودش - وارد می شود این که: مقتضای دلیلی که برای نظر خودش آورده - اگر تمام باشد - آن است که به وجوب بیعت کردن با دست بر همه مردم در تمام زمان ها ملتزم گردد، چون امر پیغمبرصلی الله علیه وآله به صورت وجوب بر حاضرین بود، پس مقتضای اصالت اشتراک در تکلیف - به گمان او - مایه قائل شدن به وجوب بر غائبین و معدومین در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله می شود و حال آن که این شخص به این مطلب ملتزم نمی گردد، چنان که از گفتارش دانستید.

روشنگری دیگری راجع به بیعت

روشنگری دیگری راجع به بیعت

با آنچه یاد آوردیم روشن شد که آنچه در زبان و رفتار بعضی از صوفیان متداول و متعارف است که بیعت کردن با شیخ (به معنی مصطلح بین صوفیان) و دست به او دادن را واجب دانند، نادرست است، اینان پنداشته اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء

ص:۲۶۰

ایمان است، و ایمان بدون آن تحقق نمی یابد، و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصّه ایمانیه» نامیده اند، و بیعت گرفتن را از ویژگی ها و مناصب مشایخ صوفیان برشمرده، و گفته اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آن ها اجازه داشته باشد با طرقی که نزد آن ها مقرَّر و ثبت گردیده، و این مطلب از اصول کار آنان است که آن را پایه ای برای ریاست و دامی برای شکار عوامی که همچون چهار پایانند برگرفته اند. و یاد این بیعت و وجوب آن و این که ایمان بدون آن تحقق نمی یابد در سخنان یکی از رؤسای ایشان تکرار شده، در تفسیرش که آن را بیان السعاده نامیده است، بد نیست قسمتی از سخنانش را نقل کنیم، سپس آنچه به تأیید خداوند - عزّوجلّ - به نظرمان آمده درباره آن بگوییم تا خوانندگان نسبت به آنان بینشی داشته باشند. وی در تفسیر سوره یونس، درباره جایز نبودن بیعت گرفتن بدون اجازه از مشایخ چنین گوید: «همچنان که تشبُّه کنندگان به صوفیان - از روی باطل - جرئت کرده و در این کار وارد شده اند بدون اجازه از مشایخ معصومین.(۱) تا آنجا که گوید: و همچنین صوفیان بر حق، در امر و نهی و بیان احکام و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنان داخل نمی شوند مگر این که اجازه داشته باشند، و سلسله های اجازات شان نزد خودشان ضبط است.(۲)

و در تفسیر سوره توبه پس از سخنانی درباره وجوب بیعت در تمام

۱- ۳۱۴. بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ۲ / ۲۹۲. چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش.

۲- ۳۱۵. بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ۲ / ۲۹۲.

زمان ها و لزوم تماس داشتن با دست شیخ گوید: «و این بیعت سنتی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام ظهور دولت خاتم صلی الله علیه وآله، به طوری که اهل دین کسی را اهل آن نمی شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود، و برای آن شرایط و آدابی بوده مقرَّر و نزد آن ها مخفی و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتذال آن نزد کسی که اهلیّت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوّت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می شده است.(۱) پایان آنچه از سخنان او خواستم نقل کنم.

می گویم: آنچه او ذکر کرده ادّعایی بدون دلیل و شاهد از عقل و نقل می باشد، و اگر وجه ضعیفی هم برای آن بود آن را می آورد، چون حریص است که لزوم بیعت با شیخ را اثبات نماید، زیرا که مدار ریاست ایشان بر آن است - چنان که اشاره کردیم - و اضافه بر مناقشه های گذشته در مورد بیعت با غیر معصومین، بر او ایراد می شود:

اول

این که اگر بیعت کردن به گونه دست دادن در اسلام یا ایمان واجب بود، می بایست بر پیغمبر و امام و اصحابشان بلکه هر مؤمنی واجب بوده باشد که هر کس در اسلام و یا تشیّع وارد می شود او را امر کنند آن بیعت را انجام دهد، بلکه بر آنان لازم بود که پیش از دستور دادن او به نماز و سایر فرایض، به این بیعت امر کنند، چون - به گمان این شخص - این گونه بیعت جزء ایمان است، و در همه اوقات لازم است، و وقت معیّنی ندارد و با همه کاوش و تتبع در اخبار و روایات که در حدّ توانمان به کار بردیم، به چنین چیزی دست

۱- ۳۱۶. بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ۲ / ۲۸۰.

نیافتیم، بلکه واضح است که خود این مدّعی نیز به آن بر نخورده، وگرنه آن را در ضمن سخنان خود می آورد به جهت این که اصرار می ورزد که مقصودش را اثبات نماید.

دوم

این که بنابر طریقه این مدّعی لازم است که تمام مؤمنین از زمان معصومین علیهم السلام تا زمان ما از عالم و عامی همگی از شمار اهل ایمان بیرون باشند، زیرا که چنین بیعتی در هیچ زمانی بین آن ها متداول نبوده است.

سوم

این که در تعدادی از اخبار آمده که: جمعی از اصحاب شایسته ائمه اطهارعلیهم السلام ایمان و واجباتی که براساس ایمان حقیقی بر آنان هست را بر امامان علیهم السلام عرضه داشته اند و امامان آنان را بر معتقدات شان تأیید و عملشان را امضاء نموده اند، و ایمان آن ها را تمام دانسته اند، و در این موارد نه در سخنان سؤال کنندگان و نه در فرمایش امام علیه السلام اصلاً یادی از بیعت به میان نیامده، و اگر بیعت کردن در تحقُّق یافتن ایمان یا تمامیّت آن تأثیری داشت آن را گوشزد می نمودند، چنان که پوشیده نیست، و بعضی از این روایات در اصول کافی ذکر گردیده است.

چهارم

این که اخبار بسیاری از امامان ما علیهم السلام در بیان صفات و آداب و اخلاق مؤمنین و بیان نشانه های ایمان و علائم تحقُّق یافتن و کمال آن رسیده است، و در هیچ یک از آن اخبار به بیعت تصریح یا تلویحی نیست.

پنجم

این که گوید: به جهت شرافت این بیعت ... در انتقاد به او می گوییم: کدام مفسده بر این جهت مترتّب می شود که مؤمنین برای یکدیگر بازگو

ص:۲۶۳

نماینـد که با رئیس خود به عنوان بیعت دست داده انـد؟ و کـدام مفسده بر آن بیعت مترتّب می بود؟ و بدون شک دست دادن در نظر افراد بشـر آسان تر و ساده تر از نثار مال است، و ما آشـکارا می بینیم که افراد صالح از اهل ایمان از پرداخت سهم امام - روحی فداه - به علمای اعلام در زمان غیبت آن حضرت مضایقه ای ندارند، پس چگونه از دست دادن به آن ها مضایقه می کردند اگر می دانسـتند که از نظر شـرع بیعت به این کیفیّت نیز بر آنان واجب یا مسـتحب است! و این مانند همان مصافحه ای است که بین آن ها شایع و متداول است، و فقط نیّت و عنوان آن ها متفاوت می باشد.

ششم

این که اظهـار خلافت امیرالمؤمنین علیه السـلام بسـی بزرگ تر و ترس و خطرش بیشتر بوده است، چنان که از آیه و روایات و تواریـخ بر می آیـد، بـا این حال رسول خداصـلی الله علیه وآله مأموریت یافت که آن را اظهار کنـد، چون که بخشـی از ایمان است، و اگر بیعت کردن با غیر آن حضـرت علیه السـلام نیز بخشی از ایمان بود - چنان که این مدعی پنداشته - پیغمبر اکرم و خلفای برحق اوعلیهم السلام آن را بیان می کردند.

هفتم

چگونه این عمـل واجب بزرگی که ادعا کننـد کسـی جز به آن مؤمن نشود، بر همه مؤمنین و عموم اهل این دین مخفی مانـده جز بر طـائفه صوفیه! این نیست مگر تهمتی آشـکار، از ایشـان می پرسـیم و می گوییم: آیـا این - العیاذ باللّٰه - تقصـیر پیغمبر و خلفای آن حضرت علیهم السلام بوده که همه مردم را از بیان این حکم محروم ساخته اند، یا تقصیر همه مؤمنین بوده که حکم خداوند را از

ظالمین مخفی داشته اند؟ با همه اهتمام و کوششی که به نشر و بیان احکام داشته اند! به خدای تعالی از فتنه های گمراه کننده و دچار شدن به گرفتاری ها و محنت ها پناه می بریم.

هشتم

اگر این امر واجب بود و در تحقق یافتن ایمان تأثیری داشت، می بایست در کتاب های علما نقل و یاد می گردید، و در بین آن ها عنوان می شد، پس چگونه چنین چیزی ادّعا می شود با این که در هیچ یک از اخبار و آثار یاد نگردیده، و اگر این مدعی قائل است که در یکی از کتاب های اهل علم موجود است بر او باد که بیان نماید.

نهم

شما صوفیان ادعا دارید که این از اسرار مخفی است که اهتمام می شده تا پوشیده بماند، پس چگونه - با این پندار - بر خلاف رویه گذشتگان عمل می کنید و این سرّ مگو را افشا می نمایید و آن را در کتاب ها و زبان هایتان آشکار میسازید؟!

اگر بگویید: - به پندار خودتان - شما صاحبان اسرار هستید و اسرار از اهل خود پوشیده نمی ماند. می گویم: آیا در بین همه مؤمنین و اصحاب پیغمبر و امامان برحق علیهم السلام صاحب سرّی نبود که این راز برای او بیان گردد؟ با این که خواصّی در بین آنان بوده است، به طوری که هر کدام از معصومین علیهم السلام جمعی از اهل سرّ و راز داشته اند! و در حالات و گفته ها و رفتارشان این امر نیامده است، پس به چه وسیله و از کدام راه این امر به صوفیان رسیده و از میان همه امّت به این امر اختصاص یافتند!

ص:۲۶۵

با چشم پوشی از تمامی آنچه یادآور شدیم، می گویم: این که ادّعا می کنید که بیعت واجب است با دست شیخ انجام گردد و شخص معیّنی را برای گرفتن بیعت این گونه تعیین می نمایید، آیا از باب نیابت خاصّه است یا نیابت عامّه؟ اگر بگویید: به سبب نیابت خاصّه است، می گویم: در مذهب امامیه اختلافی نیست که نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری قطع گردیده. اضافه بر این که این قول - مانند سایر گفته های این شخص - بدون دلیل است. و اگر بگویید: به نیابت عامّه است، پس اختصاص دادن آن به شخص خاص برای چیست؟ و اگر تعیین شخص خاص با تعیین و اجازه شیخ نسبت به او انجام می شود، می گویم: ایراد ما بر شیخ می باشد به این که، اوّلاً: چرا شیخ تعیین کند؟ ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟ چون که هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم سندیت ندارد، مگر این که به معصوم منتهی گردد و قیاس کردن اجازه ای که در بین ایشان متداول است به اجازه ای که در میان فقها متداول است به خاطر متّصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می باشد و این اجازه منصب خاصّی را برای کسی اثبات نمی کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد و امّا تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازه روایت ارتباط و تلازمی ندارد و فایده آن جواز رجوع غیر مجتهد است به او، در مسایلی که برایش پیش می آید و این غیر از اجازه ای است که بین صوفیان متداول می باشد، چنان که از سخنان این شخص دانستی. و بالاخره بر گفته او: «و هم چنین صوفیان بر حق در امر و نهی و بیان احکام

و استغفار برای خلق و بیعت گرفتن از آنـان داخل نمی شونـد مگر این که اجازه داشـته باشـند ... » اشـکال وارد است که این برخلاـف مقتضـای آیـات و روایـاتی است که از ائمه اطهارعلیهم السـلام رسـیده، زیرا که امر به معروف و نهی از منکر و بیان احکام وظیفه هر مسـلمانی است که عارف به حکم خداوند و آگاه به مورد امر و نهی باشد، و نیز از مفسده بر کنار باشد، و به شخص یـا اشـخاص معینی اختصـاص نـدارد، استغفار نیز همین طور است، چون از اقسـام دعا می باشـد. و ترغیب و امر به دعا برای عموم مؤمنین و مؤمنـات و دعـا کردن برای برادران ایمانی در غیاب آن ها، در روایتی آمـده است، و دعا و اسـتغفار برای اهل ایمان از وظایف همه مؤمنین و مؤمنات می باشـد، و این مطلب برای کسـی که در آیات و روایات تتبع نماید روشن است، که اگر آن هـا را یـاد آورم کتـاب طولانی می گردد. و امّا گرفتن بیعت از ویژگی های پیغمبر و امام است یا کسـی که به طور خاصّ از سوی ایشان نصب شده باشد و برای غیر آن ها جایز نیست و آنچه ذکر کردم برای اهل اخلاص کفایت می کند.

سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال

سی و پنجم: صله آن حضرت علیه السلام به وسیله مال

به این که مؤمن بخشی از دارایی خود را برای امام زمانش - سلام اللّه علیه - هدیه کند، و هر سال به این عمل مداومت نماید، و در این عمـل شـریف، غنی و فقیر و حقیر و شـریف و مرد و زن یکساننـد، الاّـ این که ثروتمنـد به مقـدار توانایی اش تکلیف دارد، و فقیر به مقدار استطاعت خود مکلّف می گردد

ص:۲۶۷

خدای - عزّوجلّ - فرموده: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها» (۱)؛ خداونـد هيچ كس را جز به مقدار توانش تكليف نمى كند. و او - تعالى شأنه - فرموده: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلّا ما آتيها» (۲)؛ خداوند هيچ كس را جز به آنچه توانايى داده تكليف نمى كند. و در روايات مقدار معيّنى براى مصرف مال در آن جهت شريف بيان نگرديده، چون ظاهراً اين عمل از مستحبات مؤكّده اى است كه در سخنان امامان عليهم السلام به عنوان «فريضه» از آن تعبير آمده است. و بر آنچه ياد كرديم دلالت دارد آنچه شيخ كلينى رضى الله عنه در كافى به سند خود روايت آورده از حضرت ابى عبد اللّه امام صادق عليه السلام كه فرمود: «هيچ چيز نزد خداوند محبوب تر از اختصاص دادن درهم به امام عليه السلام نيست، و به درستى كه خداوند درهم را براى او (پرداخت كننده) در بهشت همچون كوه احد قرار دهد. سپس امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند در كتابش فرموده است: «مَنْ ذَا الَّذِى يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً» (۳)؛ چه كسى به خداوند وامى نيكو مى دهد تا خداوند [عوض وام را چندين برابر، بسيار سازد. امام فرمود: به خدا سوگند! كه اين در خصوص صله امام است.(۴) و از آن حضرت در حديث ديگرى آمده كه فرمود: به درستى كه خداوند آنچه را كه مردم در اختيار دارند از جهت نياز به آن قرض نخواسته است و هر حقى كه خداوند دارد براى ولىّ او است.(۵) و در همان كتاب در خبر

۱- ۳۱۷. سوره بقره: آيه ۲۸۶.

۲- ۳۱۸. سوره طلاق، آيه ۷.

۳- ۳۱۹.]. سوره بقره، آيه ۲۴۵.

۴- ۳۲۰. اصول كافى، ۱ / ۵۳۷.

۵- ۳۲۱. اصول كافى، ۱ / ۵۳۷.

صحیحی از اسحاق بن عمّار از حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفرعلیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت درباره فرموده خدای - عزّوجلّ -: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ» (۱)؛ آن کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند برایش چند برابر کند، و او را پاداشی گرامی عطا فرماید. پرسیدم! فرمود: درباره صله امام نازل شده است.(۲) و به سند خود از حسن بن میّاح از پدرش آورده که گفت: حضرت ابوعبد اللّٰه امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میّاح! با یک درهم که امام علیه السلام به آن صله شود، از کوه احد سنگین تر است.(۳) و در همان کتاب در خبر مرسلی همچون صحیح است از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام که فرمود: یک درهم که با آن امام علیه السلام صله شود از دو میلیون درهم در سایر کارهای نیک بهتر است.(۴) و در خبر صحیحی از حضرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» (۵)؛ و آنان که آنچه خداوند به پیوندش امر فرموده می پیوندند. فرمود: در ارحام آل محمدعلیهم السلام نازل شد، درباره خویشاوندان تو نیز هست سپس فرمود: از کسانی مباش که چیزی را در یک مورد منحصر دانند.(۶)

و در خبر موثّقی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: من از یکی از شما

۱- ۳۲۲. سوره حدید، آیه ۱۱.

۲- ۳۲۳. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.

۳- ۳۲۴. اصول کافی، ۱ / ۵۳۸.

۴- ۳۲۵. اصول کافی، ۲ / ۱۵۶.

۵- ۳۲۶. سوره رعد، آیه ۲۱.

۶- ۳۲۷. اصول کافی، ۱ / ۵۳۷.

درهمی را می گیرم و حال آن که از متمول ترین اهل مدینه هستم، مقصودم در این کار فقط این است که شما پاکیزه شوید. و در همان کتاب در حدیث مرفوعی آمده که حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پندارد که امام به آنچه در دست مردم هست احتیاج دارد، کافر است، جز این نیست که مردم نیازمندند که امام از ایشان بپذیرد، خداوند - عزّوجلّ - فرموده: از اموال آن ها صدقه [زکات]برگیر آن ها را به وسیله آن پاک و تزکیه می نمایی.

و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در باب صله امام علیه السلام آمده که: از امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزّوجلّ -: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً»؛ چه کسی به خداوند وام نیکویی می دهد، سؤال شد. آن حضرت فرمود: درباره صله امام نازل شده. و نیز فرمود: یک درهم که امام به وسیله آن صله شود از یک میلیون درهم که در مورد دیگری در راه خدا صرف گردد بهتر است. و در همان کتاب در باب فضایل حج روایت آمده که: یک درهم خرج کردن در راه حج از یک میلیون درهم در غیر آن بهتر است، و یک درهم که به امام برسد مانند خرج کردن یک میلیون درهم در حج است.(1)

و [صدوق] گوید: روایت شده که: یک درهم خرج کردن در حج از دو میلیون درهم در موارد دیگر در راه خدای - عزّوجلّ - مصرف کردن بهتر است.

و در مجلّد بیستم بحار به نقل از ثواب الاعمال به سند خود، از اسحاق بن عمّار آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: معنی فرموده خدای

۱- ۳۲۸. فروع کافی، ۴ / ۲۶۰، ح ۳۱.

– تبارک و تعالی –: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً» (۱) چیست؟ فرمود: صله امام.(۲) و در همان کتاب به نقل از «بشاره المصطفی» به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صله آل محمدعلیهم السلام را از اموال تان وا مگذارید، هر کس غنی است، به مقدار مکنتش و هر کس فقیر است، به مقدار فقرش. پس هر آن که می خواهد که خداوند مهم ترین خواسته اش از او را برآورد؛ باید که آل محمد – صلوات اللَّه علیهم اجمعین – و شیعیانشان را به آنچه از همه بیشتر به آن نیاز دارد، صله نماید.(۳)

و در بحار و برهان به نقل از تفسیر عیّاشی به سند خود از مفضّل بن عمر آمده که گفت: روزی بر حضرت ابی عبد اللَّه امام صادق علیه السلام وارد شدم چیزی با خود داشتم آن را در پیشگاهش نهادم. فرمود: این چیست؟ عرضه داشتم: این صله موالیان و غلامان تو است. فرمود: ای مفضّل! من آن را می پذیرم، نه از جهت نیازی که به آن داشته باشم و آن را قبول نکنم مگر برای این که به سبب آن تزکیه شوند. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: شنیدم پدرم می فرمود: هر کس یک سال بر او بگذرد که از مال خودش کم یا زیاد ما را صله ننماید، خداوند روز قیامت به او نظر نخواهد کرد، مگر این که خداوند از او بگذرد. سپس فرمود: ای مفضّل! این فریضه ای است که خدای تعالی آن را در کتاب خود بر شیعیان ما فرض نموده، آن جا که فرماید: «لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا

۱- ۳۲۹. سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۲- ۳۳۰. بحارالانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۶.

۳- ۳۳۱. بشاره المصطفی / ۶.

تُحِبُّونَ» (۱)؛ به مقام نیکوکاران [یا درجات بهشت] دست نخواهید یافت تا این که از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. پس ماییم بِرّ و تقوی و راه هدایت و درِ تقوی و دعای ما از خداوند محجوب نمی ماند، فقط مسایل حلال و حرام تان را سؤال کنید و مبادا که از کسی از فقها چیزی را بپرسید که نیازی به آن ندارید و خداوند آن را از شما مستور داشته است.(۲)

و نیز در آن کتاب از حسن بن موسی آمده که گفت: اصحاب ما روایت کرده اند از حضرت ابی عبد اللّٰه امام صادق علیه السلام راجع به فرموده خدای تعالی: «اَلَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ» (۳)؛ آنان که آنچه را خداوند به پیوستنش دستور فرموده می پیوندند. سؤال شد، آن حضرت فرمود: این صِلِه امام است در هر سال به کم یا زیاد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: و منظورم از این کار جز تزکیه شما چیزی نیست.(۴)

و از امالی شیخ صدوق به سند خود از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت است که: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: هر کس یکی از اهل بیت مرا دراین سرای دنیا با یک قیراط صله نماید، روز قیامت با یک قنطار او را پاداش خواهم داد.(۵)

۱- ۳۳۲. سوره آل عمران، آیه ۹۲.

۲- ۳۳۳. تفسیر البرهان، ۱ / ۲۹۷؛ تفسیر عیاشی، ۱ / ۱۸۴، ح ۸۵.

۳- ۳۳۴. سوره رعد، آیه ۲۱.

۴- ۳۳۵. بحارالانوار، ۹۶ / ۲۱۶، ح ۵ و تفسیر عیاشی، ۲ / ۹، ۲، ح ۳۴.

۵- ۳۳۶. امالی، شیخ صدوق / ۲۴۰.

توضیح

در مجمع البحرین گوید: قیراط نیم دانگ است، و از بعضی از اهل حساب نقل شده که قیراط در لغت یونان دانه خرنوب است و اصل آن قِرّاط به تشدید است، چون جمع آن قراریط می باشد، پس [راء به یاء]بدل شده است.(۱)

و در قاموس آمده: قیراط و قِرّاط - به کسر هر دو - وزنش در بلاد مختلف است، در مکه یک چهارم از یک ششم دینار است و در عراق نصف یک دهم دینار.

و در نهایه گوید: قیراط جزیی از اجزاء دینار است و آن در بیشتر بلاد نصف یک دهم دینار است، و اهل شام آن را یک جزء از بیست و چهار جزء می شمارند.

و در قاموس گفته: قِنْطار، وزن چهل اوقیه از طلا، یا هزار و دویست دینار، یا هزار و دویست اوقیه، یا هفتاد هزار دینار، یا هشتاد هزار درهم، یا صد رطل از طلا یا نقره، یا یک پوست گاو پر از طلا یا نقره می باشد.

و در مجمع البحرین آمده: در تفسیر آن (= قِنْطار) گفته شده: آن هزار و دویست اوقیه است، و به قولی: صد و بیست رطل، و به قولی: یک پوست گاو پر از طلا است و به قولی، نزد عرب آن را وزنی نیست.

و از تَغْلب نقل شده که: آنچه نزد بیشتر عرب ها معمول است چهار هزار دینار است، و هرگاه بگویند: قناطر مقنطره، دوازده هزار دینار است، و به

ص:۲۷۳

۱- ۳۳۷. مجمع البحرین، طریحی / ۳۴۰. ماده قرط.

قولی: هشتار هزار است، و مقنطره یعنی تکمیل شده، چنان که گویی: بدره مبدّره وألف مؤلّف، یعنی تامّ.

و از فرّاء آمده که: مقنطره چند برابر شده است، چنان که قناطر سه تا باشد و مقنطره نُه تا. و در حدیث آمده که: قنطار پانزده هزار مثقال از طلا است و مثقال بیست و چهار قیراط است، کوچک ترین آن ها همچون کوه احد است و بزرگ ترین آن ها مسافت بین آسمان و زمین.

و در معانی الاخبار، قنطار از حسنات به هزار و دویست اوقیه تفسیر شده و اوقیه از کوه احد بزرگ تر می باشد.

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب - و ظاهراً از کتاب رسائل کلینی نقل کرده - از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عَمْری رحمه الله خواستم که نامه ای را [به ناحیه مقدّسه حضرت صاحب الأمر علیه السلام]برساند که در آن از مسائلی که بر من مشکل شده بود پرسیده بودم، پس توقیع به خطّ مولایمان صاحب الزمان علیه السلام وارد شد ... تا آنجا که فرموده: و امّا اموال شما را ما نمی پذیریم مگر برای این که شما پاکیزه شوید، پس هر که می خواهد صله کند و هر که خواهد قطع نماید که آنچه خداوند به ما عطا کرده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است ... (۱) و آنچه روایت آوردیم ان شاء اللّه کفایت می کند.

دو نکته

دو نکته

و شایسته است دو نکته را تذکر دهیم:

ص:۲۷۴

۱- ۳۳۸. احتجاج، طبرسی، ۲ / ۲۸۱.

نکته اول

این که صله امام علیه السلام در مثل این زمان از صله امام در زمان ظهور دولت حقّه و تسلّط یافتن آن جناب بهتر است. و شاهد بر این است آنچه در کافی و غیر آن در حدیث مسندی از عمّار ساباطی آمده که گفت: به حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: کدام یک بهتر است، عبادت پنهانی با امام پنهان شده شما در دولت باطل یا عبادت در دوران ظهور حق و دولت آن با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمّار! به خدا که صدقه در سرّ، از صدقه آشکارا بهتر است، همین طور به خدا قسم! عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و با ترس از دشمنتان و یا در حال متارکه [مخالفان] با او بهتر است از کسی که خدای - عزّوجلّ - را در زمان ظهور حق با امام بر حق ظاهر در دولت حق عبادت نماید، و عبادت توأم با ترس در دولت باطل همچون عبادت و امنیت در دولت حق نیست.

و بدانید که هر کس از شما در این زمان نماز واجب خود را در وقتش به جماعت و به طور کامل به جای آورد و از دشمنش کتمان نماید، خداوند ثواب پنجاه نماز واجب به جماعت گزارده شده را برای او بنویسد و هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را فُرادی و در وقت خود به طور کامل و درست ادا نماید، خداوند - عزّوجلّ - ثواب بیست و پنج نماز واجب فرادی برای وی بنویسد و هر کدام از شما که یک نماز نافله را در وقتش به طور کامل به جای آورد خداوند برایش ثواب ده نماز نافله بنویسد، و هر کس از شما کار نیکی انجام دهد، خدای - عزّوجلّ - به جای آن برایش بیست حسنه بنویسد

و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزّوجلّ - چندین برابر خواهد ساخت، به شرط این که حسن عمل داشته باشد. و نسبت به دین و امام و جان خود تقیّه را به کار بندد و زبانش را حفظ کند، همانا خدای - عزّوجلّ - کریم است ... (۱) و در تأیید آنچه یاد کردیم این که: من در یکی از سال ها در خواب دیدم که شخص جلیل بزرگواری می فرمود: هرگاه مؤمن چیزی از مال خود را برای امامش در زمان غیبتش نثار نماید ثوابش همانند هزار و یک برابر ثواب مثل آن است که در زمان حضورش نثار کند.

می گویم: شاهد صدق این خواب و حقّانیت این گفتار این که امام صادق علیه السلام در خبر عمّار فرمود: و حسنات مؤمن از شما را خداوند - عزّوجلّ - چند برابر خواهد ساخت ... سپس استبعاد در آن را دفع کرد به این که فرمود: همانا خدای - عزّوجلّ - کریم است.

نکته دوم

این که صله امام علیه السلام در زمان غیبت با مصرف کردن مال در مصارف و مخارجی که می داند آن حضرت علیه السلام به آن ها رضایت دارد و محبوب اوست انجام می گیرد، با قصد صله او، مانند چاپ کردن کتاب هایی که مربوط به آن حضرت است، و بر پا کردن مجالس یادآوری آن جناب، و دعوت به او، و صله شیعیان و دوستانش به خصوص سادات علوی و علمای ترویج کننده شرع مقدس، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام،

۱- ۳۳۹. اصول کافی، ۱ / ۳۳۳، ح ۲.

و مانند این ها ... از گونه های صِلِه که بر اهل آن پوشیده نیست، از خدای تعالی برای خودم و سایر مؤمنین توفیق می خواهم.

سی و ششم: صله شیعیان و دوستان صالح امامان علیهم السلام

به وسیله مال

بـدین جهت این عمل را به طور جـداگانه ذکر کردیم که در بعضـی از نصوص وارد شده و به آن ترغیب گردیده است، چنان که در من لایحضـره الفقیه آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نتواند ما را صِلِه نماید، باید دوستان [شیعیان]صالح ما را صـله کنـد که ثواب صِلِه ما برای او نوشته می شود، و هر کس نتوانـد ما را زیارت کند، صالحین از دوسـتانمان را دیدار نماید ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.

و در کتاب کامل الزیارات به سند خود از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام آمده که فرموده است: هر کس نتواند ما را زیارت کند پس صالحین از دوستانمان را دیدار نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود، و هر کس نتواند ما را صِلِه نماید، افراد صالح از دوستان ما را صله کند، ثواب صِلِه ما برای او نوشته می شود.(1)

و در کتاب تهذیب به سند خود از آن حضرت آورده که فرمود: «کسی که

۱- ۳۴۰. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

نمی توانـد مـا را زیارت کنـد پس برادران صالـح خود را زیارت نمایـد که ثواب زیارت ما برایش نوشـته می شود، و هر کس نتواند ما را صِلِه نماید پس برادران صالحش را صِلِه نماید ثواب صِلِه ما برایش ثبت می گردد» (۱).

سی و هفتم: خوشحال کردن مؤمنین

چون که این کار مایه سرور و خرسندی مولایمان صاحب الزمان علیه السلام می باشد، و خوشحال کردن مؤمنین هم با کمک کردن آن ها به وسیله مال انجام می شود، و هم با کمک کردن به بدن، و گاهی با برآوردن حوائج و برطرف کردن غصه های آنان، و با وساطت و شفاعت در حق ایشان، و به وسیله دعا کردن در حق آنان، و یا احترام نمودن آن ها، و هم با یاری خاندان و فرزنـدان ایشان، و نیز با قرض دادن به آن ها، یا به تعویق انداختن مطالبه قرض هایی که بر عهده آن ها است، و یا به غیر این هـا از گونه هـای خرسـند نمودن مؤمنین که بر پوینـدگان آن راه هـا پوشـیده نیست، پس هرگـاه مؤمن محب اهل البیت علیهم السـلام با انجام دادن این کارها نیّت می کنـد که حضـرت صاحب الأمر علیه السـلام را خوشـحال و مسـرور نماید به آن ثواب نایل می آید، اضافه بر سایر ثواب های بزرگی که برای خوشحال کردن مؤمنین مهیّا گردیده است.

و بر آنچه توجه دادیم دلالت می کند روایتی که در کافی از امام صادق علیه السـلام آمده که فرمود: کسـی از شما نپندارد که چنان که مؤمنی را شاد و مسرور نماید تنها او را شادمان کرده، بلکه واللّٰه ما را خوشحال ساخته بلکه سوگند به خدا

۱– ۳۴۱. تهذیب، شیخ طوسی، ۶ / ۱۰۴.

رسول خداصلی الله علیه وآله را خوشحال نموده است(۱). و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس مؤمنی را شاد نماید رسول خداصلی الله علیه وآله را مسرور نموده، و هر کس بر رسول خداصلی الله علیه وآله سرور وارد کند آن سرور را به خداوند رسانیده و همین طور است هر که بر مؤمن اندوهی وارد کند.(۲)

و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: خداوند - عزّوجلّ - به داوودعلیه السلام وحی فرستاد که: همانا بنده ای از بندگان من حسنه ای به جای می آورد پس بهشت خود را بر او مباح می سازم، داوود عرضه داشت: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ خداوند فرمود: بر بنده مؤمنم سروری وارد نماید هرچند به وسیله یک دانه خرما باشد. داوود گفت: پروردگارا سزاوار است هرکه تو را شناسد امیدش را از تو قطع نکند.(۳) و روایات در این باره بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

سی و هشتم: خیرخواهی برای آن حضرت علیه السلام

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام آمده که: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خدای - عزّوجل - به هیچ دوست خود که جانش را به اطاعت و خیرخواهی امامش به زحمت انداخته نظر نیفکند مگر این که او در رفیق

۱- ۳۴۲. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

۲- ۳۴۳. اصول کافی، ۲ / ۱۹۲.

۳- ۳۴۴. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

اعلی [دسته پیغمبران و صدّیقان و شهدا و صالحین که در بهشت قرین هم باشند] با ما باشد(۱). و در همان کتاب به سند صحیح یا موثّقی همچون صحیح از حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام آمده که: رسول خداصلی الله علیه وآله در مسجد خیف برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: خداوند خُرّم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و حفظ نماید و به کسی که آن را نشنیده برساند، که بسا کسی حامل فقه است ولی فقیه نیست، و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خودش برساند، سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی در آن ها خیانت نکند؛ اخلاص عمل برای خدا، و نصیحت و خیراندیشی برای امامان و پیشوایان مسلمین، و ملازمت جماعت آن ها، زیرا که دعوت آنان فراگیرنده است هر آن که را به دنبال ایشان باشد. مسلمانان برادرند، خونشان برابر است و کم ترین افرادشان در برقراری پیمان شان کوشش می نماید.(۲)

و در همان کتاب در حدیث مرسلی از مردی از قریش روایت آمده که گوید: سفیان ثوری به من گفت: مرا به خدمت جعفر بن محمدعلیهما السلام ببر. می گوید: با او به خدمت آن جناب رفتیم ولی وقتی رسیدیم که سوار مرکبش شده بود. سفیان عرضه داشت: ای اباعبداللَّه! خطبه ای که رسول خداصلی الله علیه وآله در مسجد خیف فرموده است، برایمان بازگو کن. فرمود: بگذار اکنون دنبال کار خود بروم، بعد که برگشتم برایت بیان می کنم، چون سوار شده ام. عرضه

۱- ۳۴۵. اصول کافی، ۱ / ۴۰۴.

۲- ۳۴۶. اصول کافی ۱ / ۴۰۳.

داشت تو را به خویشاوندی ات با رسول خدا سوگند که این مطلب را [هم اینک] برایم حدیث فرمایی پس آن جناب پیاده شد و سفیان گفت: دستور فرمایید تا دوات و کاغذ برایم بیاورند که آن را از زبان شما بنویسم. پس آن حضرت دوات و کاغذ فراخواند و فرمود بنویس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم خُطْبَهُ رَسُولِ اللَّهِ فِی مَسْجِدِ الْخِیفِ: نَظَرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقالَتِی فَوَعاها وَبَلَّغَها مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ أَیُّهَا النّاسُ لِیُبَلِّغَ الشّاهِدُ الغائِبَ، فَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ لَیْسَ بِفَقِیهٍ، وَرُبَّ حامِلِ فِقْهٍ إِلی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، ثَلاثٌ لا یَغُلُّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرَءٍ مُسْلِمٍ: إِخْلاصُ العَمَلِ للَّهِ وَالنَّصِیحَهُ لِأَئِمَّهِ المُسْلِمِینَ وَاللُّزُومُ لِجَماعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِیطَهٌ مِنْ وَرآئِهِمْ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ تَتَکافَئُ دِمآؤُهُمْ وَهُمْ یَدٌ عَلی مَنْ سِواهُمْ یَسْعی بِذِمَّتِهِمْ أَدْناهُمْ»

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، خطبه رسول خداصلی الله علیه وآله در مسجد خیف؛ خداوند خرّم بدارد بنده ای را که سخن مرا بشنود و آن را در دل جای دهد و به کسی که آن را نشنیده برساند. ای مردم! باید حاضرین به غائبین برسانند، بسا کسی که فقه دارد ولی فقیه و درک کننده نیست و بسا کسی معارف و دستورات فقهی را به فقیه تر و داناتر از خویش نقل می کند. سه چیز هست که قلب هیچ فرد مسلمانی در آن ها خیانت نکند: إخلاص عمل برای خدا نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین و ملازمت جماعت ایشان، زیرا که دعوتشان (دعایشان) تمام کسانی را که در پی آنهایند فرا می گیرد، مؤمنین برادرند و خونشان برابر، آنان بر دیگران از غیر خودشان هم دستند، کوچک ترین شان برای اجرای پیمان شان کوشا است.

سفیان این حدیث را نوشت و بر آن حضرت باز خواند. آن گاه حضرت

صادق علیه السلام سوار شد و رفت. من و سفیان نیز آمدیم، در میان راه به من گفت: به جای خود باش تا من در این حدیث نظری بیفکنم و دقّتی کنم، به او گفتم: به خدا قسم ابو عبداللّه علیه السلام با بیان این حدیث برگردن تو حقّی انداخته که هرگز از گردنت نرود. گفت: کدام حق؟ گفتم: در این عبارت سه چیز است که دل مسلمان در آن ها خیانت نکند: اوّل اخلاص عمل برای خدا که ما آن را فهمیدیم، ولی دومی که نصیحت و خیراندیشی برای ائمه مسلمین، این ها کدام ائمه هستند که خیراندیشی برای آنان بر ما لازم است؟ معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم؟ و کسانی که شهادت شان نزد ما قبول نیست و نماز پشت سر آن ها جایز نمی باشد؟ و سومی که ملازمت جماعت آن ها است، منظور کدام جماعت است؟ آیا جماعت مُرجئه که می گویند هر که نماز نخواند روزه هم نگیرد غسل جنابت هم نکند خانه کعبه را هم ویران سازد و مادرش را هم نکاح نماید، تنها با نام مسلمانی که بر خود نهاده در ایمان به درجه جبرئیل و میکائیل است؟ یا مقصود قَدَری ها هستند که معتقدند آنچه خدا بخواهد نمی شود و آنچه ابلیس بخواهد می شود؟ یا جماعت حروری ها و خوارج که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری می جویند و او را کافر می دانند؟ یا جماعت جهمی که قائل است: ایمان تنها خداشناسی است و بس؟ سفیان گفت: وای بر تو در معنی این دو جمله از حدیث چه می گویند؟ گفتم: می گویند: منظور از امامی که نصیحت و خیراندیشی برای او بر ما واجب است علی بن ابی طالب علیه السلام است، و مقصود از جماعتی که

ملازمت آن ها واجب است خانـدان اوست. راوی می گویـد: دیدم آن نوشـته را گرفت و پاره کرد سـپس به من گفت: از این مطلب به کسی خبر مده.(۱)

یادآوری

در مکرمت چهلم و مکرمت پنجاه و نهم از بخش پنجم کتاب مطالبی که بر این موضوع دلالت دارنـد گـذشت، بدانجا مراجعه شود.

توضیح و بیان

این که پیغمبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «ثَلاثٌ لا یَغُلُّ عَلَیْهِنَّ قَلْبُ امْرَءٍ مُسْلِمٍ» احتمال می رود «یَغل» به فتح یاء از باب غلول به معنی خیـانت باشـد، و ظـاهرش همین است، چنان که در فرموده خـدای تعالی آمـده: «وَما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَغُلَّ وَمَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ القِیامَهِ» (۲)؛ و هیـچ پیغمبری را نشایـد که خیـانت کنـد و هر کس خیانت کنـد روز قیامت خیانت خویش را به همراه آورد. و احتمـال دارد که از بـاب «غِلّ» به معنی کینه و دشـمنی باشـد، چنـان که در فرموده خـدای تعالی آمـده: «وَنَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» (۳)؛ و آنچه از حقـد و کینه در سـینه داشـتند برکَنیم. و بنـابراین دو احتمـال؛ امکـان دارد که جمله حـدیث خبریّه باشـد، و ممکن است إنشـاء باشـد. و محتمل است که «یُغَل» به ضمّ یاء از باب غُل باشـد، همچنان که در فرموده خـدای تعالی آمـده: «غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ» (۴)؛ دسـتشان [یهود] بسـته [و در غُل و زنجیر]باد. و این ضـدّ فراخی سـینه و شـرح صـدر است، و موافق فرموده خدای تعالی: «قَولِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ» (۵)؛

۱- ۳۴۷. اصول کافی، ۱ / ۴۰۳.

۲- ۳۴۸. سوره آل عمران، آیه ۱۶۱.

۳- ۳۴۹. سوره اعراف، آیه ۴۳.

۴- ۳۵۰. سوره مائده، آیه ۶۴.

۵- ۳۵۱. سوره نساء، آیه ۱۵۵.

و گفتنـد دل های ما در پرده و غلاف است بلکه خداونـد بر اثر کفرشان بر آن ها مهر زده است. و بنابر تمام احتمالات: ممکن است «عَلَی» در کلمه «علیهنّ» برای اسـتعلای معنـوی باشـد، و شایـد که به معنی «فی = در» باشـد، ماننـد فرموده خـدای تعـالی: «وَدَخَلَ المَدِینَهَ علی حِینَ غَفْلَهٍ مِنْ أَهْلِها» (۱)؛ و [موسی]داخل شهر شد در هنگام غفلت اهل آن. و ممکن است به معنی «مَعَ = با» باشـد، ماننـد فرموده خدای تعالی: «وَآتَی المالَ عَلی حُبِّهِ» (۲)؛ و دارایی اش را بـا وجود دوست داشـتن آن بپردازد. و یا این که برای سببیت باشد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَلِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ» (۳)؛ و تا خداوند را به سبب این که هدایت تان فرمود به عظمت یاد کنید.

و کلمه «مسـلم» احتمـال می رود که منظـور از آن اعم از مؤمن [و مسـلمان غیر مؤمن]باشـد، و یـا این که منظور از آن اخصّ - یعنی مؤمن کامل - باشد. و «النَّصیحه» از باب نُصْح است، و آن در اصل خلوص می باشد، و بدین جهت آن را نصیحت نامیده اند که از آمیختگی با غرض های نفسانی خالص است. و نصـیحت گاهی در قصد خیر برای منصوح له (= کسـی که نصیحتش را خواسـته) به کار می رود، و گاهی در هر کار یا قولی که به وسیله آن برای منصوح له خیر می خواهد. و «اللُّزُومُ لِجَماعَتِهِمْ»: ظاهراً مقصود جماعت امامان علیهم السـلام است، یعنی مؤمن کسـی است که به تمامی آنان معتقد باشد و به همه اقرار کند، و این که هر کس یکی از آنان را انکار نماید چنان است که همه را

ص:۲۸۴

۱- ۳۵۲. سوره قصص، آیه ۱۵.

۲- ۳۵۳. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۳- ۳۵۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

انکـار کرده باشـد. «فَأَنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرآئِهِمْ»: ظاهراً ضـمير نخستين به امامان عليهم السـلام برمی گردد و ضـمير دوم به مسـلمانان، و محتمـل است که «دعوت» به معنی دعـا باشـد، و احتمـال دارد که منظور، دعوت مردم به ايمـان و شـناخت دلائل آشـکار و آثـار روشن امامـان عليهم السـلام باشـد، که ايشاننـد دعوت کننـدگان خلق به سوی خداونـد، و دلالت کننـدگان به خداوند با زبان و افعال و صفات و معجزات و کرامات شان. و حاصل از احتمالات ياد شده در معنی حديث چند وجه است:

وجه اول

اين که اين امور سه گانه چيزهايی هستند که می بايست دل هيچ مسلمانی در آن ها خيانت نکند، و اين وجه مبتنی بر آن است که جمله را انشائيه، و «علی را به معنی «فی» و نصيحت را به معنی قصد خير برای منصوح بدانيم.

بنـابراين امور سه گـانه قلبی خواهنـد بود و کارهـا و اعمـال قالبی و بـدنی بر آن ها مترتّب می شونـد و از آن ها سرچشـمه می گيرنـد، و اين حـديث شـريف درصـدد بيـان تکـاليف قلبی است که متعلق به مکلّف است و به خـدای تعـالی و اوليای اوعليهم السـلام مربوط می باشـد، پس اخلاص در عمل راجع به خـدای - عزّوجلّ - است، و قصد خير برای اوليای او، و لزوم جماعت ايشـان؛ هر دو به رسـول خـدا و خلفـای برحـقّ آن حضـرت - صـلوات اللّٰه عليهم اجمعين - راجـع است، و اين دو بـدين گونه حاصل می شوند که دل مؤمن با قصد خير برای آنان و ملازمت همه ايشان اهتمام داشـته باشد، و دست يازيدن و روی آوردن به غير ايشان از کسانی که مقام آنان را - به ناحق - ادعا می کنند قصد نکند، و اين يک وظيفه

و تکلیف اسلامی است بر عهده همه افراد بشر، بی هیچ تفاوتی بین مسلمان و کافر، زیرا که کفّار نیز به این امر و تکالیف شرعی إلهی دیگر موظّف هستند.

و این که در اینجا و در سایر احکام خصوص مسلمان یاد گردیده، به جهت شرافت دادن به اوست که حکم و خطاب متوجه او می گردد به سبب توجّه او به حق تعالی و گرفتن معالم دین و برای خواری کافر است و روی گردانیدن از او به سبب اعراض او از حق، خدای – عزوجلّ – فرموده: «نَسْوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ» (۱)؛ خداوند را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد. و او – تبارک و تعالی – فرموده: «وَیُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِینَ» (۲)؛ و خداوند ستمکاران را گمراه می گرداند. و او – عزّ اسمه – فرموده: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَلَمْ یُرِدْ إِلَّا الحَیاهَ الدُّنْیا» (۳)؛ پس تو [ای رسول]اعراض کن از هر کسی که از یاد ما روی گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست.

وجه دوم

این که امور یاد شده – یعنی اخلاص و نصیحت برای امامان و ملازمت آن ها – وسایل و اسباب حفظ شدن دل از خیانت باشد. و این وجه مبتنی بر آن است که جمله خبریّه؛ و «علی» به معنی «مَعَ» یا برای سببیّت باشد، و نصیحت – بنابر این وجه – ممکن است نصیحت قلبی منظور باشد، که خیر خواستن برای منصوح در همه چیزهایی که متعلق به اوست، و شاید که نصیحت در کارهای بدنی و مصارف مالی مراد باشد، و آن هر فعل یا قولی است که مراد از آن خیر برای منصوح است.

۱– ۳۵۵. سوره توبه، آیه ۶۷.

۲– ۳۵۶. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۳– ۳۵۷. سوره نجم، آیه ۲۹.

وجه سوم

این که جمله خبریه باشد، و حدیث - بنابر این وجه - درصدد بیان علایم مؤمن است، یعنی مسلمان واقعی که در قران مجید به فرموده خدای - عزّوجلّ - چنین توصیف گردیده: «وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى (۱)؛ و هر کس روی تسلیم به سوی خداوند آورد و نیکوکار باشد همانا به محکم ترین رشته [الهی]چنگ زده است. زیرا حقیقت ایمان معرفت خدای - عزّوجل - و اخلاص عمل برای اوست، وشناخت اولیای امر (رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام) و ملازمت ایشان، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می باشد، و این ها اموری است که دل مسلمان واقعی در آن ها خیانت نمی کند، و این وجه سازگار است با این که «يَغِلُّ» از باب غلول به معنی خیانت باشد، و هم با این که از غُلّ ضد انشراح و گشایش باشد، چنان که پوشیده نیست.

وجه چهارم

این که جمله خبریه باشد و «يُغَل» به ضم یاء به صورت فعل مجهول خوانده شود، و «علی به معنی «مَعَ» یا برای سببیت باشد و «مسلم» را به معنی معروفش بگیریم یعنی اعمّ از مؤمن و غیر مؤمن، و منظور از «ائمه مسلمین» امیرالمؤمنین و امامان معصوم از فرزندان آن حضرت علیهم السلام باشد. و حاصل معنی این که هر مسلمانی که این امور یعنی: اخلاص عمل برای خداوند، و نصیحت برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت ایشان، در او جمع گردد، دلش باز [و روشن]می شود و از مُهر خوردن بر قلب محفوظ می ماند، و از کسانی خواهد بود که خداوند سینه اش را برای اسلام گشایش

ص:۲۸۷

۱- ۳۵۸. سوره لقمان، آیه ۲۲.

داده، و از نورانیّتی از سوی پروردگارش برخوردار است، و چنانچه این امور در او جمع نگردد خداوند بر دلش مُهر بطلان می زنـد، و مصـداق فرموده خدای تعالی می شود که: «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ» (۱)؛ و گفتند دل های ما در پرده و غلاف است، بلکه خداونـد به سـبب کفرشـان بر آن ها مهر زده است. زیرا که کفر مراتب و درجه هایی دارد که یکی بـدتر از دیگری است و هر مرتبه را آثار خاصّی است - پناه به خدای تعالی - همچنان که ایمان نیز مراتب و درجاتی دارد که بعضـی برتر از بعض دیگر است، و برای هر مرتبه از آن آثار خاصـی هست، از خداوند متعال خواستاریم که به ما توفیق عنایت فرماید برای تکمیل مراتب ایمان و نصیحت برای مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قدم برداریم.

تتمّه مطلب و تذکر

بـدان که نصـیحت گر نسـبت به امام زمانش علیه السـلام - بنابر آنچه یاد کردیم و بیان داشتیم - کسـی است که وضع خود را مراقب باشد و بر کارهایش مواظبت نماید، به طوری که افعال و نیّت هایش که راجع به امام زمانش علیه السلام است از هر چه مایه نارضایتی و هتک احترام امامش هست بر کنار و خالص باشد، و همه جا رعایت کند که خیر مولایش علیه السلام چیست، و مقصود همـان است، که برای هر رهرو حاصـل نمی گردد مگر بـا مراقبت تام و مواظبت پیوسـته و مـداوم، و بینش در دین و همنشینی اهل تقوی و یقین و دوری از اهل تردید و فاسقین، و اگر کسی را نیافت که چنین اوصافی داشته باشد تا با او

۱- ۳۵۹. سوره نساء، آیه ۱۵۵.

مجالست نماید، در خانه خود بنشیند، و سکوت را پیشه کند، و هرگاه از همنشینی با کسانی که مجالست با آنان شایسته نیست ناگزیر باشد به قدر ضرورت اکتفا نماید، و ان شاء اللّٰه مطالبی که بر این امور دلالت دارد خواهیم آورد.

سی و نهم: زیارت کردن آن حضرت علیه السلام

به وسیله توجه نمودن به آن جناب و سلام کردن بر او در هر مکان و زمان به طور عموم، و در بعضی از جاها و زمان ها به طور خاص، و فضیلت و چگونگی آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء اللّٰه تعالی شأنه.(۱)

چهلم: دیدار مؤمنین صالح و سلام کردن بر آنان

به قصد نایل شدن به فضیلت و فیض زیارت آن حضرت و سلام کردن بر آن جناب - صلوات اللّٰه علیه - و در مطلب سی و ششم آنچه مایه بشارت و چشم روشنی اهل اخلاص و یقین است، که بر این معنی دلالت دارد گذشت.

چهل و یکم: درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام

و آنچه بر فضیلت و تأکید آن دلالت دارد چند امر است، از جمله:

۱- ۳۶۰. متأسفانه اجل مهلت نداده تا مؤلف بزرگوار رحمه الله خاتمه کتاب را بنویسد و از فواید آن محروم گشته ایم، شاید خداوند بر این حقیر منّت نهد و بر انجام این مهم توفیق دهد و عنایت خاصّ مولی صاحب الزمان علیه السلام شامل حال این حقیر گردد، تا برخی از رسوم غلامی و چاکری آن جناب را رقم زنم. {مترجم}

۱ - این که درود و صلوات از اقسام دعا کردن است، پس تمام آنچه در فضیلت دعا برای آن حضرت رسیده شامل آن نیز می شود، چون صلوات از ناحیه ما درخواست رحمت از خداوند - عزّوجل - است، و با رحمت او امور دنیا و آخرت سامان می گیرد. بنابراین هرگاه ما بر امام زمان مان علیه السلام درود فرستیم به این که بگوییم: «اَللَّهُمَّ صَلِّ علی مَوْلانا وَسَیِّدِنا صاحِبِ الزَّمانِ» یا با امثال این عبارت صلوات بفرستیم، این کار طلب رحمت برای آن حضرت است در تمام اموری که در دنیا و آخرت متعلق به او است. پس در این خواسته ما از خداوند - عزّ اسمه - طلب کردن حفظ آن جناب و حفظ یاران و دوستانش از هرگونه گزند، و درخواست هرگونه همّ و غم از قلب مقدّسش و دل دوستانش و تقاضای تعجیل فَرَج و ظهورش، و موجبات خشنودی اش از جهت پیروزی بر دشمنان دین و برپا سازی کارهای نیک و گسترش عدل در سراسر زمین، و رستگاری پیروان و مؤمنان به واسطه آن حضرت به بهشت، و ... از اقسام مختلف رحمت واسعه الهی که به اولیای خود اختصاص داده و شماره آن ها را کسی جز خودش نمی داند، در این صلوات ما نهفته است. از درگاه خدای تعالی خواهانیم که ما را از یاران مولایمان صاحب الزمان علیه السلام قرار دهد و از دوستانش که در دنیا و آخرت عنایتش را به آنان اختصاص می دهد محسوب فرماید، که او نزدیک و اجابت کننده دعا است.

۲ - تمام آنچه در فضیلت صلوات فرستادن بر خاندان پیغمبر علیهم السلام روایت شده، و روایاتی که دلالت دارند بر این که درود فرستادن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جز

با درود فرستادن بر ایشان علیهم السلام تمام نیست، که این روایات بسیار و در کتب اخبار ذکر گردیده است.

۳ - وارد شدن صلوات بر خصوص آن حضرت علیه السلام در بسیاری از دعاهایی که از امامان علیهم السلام رسیده، و این بر کسی که پیرامون این مطلب جستجو نماید پوشیده نمی ماند.

۴ - وارد شدن طلب توفیق برای درود فرستادن بر آن حضرت علیه السلام به طور خاص در دعایی که از ناحیه شریف آن جناب به واسطه شیخ اجل ابوعمرو عَمری روایت گردیده، ما دعای مزبور را در بخش هفتم کتاب آوردیم و محل شاهد از آن دعا این عبارت است: «و ذکر آن حضرت و انتظارش و ایمان و یقین قوی به او در ظهورش و دعا برای آن جناب و درود فرستادن بر او را از یاد ما مبر ... ».

۵ - امر به درود فرستادن بر آن جناب به طور خاص در اخبار متعدد. و از جمله در روایتی که سید اجل علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع و دیگران به طور مسند از مولایمان حضرت حسن بن علی عسکری علیه السلام آورده اند، که بر هر کدام از امامان علیهم السلام به طور خاص صلواتی یاد فرموده، و در آن روایت صلوات بر ولیّ امر منتظر حضرت حجه بن الحسن علیه السلام چنین آمده است: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَابْنِ أَوْلِیآئِکَ الَّذِینَ فَرَضْتَ طاعَتَهُمْ وَأَوْجَبْتَ حَقَّهُمْ وَأَذْهَبْتَ الرِّجْسَ وَطَهَّرْتَهُمْ تَطْهِیراً. اَللّٰهُمَّ انْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ لِدِینِکَ وَانْصُرْ بِهِ أَوْلِیآئَکَ وَأَوْلِیآئَهُ وَشِیعَتَهُ وَأَنْصارَهُ وَاجْعَلْنا مِنْهُمْ. اَللّٰهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ کُلِّ طاغٍ وَباغٍ

وَمِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَاحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ وَاحْرُسْهُ وَامْنَعْهُ مِنْ أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ وَاحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَآلَ رَسُولِكَ وَأَظْهِرْ بِهِ العَدْلَ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ وَالنْصُرْ ناصِرِيهِ وَاخْذُلْ خاذِلِيهِ وَاقْصِمْ بِهِ جَبابِرَةَ الكُفْرِ وَاقْتُلْ بِهِ الكُفّارَ وَالمُنافِقِينَ وَجَمِيعَ المُلْحِدِينَ حَيْثُ كانُوا مِنْ مَشارِقِ الأَرْضِ وَمَغارِبِها وَبَرِّها وَبَحْرِها وَسَهْلِها وَجَبَلِها وَامْلَأْ بِهِ الأَرْضَ عَدْلاً وَأَظْهِرْ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلامُ وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصارِهِ وَأَعْوانِهِ وَأَتْباعِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ ما يَأْمُلُونَ وَفِي عَدُوِّهِمْ ما يَحْذَرُونَ إِلهَ الحَقِّ رَبَّ العالَمِينَ آمِينَ»

خدایا! بر ولیّ ات و فرزند اولیائت درود فرست، آنان که اطاعتشان را فرض دانسته و حقشان را واجب فرموده ای، و هرگونه پلیدی و رجس را از آنان دور داشته و آنان را از هرگونه آلودگی و عصیان پاک و مبرّا ساخته ای، بار خدایا! او را یاری فرمای و به (دست) او دینت را یاری کن و به وجود او دوستانت و دوستان و شیعیان و یاران او را پیروزمند گردان، و ما را هم از آنان قرار ده. بار خدایا او را از شرّ هر سرکش و ظالم و از شر تمام خلق خود در پناهت محفوظ بدار، و او را از پیش رو و پشت سر و طرف راست و چپ (از همه حوادث ناگوار) محافظت فرمای، و از رسیدن هرگونه بدی و ناملایمی به ساحت مقدسش ممانعت و حضرتش را از آن ها حراست بنمای، و در وجود او (دین و آیین) رسول و آل رسولت را محفوظ بدار، و به (دست) او عدل و داد (مطلق و همه جانبه) را آشکار ساز، و با نصرت (مخصوصت) او را تأیید گردان، و یاری کنندگانش را یاری کن، و مخالفانش را خوار بنمای، و به (قدرت) او سرکشان و جبّاران کفر پیشه را

در هم بشکن، و به (تیغ) او کفار و منافقین و تمامی ملحدین را در هر کجای از مشارق و مغارب زمین و خشکی و دریا و کوه و صحرا هستند همه را به هلاکت برسان، و زمین را به (ظهور) او آکنده از عدل کن، و دین پیغمبرت - که بر او و آل او سلام باد - را به (دست) او (در سراسر عالم) ظاهر (و غالب) گردان، و ای خدا مرا از یاران و مددکاران و پیروان و شیعیانش قرار ده، و آنچه آل محمدعلیهم السلام آرزومندند (از ظهور حق و حکومت اسلام) در زمان حیات من آشکار کن، و آنچه در مورد دشمن خود امید دارند (که خوار و نابود گردند) به من بنما، ای خدای بر حق؛ پروردگار عالمیان؛ دعایم را مستجاب کن.(۱)

تذکّر: در آخر بخش هفتم صلواتی را که مشتمل بر دعا برای آن حضرت علیه السلام می باشد، از مصباح الزائر روایت آوردیم، این تذکر را غنیمت شمرده و به آن صلوات رجوع نمایید.

چهل و دوم: هدیه کردن ثواب نماز به آن جناب علیه السلام

و دلیل بر این، روایتی است که سیّد بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع آورده. وی گوید: ابومحمد صیمری حدیث آورد، گفت: حدیث کرد ما را ابوعبد اللَّه احمد بن عبد اللَّه بجلی به سندی که به امامان علیهم السلام بالا برده که فرمودند: هر کس ثواب نماز خود را برای رسول خدا و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت علیهم السلام قرار دهد، خداوند ثواب نمازش را آن قدر

۱- ۳۶۱. جمال الاسبوع، ۴۹۳.

افزایش می دهد که از شمارش آن نَفَس قطع می گردد و پیش از آن که روحش از بدنش برآید به او گفته می شود: ای فلان! هدیه تو به ما رسید، پس امروز روز پاداش و تلافی کردن [نیکی های] تو است، دلت خوش و چشمت روشن باد به آنچه خداوند برایت مهیّا فرموده، و گوارایت باد آنچه را به آن رسیدی. راوی گوید: [به امام علیه السلام]عرض کردم چگونه نمازش را هدیه نماید و چه بگوید؟ فرمود: نیّت می کند ثواب نمازش را برای رسول خداصلی الله علیه وآله ... (۱)

مصنّف این کتاب محمد تقی موسوی - عفی اللّه تعالی عنه - می گوید: مقتضای این حدیث شریف، مستحب بودن هدیه ثواب نمازها به طور مطلق - چه واجب و چه مستحب - به رسول خداصلی الله علیه وآله یا حضرت صاحب الدار(۲) یا سایر ائمه اطهارعلیهم السلام می باشد و آنچه پس از این کلام در سخنان امام علیه السلام آمده، گواه بر این است.

چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص

چهل و سوم: هدیه نماز مخصوص

این که شخص مؤمن نماز مخصوصی به عنوان هدیه به آن حضرت علیه السلام یا به یکی از امامان علیهم السلام به جای آورد و هیچ حدّ و وقت و شماره ای برای این نماز نیست و مؤمن به مقدار محبّت و توانایی اش به محبوبش هدیه تقدیم می کند و برحسب طاقتش او را خدمت می نماید. و دلیل بر آنچه یاد کردیم آن است که در حدیث سابق پس از آن عبارت آمده است: و اگر بتواند بر پنجاه رکعت

۱- ۳۶۲. جمال الاسبوع، ۱۵.

۲- ۳۶۳. صاحب الدار از جمله القاب مولایمان حضرت مهدی علیه السلام می باشد. {مؤلف}.

نماز چیزی را بیفزاید - هرچند در هر روز دو رکعت باشد - و آن دو رکعت را به یکی از ایشان علیهم السلام هدیه نماید، پس آن دو رکعت نماز را همچون نمازهای واجب آغاز کند که هفت تکبیر یا سه تکبیر بگوید، یا در هر رکعت یک تکبیر. و پس از تسبیح رکوع و سجود در هر رکعت سه مرتبه بگوید: «صَلَّى اللّٰهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبينَ الطّاهِرِينَ» و چون تشهّد گفت و سلام داد، بگوید: «اَللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْكَ السَّلامُ يا ذَا الجَلالِ وَالإِكْرام صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مَحَمَّدٍ الطَّيِّبينَ الطّاهِرِينَ الأَخْيارِ وَأَبْلِغْهُمْ أَفْضَلَ التَّحِيَّهِ وَالسَّلام. اَللَّهُمَّ إِنَّ هذِهِ الرَّكَعاتِ هَدِيَّةٌ مِنِّى إِلى عَبْدِكَ وَنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ خاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ المُرْسَلِينَ. اَللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْها مِنِّى وَأَبْلِغْهُ إِيّاها عَنِّى وَأَثِبْنِى عَلَيْها أَفْضَلَ أَمَلِى وَرَجآئِى فِيكَ وَفِى نَبِيِّكَ وَوَصِيِّ نَبِيِّكَ وَفاطِمَهَ الزَّهْرآءِ ابْنَهِ نَبِيِّكَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ سِبْطَىْ نَبِيِّكَ وَأَوْلِيآئِكَ مِنْ وُلْدِ الحُسَيْنِ علیهم السلام يا وَلِيَّ المُؤْمِنِينَ يا وَلِيَّ المُؤْمِنِينَ يا وَلِيَّ المُؤْمِنِينَ»

خدایا! تویی سلامت دهنده و سالم از هر عیب، و سلامت از [سوی]تو است. ای صاحب جلال و بزرگواری! برمحمد و آل محمدعلیهم السلام آن پاکیزگان پاک بهترین خلق درود فرست و برترین تحیت وسلام را به ایشان برسان. بار خدایا! به درستی که این رکعات هدیه ای از من است به بنده و پیغمبر و رسول تو محمد بن عبد اللّٰه خاتم پیغمبران و سیّد رسولان. خدایا! پس این [هدیه] را از من بپذیر و از من به او برسان و پاداش مرا بهترین آرزوهایم قرار ده و به مقدار امیدم درباره تو و درباره پیغمبرت و وصی پیغمبرت و فاطمه زهرا دخت پیامبرت و حسن و حسین دو سبط و نواده پیامبرت و اولیائت از فرزندان حسین علیهم السلام ای ولیّ مؤمنین ای ولیّ مؤمنین ای ولیّ مؤمنین.(۱)

ص:۲۹۵

۱- ۳۶۴. جمال الاسبوع، ۱۵.

نماز هدیه به امیر المؤمنین علی علیه السلام

پس از دو رکعت نماز، دعای مذکور را تا «افضل التحیه والسلام» بخواند، سپس بگوید: «اَللّهُمَّ إنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنّی إلی عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنَ عَمِّ نَبِیِّکَ وَوَصِیِّهِ أَمِیرِ المُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِبٍ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَصِیِّ نَبِیِّکَ وفاطِمَهَ الزَّهْرآءِ ابْنَهِ نَبِیِّکَ وَالحَسَنِ وَالحُسَیْنِ سِبْطَیْ نَبِیِّکَ وَأَوْلیآئِکَ مِنْ وُلْدِ الحُسَیْنِ یا وَلِیَّ المُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ المُؤْمِنِینَ».

هدیه به فاطمه زهراعلیها السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنّی إلَی الطّاهِرَهِ المُطَهَّرَهِ الطَّیِّبَهِ الزَّکِیَّهِ فاطِمَهَ بِنْتِ نَبِیِّکَ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَصِیِّ نَبِیِّکَ وَفاطِمَهَ الزَّهْرآءِ ابْنَهِ نَبِیِّکَ وَالحَسَنِ وَالحُسَیْنِ سِبْطَیْ نَبِیِّکَ وَأَوْلِیآئِکَ مِنْ وُلْدِ الحُسَیْنِ یا وَلِیَّ المُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ المُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام حسن علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنّی إلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ الحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ المُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ المُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام حسین علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنّی إلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ الطَّیِّبِ الطّاهِرِ الزَّکِیِّ الرَّضِیِّ الحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ الُمجْتَبی اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما

أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام علی بن الحسین (زین العابدین)علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ زَیْنِ العابِدِینَ عَلِیِّ بْنِ الحُسَیْنِ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی وَأَبْلِغْهُ إِیّاهُما عَنِّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام محمد بن علی (باقر)علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الباقِرِ عِلْمِکَ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی وَأَبْلِغْهُ إِیّاهُما عَنِّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام جعفر بن محمد (صادق)علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنِّی وَأَبْلِغْهُ إِیّاهُما عَنِّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام موسی بن جعفر (کاظم)علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ مُوسَی بْنِ

جَعْفَرٍ وارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إِیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام علی بن موسی (رضا)علیه السلام

چنین بگوید: «اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنّی إِلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضا. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إِیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

هدیه به امام محمد بن علی (جواد) و امام علی بن محمد (هادی) و امام حسن بن علی (عسکری)– علیهم السلام –

به ترتیب فوق بخواند، تا به حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام برسد، پس آن دعا را بخوان تا بگویی: «اَللّهُمَّ إِنَّ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّهٌ مِنّی إِلی عَبْدِکَ وَابْنِ عَبْدِکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ سِبْطِ نَبِیِّکَ فِی أرْضِکَ وَحُجَّتِکَ عَلی خَلْقِکَ. اَللّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُما مِنّی وَأَبْلِغْهُ إِیّاهُما عَنّی وَأَثِبْنِی عَلَیْهِما أَفْضَلَ أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی نَبِیِّکَ وَوَلِیِّکَ وَابْنِ وَلِیِّکَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ یا وَلِیَّ المؤمَنینَ یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنِینَ».

سید اجل علی بن طاووس در جمال الاسبوع گوید: شاید که نشاط به جای آوردن این هدایا را در خود نبینی یا به خاطر این که به خود بگویی که ائمه معصومین علیهم السلام از این هدیه ها بی نیازند، یا شاید که آن ها را از جهت تکرار در هر روز بسیار شماری و طبع تو به انجام ندادن آن ها تمایل کند، وبدان که آنان– صلوات اللّه علیهم –

ص:۲۹۸

از هـدیه تو مسـتغنی و بی نیـاز می باشـند، ولی تو بی نیـاز نیستی از این که هـدیه به ایشـان تقـدیم نمـایی و گفتـارت نزد آنان نزدیک باشـد، همچنان که خداوند - جلّ جلاله - از این احوال بی نیاز است، پس باید که در نیّت و خاطر تو هنگامی که این اعمال را آغاز می کنی چنین باشـد که خداوند - جلّ جلاله - و آنان - صـلوات اللّه علیهم - به سـعادت و امنیّت و جاودانگی در کمـال احسان در منزلگاه رضوان الهی، راهنمایی کردنـد. «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلإِیمانِ ... » (۱)؛ آنان برتو به مسلمان شدن منّت می گذارند بگو شـما با اسـلام خود بر من منّت نگذارید بلکه خدا برشما منّت و احسان دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

و تو آن چنانی که یکی از علمای بیان سروده است:

أُهْدِیَ لَمجْلِسِهِ الکَرِیمِ وَإِنَّما

أُهْدِی لَهُ ما حُزْتُ مِنْ نَعْمآئِهِ

کَالبَحْرِ یُمْطِرُهُ السَّحابُ وَمالَهُ

مَنٌّ علیهِ لِأَنَّهُ مِنْ مالِهِ

برای مجلس گرامی او هـدیه می کنم و جز این نیست که آنچه از مراحمش به دست آورده ام برای او هـدیه می دهم. همچون دریا که ابرها بر آن می بارند و حال آن که هیچ مِنّتی بر آن ندارند زیرا که [آنچه ببارند] از آب دریا است.

و این که آن نمازها را بسـیار شـماری، یا تمایل داشـته باشـی که از آن ها فراغت یابی تا به تحصیل سعادت خود بپردازی پس بدان که این هدایت شدن به تقدیم هدیه از طریق عنایت خداوند - جلّ جلاله - و اولیا و برگزیدگان خداوند

۱- ۳۶۵. سوره حجرات، آیه ۱۷.

و اخلاـص ایشـان در عبـادت خـدای ذوالجلاـل برایت حاصـل گردیـده، به خصوص که تو معتقـد هسـتی که اگر حجت هـای خداونـد بر بنـدگان نبودند، خداوند - جلّ جلاله - نه زمینی می آفرید و نه آسـمانی، و نه هیچ جنبنده ای در دنیا و نه دوزخ و بهشـتی برای آخرت، و نـه هیـچ نعمـتی ایجـاد می کرد نـه مرحمـتی، پس آیـا تمـام اعمـال و کارهـای خـود را جز در میزان [قبولی]ایشـان منتهی می بینی و غیر از دیار ثواب آنان می دانی، زیرا که اخلاص ایشان در عبادت با فضل خـدای - جلّ جلاله - برایشـان سـبب سـعادتی است که به آن رسـند، پس چون عمـل تو در هر حـال در ترازوی ایشان سـنجیده می شود، آن را به ایشـان هـدیه کن، تـا به کسب آنچه در حساب خواهـد بود دست یابی، و اگر عموم عنایت و تفضّل آنان نبود به آن نایل نمی شـد ی، و اگر نسـبت به مقـدار حقّ خـدای تعـالی- جـلّ جلاـله - به ایشـان و حقّ ایشان بر تو به لطف خداونـد - جلّ جلاله - معرفت داشتی، و می دانستی که چقـدر از حقوقشان شب و روز ضایع می گردد، متوجّه می شـدی که آنچه هـدیه می کنی به معذرت خواهی نیاز دارد، و بسان بعضی از اهل اعتبار چنین می گفتی:

فَإِنْ تَقْبَلُوا مِنِّی هَدِیَّهَ قاصِرٍ

عَدَدْتُ لَکُمْ ذاکَ القَبُولَ مِنَ الفَضْلِ

وَکانَ قَبولٌ عِنْدَکُمْ فَضْلَ رَحْمَهٍ

یَعُزُّ بِها قَلْبُ الوَلِیِّ مِنَ الذُّلِ

وَیُوجِبُ شُکْراً عِنْدَهُ لِمَقامِکُمْ

وَفَرْضَ حُقُوقٍ لا یَقُومُ لَها مِثْلِی

چنان که هـدیه ای از من قاصـر بپذیریـد، آن پـذیرفتن را از جمله فضل شـما به شـمار آورم، و پـذیرش نزد شـما رحمت و مِهر بیشتری خواهد بود، که دل

ص:۳۰۰

دوستدار شما به سبب آن از خواری و مذلّت به عزّت رسد. و مایه سپاسگزاری آن دوستدار شما می شود به جهت مقام برجسته شما، و بر عهده آمدن حقوقی که همچو منی از انجام آن ناتوان است. و یکی از هم مسلکان به من گفت: من خودم و عملم را کوچک و حقیر می بینم از این که آن را به ایشان هدیه نمایم، به او گفتم: پس چرا خودت را از خدمت به خدای - جلّ جلاله - کوچک نمی بینی که حمد و شکر او را به جای می آوری و سایر خدمات را انجام می دهی؟ در حالی که او از هر بزرگی عظیم تر است، پس معنی ندارد که خود را در خدمت به نوّاب او کوچک بینی، به خصوص که آنان خدمتت را نسبت به خود پذیرفته باشند.(۱)

چهل و چهارم: نماز هدیه به آن حضرت به گونه مخصوص در وقت معین

و این را در جمال الاسبوع روایت کرده که: «مستحب است آدمی روز جمعه هشت رکعت نماز گزارد، چهار رکعت را به رسول خداصلی الله علیه وآله هدیه نماید و چهار رکعت را به فاطمه زهراعلیها السلام هدیه کند، و روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه نماید، و همین طور هر روز از هفته به یکی از امامان علیهم السلام هدیه کند تا روز پنجشنبه که چهار رکعت را به حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام هدیه نماید، سپس روز جمعه نیز هشت رکعت نماز بگزارد که چهار رکعت آن را به رسول خداصلی الله علیه وآله، و چهار رکعت دیگر را به

۱- ۳۶۶. جمال الاسبوع، ۲۰.

حضرت فاطمه علیها السلام هدیه نماید، سپس روز شنبه چهار رکعت را به موسی بن جعفرعلیه السلام هدیه نماید، و بین دو رکعت از این نمازها این دعا را بخواند: «اَللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ وَمِنْکَ السَّلامُ وَإِلَیْکَ یَعُودُ السَّلامُ حَیِّنا رَبَّنا مِنْکَ بِالسَّلام. اَللَّهُمَّ إِنَّ هذِهِ الرَّکَعاتِ هَدِیَّهٌ مِنِّی إِلی فَلانِ بْنِ فُلانٍ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُ إِیّاها وَأَعْطِنِی أَمَلِی وَرَجآئِی فِیکَ وَفِی رَسُولِکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ»؛ بار خدایا! تو سلامت دهنده و سالم از هر عیب هستی، و سلامت از تو است و به تو منتهی می شود. ای پروردگار ما! با سلام ما را تحیّت گوی. بار خدایا! این رکعت ها [ی نماز]هدیه ای از من به ... فرزند ... (۱) است، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و این هدیه را به او برسان،و امید و آرزویم را درباره تو و رسول تو - که درود تو بر او و آلش باد - به من عطا فرمای.

چهل و پنجم: اهداء قرائت قرآن به آن حضرت علیه السلام

و بر فضیلت و استحباب آن دلالت دارد آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی از علی بن المغیره روایت آورده که گوید: «به حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام عرض کردم: پدرم از جَدّ تو راجع به ختم کردن قرآن در هر شب پرسیده بود. جدّ تو به او فرموده بود: در هر شب. به آن جناب عرضه داشته بود: در ماه رمضان [نیز]؟ جدّ تو فرموده بود: ماه رمضان [نیز].

ص:۳۰۲

---

۱ - ۳۶۷. به جای نقطه چین ها نام معصوم و نام پدرش گفته می شود. هنگام خواندن دعا در متن عربی به جای {فلان بن فلان} لازم است این کار انجام شود. (مترجم).

پدرم به او عرضه داشته بود: آری، تا هر قدر که بتوانم. پس از آن پدرم قرآن را چهل بار در ماه رمضان ختم می کرد. سپس من بعد از پدرم آن را ختم می کردم، بسا که بر او می افزودم و یا کم تر از آن را ختم می کردم به مقدار فراغت و اشتغال و نشاط و بی حالی ام، پس هرگاه روز فطر شود برای رسول خداصلی الله علیه وآله یک ختم، و برای علی علیه السلام ختمی دیگر و برای فاطمه علیها السلام ختمی دیگر، سپس برای ائمه علیهم السلام تا به شما رسد قرار می دهم، که از آن هنگام که در این حال بوده ام یک ختم قرآن برای شما قرار داده ام. به سبب این کار چه پاداشی برایم هست؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: پاداش تو آن است که روز قیامت با آنان علیهم السلام باشی. عرض کردم: اللّٰه اکبر! چنین پاداشی برای من است؟ سه مرتبه فرمود: آری».(۱)

می گویم: وجه استدلال این که ظاهر از سخنان امام علیه السلام مترتّب شدن ثواب بر آن عمل از این جهت است که به پیغمبر و امام هدیه می شود و تقرّب به ایشان است و خصوصیتی در امامان یاد شده نبوده است، بلکه از گفته راوی چنین بر می آید که یک ختم قرآن را برای امام کاظم علیه السلام قرار می داد چون آن حضرت امام زمانش بوده است، لذا گفت: از آن هنگام که در این حال بوده ام ... و امام علیه السلام کارش را تصدیق و او را تحسین فرمود. و حاصل از ملاحظه این حدیث و دقّت در آن: استحباب هدیه کردن قرائت قرآن به پیغمبر اکرم و صدّیقه کبری و هر یک از ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین می باشد. و مؤیّد این است هدیه کردن نماز به ایشان – چنان که پیش تر آوردیم –

۱- ۳۶۸. بحارالانوار، ج ۹۸، باب ۵، ص ۵.

و شواهد دیگری نیز دارد که برای کاوشگر در روایات ایشان علیهم السلام ظاهر می گردد، از خداوند - عزّوجل - خواستاریم که ما و همه مؤمنین را ان شاء اللّه به حق محمد و آل او، برای این کار توفیق دهد.

چهل و ششم: توسل و طلب شفاعت از خداوند

به وسیله آن حضرت - عجل اللّه فرجه -

زیرا که آن جناب «باب اللّه» است که از آن درآیند، و راه به سوی رضوان خداوند است، و اوست شفیع به سوی خدای تعالی، و اوست اسم خداوند که بندگانش را امر فرموده به آن توسّل کنند، چنان که در روایات از امامان علیهم السلام آمده که: درباره فرموده خدای تعالی: «وَللّٰهِ الأَسْمآءُ الحُسْنی فَادْعُوهُ بِها» (۱)؛ و برای خداوند نیک ترین نام ها است، او را با آن ها بخوانید. فرمودند: به خدا قسم ماییم آن اسماء حسنی (نیک ترین نام ها) که خداوند بندگانش را امر فرموده به وسیله آن ها او را بخوانند [و دعا کنند].(۲) و شواهد این مطلب بسیار است و برای اهل بینش روشن، که به جهت رعایت اختصار به این موارد اکتفا می کنیم.

در بحار از مولایمان حضرت رضاعلیه السلام آمده که فرمود: «هرگاه سختی و گرفتاری بر شما وارد شود به وسیله ما از خدای - عزّوجلّ - کمک بخواهید، و این است [معنی] فرموده خدای - عزّوجلّ -: «وَللّٰهِ الأَسْمآءُ الحُسْنی فَادْعُوهُ بِها» (۳)

۱- ۳۶۹. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- ۳۷۰. اصول کافی، ۲ / ۶۱۸.

۳- ۳۷۱. بحارالانوار، ۹۴ / ۲۲.

و در همـان کتاب به نقل از قبس المصباح در ذکر دعاهای توسُّل به خـدای تعالی به وسـیله امامان علیهم السـلام چنین آمـده: توسّـل به مولایمان صاحب الزمان علیه السـلام: «اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ وَلِیِّکَ وَحُجَّتِکَ صاحِبِ الزَّمانِ إِلّا أَعَنْتَنِی بِهِ عَلی جَمِیعِ أُمُورِی وَکَفَیْتَنِی بِهِ مَؤُونَهَ کُلِّ مُوذٍ وَطاغٍ وَباغٍ وَأَعَنْتَنِی بِهِ فَقَدْ بَلَغَ مَجْهُودِی وَکَفَیْتَنِی کُلَّ عَدُوٍّ وَهَمٍّ وَغَمٍّ وَدَینٍ وَوُلْدِی وَجَمِیعَ أَهْلِی وَإِخْوانِی وَمَنْ یَعْنِینِی أَمْرُهُ وَخآصَّتِی آمِینَ رَبَّ العالَمِینَ»

خدایا! من از تو می خواهم به حقّ ولیّ و حجّتت صاحب الزمان علیه السـلام که مرا بر تمام امور یاری ام کنی و به خاطر او شرّ هرگونه موذی و سرکش و ستمگری را از من دور گردانی و به آن حضرت مرا یاری دهی که تلاشم به آخر رسیده و هرگونه دشـمن و همّ و غمّ و اندوه و قرض را از من و فرزندانم و تمام خاندانم و برادرانم و هر کس که کارش به من مربوط می شود، و بستگان نزدیکم، کفایت کنی اجابت فرمای ای پروردگار عالمیان.(1)

و در بحار به نقل از کتاب عدّه الداعی از سلمان فارسی آمده که گفت: شـنیدم حضـرت محمدصلی الله علیه وآله می فرمود: همانا خـدای - عزّوجل - می فرماید: ای بندگان من آیا چنین نیست که هر کس حاجت های بزرگی از شـما بخواهد آن ها را برای او برآورده نمی سازید مگر این که به وسـیله محبوب ترین افراد نزد شـما واسطه بیاورد که آن حاجت را به گرامیداشـت شفاعت کننده برای ایشان بر می آورید، توجه کنید و بدانید که گرامی ترین و برترین مخلوق نزد

۱- ۳۷۲. بحارالانوار، ۹۴ / ۳۵.

من محمدصلی الله علیه وآله و برادر او علی است و بعد از او امامانی که وسائل به سوی خداوند هستند، همانا هر کس حاجتی برایش اهمیت دارد که نفع آن را خواستار است یا حادثه بزرگی بر آن پدیدار شود که می خواهد ضرر آن از او دفع گردد، باید که مرا به [وسیله]محمد و خاندان معصوم او دعا کند، به بهترین گونه ای که کسی عزیزترین کسانش را نزد او شفیع می برید آن را بر می آورد آن حاجت را برای او خواهم برآورد.

چهل و هفتم: دادخواهی و توجه نمودن و عرض حاجت بر آن حضرت علیه السلام

که آن جناب فریادرس [خلق] است، چنان که در زیارتی که از حضرتش روایت گردیده آمده است، و دادرس کسی است که از او دادخواهی کند - همان گونه که در جریان ابو الوفاء آمده، و در بحار و غیر آن روایت شده است - و آن حضرت علیه السلام: حصار محکم امت و فریادرس [هر]بیچاره درمانده و پناه گریختگان و نجات دهنده بیمناکان و نگهبان مصونیّت خواهان است - چنان که درباره آن جناب و پدران معصومش وارد شده در دعایی که از امام زین العابدین علیه السلام در ایّام ماه شعبان روایت گردیده است -.(۱) و در زیارت جامعه چنین آمده: «فازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْکُمْ»؛ هر کس به شما تمسّک جست رستگار و پیروز شد و هر کس به شما پناه آورد [از کج روی و بدبختی هر دو سرای] ایمن گشت.(۲)

۱- ۳۷۳. اقبال، ۶۸۷.

۲- ۳۷۴. بحارالانوار، ۱۰۲ / ۱۳۰.

و شواهد بسیار دیگری بر این مطلب هست، بلکه می توان گفت: وظیفه رعیّت - چنان که در احوال عموم مردم می بینیم - آن است که در مهمّات و جهت دفع دشمنانشان در هر زمان به رئیس خود مراجعه کنند، همچنان که همواره این عادت و شیوه اهل ولایت و عرفان بوده است، که شکوه ها و حوایج خود را بر امامانِ خود علیهم السلام عرضه می نموده اند، چنان که برای پژوهنده در اخبار و آثار ایشان روشن و واضح است. بلکه می توان گفت: از جمله فواید وجود امام علیه السلام و وظایف و شیوه ها و مناصب او - چنان که از روایات ظاهر می شود - کمک کردن به بیچارگان و دادرسی پناهندگان است.

بلکه بدون تردید هر کس از مردم، از رعایای رئیس مقتدر صاحب نفوذی باشد، اگر بر او ستم شود، دوستانش او را راهنمایی می کنند که نزد آن رئیس شکایت برد، و اگر این کار را نکند خردمندان او را سرزنش و مذمّت نمایند که چرا حاجت خود را بر او عرضه نکرده است. از این روی می توان گفت: هرگاه در مهمّات و حوائج مان روی آوردن به صاحب و مولایمان علیه السلام را ترک گوییم از ذلّت و خواری در امان نخواهیم ماند، چون وظیفه خود را که خدای تعالی ما را به آن امر فرموده ترک کرده ایم، چنان که از آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «فَانْتَشِرُوا فِی الأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (1)؛ پس در زمین پراکنده شوید و فضل و کرم خداوند را خواستار گردید. ظاهر می شود که در حدیث جابر به اوصیا علیهم السلام تفسیر گردیده است، پس وظیفه هر کسی آن است که در امور خود

۱- ۳۷۵. سوره جمعه، آیه ۱۰.

جز به امـام زمـانش پنـاه نبرد و هرگـاه این کـار را ترک گویـد و بر او، گرفتاری ها و محنت ها وارد گردد از ملامت شـدگان زیانکـار است که به فرموده خـدای تعالی مخاطب می شود: «أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها» (1)؛ مگر زمین خداوند پهناور نبود که در آن هجرت نمایید.

ونیز دسـتور یـافته ایم که از درب هـا به خـانه هـا درآییم وخداونـد، امـام و حجّت را در هر زمان باب خود قرار داده که از آن درآیند، و مأمور شده ایم که به وسیله امام علیه السلام به درگاه خداوند تضرُّع کنیم.

اکنـون که این امور را دانسـتی، می گویم: حضور و غیبت امـام علیه السـلام بـا هم تفـاوتی ندارنـد، زیرا که او دارای بینـایی و شنوایی [کامل] است، چنان که در زیارت آن حضـرت که از خود آن جناب رسـیده این معنی آمده است، وهیچ چیز از احوال مردم بر امـام پوشـیده نیست، چنان که در روایات مسـتفیض بلکه متواتر تصـریح گردیـده، بلکه این مطلب نزد ما از امور قطعی است، و دیوارها و کوه ها و پرده ها بین امام و کسی از مخلوق، حایل و مانع نمی باشند، چنان که در اخبار وارد شده است.

و شاهـد بر این مطلب اضـافه بر آنچه گفـتیم روایتی است که سیّد اجـل علی بن طـاووس در کتـاب کشف المحجّه به نقـل از کتاب رسائل شـیخ اقدم محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از کسـی که نامش را برده چنین آورده است: به حضـرت ابوالحسن [امام هادی]علیه السلام نوشتم: شخصی مایل است حاجات خصوصی

۱- ۳۷۶. سوره نساء، آیه ۹۷.

و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان گونه که دوست دارد با پروردگارش بازگوید، پس آن حضرت در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی، پس لب هایت را [به شکل گفتن آن] حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.

مصنِّف این کتاب محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را در دنیا و آخرت بر قول ثابت پایدار سازد - گوید: در یکی از سال های گذشته قرض هایم بسیار و احوالم سخت شد، در این حال ماه رمضان فرا رسید، پس به سوی آن جناب توجه نمودم و در سحرگاه یکی از شب ها حاجتم را بر آن حضرت - صلوات اللّٰه وسلامه علیه - عرضه داشتم، وقتی نماز صبح را در مسجد به جای آوردم و به منزلم برگشتم؛ به خواب رفتم و در خواب به دیدار آن جناب علیه السلام شرفیاب گشتم، به فارسی به من فرمود: قدری باید صبر کنی تا از مال خاص دوستان خاص خود بگیریم و به تو برسانیم. وقتی پس از خواب بیدار شدم فضا را معطّر یافتم و غم و اندوه از من دور شده بود، پس از آن چند ماهی نگذشته بود که یکی از متدیّنین وجوهی برایم آورد که به وسیله آن ها قرض هایم را ادا کردم، و به من گفت: این از سهم امام علیه السلام است، والحمد للّٰه ربّ العالمین ولیّ الانعام.

توجه: بدان که استغاثه و عرض حاجت به آن حضرت به زبان خاص و چگونگی معیّن و وقت مخصوصی مقیّد نیست، بلکه آنچه در این باب مهم است؛ اصلاح دل و توجه کامل و توبه از گناهان و یقین ثابت و اعتقاد راسخ می باشد، ولی برای استغاثه و عرضه کردن حاجت، چگونگی ها و دعاها

و رقعه هایی وارد شده که شایسته است به انضمام آنچه یاد کردیم به کار گرفته شوند، تا در تقرّب به آن حضرت و محبوب شدن نزد او مؤثرتر گردد آن ها را ان شاء اللّه تعالی در خاتمه کتاب یاد خواهیم کرد.

چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

چهل و هشتم: دعوت کردن مردم به آن حضرت علیه السلام

و این کار از مهم ترین طاعات و واجب ترین عبادات است، و بر فضیلت آن دلالت می کند تمام آنچه در فضیلت امر به معروف از آیات و روایات آمده، و تمام آنچه در فضیلت هدایت و ارشاد مردم به راه حق وارد گردیده، اضافه بر این که بهترین خلایق پس از ایشان علیهم السلام کسی است که آنان را دوست بدارد و مردم را به ایشان دعوت کند، چنان که در روایت آمده: و همانا عالِمی که به مردم، معارف دینشان را بیاموزد و آنان را به امامشان دعوت کند از هفتاد هزار عابد بهتر است.

و شیخ کلینی رحمه الله به سند صحیحی از سلیمان بن خالد روایت آورده که گفت: به حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: خاندانی دارم که سخن مرا می پذیرد آیا آنان را به این امر دعوت کنم؟ حضرت فرمود: آری، خدای - عزّوجل - در کتابش می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النّاسُ وَالحِجارَهُ» (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را نگاه دارید از آتشی که مردم [کافر و منافق] و سنگ خارا فروزنده آنند.(۲)

ص:۳۱۰

۱- ۳۷۷. سوره تحریم، آیه ۶.

۲- ۳۷۸. اصول کافی، ۲ / ۲۱۱.

و تو را در این مقام همین بس که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، در تفسیر فرموده خدای تعالی است: «وَإِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَذِي الْقُرْبى وَالْيَتامى (1)؛ و یاد آرید هنگامی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان احسان و نیکی کنید. فرمود: و امّا فرموده خدای - عزّوجلّ -: (و یتیمان) به درستی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند - عزّوجلّ - نیکی به یتیمان را تأکید فرموده چون از پدرهایشان جدا شده اند، پس هر آن که آنان را حفظ و نگهداری کند خداوند او را مصون خواهد ساخت و هر کس آنان را گرامی بدارد، خداوند او را گرامی خواهد داشت و هر کس از روی مهر دست خود را بر سر یتیمی بکشد، خداوند برای او در بهشت به هر مویی که از زیر دستش گذشته کاخی قرار دهد که از دنیا و هر چه در آن است بزرگ تر باشد، و در آن است آنچه دل ها اشتها کنند و دیده ها لذّت برند و آن ها در آن جاودانند. و امام علیه السلام فرمود: و سخت تر از این یتیمی، حال آن یتیم است که از امامش جدا گردد، نتواند به حضور او برسد و نداند حکم او در آنچه از شرایع و احکام دینش دچار می گردد چیست، توجه کنید هر آن که از شیعیان ما علوم ما را بداند، و کسی که نسبت به شریعت ما جاهل، و از دیدن ما محروم مانده است را هدایت نماید، یتیمی بر دامان نشانیده است، آگاه باشید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق اعلی [منزلگاه

۱- ۳۷۹. سوره بقره، آیه ۸۳.

مخصوص بهشت] با ما خواهد بود، این را پدرم از پدرانش از رسول خداصلی الله علیه وآله برایم حدیث گفت.

و حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما شریعت ما را بداند و ضعفای شیعیانمان را از تاریکی جهل و نادانی شان. به نور علمی که ما به او داده ایم بیرون برد، روز قیامت در حالی خواهد آمد که بر سرش تاجی از نور باشد که بر تمام اهل آن عرصات می درخشد و زیوری بر او باشد که کم ترین تار آن از دنیا و آنچه در آن هست ارزشمندتر است. سپس از سوی خداوند منادی بانگ می زند: ای بندگان خدا! این عالمی از شاگردان بعضی از آل محمدعلیهم السلام است، توجه کنید هر کس رادر دنیا از سرگردانی جهل بیرون آورده، به نورش دست بیازد تا او را از حیرت تاریکی این عرصات به سوی منزلگاههای بلند بهشت بیرون نماید، پس هر کسی که در دنیا کار نیکی از او آموخته، یا جهلی از دلش بیرون ساخته، یا شبهه ای را برایش روشن کرده بود به سوی او آیند.

امام علیه السلام فرمود: و یک زن به حضور صدّیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام شرفیاب شد، و به آن حضرت عرضه داشت: من مادر ناتوانی دارم که در امر نمازش مسائلی بر او مشتبه گردیده، مرا به خدمت شما فرستاده تا آن ها را از شما بپرسم. پس حضرت فاطمه علیها السلام از سؤال اوّلش پاسخ فرمود. سؤال دیگر مطرح کرد و آن حضرت جواب داد. سپس سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید تا ده سؤال مطرح نمود و جواب گرفت. آن گاه از کثرت سؤال خجالت کشید

و عرضه داشت: ای دخت رسول خدا دیگر زحمتتان ندهم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: بگو و از آنچه می خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی یک روز اجیر شود که بار سنگینی را به بام ببرد، و کرایه اش صد هزار دینار باشد آیا بر او سنگینی می کند؟ دختر گفت: هرگز، حضرت زهراعلیها السلام فرمود: من برای هر مسأله [که جواب می دهم]بیش از مقدار مرواریدی که زمین تا عرش را پُر کند اُجرت دارم، پس سزاوار است که بر من سنگینی نکند، شنیدم پدرم می فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می شوند پس بر آن ها از خلعت های کرامت به قدر بسیاری علومشان و کوشش ایشان در راه ارشاد بندگان خدا عنایت می شود، تا آن جا که بر یکی از ایشان یک میلیون حُله از نور پوشانیده می شود سپس منادی پروردگارمان - عزّوجلّ - بانگ می زند: ای عهده داران یتیمان آل محمدعلیهم السلام که آنان را پس از جدا شدنشان از پدرانشان که امامان آن ها بوده اند پرورش داده اید، اینان شاگردان شمایند و یتیمانی که تحت تکفّل گرفتید و فقر شان را جبران کردید، پس بر ایشان خلعت های علومی را که در دنیا به آنان آموخته اید بپوشانید، آن گاه بر هر کدام از آن ایتام به مقداری که از علوم آن ها را فرا گرفته اند خلعت می بخشند، تا جایی که در بین آن ها - یعنی یتیمان - کسی هست که صد هزار خلعت [حُلّه به او داده می شود، و هم چنین این ایتام به کسانی که از آن ها چیزی آموخته اند خلعت هایی می بخشند. سپس خدای تعالی می فرماید: بر این علمایی که متکفّل یتیمان بوده اند بار دیگر خلعت دهید تا خلعت های یتیمان را تمام نمایند و چند برابر

کنند، پس آنچه را پیش از آن که بر یتیمان ببخشند به آنان عطا شده بود بار دیگر خلعت هایی عطا می گردد. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای کنیزِ خداوند، به درستی که یک تار از آن خلعت ها از آنچه آفتاب بر آن می تابد (دنیا) یک میلیون بار بهتر و برتر است، زیرا که این [امور دنیا]به کم شدن و ناراحتی آمیخته است.

و حضرت حسن بن علی علیهما السلام فرمود: فضیلت متکفّل یتیم آل محمدعلیهم السلام که از سرورانش جدا گردیده و در وادی جهل افتاده که او را از جهلش بیرون برد، و آنچه بر او مشتبه شده توضیح دهد، برتری و بر متعهّد امور یتیم که او را آب و غذا می دهد، همچون برتری خورشید بر ستاره سُها می باشد.

و حضرت حسین بن علی علیهما السلام چنین فرموده: هر کس یکی از یتیمان ما که به خاطر فشارها و محنت هایی که داشته ایم از ما جدا گردیده را کفالت کند، و از علوم ما که به دستش افتاده به او برساند تا این که هدایتش نماید، خدای تعالی به او فرماید: ای بنده کریم مواسات کننده، من به بزرگواری سزاوارترم، ای فرشتگان من! در بهشت برای او به شماره هر حرفی که تعلیم نموده یک میلیون کاخ قرار دهید، و آنچه شایسته آن کاخ ها است از سایر نعمت ها بر او بیفزایید.

و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرموده است: خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که: مرا نزد مخلوقم محبوب ساز و مخلوق مرا نزد من محبوب کن، [موسی]علیه السلام گفت: پروردگارا! این کار را چگونه انجام دهم؟ فرمود:

نعمت ها و بخشش های مرا به یادشان آور تا مرا دوست بدارند. پس اگر بنده ای را که از درِ خانه ام فرار کرده بازگردانی، یا گمراهی که از درگاه من دور افتاده را به راه آوری، برای تو از عبادت صد [هزار] سال که روزها را روزه بداری و شب ها نماز بپای داری بهتر است. موسی گفت: این بنده فرار کرده از تو کدام است؟ فرمود: گناهکار متمرّد، عرض کرد: آن دور افتاده از درگاه تو کیست؟ فرمود: کسی که نسبت به امام زمانش جاهل است که او را نمی شناسد، و غایب از او پس از آن که او را شناخته، که شریعت و آیین دینش را نمی داند، او را به آیینش آشنا سازد و نحوه عبادت پروردگارش و وسیله رسیدن به خشنودی او را به وی تعلیم نماید. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پس ای گروه علمای شیعیان ما مژده باد شما را به بزرگ ترین ثواب و بیشترین پاداش.

و حضرت محمد بن علی امام باقرعلیه السلام فرموده است: عالِم همچون صاحب شمعی است که برای مردم روشنایی می دهد، پس هر کس به وسیله شمع او راهنمایی شود برای او دعای خیر کند، و همین طور عالِم با او شمعی هست که تاریکی جهل و حیرت را از بین می برد، پس هر آن که با شمع او روشنی یافت، و به سبب آن از سرگردانی بیرون آمد، یا از نادانی نجات یافت، از آزاد شدگان او از دوزخ است، و خداوند از این کار به مقدار هر موی کسی که او را آزاد کرده پاداشی عنایت فرماید که از صدقه دادن صد هزار قنطار به غیر از آن گونه ای که خداوند - عزّوجل - امر فرموده: بهتر باشد، بلکه آن صدقه برای

صاحبش وبال است، ولی خداوند به او پاداشی عنایت فرماید که از خواندن صد هزار رکعت نماز در پیشگاه کعبه بهتر باشد.

و حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما سد کننده راه نفوذ ابلیس و هم دستانش هستند، که آن ها را از خروج بر ضعفای شیعیان ما باز می دارند، و از این که ابلیس و پیروان ناصبی او بر اینان مسلط شوند مانع می گردند، توجه کنید که هر کس از شیعیان ما بر این کار به پا ایستد یک میلیون بار بهتر است از کسی که با رومیان و ترک و خزر [دشمنان عمده مسلمین در آن روز] به جهاد برخیزد، زیرا که این از دین دوستان ما دفاع می کند و او از بدن های ایشان.

و حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمود: یک فقیه که یتیمی از یتیمان ما که از ما و دیدن ما جدا شده اند را نجات دهد به این که آنچه نیاز به آن دارد را به او بیاموزد، از هزار عابد بر ابلیس مؤثرتر است، زیرا عابد فقط همّ خودش را دارد، و آن عالِم اضافه بر خودش همّ بندگان خدا را نیز دارد که از چنگال ابلیس و سرکشان او برهاند، لذا او نزد خداوند از یک میلیون عابد بهتر است.

و حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام چنین فرمود: روز قیامت به عابد گفته می شود: خوب مردی بوده ای همّتت جان خودت بوده [که آن را به نجات رسانی]و زحمتت را از مردم برگرفتی، پس به بهشت داخل شو، و به فقیه گفته می شود: ای کسی که یتیمان آل محمدعلیهم السلام را تکفل کرده و دوستان و غلامان او را هدایت نموده ای، بایست تا برای هر کسی که از تو [درس]

گرفته یـا عملی آموخته شـفاعت کنی. آن گاه او می ایسـتد تا داخل بهشت می شود در حالی که با او گروهی و گروهی و ... (تا ده گروه را حضـرت شمرد) خواهند بود، و آن گروه ها کسانی هستند که از او تعلیم گرفته اند، و از کسی که از او آموخته درس گرفته اند تا روز قیامت، بنگرید بین این دو منزلت [عابد و عالم]چقدر فرق است.

و حضـرت محمـد بن علی امـام جوادعلیه السـلام فرمود: همانـا کسـی که متکفّل ایتام آل محمدصـلی الله علیه وآله شود که از امامشان جدا شده و در جهل خود سـرگردان مانده و در دست شـیاطین شان و ناصبیان از دشـمنانمان اسیر گشته اند، پس آنان را از چنگـال شـیاطین و دشـمنان مـا نجـات داد و از حیرت شان بیرون برد و شـیاطین را با رَدّ وسوسه هایشان سـرکوب نمود و ناصبیـان را بـا دلایـل پروردگارشـان و دلیـل امامـان شـان مقهور سـاخت، چنین کسـانی نزد خداونـد به بلنـدترین جایگاه ها از بنـدگان برتری یابند، بیش از فضـیلت آسـمان بر زمین و عرش و کرسـی و حُجُب. و فضل آن ها بر این عابد همچون امتیاز ماه شب چهارده بر مخفی ترین ستاره در آسمان می باشد.

و حضـرت علی بن محمد امام هادی علیه السـلام فرمود: اگر نبودند کسانی از علما که بعد از غیبت قائم شما – عجّل اللّٰه فرجه الشـریف – به او دعوت کننـد و بر او دلالت نمایند، از دین او با دلایل خداوند دفاع کنند، و بندگان ضـعیف خداوند را از دام های ابلیس و سـرکشان او رها سازنـد، و از شـبکه های ناصبیان خلاص نمایند، [اگر اینان نبودند] هیچ کس نمی ماند مگر این که از دین خدا بر

می گشت، ولی اینان هستند که زمام دل های شیعیان ضعیف را به دست می گیرند، همچنان که ناخدای کشتی سکّان آن را در دست دارد، آنان برترین کسان نزد خدای - عزّوجل - می باشند.

و حضرت حسن بن علی امام عسکری علیه السلام فرمود: علمای شیعیان ما که عهده دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند، روز قیامت در حالی می آیند که نور ها از تاج هایشان می درخشد، بر سر هر کدام از آنان تاجی هست که از آن تاجها آن نور ها در عرصات قیامت پخش می گردد، و خانه های آن به مسافت سیصد هزار سال است، پس شعاع تاج هایشان در تمام آن ها منتشر می شود، آن گاه هیچ یتیمی که او را تکفّل کرده و از تاریکی جهل به آموزش و تعلیم بیرون برده، و از حیرت گمراهی رهانیده است در آنجا نماند مگر این که به شعبه ای از انوار آن ها دست می یازد، پس آن نور ها ایشان را بالا می برند تا این که به بلندای بهشت می رسانند، سپس بر منزلگاه هایی که در جوار اساتید و معلمان شان برایشان مهیّا شده و در محضر امامان شان که به آن ها دعوت می کرده اند قرار دارد، فرود شان می آورند و هیچ ناصبی ای از ناصبیان نماند که از شعاع آن تاجها به او برسد مگر این که چشمش را کور و گوشش را کر و زبانش را لال می کند، و بر او از شراره آتش بدتر صدمه می زند، پس آن ناصبیان را حمل کرده تا به مأمورین دوزخ بسپارند، آن گاه آنان را به میان جهنم فرو افکنند.(۱)

۱- ۳۸۰. تفسیر امام، ۳۳۹ - ۳۴۵.

و بر ایـن مقصـود دلالـت دارد فرمـوده خـدای - عزّوجـلّ - در سـوره نحـل «اُدْعُ إِلی سَبِیـلِ رَبِّکَ بِـالحِکْمَهِ وَالمَـوْعِظَهِ الحَسَـنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛(۱) [خلق را]به راه پروردگارت به وسـیله حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و به بهترین شـیوه ها با آنان بحث و مناظره بنمای ... و سخن در استشهاد به این آیه شریفه بر سه مطلب مبتنی است:

اول

این که هر چنـد که ظـاهر خطـاب به رسـول خداصـلی الله علیه وآله متوجه گشـته ولی مفـاد آن تکلیف عـامی برای سـایر اهل معرفت و دیانت است، به گواهی آیات و روایاتی که بر لزوم دعوت و راهنمایی افراد دلالت دارند، مانند فرموده خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ البَیِّناتِ وَالهُـدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی الکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ»؛(۲) آنان که آنچه از آیات و دلایل واضـح را نازل کرده ایم کتمان می کننـد پس از آن که آن ها را در کتاب آسـمانی برای مردم بیان داشـته ایم، آنان را خداونـد لعنت می کند و جن و انس و ملائکه نیز لعنت می کنند. و فرموده خدای تعالی: «وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَـدْعُونَ إِلَی الخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ»؛(۳) و بایـد که از شـما [مسـلمانان]گروهی باشـند که [مردم را]به خیر دعوت کنند، و به معروف و نیکوکاری وا دارند.

و در خبر وارد شـده که قرآن مطـابق مثـل معروف: «إِیّـاکَ أَعْنِی وَاسـمَعِی یـا جارَهُ»؛ به تو می گویم ولی ای همسایه تو گوش کن. نازل شد. اضافه بر دلالت عقل از

ص:۳۱۹

۱- ۳۸۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- ۳۸۲. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

۳- ۳۸۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

جهت این که غرض از برانگیختن پیغمبران و نصب اوصیا، و قرار دادن علما و بسیج کردن آنان به نشر علم و روایت نمودن احادیث، و تشویق کردن مردم به روی آوردن به ایشان و امر شدن مردم به پرسش از اهل ذکر، همه این ها برای شناختن راه خداوند (سبیل اللّٰه) و رسیدن به طریق نجات و سعادت است، پس معلوم شد که دعوت کردن به راه خداوند وظیفه هر مسلم عارف است.

دوم

بدون تردید منظور از «سبیل اللّٰه» آن راهی است که با پیمودن آن رضای خدای تعالی حاصل می گردد، چنان که تردیدی نیست که آن راه، شناختن امامان علیهم السلام و پیروی از ایشان است، که این علّت تامّه است که رضای خدای تعالی از بنده بدون آن تحقق نمی یابد، هر چند که معتقد به توحید و نبوت باشد، کما این که شناختن مولایمان صاحب الزمان - عجّل اللّٰه فرجه الشریف - و پیروی کردن از آن حضرت، علّت تامه خشنودی خدای تعالی از بنده است که بدون آن رضای خداوند متعال از او حاصل نمی گردد، و نجات نمی یابد، هر چند به امامت سایر امامان معتقد باشد و به آن اقرار کند. از همین روی در روایتی که در بعضی از بخش های این کتاب گذشت از امام صادق علیه السلام آمده: همانا کسی که به سایر امامان اقرار کند و دوازدهمین امام را انکار نماید. همچون کسی است که به سایر پیغمبران معتقد باشد و حضرت محمدصلی الله علیه وآله را انکار نماید. لذا منصب شفاعت به مولایمان حضرت حجّت علیه السلام اختصاص یافته در حدیثی که آن را نیز پیش تر آوردیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در وصف

امامان و ذکر مناصب ایشان در روز قیامت آمده، تا آنجا که فرموده: «وَالمَهْدِیُّ شَفِیعُهُمْ»؛ و مهدی علیه السلام شفاعت کننده ایشان است. با این که امامان و پیغمبران علیهم السلام نیز شفعای روز قیامت هستند.

و در زیارت جامعه چنین آمده: «أَنْتُمُ السَّبِیلُ الأَعْظَمُ وَالصِّراطُ الأَقْوَمُ»؛ شمایید راه بزرگ و استوارترین طریق ... البته این منافات ندارد با تفسیر کردن «سبیل» به دین خداوند و مانند آن، از جهت این که یاد آوردیم که کمال دین جز به معرفت امام علیه السلام نیست، لذا فرموده خدای تعالی: «اَلیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» (۱) امروز دینتان را برایتان به کمال رساندم. پس از این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت نصب فرمود، و به معرفت آن جناب و معرفت امامان بعد از او دلالت کرد، نازل شد. حاصل از آنچه یاد کردیم: حرام بودن کتمان و مخفی نمودن حق و وجوب دعوت به معرفت و اطاعت مولایمان صاحب الزمان علیه السلام - به حکم آیه شریفه - می باشد.

سوم

این که دعوت کردن به آن جناب - به مقتضای حال و تفاوت مراتب دعوت شوندگان در نقص و کمال - بر سه گونه است که گاهی واجب است تمام مراتب دعوت اعمال گردد، و گاهی با انجام بعضی از آن مراتب مقصود حاصل می شود، پس اولین مراتب دعوت - از جهت شأن و رتبه - دعوت کردن به وسیله حکمت است، از همین روی قبل از موعظه و مجادله در آیه یاد شده است. و حکمت در بعضی از روایات به شناخت امام و دوری از گناهان

۱- ۳۸۴. سوره مائده، آیه ۳.

کبیره ای که خداونـد آتش و عقاب را بر آن ها واجب فرموده است تفسیر شـده. و در بعضـی دیگر به معرفت و تفقّه در دین. غیر این هـا نیز روایت شـده است. و عنوان جـامع معنای تمام این امور علم و عمل است، و این با معنای لغوی کلمه حکمت نیز متنـاسب می باشـد، زیرا که آن از «حَکَمه» به فتـح حـاء و کـاف اسـتعاره شـده که آنچه از لجـام دو طرف چـانه چهار پایان را فراگرفته که از رهـا شـدن آن هـا جلوگیری می کنـد، هم چنین علم و عمـل صاحب خود را از بیرون رفتن از اطاعت خـدای - عزّوجل - و داخل شدن در اطاعت شیطان، و افتادن به لغزش گاه ها، و واقع شدن در معرض هلاکت، باز می دارند، چنان که خدای تعالی فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱)؛ همانا چون تقواپیشگان را از شیطان خیالی به دل رسد همانـدم متذکر شوند [خدای را به یاد آرند] پس همان لحظه بصیرت یابند. «وَمَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (۲) هر آن که از خداونـد پروا کنـد خداونـد راه بیرون شدن [از گناهان و بلاها و حوادث سـخت عالم را] بر او می گشایـد. از همین روی خداونـد فرموده: «وَمَنْ یُؤْتَ الحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَما یَذَّکَّرُ إِلّا أُولُوا الأَلْبابِ» (۳) و بـه هر که حکمت داده شود خیر بسیار به او عطا گردیـده است و این حقیقت را جز خردمنـدان عالم متذکر نشوند. پس هر آن که توفیق علم و عمل یابد، در حقیقت به معرفت امامان علیهم السلام

۱- ۳۸۵. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۲- ۳۸۶. سوره طلاق، آیه ۲.

۳- ۳۸۷. سوره بقره، آیه ۲۹۶.

دست یـافته است، و آن است خیر بسـیار. و از این جـا برای تـو معلوم می شود آنچه روایت آمـده که خیر بسـیار به معرفت امیر المؤمنین و ائمّه معصومین علیهم السـلام تفسـیر شـده، و معنی فرموده امـام صـادق علیه السـلام که: مـاییم اصل خیر و فروع آن طـاعت خداونـد است و دشـمنمان اصـل شـرّ است و شـاخه های آن معصـیت خداونـد می باشـد ... در این مطلب دقت کن تا مقصود برایت روشن گردد. و به آنچه بیان داشتیم معلوم گشت که دعوت به آن حضرت علیه السلام چهار راه دارد:

اوّل: دعوت کردن با کمک گرفتن از حکمت علمی.

دوم: دعوت کردن به وسیله حکمت عملی.

سوم: دعوت کردن به وسیله موعظه نیکو.

چهارم: دعوت کردن به وسیله مناظره به نیکوترین وجه.

اکنون که این را دانستی می گوییم: دعوت کردن به وسـیله حکمت علمی، با بیان وجوب معرفت کسـی که به سوی او دعوت می شود و چگونگی معرفت و وسایل آن و بیان صـفات و ویژگی ها و فضایل و نشانه های آن شخص حاصل می گردد، و نیز بیان وظایف مردم نسبت به او، و یاد کردن آنچه مایه تقرب یافتن به او است، و مانند این ها ...

و دعوت کردن به وسـیله حکمت عملی؛ بـا مواظبت و مراقبت دعوت کننـده در آنچه وظیفه اوست و در هر مرتبه از مراتب یاد شـده، و اهتمـام ورزیـدن به آنچه مردم را به رغبت در رعایت حقوق امام و تکمیل معرفت او بر می انگیزد حاصل می شود، تا شخص عارف و آشنای به امام علیه السلام به این

دعوت کننـده تأسّی جویـد، و شـخص نـادان به کنجکاوی و پرسـش بپردازد. و این گونه دعوت تأثیر به سـزایی در دل ها می گـذارد و برای تحقق یـافتن مقصود امتیاز ویژه ای دارد، لـذا امام صادق علیه السـلام فرموده است: با غیر زبانتان دعوت کننـده مردم باشید [یعنی با اعمالتان].

و امّـا دعوت کردن به وسـیله موعظه نیکو؛ با نصـیحت و ترغیب و هشـدار و بیان آنچه بر شـناخت حجّت و رعایت حقوق او از ثواب هـا مترتّب می شود و آنچه بر نشـناختن او و وا گـذاردن پیروی از او و سـهل انگـاری در ادای حقوقش از گرفتاری ها و عقوبت ها پیش می آیـد، و امثال این ها ... بر حسب مقتضای حال، و آنچه مایه امتثال و پیروی از امام علیه السـلام می باشـد، حاصل می گردد.

و امّـا منـاظره به بهترین وجه؛ از امـام صـادق علیه السـلام روایت آمـده که: یعنی به وسـیله قرآن. و از امام حسن عسـکری علیه السـلام روایتی آمـده که حاصـلش این است: این مجـادله به وسـیله دلیل و برهان است، بی آن که حقّی را رد کنی یا باطلی را مدعی شوی.(۱)

می گویم: و تفصیل سخن در هر یک از این اقسام جای دیگری دارد، و آنچه یاد کردیم برای خردمندان بسنده است، و در امر پنجاه و دوم آنچه در این باره سودمند است ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد.

ص:۳۲۴

۱- ۳۸۸. تفسیر البرهان، ۳ / ۲۵۳، ح ۲.

چهل و نهم: رعایت حقوق آن حضرت و مواظبت بر ادای آن ها و رعایت وظایف نسبت به آن بزرگوار علیه السلام

زیرا که حق امام علیه السلام پس از خدا و رسول از همه حقوق بر تمامی اهل عالم مهم تر است، نظر به مراتبی که خدای تعالی به او اختصاص داده، و او را از سایر خلایق برگزیده است، و او واسطه رسیدن هرگونه فیض به آفریدگان می باشد، و نیز به این مطلب راهنمایی می کند آنچه در بخش پنجم گذشت، که حق قرابت و خویشاوندی پیغمبرصلی الله علیه وآله از خویشاوندی نَسَبی مهم تر و عظیم تر می باشد. و از امامان علیه السلام روایت آمده که: هر حقی که برای خدای تعالی هست از آنِ ما می باشد.(۱) و نیز حاصل روایتی چنین است که: قدر و منزلت مؤمن نزد امام علیه السلام به حسب منزلت امام نزد او است. و شواهد آنچه یاد کردیم بسیار است و بر اهل بصیرت پوشیده نیست، و چون بیان شد که رعایت حق خدای تعالی با رعایت حقّ آن حضرت علیه السلام حاصل می گردد، پس رعایت حق آن جناب مایه نزدیک شدن و تقرب یافتن به خدای تعالی است، و سبک شمردن حق آن بزرگوار مایه دوری از خداوند و مبغوض شدن نزد او می باشد، چنان که مولایمان حضرت سجّادعلیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می گوید: «أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ فَأَقْصَیْتَنی»؛ یا شاید مرا دیده ای که حق تو را سبک میشمارم که مرا دور ساخته ای! ... (۲)

پنجاهم: خشوع دل هنگام یاد آن حضرت علیه السلام

نرمش دل برای یاد آن حضرت، و اهتمام به آنچه مایه خشوع و نرمی دل

۱- ۳۸۹. الکافی، ۱ / ۵۳۷.

۲- ۳۹۰. اقبال، ۷۱.

می شود به وسیله مراقبت، و شرکت در مجالس دوستان آن جناب، و یادآوری حقوق و مصایب او، و دوری از آنچه سبب قساوت و سختی دل می شود، و برکنار ماندن از مجالسی که مایه حسرت و پشیمانی است، چنان که در فرموده خدای تعالی: «أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَما نَزَلَ مِنَ الحَقِّ وَلا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَکَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»؛(۱) آیا هنگام آن نرسیده که آن هایی که ایمان آورده اند دل هایشان به ذکر خداوند خاشع گردد، و به آنچه از حق فرود آمده دل بسپارند، و مانند کسانی نباشند که پیش تر کتاب برایشان آمد (یهودی و نصاری) و مدت بر آنان به درازا کشید، پس دل هایشان قساوت گرفت و بسیاری از آنان فاسق شدند. روایت آمده که: این آیه در مورد جریان حضرت قائم علیه السلام نازل شده، و تأویل آن در زمان غیبت جاری می گردد، و منظور از «مدّت» دوران غیبت می باشد.(۲)

پنجاه و یکم: عالم باید علمش را آشکار سازد

در کافی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمودند: هرگاه بدعت ها در امّت من ظاهر شد، پس باید که عالِم، دانش خود را آشکار نماید، و هر کس این کار را نکند لعنت خدا بر او باد.(۳) و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: هرگاه اهل تردید و بدعت را پس از

۱- ۳۹۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۲- ۳۹۲. البرهان، ۴ / ۲۹۱.

۳- ۳۹۳. اصول کافی، ۱ / ۵۴.

من دیدید، بیزاری خود را از آنان اظهار کنید، و بسیار آنان را ناسزا بگویید و بدگویی کنید، کارهای زشتی به آن ها نسبت دهید تا به طمع ایجاد فتنه و فساد در اسلام نیفتند، و مردم از آنان بر حذر بمانند تا بدعت هایشان را یاد نگیرند. خداوند در برابر این کار برای شما حسنات می نویسد و به سبب آن درجات شما را در آخرت بالا می برد.(۱)

می گویم: این در صورتی است که از صدمه دیدن ایمن باشد، وگرنه تکلیف او تقیّه است، چنان که از مطالب آینده ظاهر می شود.

پنجاه و دوم: تقیّه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

پنجاه و دوم: تقیّه کردن از اشرار و مخفی داشتن راز از اغیار

در کافی به سند صحیحی از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزّوجلّ -: «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا»؛(۲) آنان به خاطر صبری که کردند پاداششان دو برابر داده می شود. فرمود: به خاطر صبری که بر تقیّه کردند «وَيَدْرَؤُونَ بِالحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ و با حسنه بدی را دفع می نمایند. فرمود: حسنه، تقیّه است و بدی فاش ساختن.(۳) و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: تقیّه سپر مؤمن و تقیّه پناهگاه مؤمن است و هر کس را که تقیّه نیست ایمان ندارد، همانا حدیثی از احادیث ما به بنده ای می رسد پس خدای - عزّوجل - را بین خود و خدا با آن حدیث دینداری می نماید، و مایه عزّت او در دنیا و نور او در آخرت می گردد. و بنده

۱- ۳۹۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۵.

۲- ۳۹۵. سوره قصص، آیه ۵۴.

۳- ۳۹۶. اصول کافی، ۲ / ۲۱۷.

دیگر حـدیثی از احادیث ما به او می رسـد، پس او آن حـدیث را فاش می سازد، و مایه خواری او در دنیا می شود، و خدای - عزّوجل - آن نور را از او می گیرد.(۱)

و نیز در خبر صـحیحی از هشام کنـدی(۲) آمده که گفت: شـنیدم حضـرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السـلام می فرمود: مبادا کاری کنید که ما را بدان سـرزنش نمایند، زیرا که به خاطر کردار فرزند بد، پدرش سـرزنش می گردد، شما برای کسی که به او دل سپرده ایـد [امـام بر حق]زینت باشـید و بر او مـایه ننـگ و عیب مباشـید. در جمـاعت هـای آنـان [عـامّه]نمـاز بخوانیـد و بیمارانشان را عیادت کنید و در مراسم اموات شان حضور یابید و در هیچ کار خیری بر شما پیشی نگیرند، که شما به آن [خیر] از آنان سزاوارترید. به خدا سوگند! که خداوند به چیزی که محبوب تر از خباء باشد عبادت نشده. عرض کردم: خباء چیست؟ فرمود: تقیّه.(۳) و در همـان کتاب در حـدیث دیگری از آن حضـرت علیه السـلام است که فرمود: نفس کشـیدن کسـی که به خـاطر مـا انـدوهگین و برای ظلمی که بر مـا رفته غمگین است، تسبیـح می باشـد، و اهتمـام او به جهت امر مـا عبادت و مخفی داشتنش راز ما را، جهاد در راه خدا است.(۴)

محمد بن سعید - یکی از راویان این حدیث - گوید: این حدیث را با آب طلا بنویس که من چیزی بهتر از این ننوشته ام.

و در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت آمده که از آن حضرت

۱- ۳۹۷. اصول کافی، ۲ / ۲۲۱.
۲- ۳۹۸. می گویم: ظاهر او هشام بن الحکم است که ثقه می باشد چنانکه در کتب رجال آمده. {مؤلف}.
۳- ۳۹۹. اصول کافی، ۲ / ۲۱۹.
۴- ۴۰۰. اصول کافی، ۲ / ۲۲۶.

سؤال شد از بهترین عملی که مؤمن در آن زمان - یعنی زمان غیبت امام علیه السلام - به کار بندد. حضرت فرمودند: نگهداری زبان و خانه نشینی.(۱)

و در تفسیر نیشابوری آمده که فرموده خدای تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ» (۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما باد که خودتان را نگهدار باشید، که اگر دیگران گمراه باشند هرگاه شما هدایت شده باشید به شما زیانی ندارد. نزد ابن مسعود خوانده شد. وی گفت: این در آخر الزمان خواهد بود.

می گویم: و روایات در این باب بسیار است که برای پرهیز از اطاله گفتار از آوردن آن ها خودداری کردیم. در این جا لازم است آنچه ممکن است بعضی پندارند که در اخباری که از ائمه اطهارعلیهم السلام روایت آمده اختلافی هست را دفع کنیم، و این پندار به ذهن کسی می آید که در آن اخبار خوب دقّت و تدبّر ندارد و در آغاز چنین گمان می کند که بین این روایات تناقضی هست، از جهت آن که در قسمتی از آن ها امر فرموده اند به دعوت و آشکار کردن مطالب، و در بخشی دیگر به مخفی داشتن و استتار و تقیّه دستور داده اند. توضیح این مطلب بر حسب آنچه به برکت ائمه اطهارعلیهم السلام از اخبار استفاده کرده ایم این که، مردم بر دو گونه اند: یا عالِم و عارف به حق هستند، و یا غیر عالم. و گونه دوم از آن ها بر هشت دسته می باشند:

دسته اول

افراد عامی جاهلی که چنانچه حق را بشناسند از پذیرش آن سرباز نمی زنند.

۱- ۴۰۱. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

۲- ۴۰۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

دسته دوم

کسانی هستند که در شبهه و سرگردانی افتاده اند، که در صدد تحقیق و شناختن حق می باشند، ولی به جهت و سببی در شبهه و حیرت گرفتار شده اند.

دسته سوم

اهل ضلالت و گمراهی؛ که به خاطر همنشینی با افراد گمراه کننده، یا خطاکردن در راه تحصیل علم و معرفت و یا مانند این ها، به گمراهی افتاده اند. و بر شخص عالم، به حکم عقل و نقل واجب است این سه دسته را ارشاد کند و آنان را هدایت و دعوت نماید. و از پیغمبرصلی الله علیه وآله روایتی آمده که حاصلش این است: اگر خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت کند، از آنچه آفتاب بر آن می تابد برای تو بهتر است.

دسته چهارم

منکران و معاندان با حق؛ کسانی که اگر حق نزد آنان یاد شود آن را استهزا کرده، و امام علیه السلام و دعوت کننده به حق را مسخره می نمایند.

دسته پنجم

منکران و معاندانی که اظهار کردن حق نزد آنان سبب ضرر و زیان بر جان یا آبرو یا مال می باشد.

و از این دو دسته باید تقیّه کرد، و به حکم عقل و نقل واجب است زبان از گفتگو با آنان بست، چنان که بر صاحبان بینش پوشیده نیست، که در کافی به سند صحیحی از عبد الاعلی آمده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبد اللّٰه امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا تحمّل امر ما تنها به تصدیق و قبول کردن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پوشانیدن و حفظ کردن آن از غیر اهلش می باشد، پس سلام مرا به آنان (شیعیان) برسان و به ایشان بگو: خدای رحمت

کند بنده ای را که مودت و دوستی مردم را به سوی خود جلب نماید، با آنان (مخالفین) به آنچه می شناسند سخن بگویید و آنچه را انکار می دارند از آن ها بپوشانید. سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن کسی که به جنگ با ما برخاسته، زحمتش بر ما بیشتر نیست از کسی که آنچه را اکراه داریم از قول ما می گوید ... (۱)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: فاش کننده امر ما همچون انکار کننده آن است.(۲) نیز از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: همانا نُه دهم دین در تقیّه کردن است و هر کس تقیّه ندارد دین ندارد ... (۳) و در همین معنی روایات بسیاری است.

دسته ششم

کسانی هستند که عقل و معرفتشان ضعیف است، مؤمنانی که نمی توانند اسرار را تحمّل و قبول یا حفظ و مخفی کنند، از این دسته نیز به حکم عقل و نقل باید اسرار و رازها را نهفته داشت، چنان که در احادیث گذشته یاد گردید.

و در کافی در خبر صحیحی از حضرت ابو جعفر باقرعلیه السلام آمده که فرمود: به خدا سوگند محبوب ترین اصحابم نزد من پرهیزکار ترین و فقیه ترین و رازدار ترین آن ها است، و بدترین و ناخوشایند ترین آنان کسی است که هرگاه بشنود حدیثی به ما نسبت داده می شود و از ما روایت می گردد آن را

۱- ۴۰۳. اصول کافی، ۲ / ۲۲۲.

۲- ۴۰۴. اصول کافی، ۲ / ۲۲۴.

۳- ۴۰۵. اصول کافی ۲ / ۲۱۷.

نپـذیرد و از آن بـدش بیاید و آن را انکار نماید، و کسـی را که به آن عقیده دارد تکفیر کند، و حال آن که او نمی داند شاید که آن حدیث از سوی ما صادر شده و به ما منسوب گردیده، و او با این انکار از ولایت ما خارج می شود(۱).

و در بصائر الدرجات به سـند خود از حضـرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السـلام آمده که فرمود: با مردم به آنچه می شناسند رفتار کنیـد و از آنچه منکرند واگذارید، و بر خودتان و ما حمله ها را متوجه نسازید، به درستی که امر ما سـخت دشوار اسـت کـه آن را متحمـل نمی شـود جز فرشـته مقرب، و یـا پیغمـبر مرسـل، یـا بنـده مـؤمنی که خداونـد دلش را برای ایمـان آزمـوده باشد.(۲) و بـه سـند خـود از امـام صـادق علیه السـلام از پـدرش علیه السـلام آورده که فرمـود: روزی در محضـر امـام علی بن الحسـین علیهما السـلام سـخن از تقیّه به میان آمد. آن حضـرت فرمود: به خدا اگر ابوذر می دانست در دل سلمان چیست او را می کشت، و حال آن که رسول خداصـلی الله علیه وآله میان آن دو، برادری برقرار کرده بود. پس درباره سایر مردم چه گمان داریـد؟ همانا علم علما صـعب مستصـعب (سـخت دشوار) است، آن را تحمل نمی کنـد مگر پیغمبر مرسل یا فرشـته مقرّب و یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را به جهت ایمان آزموده باشد. حضـرت فرمود: و بدین جهت سـلمان از علما شد که او مردی از ما اهل البیت است، از این روی به ما منسوب شد.(۳)

و به سند خود از امام باقرعلیه السلام آورده که فرمود: حدیث ما صعب مستصعب

۱- ۴۰۶. اصول کافی، ۲ / ۲۲۳.

۲- ۴۰۷. بصائر الدرجات، ۲۶.

۳- ۴۰۸. بصائر الدرجات، ۲۵.

است، آن را تحمل ندارد مگر فرشته مقرَّب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی آزموده شده، یا شهری که دژ محکمی داشته باشد. پس هر گاه امر ما واقع گشت و مهدی ما آمد هر مرد از شیعیان ما از شیر جری تر و از نیزه نافذتر خواهد بود، دشمن ما را با پاهایش لگد خواهد کرد و او را با کف دستش خواهد زد، و این هنگامی است که رحمت و گشایش خداوند بر بندگانش نازل شود.(۱)

دسته هفتم

کسانی هستند که به سبب روی گرداندن شان از حق و برگزیدن باطل، خداوند بر دل ها و گوش هایشان مهر زده است، که دعوت به حق در آن ها مؤثر نمی افتد، و نصیحت برایشان سودی نمی بخشد، هر چند که ضرری به شخص نمی رسانند، ولی دعوت کردنشان رجحان ندارد، و اظهار حق نزد آنان پسندیده نیست، بلکه بهتر است از دعوت چنین کسانی خودداری شده و حق برای آن ها اظهار نگردد، چون فایده ای در این کار نیست (یکسان است بر آن ها خواه آنان را هشدار دهی یا هشدار ندهی ایمان نمی آورند)(۲) لذا در روایات امر شده که دعوت کردن آن ها ترک گردد، چنان که در کافی به سند خود از ثابت ابی سعید آورده که گفت: حضرت ابوعبد اللَّه امام صادق علیه السلام فرمود: ای ثابت! شما را با مردم چه کار؟ از آن ها دست بدارید و هیچ کس را به امر تان دعوت ننمایید که به خدا سوگند اگر اهل آسمان

۱- ۴۰۹. بصائر الدرجات، ۲۴.

۲- ۴۱۰. مضمون آیه ۶ سوره بقره.

و زمین جمع شوند تا بنده ای را که خدا خواسته هدایت شود گمراه سازند نخواهند توانست، از مردم دست بکشید و مبادا کسی از شما بگوید: برادرم و پسر عمویم و همسایه ام [و از روی دلسوزی برای هدایتشان خود را به زحمت اندازد]، زیرا که خدای - عزّوجلّ - هرگاه خیر بنده ای را بخواهد روحش را پاکیزه می گرداند که هر خوبی را بشنود، آن را بشناسد و هر بدی را بشنود آن را انکار نماید. آن گاه خداوند در دل او کلمه ای افکند که به وسیله آن کارش فراهم آید [و با شناختن امر امامت اندیشه اش سامان یابد].(۱)

و در کتاب تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق نظیر این سخن آمده است.(۲) و نیز در کافی در خبر صحیحی از فضیل آمده که گوید: به حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مردم را به این امر دعوت کنیم؟ فرمود: ای فضیل! هرگاه خداوند خیر بنده ای را بخواهد فرشته ای را فرمان دهد که گردن آن بنده را بگیرد و او را خواه ناخواه به این امر داخل نماید.(۳)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: به خاطر دین خود با مردم مخاصمه مکنید، زیرا که ستیزه جویی دل را بیمار می نماید، خدای - عزّوجلّ - به پیغمبرش صلی الله علیه وآله فرمود: «إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشآءُ»؛(۴) تو هر کس را دوست بداری هدایت نکنی ولی خداوند

۱- ۴۱۱. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳.

۲- ۴۱۲. تحف العقول، ۲۲۹.

۳- ۴۱۳. اصول کافی، ۲ / ۲۱۳، ح ۳.

۴- ۴۱۴. سوره قصص، آیه ۵۶.

هر که را خواهد هدایت کند. و فرموده: «أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النّاسَ حَتّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛(۱) آیا تو مردم را وادار توانی کرد تا مؤمن باشند.

دسته هشتم

وضعشان مشخص نیست، یعنی: نمی دانی که اهل دعوت و پذیرش حق هست یا نه؟ وظیفه عالم نسبت به چنین کسی همان روایتی است که شیخ اقدم محمد بن الحسن صفّار در بصائر الدرجات به سند خود از اصبغ بن نباته از امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده که گفت: شنیدم آن حضرت می فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب(۲) است، خشن و مخشوش است. پس اندکی به سوی مردم بر افکنید هر کس آن را شناخت، او را بیفزایید، و هر که انکار کرد خودداری نمایید. آن را تحمل نکند مگر سه طایفه: فرشته ای مقرّب، یا پیغمبری مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد.(۳)

و به سند خود از فرات بن احمد آورده که گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: همانا این حدیث ما به گونه ای است که دل ها به سختی آن را می پذیرد، پس هر کس [آن را]شناخت، او را بیفزایید و آنان را که روی گردانند، واگذارید.(۴)

۱- ۴۱۵. سوره یونس، آیه ۹۹ و اصول کافی، ۱ / ۱۶۶ و نیز ۲ / ۲۱۳.

۲- ۴۱۶. صعب: دشوار، و مستصعب آن است که شنونده آن را دشوار می بیند و خشن: ضد لیّن و نرم است، چون تحمل آن برای کسانی که آزموده نشده اند دشوار می باشد، و مخشوش: شتری است که در بینی اش خشاش - به کسر - قرار می دهند تا بیشتر رام گردد، برای توضیح بیشتر به ترجمه جلد اوّل همین کتاب مراجعه شود.{مترجم}.

۳- ۴۱۷. بصائر الدرجات، ۲۱، باب ۱۱، ح ۵.

۴- ۴۱۸. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۲.

و در حـدیث مرفوعی از حضـرت ابوجعفر بـاقرعلیه السـلام آورده که فرمود: همانـا دل های مردم، این حـدیث ما را به سـختی پذیرا می شود، پس هر که به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس روی گردانید رهایش کنید. به تحقیق که به ناچار فتنه ای پیش خواهـد آمد که هر پشتیبان و برگزیده ای نیز در آن سـقوط کند، تا آنجا که آن کس که [به خاطر کمال دقت]یک دانه مو را دو تا کند هم سقوط می نماید، به حدّی که جز ما و شیعیانمان باقی نماند.(۱)

نعمـانی نیز همین حـدیث را در کتـاب الغیبه روایت آورده، و در آن پس از جمله: دل هـای مردم این حـدیث مـا را به سـختی پـذیرا می شود» آمـده: پس انـدکی به سوی آنان بر افکنید هر کس به آن اقرار کرد او را بیفزایید، و هر کس آن را انکار کرد او را واگذارید.(۲)

پنجاه و سوم: صبر کردن بر اذیت و تکذیب و سایر محنت ها

برادرم! بـدان که خداوند - تبارک و تعالی - بندگان خود را در زمان غیبت ولیّ اش با انواع محنت ها و بلاها امتحان می کند تا بد از خوب جدا شود، پس درجات خوبان را بالا برده، و پلیدان را بعضی با بعض دیگر درآمیزد و با هم گرد آورد، آن گاه همه را در آتش دوزخ بیفکنـد، و خـدای - عزّوجـل - فرمـوده است: «مـا کـانَ اللَّهُ لِیَـذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی مـا أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَـتّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ

۱- ۴۱۹. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ح ۱۴.

۲- ۴۲۰. غیبت نعمانی، ۱۰۷.

الطَّيِّبِ» (۱)؛ خداونـد مؤمنان را بر این حال کنونی [که مؤمن و منافق به هم مشـتبهند]وا نخواهـد گـذاشت تا این که پلیـد را از پاکیزه جدا سازد ... و این سـنّت خداوند در گذشـتگان و آیندگان است، همچنان که خدای تعالی فرموده: «أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَـدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛(۲) آیا مردم چنین پندارند که به صِـرف این که گفتند ایمان آوردیم رها شوند و [بر این ادّعا] هیچ امتحان نشوند، و همانا که ما امت هایی که پیش از اینان بودند را به آزمایش آوردیم تا خداوند راستگویان را از دروغگویان کاملاً معلوم سازد. و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم خداوند شما را از این که بر شـما ستم کند دور داشته، ولی شما را ایمن ننموده از این که شما را بیازماید و او که بزرگوار ترین گویندگان است فرموده: «إِنَّ فِي ذلِـكَ لَآياتٍ وَإِنْ كُنّا لَمُبْتَلِينَ» (۳)؛ و به راستی که در این [وقـایع و حوادث]آیـات و نشانه هایی است و ما البته [خوب و بد بندگان را] امتحان می کنیم.

می گویم: و از جمله آن محنت هـا و ابتلائـات این که می بینی بسـیاری از اهـل باطل در وسـعت و ثروت زنـدگی می کننـد و دارای شوکت و قدرت می باشند، و بسیاری از اهل حق را می بینی که در سختی و تنگدستی زندگی می کنند، و به آنان اعتنا نمی شود، و گفته آن هـا پـذیرفته نیست، و اهـل باطـل آنـان را با دست و زبان اذیت و مسـخره می کننـد، و ایشان را از جهت اعتقادشان در امر

امامشان

۱- ۴۲۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲- ۴۲۲. سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

۳- ۴۲۳. سوره مؤمنون، آیه ۳۰؛ نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲.

و غیبت و ظهور دولت آن حضرت علیه السلام تکذیب می نمایند، و در اینجا نفس و عقل با هم نزاع می کنند، که نفس به پیروی اهل باطل امر می کند تا در وسعت و رفاه زندگی کنی و از دنیای فانی آن ها برخوردار شوی و لذّت بری، و عقل فرمان می دهد که بر آزارهای شان صبر کنی و تکذیب کردنشان را تحمّل نمایی، و ترغیب می کند به پیروی از اهل حق و انتظار دولت حقّه، به خاطر دست یابی به نعمت های اخروی جاودانی، پس شخص پاک سرشت هوشمند کسی است که عاقبت نیک را اختیار نماید و بر تکذیب و اذیّت صبر کند. ببینید امام صادق علیه السلام در خبر صحیح طولانی که در روضه کافی روایت آمده به حُمران چه فرموده است، حمران از آن حضرت پرسیده بود: اینان (بنی العباس) تا کی سلطنت می کنند؟ یا کی از آن ها راحت می شویم؟ [امام صادق علیه السلام فرماید:] بدو گفتم: آیا نمی دانی که هر چیزی را مدّتی هست؟ گفت: چرا. گفتم: آیا تو را سود می بخشد که بدانی این امر هرگاه فرا رسد از یک چشم برهم زدن زودتر آید! همانا اگر حال و وضع آن ها را نزد خدای - عزّوجل - بدانی که چگونه است، خشم تو نسبت به آنان بیشتر می شد و اگر تو با تمامی اهل زمین کوشش نمایند که آنان را به وضعی بدتر از آنچه در آنند - از گناه و جرم - درآورند نخواهند توانست، پس شیطان تو را نلغزاند و پریشان ننماید، زیرا که به راستی عزّت از آن خداوند و رسول صلی الله علیه وآله و مؤمنین است، ولی منافقان نمی دانند، آیا نمی دانی که هر کس منتظر امر ما باشد و برآنچه از

اذیّت و ترس می بیند صبر کند، فردای [قیامت] در گروه ما خواهد بود ... (۱) و در تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق آمده است: ای پسر نعمان، هیچ بنده ای مؤمن نخواهد بود تا این که در او سه سنّت باشد: سنّتی از خداوند و سنّتی از رسول او و سنّتی از امام. امّا سنّتی که از خدای - عزّوجلّ - باید داشته باشد، این که باید اسرار را کتمان نماید. خداوند - جلّ ذکره - می فرماید: «عالِمُ الغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً»؛(۲) اوست دانای غیب، پس احدی را بر غیب خویش آگاه نسازد. و امّا سنّتی که از رسول خداصلی الله علیه وآله باید دارا باشد، این که با مردم به رفتار و اخلاق اسلامی مدارا کند. و اما سنّتی که از امام علیه السلام لازم است در او باشد، صبر در سختی ها و ناراحتی ها است، تا این که خداوند برای او فَرَج برساند ... (۳)

و نیز در روضه کافی به سند خود از حسن بن شاذان واسطی آورده که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضاعلیه السلام نامه ای نوشتم که در آن از جفای اهالی واسط، گلایه کردم. چون در این شهر گروهی از عثمانی ها بودند که مرا اذیت می کردند، جواب به خط آن حضرت علیه السلام چنین آمد: خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما پیمان گرفته بر صبر کردن در دولت باطل، پس به حکم پروردگارت صبر کن که هرگاه سرور خلق بپاخیزد خواهند گفت: (ای وای بر

۱- ۴۲۴. روضه کافی، ۳۷.

۲- ۴۲۵. سوره جن، آیه ۲۶.

۳- ۴۲۶. تحف العقول، ۲۳۰.

ما چه کسی ما را از آرامگاه مان برانگیخت، این است آنچه خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان راست گفتند).(۱)

می گویم: منظور از «سرور خلق» حضرت قائم - عجّل اللّه فرجه الشریف - می باشد، و این که فرمود: خواهند گفت: این است آنچه خداوند رحمان وعده داده ... اشاره به آن است که آن حضرت به اذن خدای تعالی آن ها را زنده می کند و از آنان انتقام می گیرد، چنان که در روایات آمده است.

و در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: زمانی بر مردم خواهد آمد که حکومت جز به وسیله کشتن و ستمگری به دست نیاید و ثروت جز با غصب و بخل فراهم نگردد و محبّت و دوستی جز با بیرون راندن دین و پیروی هوای نفس حاصل نشود، پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند در حالی که بتواند به ثروت رسد، و بر دشمنی مردم صبر کند با این که [به وسیله از دست دادن دین و پیروی از هوس]بتواند محبّت مردم را جلب نماید، و بر خواری و ذلّت صبر کند در صورتی که قدرت عزیز شدن را داشته باشد، خداوند پاداش پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او خواهد داد.(۲)

و در خرایج آمده است: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: پس از شما قومی خواهند

۱- ۴۲۷. روضه کافی، ۲۴۷، ح ۳۴۶؛ سوره یس، آیه ۵۲.

۲- ۴۲۸. اصول کافی، ۲ / ۹۱.

آمد که یک تن از آن ها اجر پنجاه تن از شما را خواهند داشت، عرض کردند: ای رسول خدا ما در بَدْر و اُحُد و حُنین با تو بودیم و قرآن در میان ما فرود آمد! فرمود: آنچه بر آن ها فرود آید شما تحمل نمی کنید و مانند آن ها صبر ندارید. می گویم: این اشاره به حال مؤمنین صبور در زمان غیبت امام عصرعلیه السلام است، چنان که سایر اخبار شاهد بر آن است.

و در البرهان آمده: در تفسیر فرموده خدای تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا» (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبایی کنید و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش نمایید و مرابطه کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: بر اذیّتی که در راه ما می بینید شکیبایی کنید. روای پرسید: (و یکدیگر را به صبر و استقامت سفارش کنید)؟ فرمود: بر دشمنانتان با ولی تان. [راوی گفت]: (و مرابطه کنید)؟ فرمود: با امامتان [پایدار]بمانید ...

و در این معنی روایات بسیاری هست که با آوردن آن ها کتاب را طولانی نمی کنیم. همه این ها اضافه بر سایر آیات و روایات است که در فضیلت صبر و امر به آن وارد شده، زیرا که صبر بر مصایب در زمان غیبت امام علیه السلام از مهم ترین و روشن ترین مصادیق صبر است چنان که پوشیده نیست.

ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در اصول کافی اخبار متعددی از صحیح و حسن و غیر آن آورده از امام صادق علیه السلام که فرمود: صبر نسبت به ایمان همچون سَر نسبت به بدن است، که اگر سر از بین برود بدن هم از بین می رود، و هم چنین اگر صبر از بین برود ایمان از بین رفته است.(۲)

۱- ۴۲۹. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲- ۴۳۰. اصول کافی، ۲ / ۸۷، باب الصبر، ح ۲.

و در همان کتاب در حدیث دیگری از حفص بن غیاث آمده که گفت: حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس صبر کند مدت کمی را صبر کرده(۱) و هر کس بی تابی نماید مقدار اندکی بی تابی نموده است. سپس فرمود: بر تو باد که در تمام امور خود صبر کنی، که خدای - عزّوجل - حضرت محمدصلی الله علیه وآله را برانگیخت و او را به صبر و مدارا امر کرد، و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا * وَذَرْنِی وَالمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَهِ»؛(۲) و بر آنچه [دشمنان]می گوینـد صبر کن و به گونه ای نیکو از آنـان دوری گزین، و کـار تکـذیب کننـدگان مغرور مال و منال را به من واگـذار. و نیز خـدای - تبـارک و تعـالی - فرموده: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ * وَما یُلَقّاها إِلاَّ الَّذِینَ صَبَرُوا وَما یُلَقّاها إِلّا ذُو حَظٍّ عَظِیم»؛(۳) بدی خلق را به نیکوترین گونه دفع و مقابله کن تا کسی که میان تو و او دشمنی هست همچون دوستی مهربان شود، و [لیکن]این حالت را جز کسانی که صبر کننـد و جز کسـی که بهره بزرگی دارد نخواهـد یافت. پس رسول خداصـلی الله علیه وآله صبر کرد تا جایی که آن حضـرت را به امور بزرگی نسبت دادند و به [سحر و جنون و ...] متهم کردند، پس سینه اش تنگ شد، خدای - عزّوجلّ - این آیه را نازل فرمود: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُنْ مِنَ السّاجِدِینَ» (۴) و به تحقیق که ما می دانیم به سبب آنچه [کافران و تکذیب

۱- ۴۳۱. یعنی: دوران ابتلا در دنیا کوتاه است پس کسی که صبر کند مدت کمی صبر کرده از جهت کمی ایام آن و هر کس بی تابی کند مدت کوتاهی بی تابی کرده ولی زمان متنعم شدن در آخرت طولانی و دائم است.{مؤلف}.

۲- ۴۳۲. سوره مزمل، آیه ۱۰ و ۱۱.

۳- ۴۳۳. سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.

۴- ۴۳۴. سوره حجر، آیه ۹۷ و ۹۸.

کننـدگان]می گوینـد سـینه ات تنـگ می شود، پس بـا حمـد پروردگـارت تسبیـح گوی و از سـجده گزاران بـاش. سـپس آن حضـرت را تکـذیب کردنـد و تهمت زدنـد، از این جهت غمگین شد، پس خدای - عزّوجلّ - این آیه را فرسـتاد: «قَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا یُکَذِّبُونَکَ وَلکِنَّ الظّالِمِینَ بِآیاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتّی أَتاهُمْ نَصْرُنا» (۱)؛ مـا می دانیم که سـخنان آن هـا تو را غمگین می سـازد، آن ها تو را تکـذیب نمی کنند بلکه سـتمگران آیات خداونـد را انکار می نماینـد، و البته پیش از تو رسولانی تکـذیب شدنـد پس بر آنچه از تکذیب و اذیّت دیدند صبر کردند تا هنگامی که نصرت ما به ایشان رسـید. آن گاه پیغمبرصلی الله علیه وآله دل بر صبر نهاد، تا این که آن ها [بی شرمی و آزار را]از حـد گذرانیدنـد و خـدای تبارک و تعالی را یاد کردنـد و او را تکذیب نمودند، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: من دربـاره خود و خانـدان و آبرویم صبر کردم ولی بر بـدگویی نسبت به معبودم صبر نـدارم، پس خـدای - عزّوجلّ - این آیه را نـازل کرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَیْنَهُما فِی سِتَّهِ أَیّامٍ وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ *فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ»؛(۲) و ما آسمان ها و زمین و آنچه در بین آن هاست را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به ما نرسید، پس بر آنچه می گویند صبر کن. آن حضـرت صلی الله علیه وآله در همه احوال خود صبر کرد، [تا]آن گاه که به امامان از عترتش مژده داده شـد، و ایشـان به صبر توصـیف شدنـد، که خداونـد - جلّ ثناؤه - فرمود: «وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَکانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ»؛(۳) و از آنان

۱- ۴۳۵. سوره انعام، آیه ۳۳ و ۳۴.

۲- ۴۳۶. سوره ق، آیه ۳۸ و ۳۹.

۳- ۴۳۷. سوره سجده، آیه ۲۴.

امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند آن گاه که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند. در آن هنگام آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: صبر از ایمان است همچون سر نسبت به بدن، پس خدای - عزّوجلّ - هم در ازای صبر، به او احسان فرمود، و خدای - عزّوجلّ - این آیه را نازل کرد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الحُسْنی عَلی بَنِی اِسْرائِیلَ بِما صَبَرُوا وَدَمَّرْنا ما کانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَما کانُوا یَعْرِشُونَ»؛(۱) و احسان پروردگارت بر بنی اسرائیل به حدّ کمال رسید به خاطر صبری که کردند و آنچه فرعون و قوم او می ساختند و عمارت هایی که می پرداختند را از بین بردیم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: این مژدگانی و انتقام است، که خدای - عزّوجل - نبرد با مشرکین را به آن حضرت رخصت داد، و [خداوند] نازل فرمود که: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ»؛(۲) پس مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنان را بگیرید و محصور شان کنید و به هر کمین گاهی بر سر راه آن ها بنشینید. «وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثِقِفْتُمُوهُمْ» (۳) و آن مشرکان را هرجا که یافتید بکشید. پس خداوند آن ها را بر دست رسول خود صلی الله علیه وآله و دوستان حضرتش به قتل رسانید، و آن را پاداش صبر آن بزرگوار قرار داد با آنچه در آخرت برای آن حضرت ذخیره فرموده، پس هر آن که صبر کند و در راه خدا تحمل نماید، از دنیا بیرون نمی رود تا این که خداوند نسبت به دشمنانش دیده اش را روشن نماید، به اضافه آنچه برای آخرت او ذخیره می سازد.

ص:۳۴۴

۱- ۴۳۸. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۲- ۴۳۹. سوره توبه، آیه ۵.

۳- ۴۴۰. سوره بقره، آیه ۱۹۱.

و در همان کتاب در خبر صحیحی از ابو الصباح کنانی(۱) روایت آمده که گفت: در محضر امام ابوعبداللَّه صادق علیه السلام شرفیاب بودم که پیرمردی به حضور آن جناب رسید و عرضه داشت: ای ابوعبداللَّه، من به محضر شما شکایت آورده ام از فرزندانم و ناسپاسی آن ها و برادرانم و جفا کاری ایشان در این هنگام که سِنّم بالا رفته است؟ حضرت ابوعبد اللَّه امام صادق علیه السلام فرمود: ای مرد همانا حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر کدام در دولت دیگری خوار است، و کم ترین چیزی که در دولت باطل به مؤمن می رسد عقوق فرزندان و جفای برادرانش می باشد، و هیچ مؤمنی نیست که چیزی از رفاه و آسایش را در دولت باطل ببیند مگر این که پیش از مردنش مبتلا می گردد، یا در بدنش و یا درباره فرزندانش و یا در مورد مالش تا این که خداوند او را از آنچه در دولت باطل کسب کرده خلاص کند، و در دولت حق سهم او را زیاد گرداند، پس صبر کن، و تو را مژده باد.(۲)

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام روایت آمده که فرمود: هنگامی که فوت پدرم علی بن الحسین علیه السلام نزدیک شد مرا به سینه گرفت و فرمود: پسرم تو را سفارش می کنم به آنچه پدرم هنگام رحلت مرا سفارش

۱- ۴۴۱. این خبر را در آخر باب تعجیل عقوبه الذنب آورده، و ابو الصباح کنانی کوفی است. و اسم او ابراهیم بن نعیم است، و ثقه می باشد که امام صادق علیه السلام او را «میزان» نامیده، و چنانکه در کتب رجال آمده به او فرمود: «انت میزان لا عین فیه» {مولف}.

۲- ۴۴۲. اصول کافی، ۲ / ۴۴۷، ح ۱۲.

کرد، و یاد فرمود که پدرش او را به آن سفارش کرده بود: پسرم بر حق صبر کن هرچند که تلخ باشد.(۱)

و در کتاب کمال الدین به سند خود از بزنطی آورده که گفت: حضرت رضاعلیه السلام فرمود: چه خوب است صبر کردن و انتظار فَرَج کشیدن، آیا نشنیده ای فرموده خدای - عزّوجلّ - را: «وَارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ»؛(۲) و منتظر باشید که من نیز با شما منتظر هستم. و فرموده خدای را - عزّوجلّ -: «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ»؛(۳) پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظرانم. پس بر شما باد صبر که همانا گشایش و فَرَج بر نومیدی غالب می آید، و کسانی که پیش از شما بودند از شما صبور تر بودند.(۴)

و در همان کتاب به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: شنیدم حضرت ابوعبداللّه امام صادق علیه السلام می فرمود: به درستی که پیش از [ظهور]حضرت قائم - علیه الصلاه و السلام - از سوی خداوند - عزّوجل - برای مؤمنین، نشانه هایی خواهد بود. عرض کردم: آن نشانه ها چیست خداوند مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: آن فرموده خدای - عزّوجل - است: «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ»؛ و البته شما را می آزماییم. یعنی: مؤمنین را پیش از خروج حضرت قائم علیه السلام «بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمْوالِ وَالأَنْفُسِ وَالَّثمَراتِ وَبَشِّرِ الصّابِرِینَ» (۵)؛ به

۱- ۴۴۳. اصول کافی، ۲ / ۹۱، باب الصبر، ح ۱۳.

۲- ۴۴۴. سوره هود، آیه ۹۳.

۳- ۴۴۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

۴- ۴۴۶. کمال الدین، ۲ / ۶۴۵.

۵- ۴۴۷. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت، و مژده و بشارت بده صابران را. فرمود: آن ها را آزمایش می کنـد به مقـداری ترس از پادشاهـان بنی فلاـن در آخر حکومتشـان، و گرسـنگی به گرانی نرخهـای شان، (و نقصان اموال) فرمود: کسـادی تجـارت هـا و کمی بـازده، (و نقصـان نفوس) فرمود: مرگ فراگیر و زودرس (و نقصان زراعتها) فرمود: کمی رشد و حاصل آنچه کشت می شود، (و بشارت ده صابران را) در آن هنگام به زود رسـیدن خروج قائم علیه السلام. سپس امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای محمد، این است تأویل آن، خدای تعالی می فرماید: «وَما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرّاسِخُونَ فِی العِلْمِ»؛(۱) و تأویل آن را کسی نمی داند جز خداوند و راسخان در علم.

و در تفسـیر نیشـابوری از پیغمـبر اکرم صـلی الله علیـه وآله روایت آمـده که فرمـود: یکـدیگر را به معروف امر، و از منکر نهی کنیـد، پس هرگاه دیدی شـخص فرومایه ای اطاعت می شود و هوای نفس پیروی می گردد، و دنیا ترجیح داده می شود، و هر صـاحب رایی نظر خود را می پسـندد، پس بر تو باد خودت، و کار عوام را واگـذار، و همانا که در پس شـما روزهایی خواهد بود که صبر در آن هـا همچون آتش سـرخ به کف داشـتن است، به عمل کننـده [به وظیفه اش] از آن ها همچون پاداش پنجاه تن که عمل او را [در زمان های دیگر]انجام دهند عطا می شود.

و در غیبت نعمانی به سـند خود از امام صادق از پـدرش علیهما السـلام آورده که فرمود: مؤمنان آزمایش می شونـد و خداوند آنان را نزد خود از هم تمییز

۱- ۴۴۸. سوره آل عمران، آیه ۷، و کمال الدین، ۲ / ۶۴۹.

می دهـد، همانا خداونـد مؤمنان را از بلا و تلخی های دنیا ایمن نداشـته، ولیکن آن ها را از کوری و بـدبختی در آخرت ایمن داشـته است، سـپس امام باقرعلیه السلام فرمود: حضرت حسین بن علی علیهما السلام کشتگان خود را [در سرزمین کربلا] کنار هم می گذاشت سپس می فرمود: کشتگان ما کشتگان پیغمبران هستند.(۱) و در همان کتاب به سند خود از امام زین العابدین علیه السـلام آورده که فرمود: دوست می داشـتم که [در گفتار]آزاد بودم و سه کلمه با مردم سـخن می گفتم، آن گاه خداوند آنچه می خواست درباره من انجام می داد، ولی عهدی است که با خدا بسـته ایم که صبر کنیم. سـپس این آیه را تلاوت کرد: «وَلَتَسْـمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَمِنَ الَّذِینَ أَشْـرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ»؛(۲) و همانا شـما از کسانی که پیش از شـما کتاب آسـمانی بر آنان نازل گشت و از آنان که شـرک ورزیدند [طعنه ها و]آزار بسـیار خواهیـد شـنید و اگر صبر کنیـد و تقوا پیشه سازیـد سـبب نیرومندی و قوت یافتن در کارها است.(۳) و در همـان کتاب از آن حضـرت علیه السـلام حـدیثی آمـده که در بحث مرابطه ان شـاءاللّه خواهیم آورد، تـا آن جا که فرموده: ... و مؤمنان مرابطه و صبر کننـد و یکـدیگر را به صبر وا دارنـد تا این که خداوند حکم فرماید، و اوست بهترین داوران.(۴) و روایات بسیار دیگری که در جـای خود یـاد شـده است. خلاصه این که حال و وضع مؤمن در گرفتاری ها و بلیّات آن است که در دیوان منسوب به مولایمان امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده:

۱- ۴۴۹. غیبت نعمانی، ۱۱۲.

۲- ۴۵۰. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۳- ۴۵۱. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

۴- ۴۵۲. غیبت نعمانی، ۱۰۵.

إذا زِيدَ شَرّاً زادَ صَبْراً كَأَنَّما

هُوَ المِسْکُ ما بَيْنَ الصَّلابَهِ وَالفِهْرِ

لِأَنَّ فَتِيتَ المِسْكِ يَزْدادُ طِيبُهُ

عَلَى السَّحْقِ وَالحَرِّ اصْطِباراً عَلَى الشَّرِّ

اگر شر و گرفتاری بر او زیاد شود بر صبر خود می افزاید، او همچو مشك است در میان ابزارهای ساییدن آن زیرا که خورده های مشك عطر و بویش با ساییدن و حرارت بیشتر می شود از جهت صبر بر گرفتاری.

توجه: از آنچه یاد کردیم معلوم شد که صبر در زمان غیبت امام علیه السلام بر چند گونه است؛ از جمله:

۱- صبر بر طول غیبت، به این که از شتاب زدگانی که به سبب طولانی شدن غیبت دل های شان قساوت می گیرد نباشد، که شتاب زدگان در مورد امام علیه السلام به تردید افتند، و این عنوان در امر بیست و دوم گذشت.

۲- صبر کردن مؤمن بر آنچه از آزار و استهزاء و تکذیب و مانند آن ها از مخالفین خود می بیند.

۳- صبر بر اقسام بلاها و محنت هایی که بر او وارد می شود، که بعضی از آن ها در آیه شریفه یاد گردید، خدای تعالی فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ ... ».

۴- صبر بر آنچه از گرفتاری مؤمنین به دست معاندین و آزار مخالفین نسبت به ایشان می بیند، در صورتی که نتواند آن ها را خلاص کند و از ایشان

دفاع نماید، که در این حال وظیفه او صبر و دعا کردن است. و اقسام دیگر صبر که مؤمن هنگام ابتلا در می یابد.

پنجاه و چهارم: درخواست صبر از خدای تعالی

یعنی از وظایف مؤمن آن است که در زمان غیبت از درگاه خداوند - عزّوجل - بخواهد که او را در مواقعی که وظیفه اش صبر کردن است به او توفیق دهد، و این از چند جهت است:

از جمله: این که در دعای رسیده از امامان علیه السلام این مطلب وارد شده، چنان که در دعای عَمْری رحمه الله آمده: و مرا بر آن صبر دِه ...

و از جمله: در روایت امر شده: هر آن چیزی که مؤمن برای سامان دادن آخرت و دنیای خود به آن احتیاج دارد از خدای - عزّوجلّ - درخواست کند که کلیدهای همه اشیا به دست [قدرت]اوست و شاهد بر این مقصود است فرموده خدای تعالی خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه وآله «وَاصْبِرْ وَما صَبْرُكَ إِلّا بِاللَّهِ»؛(1) و صبر کن و صبر تو نیست جز به [سبب یا کمک]خداوند ... که باء برای سببیت یا استعانت است، و بنابر هر دو وجه شاهد بر این مطلب است، پس شایسته است که مؤمن صبر را از خدای - عزّوجل - بخواهد. و تواند که باء به معنی «مِنْ» باشد - هر چند که صاحب مُغنی اللَّبیب آن را یاد ننموده است - چون مهم نیست که او چیزی را منکر شود که در کلام فصیح شاهد بر آن وجود دارد،

۱- ۴۵۳. سوره نحل، آیه ۱۲۷.

همچنان که جمعی از علمای نحو انکار کرده انـد که باء برای تبعیض باشد، با این که نَصّ به آن از امامان علیه السـلام رسـیده است.

و از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله آمـده: از خـدای - عزّوجلّ - آنچه از حوائج برایتان پیش می آید را مسـئلت نمایید، حتّی بند کفش را، زیرا که اگر او آن را آسان نکند فراهم نمی گردد. و آن حضـرت صلی الله علیه وآله فرمود: هر یک از شما همه نیـاز خود را از پروردگارش درخواست نمایـد، حتی بنـد نعلینش را اگر قطع شود. و اخبار در این باره بسـیار است. و نیز بر این مطلب دلالـت می کنـد اطلاـق آنچه در آیـات قرآن امر به دعـا وارد شـده، پس شایسـته است که مؤمن دعا کنـد برای این که خداوند صبر را در موارد آن به او عنایت فرماید، که این چیزی است که به وسیله آن آخرت و دنیای خود را سامان می دهد و محبت و طاعت و رضای مولایش را به سبب آن جلب می نماید.

و از جمله این که: بسیار اتفاق می افتد که موارد صبر به غیر آن مشتبه می شود، پس انسان در جایی که نمی بایست صبر کند، صبر می کند، و به جای خاموش ماندن سـخن می گوید، و به جای سـخن گفتن خاموش می ماند، و توفیق یافتن به این که هر چیزی را در جای خود قرار دهد و هر کاری را در وقتش انجام دهد، از سوی خدای - عزّوجلّ - می باشد، پس مؤمنی که می خواهـد در مسـیر هـدایت گام بردارد وظیفه اش آن است که به درگاه خـدای تعالی دعا و تضـرع و زاری کنـد تا او را به صبر کردن در مواقع خاصّ آن، و دعوت کردن در جاهایی که باید دعوت نمود، و بی باکی هنگام لزوم، و رزم کردن هنگام

رزم آوری و خشم در موقع خشمناکی توفیق دهد، موارد دیگر را به این قیاس بگیر.

و از جمله: این که در روایات امر به صبر خواهی از خدای - عزّوجلّ - وارد گردیده، چنان که در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: خداوند - عزّوجلّ - رسولان خود را به مکارم اخلاق اختصاص داده، پس خودتان را بیازمایید، که اگر در شما آن اخلاق بود خداوند را حمد گویید و بدانید آن از خوبی [شما] است، و اگر آن اخلاق در شما نبود پس از خداوند مسئلت نمایید و برای دست یابی به آن ها به درگاه خداوند التماس کنید. سپس آن حضرت ده چیز[از مکارم اخلاق] را شمرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خویشتن داری و خلق نیکو و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروّت.(۱) بعضی از راویان پس از این ده خصلت افزوده «و راستگویی و ادای امانت». و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: ما دوست داریم کسی را که عاقل، فهمیده، فقیه، بردبار، صبور، راستگو و باوفا باشد، خدای - عزّوجل - پیغمبران را به مکارم اخلاق (صفات عالی انسانی) اختصاص داده، پس هر آن که در او این صفات بود خداوند را بر آن حمد گوید، و در هر کس نبود به درگاه خداوند - عزّوجل - زاری نماید و آن ها را از او بخواهد. راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آن صفات کدامند؟ حضرت

۱- ۴۵۴. اصول کافی، ۲ / ۵۶، باب المکارم، ح ۲.

فرمود: پرهیزکاری و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکی، و راستگویی و ادای امانت.(۱)

پنجاه و پنجم: سفارش یکدیگر به صبر

در زمان غیبت حضرت قائم – عجل اللّٰه فرجه –

و این از امور مهمی است که شایسته است به آن اهتمام گردد، و بر آن مواظبت شود، و چند وجه بر این مطلب دلالت دارد: اوّل: همه دلیل های امر به معروف. دوم: تأسّی جستن و اقتدا نمودن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهارعلیهم السلام چنان که از پژوهش در اخبار این مطلب روشن می شود. سوم: خصوص روایتی که سیّد اجل علی بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال آورده، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در خطبه روز غدیر که فرمود: و درباره علی نازل شد [سوره]والعصر، و تفسیرش این که: (و) سوگند به پروردگار (عصر) قیامت که (همانا انسان در زیان است): دشمنان آل محمد، (مگر کسانی که ایمان آورند) به ولایت ایشان (و کارهای خوب انجام دادند) به همدردی کردن با برادران شان (و یکدیگر را به صبر سفارش دادند) در زمان غیبت غائب شان ... (۲)

می گویم: منظور از سفارش یکدیگر به صبر آن است که مؤمن به فرزندان

۱– ۴۵۵. اصول کافی، ۲ / ۵۶، ح ۳.

۲– ۴۵۶. اقبال، ۴۵۷.

و نوادگان و خاندان و عیال، و عشیره و برادران دینی، و دوستان خویش و سایر مؤمنین سفارش و امر کند به ایمان به حضرت قائم علیه السلام و صبر کردن در زمان غیبت آن حضرت بر طولانی شدن زمان غیبت و بر آنچه از فتنه ها و بلاها و محنت ها و اذیت ها به ایشان می رسد، و آنچه از آزار دشمنان و جفای دوستان و غیر این ها ... می بینند، به این که خوبی های صبر را برایشان بازگوید، و این که در پی صبر ظَفَر و گشایش خواهد بود، تا بر اثر طولانی شدن غیبت ناامید نشوند، و چون دشمنان خود را در آسایش و راحتی و رفاه و نعمت ببینند، بهتر دید نیافتند و بدانند که آن را امامان راستگوی علیهم السلام خبر داده اند، پس همان طور که راستگویی آنان در خبر به ابتلای اهل ایمان و چیرگی دشمنان برایشان آشکار گشت. همچنین راستگویی آنان بر ظاهر شدن فرج و گشایش و رفاه برای دوستان آشکار خواهد شد، ان شاء اللّٰه تعالی.

و باید بدانند که هر کس صبر کند و انتظار کشد، به فَرَج و پیروزی نایل گردد، یا به فَرَج بزرگ یا به مراتب پایین تری از اقسام فرج، بلکه خود انتظار از اقسام فرج است. نمی بینید که هرگاه کسی دچار قرض های زیادی شده باشد، ولی بداند که پس از مدتی از بعضی موارد وسعتی به او می رسد، چنین شخصی به همان انتظار وسعت و سپری شدن مدّت، دلش تسلّی می یابد تا از بار سنگین قرض ها خلاص شود، یا این که کسی بیمار باشد، و مرض های چندی در او باشد، ولی می داند که در بعضی از جاها طبیب زبر دستی هست که پس از مدتی به سراغ او خواهد آمد و او را معالجه خواهد کرد و از آن بیماری ها راحتش خواهد ساخت، چنین فردی همین انتظار کشیدنش برای

پایان یافتن مدت و آمدن آن طبیب مورد اطمینان، مایه تسلی جان و تقویت روحیه و برطرف شدن غم و غصه اش می باشد، از همین روی هنگامی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: فدایت شوم، چه موقع فَرَج خواهد بود؟ حضرت فرمود: ای ابوبصیر آیا تو هم از کسانی هستی که دنیا می خواهند؟ کسی که این امر را شناخت به راستی به جهت انتظار کشیدنش از او فَرَج شده است.(۱)

و از محمد بن الفضیل از حضرت امام رضاعلیه السلام روایت آورده که گفت: از آن حضرت درباره چیزی از فَرَج پرسیدم، فرمود: آیا مگر نه انتظار فَرَج خود از فَرَج است؟ خداوند - عزّوجل - می فرماید: «فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ»؛ منتظر باشید به درستی که من هم از منتظران می باشم.(۲)

و از حسین بن جهم آمده که گفت: از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام درباره فرج پرسیدم، فرمود: آیا نمی دانی که انتظار فَرَج از فَرَج است؟ گفتم: نمی دانم مگر این که شما به من بیاموزید، فرمود: آری انتظار فَرَج بخشی از فَرَج است.(۳)

و در غیبت نعمانی از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام آمده که فرمود: اصحاب محاضیر [شتاب زدگان]هلاک شدند، و نزدیک شمارندگان نجات یافتند و پناهگاه بر پایه های محکم خود ثابت ماند، همانا که پس از غم و اندوه فتح شگفتی خواهد بود.(۴)

و از علی بن یقطین آمده که گفت: حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام به من

۱- ۴۵۷. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۴۲، ح ۵۴؛ غیبت نعمانی، ۱۸۰.

۲- ۴۵۸. بحار الانوار، ۵۲ / ۱۲۸، ح ۲۲.

۳- ۴۵۹. بحارالانوار، ۵۲ / ۱۳۰، ح ۲۹.

۴- ۴۶۰. غیبت نعمانی، ۱۰۴.

فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می گردد. راوی گوید: یقطین به پسرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره ما [حکومت بنی العباس] گفته شده واقع گردید، و آنچه درباره [حکومت حق]شما گفته شده انجام نگرفت؟ علی گفت: البته آنچه درباره ما و شما گفته شده هر دو از یک منبع بوده است، مگر این که جریان شما وقتش رسیده بود، پس بی کم و کاست مطلب به شما گفته شد، و همان طور هم که گفته بودند انجام یافت، ولی امر ما هنگامش نرسیده پس با امیدها دلگرم شدیم، و اگر به ما می گفتند: این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر تحقق نخواهد یافت، البته دل ها قساوت می گرفت، و عموم مردم از اسلام بر می گشتند، ولی می گفتند: به زودی این امر واقع می گردد و خیلی نزدیک است، تا دل ها با هم الفت گیرد و گشایش نزدیک گردد.(۱)

پنجاه و ششم: پرهیز از مجالسی که نام آن حضرت علیه السلام

در آن ها مورد تمسخر باشد

پرهیز کردن و دوری جستن از مجالس بیکاران و گمراهان، آن ها که یاد امام علیه السلام را به مسخره می گیرند یا آن حضرت را به بدی یاد می کنند، یا بر آن بزرگوار خرده می گیرند، یا وجود شریفش را انکار می نمایند، یا این که از یاد کردن حضرتش روی گردانند، یا مؤمنان منتظر آن جناب را به تمسخر

ص:۳۵۶

۱- ۴۶۱. اصول کافی، ۱ / ۳۶۹ ذیل ح ۶.

می گیرنـد. خدای - عزّوجلّ - فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکَمْ فِی الکِتابِ أَنْ إِذا سَـمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَیُسْتَهْزَئُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فِی حَـدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جـامِعُ المُنـافِقِینَ وَالکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً»؛(۱) و همانا [خداوند] در کتاب بر شما نازل فرمود که هرگاه شنیدید به آیات خداوند کفر ورزیده می شود و استهزا می گردد پس با آنان [کافران و استهزا کنندگان]ننشینید تا در سخنی دیگر داخل شوند که [اگر با آن ها همنشین شوید] شما هم به حقیقت مانند آنان خواهید بود، همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنّم جمع خواهد کرد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آمده که گوید: آیات خداوند: امامان علیهم السلام هستند.(۲)

و در اصول کافی به سند صحیحی از شعیب عقرقوفی آمده که گفت: از حضرت ابوعبد اللّه امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای تعالی: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الکِتابِ أَنْ إِذا سَـمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَیُسْتَهْزَئُ بِها ... » پرسیدم، فرمود: منظور آن است که چنانچه شنیدی کسی حق را انکار می دارد و آن را دروغ می شمارد، و نسبت به امامان علیه السلام ناروا می گوید، از کنارش برخیز و با او همنشینی مکن هر کس که باشد.(۳) و در همان کتاب در خبر صحیح از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان دارد در جایی ننشیند که امامی در آن مذمت شود یا مؤمنی اهانت گردد.(۴) و در همان

۱- ۴۶۲. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

۲- ۴۶۳. تفسیر قمی، ۱ / ۱۵۶.

۳- ۴۶۴. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.

۴- ۴۶۵. اصول کافی، ۲ / ۳۷۷.

کتاب از آن جناب علیه السلام روایت آمده که فرمود: سه مجلس است که خداوند آن ها را دشمن می دارد و نقمتش را بر اهل آن می فرستد، پس با آن ها [اهل آن مجالس]همنشینی و مجالست مکنید: یکی: آن مجلس است که کسی در آن قرار دارد که در فتوای خود دروغ می گوید، و دیگر مجلسی که یاد دشمنانمان در آن تازه می شود و یاد ما در آن کهنه [و فراموش شده]است، و مجلسی که در آن از [پیروی]ما جلوگیری می شود در حالی که تو می دانی [که در آن مجلس چنین چیزی هست]. راوی گوید: سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خداوند را تلاوت کرد که گویی در دهانش بود - یا گفت: گویا در مشتش بود -: «وَلا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ»؛(۱) و به آنان که جز خداوند را می خوانند دشنام ندهید که [آنان نیز]خداوند را ستمگرانه از روی نادانی دشنام می دهند. «وَإِذا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آياتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»؛(۲) و هرگاه کسانی را می بینی که [برای خورده گیری و طعنه زدن] در آیات ما گفتگو می کنند پس از آنان اعراض کن تا در سخنی دیگر وارد شوند. «وَلا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَهذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»؛(۳) و مگویید به سبب آنچه زبان های تان به دروغ توصیف کند که این حلال است و آن حرام تا بر خداوند دروغ بندید.(۴)

و در همان کتاب از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر گاه به ناصبیان و مجالست با آنان دچار گشتی مانند کسی باش که بر روی سنگ سرخ شده ای

ص:۳۵۸

۱- ۴۶۶. سوره انعام، آیه ۱۰۸.

۲- ۴۶۷. سوره انعام، آیه ۶۸.

۳- ۴۶۸. سوره نحل، آیه ۱۱۶.

۴- ۴۶۹. اصول کافی: ۲/۳۷۸، ح ۱۲.

باشد تا از آنجا برخیزی، زیرا که خداوند آن ها را دشمن می دارد و لعنتشان می کند، پس اگر دیدی که درباره یکی از امامان گفتگو می کنند برخیز زیرا که خشم [و کیفر] خداوند در آنجا بر آن ها فرود خواهد آمد.(۱) و در همان کتاب در خبر صحیحی از آن جناب علیه السلام است که فرمود: هر کس نزد دشنام دهنده اولیای خدا بنشیند، به تحقیق خدای تعالی را معصیت کرده است.(۲) و در همان کتاب نیز از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: هر کس در مجلسی بنشیند که در آن به یکی از امامان علیه السلام دشنام داده می شود و می تواند برخیزد ولی این کار را نکند خداوند در دنیا لباس ذلّت بر اندامش بپوشاند و در آخرت عذابش کند، و آنچه از نیکی از جهت معرفت ما بر او منّت نهاده از وی سلب فرماید.(۳)

و در تفسیر البرهان از کشی به سند خود از محمد بن عاصم آورده که گفت: شنیدم حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمود: ای محمد بن عاصم به من خبر رسیده که تو با واقفیان مجالست می کنی؟ عرض کردم: آری، فدایت گردم، من با آنان مجالست می کنم در حالی که با ایشان مخالف هستم. آن حضرت علیه السلام فرمود: با آنان مجالست مکن، خدای - عزّوجل - فرموده: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَيُسْتَهْزَئُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ»؛ منظور از آیات: اوصیا هستند، و آنان که کفر ورزیدند: یعنی واقفیان.(۴)

ص:۳۵۹

۱- ۴۷۰. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۳.

۲- ۴۷۱. اصول کافی، ۲ / ۳۹۷، ح ۱۴.

۳- ۴۷۲. اصول کافی، ۲ / ۳۷۹، ح ۱۵.

۴- ۴۷۳. تفسیر البرهان، ۱ / ۴۲۳، ح ۴؛ سوره نساء، آیه ۱۴۰.

می گویم: این که واقفیان ذکر شده اند از باب یاد کردن یکی از مصادیق است، همچنان که یاد کردن اوصیا از باب ذکر یکی از مصادیق آیات اللَّه می باشد، چنان که پوشیده نیست.

توجه: از آیه شریفه به ضمیمه آنچه در تفسیر آن روایت گردیده و به ضمیمه سایر روایات، حرمت نشستن در مجالس اهل ضلالت - که به بعضی از اقسام آن ها در اوّل این مبحث اشاره کردیم - استفاده می شود، به جهت نهیی که در آن آمده که ظاهر آن حرمت می باشد. بلکه از آیه شریفه استفاده می شود که این گناه در شمار گناهان کبیره قرار دارد، چون خدای - عزّوجل - فرموده: (شما نیز مانند آن هایید) که دلالت دارد بر این که هر کس با آن ها همنشینی کند مانند آن ها است، بلکه از کسانی که با ایشان مجالست نمایند به عنوان «منافقین» تعبیر فرموده و آتش جهنم را برای آنان وعده کرده است که می فرماید: (همانا خداوند همگی منافقان و کافران را در جهنم جمع خواهد ساخت) پس بزرگی این گناه و از کبائر بودن آن ظاهر گشت. از خدای - عزّوجل - خواستاریم که ما را به آنچه رضای اوست توفیق دهد، و از آنچه موجب سخط و غضبش می باشد حفظ فرماید.

و در دعا آمده است: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِی آلِفَ مَجالِسَ البَطّالِينَ فَبَيْنِی وَبَيْنَهُمْ خَلَّيْتَنِی»؛ یا شاید که مرا دیده ای با مجالس بیکارگان و یاوه جویان الفت گرفته ام پس مرا در میان آنان واگذاشته ای.

می گویم: و همین حسرت و نقمت بس است - از آن به خداوند پناه می بریم - و در امر پنجاه و هشتم آنچه بر این مطلب دلالت دارد خواهد آمد، ان شاء اللَّه تعالی.

ص:۳۶۰

پنجاه و هفتم: تظاهر با ستمگران و اهل باطل

در بحار به نقل از کشف الغمّه از طریق عامه روایت آورده از حذیفه که گفت: شنیدم رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمود: وای بر این امّت از پادشاهان ستمگر که چگونه می کشند و فرمانبرداران را می ترسانند مگر کسی که اطاعت از آن ها را اظهار کند، پس مؤمن متّقی با زبان با آن ها تَصَنُّع و تظاهر می کند، و با دل از آن ها فرار می نماید، پس هرگاه خداوند - عزّوجلّ - بخواهد اسلام را باعزّت بازگرداند هر گونه ستمگر لجوج را در هم می شکند و او بر هر چه خواهد تواناست که امتی را پس از فساد به صلاح آورد. آن گاه آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: ای حذیفه اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از خاندان من حکومت یابد.

و در تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به مؤمن الطّاق آمده که فرمود: ای پسر نعمان هرگاه در دولت باطل بودی با هر کس تقیّه داری با تحیّت برخورد کن، زیرا که هر کس متعرض دولت شود خود را به کشتن داده و هلاک کرده است، خداوند فرماید: «وَلا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ»؛(۱) و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید ... (۲)

و در غیبت نعمانی به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که فرمود: همچون زنبور عسل در بین پرنده ها باشید که تمامی پرندگان آن را ناتوان انگارند، و اگر پرندگان بدانند چه برکتی در اندرون آن نهفته است با آن چنین

۱- ۴۷۴. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲- ۴۷۵. تحف العقول، ۲۲۸.

رفتاری نکننـد، با زبان ها و بدن هایتان با مردم معاشـرت نمایید و با دل ها و کارهایتان از آنان برکنار باشـید. سوگند به کسـی کـه جـانم در دسـت اوسـت آنچه را دوست داریـد نخواهیـد دیـد تـا این که بعضـی از شـما به صـورت بعض دیگر آب دهـان بیاندازد، تا جایی که بعضـی از شـما بعض دیگر را دروغ پرداز شـمارد، و تا آنجا که نماند از شـما - یا این که فرمود: از شـیعه من - مگر همچون سـرمه در چشم و نمک در غـذا، اینک برایتان مثلی می زنم: هرگاه شخصـی گندمی داشـته باشد که آن را پاک و پاکیزه کنـد و در جایی قرار دهد، و مدتی آن گندم در آنجا بماند، سـپس بعد از مدت زمانی به سـراغ آن برود و ببیند که به آن کِرم افتـاده، پس آن گنـدم را بیرون آورد و تمیز و پـاک کنـد، و بـاز آن را به جای اوّلش برگردانـد، و مـدتی بر او بگـذرد تا بار دیگر از آن بازدید کند، دوباره بیند تعدادی کرم در آن واقع شده، پس آن کِرم ها را بیرون برد و گندم را پاک و تمیز و به همان جا برگرداند، و همین طور این کار را تکرار کند تا این که مقدار کمی از آن گندم باقی بماند همچون گندم کمیـابی که کِرم به آن ضـرری نمی رسانـد، این گونه شـماها از هم تمیز خواهیـد یافت تا آن گاه که از شـما باقی نمانـد مگر گروه کمی که فتنه هیچ گونه زیانی بر آن ها نرساند.(۱)

پنجاه و هشتم: ناشناس ماندن و پرهیز از شهرت یافتن

زیرا که شهرت، آفت است و ناشناس ماندن، راحت. و در کافی از امام

۱- ۴۷۶. غیبت نعمانی، ۱۱۲.

صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: چنانچه بتوانی [طوری زندگی کنی که]هیچ کس تو را نشناسد این کار را بکن.

و در کتاب کمال الدین به سند صحیحی از امام باقرعلیه السلام آمده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد رسید که امام آنان از ایشان غایب شود، خوشا به حال آنان که بر امر ما پایدار بمانند. در آن زمان، کم ترین چیز از ثواب که به آن ها رسد این که، خداوند متعال ایشان را ندا کند: بندگان و کنیزان من، به سِرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، پس بشارت باد شما را به ثواب نیک از من؛ ای بندگان و کنیزانم حقا که از شما قبول می کنم و شما را عفو می نمایم، و شما را می آمرزم، و به واسطه شما بندگان را از باران سیراب گردانم، و بلا را از آنان دفع نمایم، و اگر شما نبودید عذابم را بر آن ها نازل می کردم. جابر گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی است.(۱)

و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در یکی از خطبه ها فرمود: «وَذلِکَ زَمانٌ لا یَنْجُو فِیهِ إلّا کُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ إنْ شَهِدَ لَمْ یُعْرَفْ وَإنْ غابَ لَمْ یُفْتَقَدْ أُولئِکَ مَصابِیحُ الهُدی وَأَعْلامُ السُّری لَیْسُوا بِالمَسابِیحِ وَلَا المَذابِیعِ البُذُرِ أُولئِکَ یَفْتَحُ اللَّهُ لَهُم أَبْوابَ رَحْمَتِهِ وَیَکْشِفُ عَنْهُمْ ضَرّآءِ نَقْمَتِهِ. أَیُّهَا النّاسُ سَیَأْتِی عَلَیْکُم زَمانٌ یُکْفَأُ فِیهِ الإِسْلامُ کَما یُکْفَأُ الإِنآءُ بِما فِیهِ ... »؛(۲) و آن زمانی است که در آن نجات

ص:۳۶۳

۱- ۴۷۷. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

۲- ۴۷۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲، فیض، ۲۹۱.

نمی یابد مگر هر مؤمن پرخواب، که اگر [در مجالس]حضور یابد شناخته نشود و هرگاه غایب باشد در جستجویش بر نیایند، اینان چراغ های هدایت و روشنگران راه شب روانند، که به فتنه و فساد و سخن چینی در میان مردم آمد و شد نکنند، و دهان به عیب گویی از مردم و یاوه سرایی نگشایند، برای آنان خداوند درهای رحمتش را باز می کند، و از ایشان سختی عذابش را برطرف می نماید. ای مردم؛ زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام در آن واژگون می شود همچنان که ظرف واژگون گردد و آنچه در آن است بریزد ...

سیّد رضی رحمه الله فرماید: این که حضرت علیه السلام فرموده «کُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَهٍ» منظورش گمنام کم آزار است، و «مساییح» جمع مسیاح است، و آن کسی است که بین مردم به فساد و سخن چینی می پردازد، و «مذاییع» جمع مِذْیاع است و آن کسی است که هرگاه خلافی از کسی بشنود آن را پخش می کند و برای دیگران بازگو می نماید، و «البُذُر» جمع بَذور است، و آن کسی است که سفاهتش بسیار و بیهوده گو است.

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: اگر یک خبر را خوب بفهمی از ده خبری که آن ها را [فقط] روایت نمایی بهتر است، همانا هر حقّی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری، سپس فرمود: به خدا سوگند که ما کسی از شیعیانمان را فقیه و فهمیده نمی شماریم تا این که با او به کنایه و رمز سخن بگوییم و او منظور از آن را متوجه گردد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر در شهر کوفه فرمود: همانا در پشت سر شما فتنه های تاریک؛ کور و بی نور

خواهـد آمد، که از آن فتنه ها نجات نیابد مگر نُومه. گفته شد: یا امیرالمؤمنین نومه چیست؟ فرمود: کسـی که مردم را بشناسـد ولی مردم او را نشناسند. و بدانید که زمین از حجت خدا خالی نمی ماند، ولی خداوند خلق خویش را به خاطر ستم و تجاوز و اسـراف بر خودشـان از دیـدار او کور خواهـد ساخت، و اگر زمین یک ساعت از حجت خداونـد خالی بمانـد اهل خود را فرو خواهـد برد، ولی حجت خداونـد مردم را می شـناسد و آن هـا او را نمی شناسـند همچنـان که یوسف مردم را می شـناخت در حالی که آن ها او را نمی شناختند.(۱)

و در همان کتاب نیز به سـند خود آورده که یکی از یاران امام ابوعبداللّٰه صادق علیه السـلام بر آن حضرت وارد شد، و عرضه داشـت: فـدایت گردم؛ به خـدا سوگنـد من تـو را دوست می دارم و هر کس تـو را دوست دارد را دوست دارم، ای سـرور من چقدر شـیعیان شما فراوانند! آن حضرت علیه السلام فرمود: آنان را بشمار. عرض کرد: بسیارند آن حضرت علیه السلام فرمود: آن ها را می توانی بشـماری؟ عرض کرد: آن ها از شـمارش بیرونند. حضرت ابوعبداللّٰه صادق علیه السلام فرمود: ولی اگر آن شماره ای که توصیف شده اند سیصد و ده و اندی تکمیل گردد آنچه را می خواهند انجام خواهد شد، امّا شیعه ما کسی است که صـدایش از بنـاگوش تجـاوز نکنـد و نـاراحتی هـای درونی اش از بـدنش آشـکار نگردد، و با دشـمن ما دوستی ننمایـد، و دوستدار ما را دشمن ندارد. عرضه داشتم: پس با

ص:۳۶۵

۱- ۴۷۹. غیبت نعمانی، ۷۰.

این شیعیان مختلفی که دعوی تشیُّع دارند چه کنم؟ فرمود: تمییز داده خواهند شد، و بررسی خواهند شد، و تبدیل خواهند یافت، سالیانی بر آن ها خواهد آمد که از میانشان ببرد و شمشیری آن ها را می کشد و اختلافی پراکنده شان می کند، شیعه ما تنها کسی است که همچون سگ زوزه نکشد و بسان کلاغ طمع نورزد، و اگر از گرسنگی بمیرد از مردم گدایی نکند. عرض کردم: فدایت شوم؛ چنین کسانی را با این اوصاف کجا بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین آن ها را بجوی، آنان کسانی هستند که زندگیشان به سختی می گذرد، و خانه بدوشند که چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند، و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی شان نکند و اگر بیمار شوند عیادت نشوند، و چنانچه خواستگاری کنند همسرشان ندهند، و هرگاه بمیرند [مردم] بر جنازه آن ها حاضر نگردند، آنانند که با اموالشان مواسات کنند و در قبرهایشان یکدیگر را دیدار نمایند، و نظرهای شان با هم اختلاف ندارد هر چند که شهرهای شان مختلف است.(۱)

و به طریق دیگری نیز این حدیث را روایت کرده و در آن افزوده: و هرگاه مؤمنی را ببینند او را گرامی دارند، و چنانچه منافقی را مشاهده کنند از او دوری گزینند و به هنگام مرگ بی تابی ننمایند، و در قبرهایشان با یکدیگر دیدار می کنند.

می گویم: محل شاهد فرموده آن حضرت علیه السلام است: چنانچه در جایی حضور یابند شناخته نشوند و هرگاه غایب باشند کسی جستجوی شان نکند ...

۱- ۴۸۰. غیبت نعمانی، ۱۰۷.

زیرا که آن حضرت – علیه الصلاه و السلام – با این سخن بر خوبی گمنام ماندن از مردم و مذمت مشهور شدن در بین آن ها دلالت فرمود، و بدین جهت تمام این حدیث را آوردم که فوایدش بسیار است. و از جمله مطالبی که متناسب با آن زمان است این ابیات می باشد:

خَفَیْتُ عَنِ العُیُونِ فَأَنْکَرَتْنِی

فَکانَ بِهِ ظُهُورِی لِلْقُلُوبِ

وَأَوْحَشَنِی الأَنِیسُ فَغِبْتُ عَنْهُ

لِتَأْنِیسِی بِعَلّامِ الغُیُوبِ

وَکَیْفَ یَرُوعُنِی التَفْرِیدُ یَوْماً

وَمَنْ أَهْوی لَدَیَّ بِلا رَقِیبٍ

إِذا مَا اسْتُوحِشَ الثَّقَلانُ مِنِّی

أَنَسْتُ بِخَلْوَتِی وَمَعِی حَبِیبِی

از دیده ها مخفی ماندم پس دیده ها مرا نشناختند، و از این جهت برای دل ها آشکار شدم. و مونس من به وحشتم انداخت لذا از نظرش غایب شدم، چون به خدای علام الغیوب انس یافتم. و چگونه روزی تنهایی مرا بیمناک خواهد ساخت، در حالی که محبوب من – به دور از رقیب – نزد من است. چنانچه جن و انس از من وحشت کنند، به خلوت خود مأنوس باشم و حبیبم با من است.

پنجاه و نهم: تهذیب نفس

و پاکسازی درون از صفات پلید، و زیور دادن آن به وسیله اخلاق پسندیده، و این امر در هر زمان واجب است، ولی یاد کردن آن به طور خصوص در وظایف زمان غیبت حضرت ولی عصر – عجّل اللّٰه فرجه الشریف – از این جهت است که درک فضیلت صحبت او و قرارگرفتن در عداد اصحاب آن جناب بستگی به آن دارد. به دلیل روایتی که نعمانی رحمه الله به سند خود از امام

صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس دوست می دارد از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر باشد، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است، پس کوشش کنید و در انتظار بمانید. گوارا باد شما را ای گروه مشمول رحمت خداوند.(۱)

می گویم: در این حدیث دلالت بر این هست که دست یافتن به ثواب انتظار با رعایت کامل و ملازمت پرهیزکاری و اخلاق نیک و مشروط می باشد، و مؤیّد این معنی پیش تر گذشت.

شصتم: اتفاق و اجتماع بر نصرت آن حضرت علیه السلام

زیرا که در اجتماع کردن تاثیری هست که در انفراد نیست. هر چند که نصرت کردن وظیفه همه افراد است، خداوند فرمود: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّه جَمیعاً وَلا تَفَرَّقُوا»؛(۲) و همگی به ریسمان خداوند چنگ زنید و پراکنده نشوید. چون امام علیه السلام در تمام زمان ها رشته محکم خداوند در میان بندگانش می باشد، و دست یازیدن به او جز با پیروی و نصرت او حاصل نمی گردد، و امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش فرموده: ای مردم! اگر شما از نصرت حق از پای نمی نشستید، و از کنار زدن باطل سستی نمی کردید، کسی

۱- ۴۸۱. غیبت نعمانی، ۱۰۶.

۲- ۴۸۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

که مثل شما نیست بر شما طمع نمی نمود، و آنان که بر شما نیرو یافتند قوت نمی گرفتند، ولی شما همچون گم گشتگی بنی اسرائیل راه را گم کردید، و به جانم سوگند که بعد از من گم گشتگی تان چند برابر خواهد شد، از جهت این که حق را پشت سر افکندید ...

و در توقیع رفیعی که از سوی ناحیه مقدس به شیخ مفیدرحمه الله صادر گشت آمده است: و اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد - در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یک دل و مصمّم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی افتد، و سعادت دیدار ما برای آنان با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می گردد ... (۱)

شصت و یکم: متّفق شدن بر توبه واقعی

و بازگرداندن حقوق به صاحبان آن ها

پیش تر گذشت که از جمله اسباب طولانی شدن غیبت امام - که بر او و بر پدرانش درود و سلام باد - گناهان و معصیت هایی است که از بندگان می بینند، چنان که در همان توقیعی که به آن اشاره شد پس از عبارت یاد شده فوق از آن حضرت علیه الصلاه والسلام آمده: «پس تنها چیزی که ما را از آنان پوشیده می دارد همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می رسد و از آنان نمی پسندیم و از آنان انتظار نمی رود، وَاللَّه المستعانُ وَهُوَ حَسْبُنا وَنِعْمَ الوَکیلُ(۲).

ص:۳۶۹

۱- ۴۸۳. بحارالانوار، ۵۳ / ۱۷۷.

۲- ۴۸۴. بحارالانوار، /۵۳ ۱۷۷.

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

شصت و دوم و شصت و سوم: پیوسته به یاد آن حضرت بودن و به آدابش عمل کردن

بیـان مطلب این که، به دلالـت اخبـار قطعی بسـیار که امامـان علیه السـلام روایت گردیـده تردیـدی در این نیست که امـام علیه السـلام ناظر و شاهـد بر ما است، و بر حالات و حرکات و سـکنات ما اطلاع دارد، پس تو در هر حال و هر کجا که هستی برابر دیـدگانش قرار داری که او است دیـده بینـای خداونـد و گوش شـنوای او، چون این را دانسـتی و یقین داشـتی که تو در پیش چشم و جلوی رویش قرار داری، حتماً آن جناب را در جلوی چشمت قرار دهی، و با دیده دل به او نظر نمایی، بلکه هرگاه آن حضـرت جلوی چشـمت باشد لازمه اش این است که تو در پیش چشـمش بوده باشی، و بستگی به این ندارد که تو آن را قرار دهی. و این مطلب روشن است، و بر کسـی که دیـده دلش کور نباشد مخفی نیست: (چشم سـر [کافران و مخالفان]گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیده دل آن ها کور است).

و چنانچه دانستی که آن حضـرت علیه السـلام پیش چشمت قرار دارد، البته همّتت در جهت رعایت آداب آن جناب، و مراسم ادب و انجام وظایفی که نسبت به آن حضرت داری به حسب مراتب معرفتت مصروف خواهد شد، هر چند که با چشم سر آن بزرگوار را نبینی. به مثال این که، اگر شـخص نابینایی در مجلس زمامداری حضور یابد، و در پیشـگاهش قرار گیرد، البته تمام آدابی که شایسته است در محضر زمامدار رعایت گردد را انجام می دهد، همچنانکه بینایانی که

به او نظر می کنند و در پیشگاهش ایستاده اند انجام می دهند، با این که آن نابینا او را نمی بیند و نمی تواند بر او نظر کند، و این نیست مگر از جهت این که می داند در پیش روی زمامدار قرار دارد، و زمامدار جلوی چشم او است هر چند که با چشم سر او را نمی بیند، و حال مؤمن در زمان غیبت امام علیه السلام چنین است، زیرا که مؤمن از جهت ایمان و یقینش به طور قطع می داند که در تمام احوال در پیش چشم امامش قرار دارد، پس امامش را جلوی چشم خود قرار می دهد هر چند که او را به چشم سر نمی بیند، پس همّ خود را در رعایت آداب و مراقبت و مواظبت وظایف خود نسبت به آن جناب مصروف می دارد.

و تمام این امور در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام بیان گردیده، در حدیثی که رئیس المحدّثین شیخ صدوق در کتاب کمال الدّین به سند خود از مسعده بن صدقه از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده که آن حضرت بر فراز منبر در شهر کوفه فرمود: خدایا! همانا به ناچار زمین تو را حجتی از سوی تو بر خلقت باید، که آنان را به دین تو هدایت کند، و علم تو را به ایشان بیاموزد، تا حجت تو باطل نشود، و پیروان ایشان گمراه نگردند پس از آن که هدایتشان کرده ای. [آن حجّت] یا آشکار است که اطاعت نشود، یا مخفی و در انتظار باشد، اگر شخص او از مردم در حال صلح و متارکه با مخالفین [هدایت شدنشان]غایب ماند، به درستی که علم و آداب او در دل های مؤمنین ثبت است که آنان به آن ها عمل می کنند.(۱)

۱- ۴۸۵. کمال الدین، ۱ / ۳۰۲، باب ۲۶، ذیل ح ۱۱.

می گویم: این حدیث مشهور است و در کافی(۱) و غیبت نعمانی با تفاوت اندکی از آن حضرت علیه السلام روایت گردیده، و در این کلام مبارک گونه هایی از علم و معرفت و توجه و تـذکر هست، پس بر تو باد که در آن کاملاً دقّت کنی تا مقصود برایت واضح شود ان شاء اللّه تعالی.

تذکر و راهنمایی

بـدان که مؤمنین در یـاد کردن مولایشـان علیه السـلام به مقتضـای تفـاوت درجـات ایمـان و مراتب معرفت و یقینشان، درجات متفاوت و مراتب مختلفی دارند، بعضی از آن ها حالشان در یاد کردن مولایشان چنان است که شاعر گفته:

اللَّهُ یَعْلَمُ أنی لَسْتُ اذکرکُمْ

فَکَیفَ أذکرکُمْ اِذ لَسْتُ أنساکُم

خدا داند که من شـما را [با زبان] یاد نکنم، زیرا که چگونه شما را یاد کنم درحالی که هیچ گاه فراموشتان نمی نمایم. یا چنان است که گفته شده:

أما و الذی لَوشاءَ لم یخلق النَّوی

لئنْ غِبتَ عَنْ عَیْنِی فَما غبتَ عن قلبی

سوگند به آن که اگر می خواست هسـته [وجود] را نمی آفرید که اگرچه از دیده ام غایب مانده ای از دلم غایب نیستی. چنین کسـی از مولایش غافل نیست و از آنچه سـزاوار است از آداب آن حضرت علیه السلام در همه اوقات و احوالش فراموش نمی کنـد، پس گوارا باد بر این افراد، باز هم گوارا باد بر اینان آنچه از حکمت دریافت کرده اند، و از علم و عمل و معرفت روزی یافته اند، از خدای تعالی خواستارم بر من منت گذارد و به جود و کرمش عنایت فرماید که مرا از آنان

۱- ۴۸۶. اصول کافی، ۱ / ۳۳۹.

قرار دهد، که من چنانم که شاعر گفته:

أُحِبُّ الصَّالِحینَ وَلَسْتُ منهُم

لَعَلَّ اللَّه یَرْزُقَنی صَلاحاً

نیکان را دوست می دارم با این که از ایشان نیستم، باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید.

ولی گوشه ای از آنچه شایسته تذکر است یاد می کنم، که تذکری برای خودم و برای مؤمنین دیگر بوده باشد، به حسب آنچه به برکت مولایم - صلوات اللَّه علیه - فهمیده ام.

بدان که می بایست یقین بدانی که تو از چشم و گوش مولایت علیه السلام دور نیستی، او جای تو را می داند و از احوال تو آگاه است، پس اگر از کسانی باشی که بر رعایت آدابی که سزاوار رعایت شدن نسبت به آن جناب است مواظبت دارند، بدین وسیله کمال محبّت و عنایت آن بزرگوار را به سوی خود جلب کرده ای. و اگر از اهل غفلت و اعراض از آن سرور باشی، جای تأسف است. خدای - عزّوجل - فرموده: «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی *قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمی وَقَدْ کُنْتُ بَصِیراً*قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی ؛(1) و هر کس از ذکر من اعراض کند همانا برای او معیشت تنگی خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محشور خواهیم ساخت، [در آن حال]گوید: پروردگارا چرا نابینایم محشور فرمودی در حالی که من [در دنیا]بینا بودم، [خداوند]فرماید: این چنین آیات ما بر تو رسید پس تو آن ها را فراموش و غفلت

۱- ۴۸۷. سوره طه، آیات ۱۲۴ - ۱۲۶.

کردی و همین طور امروز تو فراموش می شوی. کدام سختی و تنگی از تاریکی غفلت و نادانی بدتر است، و کدام حسرت از کوری روز قیامت بزرگ تر! و کدامین بیم و وحشت از آن پشیمانی زشت تر و کوبنده تر، چه مصیبت بزرگ و دردناکی!!. پس شتاب کن شتاب برای خلاصی خودت و آزاد سازی گردنت، و این حاصل نمی گردد مگر با یاد مولایت تا در دنیا و آخرت دستت را بگیرد، که خدای تبارک و تعالی شأنه می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»؛(۱) روزی که هر مردمی را با امامشان می خوانیم.

چون صبح کنی پس بدان که این زندگی که خداوند به تو داده به برکت آن حضرت علیه السلام است، پس او را سپاس بگزار و خدای تعالی را بر نعمتی که به تو عنایت فرموده شکر کن، و مواظب خودت باش که مبادا این نعمت را در غیر رضای او صرف نمایی، که مایه تیره روزی و بار سنگینی تو خواهد شد، پس چنانچه در معرض گناهی قرارگیری به یادآور که مولایت در این حالت زشت و گونه بد تو را می بیند، پس به پاس احترام او آن گناه را واگذار، و اگر کار خوبی پیش آید به انجام آن سبقت کن و بدان که آن نعمتی است الهی، که خدای تعالی آن را به برکت مولایت بر تو بخشیده است، و خدای را بر آن سپاس بگزار و آن را به مولی و صاحب زمانت هدیه کن، و با زبان حال و مقال عرضه بدار: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّه يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ»؛(۲) عزیزا بر ما و اهل ما سختی رسیده و با

۱- ۴۸۸. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲- ۴۸۹. سوره یوسف، آیه ۸۸.

متاعی انـدک به درگهت پناه آورده ایم پس پیمانه ما را پر کن و بر ما تصـدُّق فرمای که خداونـد صـدقه دهنـدگان را پاداش دهـد. و در تمام احوال خاضع و خاشع باش، همچون غلام سـر به فرمان حقیری که در خـدمت اربابش ایسـتاده باشد، و در هر بامـداد و شامگـاه بر آن جنـاب سـلام کن، سـلام غلامـی که مشـتاق دیـدار او است و از فراقش در سـوز و گـداز است؛ سـلام مخلصـی که اشک هایش بر گونه هایش سـرازیر باشـد، و باور دارد که در خـدمت مولایش ایسـتاده است. و چون هنگام نماز خواندنت فرا رسد، حال مولایت را در موقع ایسـتادنش در پیشگاه خدای – جلّ جلاله – متذکر شو، و با حضور قلب، و خشوع جسـم، و چشم پوشـی از مـا سـوی اللّٰه تعـالی؛ به آن بزرگـوار تأسّـِی بجـوی و بـدان که توفیـق یـافتنت به این امر جز به برکت مولا-یت نیست، و این عبـادت جز به موالا-ت و پیروی و معرفت آن حضـرت، از تـو پـذیرفته نمی شود، و هر قـدر که پیروی و معرفت و سر به فرمـان بودنت نسـبت به او فزونی یابـد؛ خـدای تعالی منزلت و پاداش و کرامت و افتخار تو را خواهـد افزود. و چون از نماز فراغت یافتی آن حضـرت علیه السـلام را به سوی خـدای – عزّوجل – وسـیله و شـفیع قرار ده که آن را از تو قبول فرمایـد، و پیش از هر دعـایی به دعا کردن برای او آغاز کن، به جهت بزرگی حقّ و بسـیاری احسان او بر تو، و هرگاه حاجتی برایت پیش آید یا عارضه سـختی به تو روی آرد آن را بر حضرتش معروض بدار و به درگاهش زاری کن تا به درگاه خدای – تعالی – در برطرف کردن آن از تو، شفاعت نماید، که او است وسیله به سوی خداوند – عزوّجل – و باب اللّٰهی که از

آن درآینـد، و خداونـد - عزَّ شأنه - فرموده: «وَأْتُوا الْبُیوتَ مِنَ أبْوَابِها»؛(۱) و خـانه ها را از درهای شان وارد شویـد ... و اخبار بسیار گواه بر این معنی است.

و در یکی از سال های گذشته امر مهمی برایم پیش آمد که دلم را مشغول و فکر و حواسم را به خود جلب کرده بود، پس در یکی از شب ها جدّ مادریم رضـی الله عنه - که از سادات نیکوکار بود - را در خواب دیدم، او را در باغی از بهترین باغ ها که در زمان حیاتش آرزوی آن را داشت مشاهده نمودم، در بهترین حال و زیباترین وضعیت، بر او سلام کردم به من جواب داد و سخنانی بین ما انجام شـد، از جمله این که: من به او گفتم: از خـدای - عزّوجل - بخواه که فلان امر مهم را کفایت کند، و هم و نـاراحتی آن را از من دور سـازد. به فارسـی به من گفت: دعـای مـا بالاـتر از دعای امام زمان علیه السـلام نیست، پس هرگاه پیش آمدی کند آن را بر حضـرتش عرضه می کنیم، اگر اجازه فرماید و امضاء کند برای اصـلاح آن دعا می کنیم و گرنه؛ نه ... بنـابراین معلوم شـد که آن حضـرت در تمـام امور پناهگـاه و مرجع است، پس وظیفه تو آن است که به او رجوع کنی و به درگاه او دادرسـی و شفاعت خواهی بری، او را نزد خدای - عزّوجل - شفیع ببر تا برایت دعا کند، و تو را در نظر داشته باشد، زیرا که از وظـایف و مراحم امـام علیه السـلام در هر زمـان به مقتضـای اخبـاری که وارد شـده؛ دعـا کردن برای مؤمنین است، همچنـان که از جمله وظـایف مؤمنین در هر زمـان: دعـا کردن برای امامشـان می باشـد، چنان که در این کتاب این مطلب را با دلایل عقلی و نقلی بیان

۱- ۴۹۰. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

داشتیم، و چنانچه غفلت یا فراموشی از یاد آن حضرت علیه السلام در بعضی از اوقات برایت عارض گشت - چنان که غالب احوال بیشتر اهل این زمان است - پس بدان که این حالت از نزدیک شدن شیطان است، پس به درگاه خداوند روی آورده و زاری کن تا نیرنگ شیطان را از تو بازگرداند، و از خدای تعالی طلب مغفرت بنمای و به سوی او توبه نصوح کن تا این بدی را بر تو ببخشاید، و به یاد مولایت در هر حال توفیق دهد، که او - جلَّ ثَناؤُه - هر چه را بخواهد تحقق می بخشد. و بر تو باد که در آنچه برایت یاد آوردیم و پس از این نیز می آوریم از وظایف و آداب ارتباط با مولایت دقّت و مطالعه کنی. از خدای تعالی توفیق علم و عمل را برای شما و خودم خواستارم، و این که ما را از خطا و لغزش محفوظ بدارد که او [به بندگان] نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و چهارم: دعا به درگاه الهی برای جلوگیری

از نسیان یاد آن حضرت علیه السلام

این که از درگاه خداوند - عزّوجل - بخواهی که تو را از فراموش کردن یاد آن حضرت علیه السلام محفوظ بدارد، و دلیل بر این - اضافه بر آنچه پیش تر بیان داشتیم که خدای - عزّوجل - بر تو نسبت به آن حضرت وظایف و آدابی قرار داده که جز با مداومت کردن بر یاد او از تو تحقق نمی پذیرد - عبارتی است که از خود آن جناب علیه السلام از طریق شیخ عَمْری رضی الله عنه در کتاب کمال الدین به سند صحیح عالی

ص:۳۷۷

روایت آمـده که: «و ذکر آن حضـرت را از یادمان مبر ... ».(۱) پس در این عبـارت تـدبر کن که چگونه از دعاهای مهم قرار داده شده، و شـیعیان دستور یافته اند در آن مکالمات شریف چنین سخن بگویند، از این نکته غفلت منمای، و در تمامی اوقات به ویژه مواقع اسـتجابت دعا به درگاه خدای تعالی تضـرع و زاری کن که به فراموشی یاد آن جناب علیه السلام دچار نشوی. و دعا را تا به هنگام مبتلا شـدن به آن تأخیر مینداز، که در روایات رسـیده از امامان علیهم السـلام در آداب دعا کردن آمده که: لازم است مؤمن پیش از آن که بلاـ نـازل شود به دعـا کردن مبـادرت ورزد. و از خـدای - عزّوجل - مسـئلت کن که تو را از گناهـانی که مایه دچار شـدن به فراموشـی یاد امام تو می شود، مصون و محفوظ بـدارد، که این امر شدیـدترین و بزرگ ترین نقمت ها و محنت ها است، و در بعضـی از دعاهایی که از امامان علیه السـلام روایت گردیـده است چنین آمده: «اَللَّهُمَّ اغفِرْلی الـذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ النَّقَمَ»؛ خـدایا بر من بیامرز گناهانی را که مایه نزول نقمت هسـتند. و بـدون تردید فراموش کردن یاد امام و غفلت نمودن از آن جناب علیه السلام نقمت و بلای بزرگی است که نقمت های دنیا و آخرت بر آن مترتب می گردد.(۲)

شصت و پنجم: این که بدنت نسبت به آن جناب عجل اللّه فرجه خاشع باشد

و دلیل بر این است آنچه سیّد أجل علی بن طاووس در کتاب جمال

ص:۳۷۸

۱- ۴۹۱. کمال الدین، ۲ / ۵۱۳.

۲- ۴۹۲. یکی از شعرا خوش سروده: غافل تو یکی لحظه از آن شاه نباشی شاید که نگاهی کند آگاه نباشی (مترجم)

الاسبوع به سند خود از محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام در دعای روز جمعه روایت آورده، و ما آن را در کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات یاد کرده ایم: «اَللَّهُمَّ إنّی اتقربُ إلَیکَ بقَلْبٍ خاضِعٍ وَإلی ببدنٍ خاشعٍ و الی الاَئِمَّهِ الرَّاشدینَ بِفُؤَادٍ مُتَواضِعٍ»؛(۱) خدایا من به درگاه تو تقرُّب می جویم با دلی خاضع و به سوی ولیّت با بدنی فروتن، و به امامان هدایت کننده با قلبی متواضع ... که دلالت دارد بر حصول تقرُّب به خدای - عزّوجل - با خشوع و فروتنی بدن برای ولّی او علیه السلام. و منظور از «ولی» در اینجا به قرینه یاد کردن امامان علیه السلام، و به قرینه این که این تعبیر در چندین دعا و حدیث از مولایمان حضرت حجّت علیه السلام روایت آمده، همان امام زمان علیه السلام است.

اگر بگویید: احتمال دارد منظور از «ولّی» امام هر زمان یا مؤمن کامل باشد؟ گوییم: هر چند که این احتمال بعید است، ولی بر این دو تقدیر نیز مقصود ثابت است، زیرا که مؤمن کامل حقیقی منحصر در آن بزرگوار است، چنان که پوشیده نیست. و منظور از خشوع بدن چنان که از تأمّل کردن در کتب لغت و موارد استعمال استفاده می شود و کسی که جستجو نموده و در آیات و اخبار دقّت کند با آن مأنوس می گردد؛ آن است که اعضای بدنت را در جهت خدمت کردن به مولایت و بر پا کردن امر او به کار ببندی، در حالی که مستمندی و کوچکی خود را اقرار نمایی، که عظمت و بزرگی آن حضرت را بر خودت بشناسی، و تذلّل نسبت به آن جناب و وجوب حق و اطاعتش را بر

۱- ۴۹۳. جمال الاسبوع، ۲۳۰.

خودت در اعماق جانت بینی، چنان که حال غلام نسبت به اربابش هست. زیرا که غلامی که معنی بندگی و آقایی را درک کند، می داند که از لوازم بندگیش؛ به کار بردن اعضای بدنش در خدمت و اطاعت مولایش می باشد، و او در آن حال تصوّر نمی کند که بر مولایش منّت یا احسانی دارد، بلکه می داند که اگر در خدمت یا اطاعت اوامر او سستی نماید مقصّر خواهد بود، و اگر بر او گردنکشی یا تکبر کند، نزد خردمندان مذموم و مطرود خواهد شد، و هرگاه حال غلامی که کسی از مردم با درهمی چند او را خریده چنین باشد، و برای کسی که بر او ولایت یافته این مقدار حق و مولویت باشد، پس حال مولایی که خدای تعالی برای او ولایت تامّه قرار داده چه خواهد بود؟ و این معنی را در کتاب عزیز خود چنین فرموده است: «النبيُّ أوْلى بالْمُؤمِنينَ مِنْ أنْفُسِهِمْ»؛(1) پیغمبر نسبت به مردم از خودشان سزاوارتر و ولایتش محکم تر است. و این مقام را بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله برای امام علیه السلام مقرَّر فرموده است. و هر کس اهل تحقیق و تدبر در اخبار فضل و عظمت امامان علیه السلام باشد در هیچ کدام از مطالبی که آوردیم تردید نخواهد کرد، و اگر ما آن اخبار را بیاوریم کتاب طولانی می شود، و در آنچه یاد کردیم برای خردمندان مایه عبرت و بسنده است چون:

هر کس که ز شهر آشنایی است

داند که متاع ما کجایی است

* * *

ص:۳۸۰

۱- ۴۹۴. سوره احزاب، آیه ۶.

شصت و ششم: مقدّم داشتن خواسته

آن حضرت برخواسته خود

به این که در هر امری که بر تو وارد می شود و می خواهی در آن اقـدام کنی، بیندیشـی که آیا موافق رضای آن حضـرت علیه السـلام است یـا مخالف آن؟ پس چنانچه موافق رضای آن جناب بود آن را انجام دهی و بر آن اقـدام نمایی، نه به خاطر هوای نفس خودت، بلکه به جهت موافقت داشـتن آن با رضای او علیه السلام و اگر مخالف رضای او بود آن را واگذاری و با هوای نفسـت مخـالفت کنی، برای ایـن کـه رضـای آن حضـرت - سـلام اللّٰه علیـه - را بـه دست آوری، که اگر چنین بـودی نزد آن بزرگوار محبوب خواهی بود و ذکر خیرت بر زبان او و زبان پدران بزرگوارش - سلام اللّٰه علیهم اجمعین - جریان می یابد.

و شاهـد بر آنچه گفتیم روایتی است که فاضـل محـدّث نوری قـدس سـره در کتـاب نفس الرَّحمن به نقل از کتاب امالی شـیخ طوسـی قـدس سره به سـند خود از منصور بزرج(۱) آورده که گفت: به حضـرت ابی عبـداللّٰه امـام صادق علیه السـلام عرضـه داشـتم: ای سـرور من، چه بسـیار از شـما یاد سلمان فارسی را می شنوم؟ فرمود: مگو سلمان فارسی، بلکه بگو: سلمان محمدی صلی الله علیه وآله آیا می دانی چرا بسیار از او یاد

ص:۳۸۱

---

۱ – ۴۹۵. می گویم: او منصور بن یونس است و «بزرج» معرَّب «بزرگ» است و از شیخ و کشی حکایت شده که او واقفی بوده و نص بر حضـرت رضـاعلیه السـلام را انکـار می کرده، ولی روایـت کردن بزرگـانی همچـون ابن ابی عمیر و غیر او و از وی، از اموری است که شاهد بر وثاقت اوست، لذا بعضی از علمای رجال او را از ثقات برشمرده اند. و اللّٰه تعالی هو العالم. {مؤلف}.

می کنم؟ عرض کردم: نه، فرمود:

برای سه صفت: یکی: مقدم داشتن خواسته امیرمؤمنان علیه السلام برخواسته خودش. و دوم: دوست داشتن فقرا، و برگزیدن آن ها بر اهل ثروت و مکنت. و سوم: دوست داشتن علم و علما، همانا سلمان بنده صالح درستکار مسلمانی بود، و از مشرکین نبوده است.(۱)

می گویم: در این صفات و آنچه از آثار نیک بر آن ها مترتب می شود تأمل کن، و از جمله آن آثار این که امامان علیهم السلام صاحب این صفات را دوست می دارند و مدح کنند و بستایند، و به این حدیث شریف عمل کن تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوی. خداوند، من و شما برادران مؤمن را توفیق دهد که او [به بندگانش]نزدیک و اجابت کننده دعا است.

شصت و هفتم: احترام کردن نزدیکان و منسوبین به آن حضرت علیه السلام

خواه قرابت و خویشاوندی و وابستگی آنان جسمانی باشد و خواه روحانی، مانند: سادات علوی، و علمای دینی و برادران ایمانی، زیرا که احترام و تجلیل ایشان در حقیقت احترام و توقیر آن جناب - سلام اللّٰه علیه - است، و این چیزی است که از نحوه معاشرت و آداب خردمندان مشاهده می کنیم که شیوه آنان چنین است که فرزندان و برادران و نزدیکان اشخاص بزرگ را به خاطر تعظیم و بزرگداشت آن اشخاص بزرگ احترام و تجلیل

۱- ۴۹۶. بحار الانوار، ۲۲ / ۲۲۷، ح ۳۳.

می کننـد، و تفاوت مراتب احترام و توقیر ایشان از جهت تفاوت مراتب منسوبین می باشد، و چنین می دانند که احترام و تعظیم شان در حقیقت به آن اشـخاص بزرگ بر می گردد، و ترک کردن احترام و توقیر ایشان را سبک شمردن شأن و شخصیّت آن اشـخاص می داننـد، و این چیزی است که هیـچ عاقلی در آن تردید نمی کند. و امامان ما علیهم السـلام در تعدادی از احادیثی که از ایشـان روایت شـده بر این معنی دلاـلت فرموده انـد که بعضـی از آن هـا را در امور سـی و یکم و سـی و هفتم و چهل و هشـتم و غیر این هـا آورده ایم، اضـافه بر آنچه در امر شـصت و هشـتم خـواهی شـنید، که نیز به فحوی یـا منطوق بر این مطلب دلاـلت دارد، پس بر تو بـاد که به آن ها مراجعه نمایی و در آن ها دقّت کنی، و بر احترام منسوبین آن حضـرت علیه السـلام از سـادات و علمـا و مؤمنین مواظبت و مـداومت داشـته باشـی، و به حسب شئون و مراتب ایشـان در علم و تقوی و پرهیزکاری و آنچه مایه نزدیک شـدن و محبوبیّت یافتن نزد آن بزرگوار است، آن ها را تجلیل و توقیر کنی، تا به تقرب و محبوب شـدن نزد آن حضرت علیه السلام نایل شوی و سعادت یابی. از خدای تعالی خواستارم که مرا و همه دوستداران آن جناب را توفیق دهد، بمنِّهِ و کَرَمِهِ.

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند

شصت و هشتم: بزرگداشت اماکنی که به قدوم آن حضرت علیه السلام زینت یافته اند

مانند: مسـجد سـهله، و مسـجد اعظم کوفه، و سـرداب مبارک در شـهر سامره، و مسـجد جمکران و غیر این ها از مواضـعی که بعضی از صُلحا، آن حضرت را

در آنجاها دیده اند، یا در روایات آمده که آن جناب در آنجا توقف دارد، مانند: مسجدالحرام، و تعظیم و احترام سایر چیزهایی که به او اختصاص دارد و منتسب می باشد، مانند: نام ها و القاب و کلمات و توقیعات و لباس های آن حضرت علیه السلام و کتاب هایی که احوالات آن بزرگوار و آنچه متعلق به اوست در آن ها یاد گردیده، و مانند این ها ... در اینجا نخست در استحباب و رجحان آن سخن می گوییم، و دوم در بیان چگونگی بزرگداشت و تعظیم آن مشاهده، و آنچه به وسیله آن ها بزرگداشت حاصل می گردد.

مبحث اوّل: مابیم شعائر و اصحاب

مبحث اوّل: مابیم شعائر و اصحاب

به توفیق خداوند گوییم: آنچه بر این معنی دلالت دارد یا آن را تأیید می کند چند امر است:

۱ - از جمله؛ فرموده خدای - عزّوجل -: «وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فاءِنَّها مِنْ تَقوى القُلُوب» (۱) و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم دارد پس به درستی که این از [صفات] دل های با تقوی است. و بیان آن به دو وجه است:

وجه اول

منظور از شعائر خدای تعالی - به حسب آنچه از تدبُّر در آیات و روایات و ملاحظه معنی شعار و اشعار و کاوش در موارد استعمال آن ها استفاده کرده ایم - هر آن چیزی است که انتساب خاص و ارتباط ویژه ای به خدای - عزّوجل - داشته باشد، خواه بدون واسطه و خواه با واسطه باشد، به گونه ای که در نظر شرع و عرف بزرگ داشتن آن تعظیم خداوند محسوب

۱- ۴۹۷. سوره حج، آیه ۳۲.

گردد، و تحقیر و توهین آن؛ تحقیر و توهین خدای - عزّوجل - به شمار آید، مانند: اسم ها، کتاب ها، پیغمبران، فرشتگان، مساجد، اولیا، و اهل ایمان به او، و زمان های مخصوصی که او احترام آن ها را واجب فرموده، و خانه هایی که فرمان داده بلند گردند و نام او در آن ها یاد شود، و توقف گاه ها و مشاهد و معابد اولیای او، و احکام خدای تعالی؛ از فرایض و غیر آن ها، و حدود الهی، و حجّ و مناسک و اعمال آن، خدای - عزّوجل - فرموده: «و البُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّه»؛(۱) و نحر شتران فربه را از سوی شما از شعائر خداوند مقرر داشتیم.

و دراین آیه دلالت برآن است که شعائر خداوند در قربانی کردن شتران فربه منحصر نیست - به طوری که بعضی پنداشته اند - و مصادیق بسیار دیگری نیز دارد که شمردن آن ها غیر ممکن یا بسیار مشکل است. و پوشیده نیست که مواقف و مشاهد و معابد و لباس ها و نوادگان امامان علیهم السلام از آن مصادیق می باشند، زیرا که آن ها با یک یا چند واسطه منتسب به خدای - تعالی - هستند، نمی بینی که خدای - تعالی - نحر کردن شتران فربه را از شعائر اللَّه قرار داده، با این که آن ها به سوی خانه کعبه که خدای تعالی آن را به خود نسبت داده است برده می شوند پس بین ان و بین مشاهد و مواقف و ذراری امامان علیهم السلام و سایر اموری که منسوب به آن ها است چه فرقی هست؟ چون که امامان علیهم السلام حجّت های خداوند و نشانه های روشن اویند، و ایشان از بیت الحرام عزیزتر و برترند. بلکه در بعضی از روایات آمده که: «مؤمن از کعبه مشرّفه عزیزتر

۱- ۴۹۸. سوره حج، آیه ۳۶.

است». جهتش آن است که ایمان به خدای تعالی عزیزترین و برترین امور است، لذا خدای تعالی فرموده: (و هر کس شعائر خداوند را بزرگ و محترم بدارد پس به درستی که این از [صفات] دل های با تقوی است). که در مقام بیان فضیلت تعظیم شعائر توجه داده که تقوای دل ها مهم ترین و برترین امور است، و آن چیزی است که نیازی به ذکر فضیلت و بیان مقام برجسته و منزلت والای آن نزد خدای - عزّوجل - نیست.

به توضیح این که خدای تعالی پس از آن که قسمتی از احکام را در سوره حج بیان فرمود، به توحید و اخلاص و بیزاری از شرک فرمان داد به این که فرمود: «حُنَفاءَ للَّه غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» (۱)؛ خاص و خالص بی هیچ شائبه شرک، خدا را بپرستید. سپس نتیجه و عاقبت شرک را چنین گوشزد فرمود: «وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّه فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ الرِّيحُ فِى مَكانٍ سَحِيقٍ» (۲)؛ و هر آن که به خداوند شکر ورزد چنان است که از آسمان سقوط کند پس مرغان [لاشخور]او را بربایند یا باد تندی او را به مکان دور دستی بیفکند. آن گاه به نشانه توحید و ایمان توجه داد که فرمود: «وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّه فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ». تا این مطلب را توجه دهد که نشانه کسی که دلش از شرک خالص گشته و به زیور ایمان خود را آراسته، و به نور توحید روشنی یافته: تعظیم شعائر خداوند است، چون کسی که چیزی را دوست بدارد هر آن چیزی که اختصاص و انتساب به آن دارد را نیز دوست می دارد، و این چیزی است که بالعیان مشاهده می شود

ص:۳۸۶

۱- ۴۹۹. سوره حج، آیه ۳۱.

۲- ۵۰۰. سوره حج، آیه ۳۱.

و به عقـل و نقـل تأییـد می گردد، پس مؤمن به سـبب معرفت و محبتش نسـبت به خـدای تعـالی، هر چیزی که به او – تعالی – اضـافه و منسوب باشـد بـا خصوصـیتی که از غیر خودش متمـایز شود را دوست می دارد، لـذا مراتب تعظیم و احترام بر حسـب تفـاوت درجـات ایمـان و محبّت و اخلاص مؤمن نسـبت به خداونـد – عزّوجـل – و نیز تفاوت مراتب آن چیزی که منسوب به خدای تعالی است از جهت ویژ گی ها و اسبابی که مایه انتساب و اختصاصش به خداوند گردیده تفاوت می یابد.

حاصل آنچه یاد کردیم این که هر آنچه انتساب خاصـی به خـدای تعالی داشـته باشـد مایه شـرافت آن خواهـد بود، و از جمله شعـائر خداونـدی می شود و تعظیم آن تعظیم شـعائر اللّٰه محسوب می گردد، خواه انتسـاب آن شـی ء بـدون واسـطه باشـد یا با واسـطه، و مواقف و مشاهـد امـام علیه السـلام از جمله آن ها است، آن ها نظیر مساجـد می باشـند که به خـدای تعالی منتسب هستند، به سبب این که برای عبادت خداوند – عزّوجل – قرار داده شده اند، ولی لازمه اش این نیست که این اماکن متبرّ که در تمام احکام با مساجد مشارکت داشـته باشـند، زیرا که احکام خاصّـِی که در شرع برای مکان معیّنی اختصاص یافت به غیر آن سرایت داده نمی شود مگر بـا دلیـل خـاص. البته در تمـام اموری که در عرف تعظیم و احترام امـاکن محسوب گردد مشارکت دارند، و بیان این مطلب در مبحث دوم ان شاء اللّٰه تعالی خواهد آمد.

و باید دانست که آنچه ما در بیان معنی شعائر یاد کردیم منافات ندارد با

ص:۳۸۷

آنچه بعضی تفسیر کرده اند که منظور از آن تمام دین خداوند است، و بعضی دیگر آن را به معالم دین خداوند، و بعض دیگر آن را به نشانه هایی که خداوند برای طاعت خود نصب فرموده، و برخی به محرمات، و بعضی به مناسک حج تفسیر کرده اند. و آنچه در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که: «ماییم شعائر» خواهد آمد؛ زیرا که ظاهر از ملاحظه أشباه و نظایر آن است که هر کدام از این تفسیرها ذکر بعضی از مصادیق یا اظهر آن ها است، و همه به آنچه به تأیید خداوند و برکت اولیای او یاد کردیم و بیان داشتیم بر می گردد.

وجه دوم

این که در کتاب مرآه الأنوار از امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مرسل روایت کرده که فرمود: «نَحْنُ الشَّعائِرُ وَالاَصْحابُ»؛(۱) ماییم شعائر و اصحاب. و پوشیده نیست که منظور از این که فرموده: «ماییم» یا رسول خدا و امامان است و یا فقط امامان، زیرا که ایشان عظیم ترین و برترین شعائر خداوند می باشند، و بدون تردید احترام کردن آنچه منتسب به ایشان است تعظیم آنان می باشد، و آنان شعائر خداوندند، پس بزرگ داشتن آنچه به ایشان اختصاص و انتساب دارد؛ در حقیقت تعظیم آنان است که شعائر اللّٰه هستند، و این واضح است و هیچ پوشیدگی در آن نیست، پس بحمداللّٰه معلوم گشت که تعظیم و احترام هر آن چیزی که به مولایمان حضرت حجّت علیه السلام و نیز سایر امامان علیهم السلام منتسب می باشد و به طور خاصّی به ایشان اضافه می گردد و از مواقف و مشاهد و ضریح ها و نوشته ها و کتاب ها و جامه ها و احادیث

۱- ۵۰۱. مرآه الانوار، ۱۹۸.

و سخنان نوادگان و شیعیان ایشان، و غیر این ها ... رُحجان دارد، و در استحباب این امور جای تأمّل نیست.

توجه و تحقیق در معنی فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «ماییم شعائر و اصحاب»: بدان که در این حدیث چند وجه محتمل است: یکی: این که اشاره باشد به آنچه در دعای شب نیمه شــعبان وارد شده که امامان علیهم السلام اصحاب حشر ونشر می باشند. و از امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی که از بصائر حکایت شده، آمده است: أنا الحاشِرُ إلی اللَّه؛ من حشر دهنده به سوی خداوند هستم.

و در بخش چهارم کتاب در بحث شـفاعت آن حضـرت علیه السـلام حدیثی که بر این معنی دلالت دارد نیز گذشت، و در این معنی تعجبی نیست زیرا که آنان علیه السلام جایگاه های مشیَّت خداوند و «حامیان و مدافعان دین خداوند» می باشند چنان که در دعـای مـاه رجـب از حضـرت حجّت علیـه السـلام رسـیده، و خـدای تعـالی به حضـرت عیسـی فرمـود: «وَإِذْ تُخْرِجُ المَـوْتی باءذِنِی»؛(۱) و آن گاه که به اذن من مردگان را زنده می کنی. و بدون شک ایشان از حضرت عیسی علیه السلام افضل هستند، و نیز از اسـرافیل که در صور خواهـد دمید، و از ایشان علیه السـلام بارها زنده کردن مردگان به اذن خدای تعالی در دنیا صادر گشـته تـا جـایی که به حـدّ تواتر رسـیده است، و مؤیّـدات این مطلب زیاد است که جای ذکر آن ها نیست. و محتمل است که منظور این باشد که آنان صاحبان حشر و نشر در زمان رجعت می باشند. و اللَّه العالم.

ص:۳۸۹

۱- ۵۰۲. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

دوم: این که منظور از فرمایش آن حضرت علیه السلام و «الأصحاب» این است که ایشان اصحاب سِرّ و راز می باشند. و مؤید این است آنچه در روایات آمده که خدای تعالی روز غزوه طائف و خیبر و حُنین و تبوک با علی علیه السلام راز گفت. این روایات در البرهان و چند کتاب معتبر دیگر یاد شده اند. و نیز مؤیّد آن است آنچه از امامان علیهم السلام در بصائر و غیر آن روایت آمده که: «امر ما سِرّ، و سِرّی است که با سِرّ پوشانده شده است».(۱)

و در حدیث دیگری آمده است: «همانا امر ما خودِ حق است، و حقِّ حقّ، و آن ظاهر است، و باطن ظاهر، و باطن باطن، و آن سِرّ است، و سِرّ سرّ و سِرّ پنهان شده، و سرّی که با سِرّ پوشانده شده است، و شرح این سخن را بسیاری از فهم ها در نمی یابند».(۲) چنان که در بسیاری از روایات از ایشان علیهم السلام روایت گردیده که: «حدیث ما صعب مستصعب است، آن را متحمل نشود مگر فرشته ای مقرَّب، و یا پیغمبری مرسل، و یا مؤمنی که خداوند دلش را برای ایمان آزموده باشد، از این روی دیدیم که اجمال بهتر است از شرح آن خودداری کردیم». و نیز مؤید آنچه یاد کردیم روایاتی است که در ابواب [و منابع]علوم امامان علیهم السلام رسیده که از گونه های علوم ایشان علیهم السلام: «تأثیر در گوش های آنان است». در این باره روایات متعدد معتبری آمده که در کتاب های کافی و بصائر و غیر آن ها ذکر گردیده است.

ص:۳۹۰

۱- ۵۰۳. بصائر الدرجات، ۱۲۶.

۲- ۵۰۴. بصائر الدرجات، ۲۸، باب ۱۲، جز اوّل، ح ۱.

و از جمله روایتی است که در بصائر در وصف امام و بعضی از شئون او روایت آمده از مولایمان حضرت باقرعلیه السلام که فرمود: «در حالی که [امام]جنینی است در شکم مادر سخن را می شنود، و چون به زمین رسد بر بازوی راستش نوشته شده است: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛(۱) و کلمه پروردگارت از روی صدق و عدل به حدّ تمام و کمال رسید، هیچ کس کلمات او را تبدیل نتواند کرد و او است شنوای دانا. پس از آن نیز برایش عمودی از نور زیر عرش تا زمین بر می انگیزد که در آن تمام کارهای خلایق را می بینند، سپس برای او عمود دیگری از نزد خداوند تا گوش امام منشعب گردد که هرگاه [علم امام] فزونی نیاز داشت [بدین وسیله] به او القا می شود» (۲)

سوم: این که فرموده امیرمؤمنان علیه السلام «وَالأَصحاب» اشاره به روایتی باشد که از ایشان رسیده است: «ما را با خداوند حالت هایی است: او در آن ها ماییم، ما او هستیم، و [در عین حال] او [در مقام خدایی] او است، و ما [در مقام بندگی]خودمانیم». و در دعایی که در کتاب اقبال از حضرت صاحب الامر - عجل اللّٰه فرجه الشریف - به توسط شیخ بزرگوار محمد بن عثمان قدس سره برای هر روز از ماه رجب روایت گردیده چنین آمده است: «لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَها إلَّا أَنَّهُمْ عِبادُكَ وَخَلْقُكَ فَتْقُها وَرَتْقُها بِيَدِكَ بَدْؤُها مِنْكَ وَعَوْدُها إلَيكَ»؛(۳) میان تو و آنان جدایی نیست جز آن که [تو خدایی و] آنان بنده و مخلوق تواند، فتق و رتق و پیوستن و جدا گشتن آن

ص:۳۹۱

۱- ۵۰۵. سوره مائده، آیه ۱۱۵.

۲- ۵۰۶. بصائر الدرجات، ۲۹، باب ۱۲، ح ۴.

۳- ۵۰۷. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۲، جز ۹، ح ۶.

آیات به دست تو و سرآغاز شان از تو، و بازگشت آن ها به سوی تو است ... و این مرتبه برترین مراتب است، و آن مراتبه ای است که بالاتر از آن برای ممکن الوجود امکان ندارد، و این مرتبه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام است که «عالم الهاهوت» نامیده می شود، و آن عالم وجه اعلی از ناحیه ای است که قسمت اعلای حقیقت محمّدیه است و با قطع نظر از آنچه پایین تر از آن است، و بالاتر از این جایگاه مقامی نیست مگر عالم ازل اصلی یعنی عالَم ذات بحت باری تعالی است، که نه اسمی دارد و نه رسمی، و اوست غیب الغیوب، و این عالَم ربوبیّت است، و آن در عالَم هست و در عالَم نیست، و در جایی نیست و هیچ جا از او خالی نباشد، زمان بر او نمی گذرد، و هیچ زمانی از او خالی نیست، و اگر بخواهی توضیح مقام هاهوت را بدانی به آهن گداخته نظر کن که چگونه با مصاحبت آتش؛ آتش شده، ولی آتش نیست، هم آن است و هم آن نیست، و آتش آتش است و آهن گداخته شده آهن، پس فرموده آن حضرت علیه السلام: «او در آن ها ماییم، و ما او هستیم» به خاطر ظهور تمام آثار واجب الوجود - تعالی شأنه - از ایشان و در وجود ایشان، و او واجب الوجود است که از شباهت آفریدگان منزَّه است، پس او اوست، و ما بندگانی آفریده شده و نیازمند به اوییم، پس ما؛ ما هستیم.

و از آنچه یاد کردیم معنی آنچه از آن حضرت علیه السلام روایت آمده معلوم گشت که فرمود: ای سلمان ما را از [مقام] ربوبیّت پایین بدانید، و قسمت های بشری را از ما دفع نمایید که ما از آن ها دوریم، و از آنچه بر شما روا است

منزَّهیم، سپس درباره ما آنچه خواهید بگویید ... و فرموده امام علیه السلام را در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام است که: «السَّلامُ عَلَی نَفْسِ اللَّه تَعالی القائمه فیهِ بالسُّنَنِ»؛ سلام بر نَفْس خدای تعالی که قائم است در او به سنت ها. و در زیارت دیگری راجع به آن حضرت علیه السلام است که: «السَّلامُ عَلَی نَفْسِ اللَّه العُلْیا»؛ سلام بر نَفس عالیه خداوند. و آنچه در تأویل فرموده خدای تعالی: «تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَلا أعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ»؛(۱) آمده که منظور از «نَفْس اللَّه» امیرالمؤمنین علیه السلام است.(۲) و نیز از اینجا ظاهر می شود معنی فرموده آن حضرت علیه السلام در خطبه شقشقیّه: «یَنْحَدِرُ عَنّی السَّیْلُ وَلا یَرْقَی إلَیَّ الطَّیْرُ»؛ سیل فضیلت از من سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای به قلّه عظمت من نخواهد رسید.(۳) و هم چنین معنی آنچه از امامان علیهم السلام روایت گردیده که هیچ کس نمی تواند آنان را توصیف کند.

و از اینجا معلوم می شود که تعجبی ندارد آن که امیرالمؤمنین علیه السلام حشر دهنده به سوی خداوند و مُقّلِب احوال باشد چنان که در زیارت آن حضرت آمده؛ و منافاتی ندارد که آن حضرت هم حشر دهنده و هم محشور و هم محشور الیه و حساب رس و جزا دهنده باشد، چنان که در روایات متعددی در معنی فرموده خدای تعالی: «إنَّ إلَینا إیابَهُمْ* ثُمَّ إنَّ عَلَینا حِسابَهُمْ»؛(۴) البته که بازگشت آنان به سوی ماست، آن گاه حسابرسی شان بر ما خواهد بود. آمده است، به

۱- ۵۰۸. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲- ۵۰۹. بحارالانوار، ۱۰۰ / ۳۳۱.

۳- ۵۱۰. نهج البلاغه، خطبه سوم.

۴- ۵۱۱. سوره غاشیه، آیات ۲۵ و ۲۶.

کافی و برهان(۱) و غیر این ها رجوع کنید. و این سه وجه در معنی این کلام شریف به نظر رسید.

چهارم: آنچه دوست ما که همنام پنجمین ائمه علیه السلام است احتمال داده، این که منظور از فرموده آن حضرت علیه السلام: «ماییم شعائر و اصحاب» همان امامان علیهم السلام باشند، و معنی: «اصحاب» اشاره به روایتی باشد که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود: اصحاب همچون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد. یعنی مقصود آن حضرت صلی الله علیه وآله از اصحاب؛ همان ائمه اطیاب و شفعای روز حساب می باشند، نه هر کس که چند روزی با پیغمبر همصحبت شده و در زندگی خود گناهانی مرتکب گردیده، به طوری که بعضی کوردلان پنداشته اند، و دوست یاد شده ما یادآور شد که حدیثی در تفسیر فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله: «اصحاب من همچون ستارگانند» به معنی مذکور روایت گردیده است، واللَّه العالِم.

و حدیث همان است که شیخ صدوق در معانی الأخبار روایت کرده به سند خود از اسحاق بن عمّار از حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام از پدارنش که: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: هر چه را در کتاب خدای - عزّوجل - یافتید باید به آن عمل کنید در ترک آن هیچ عذری برایتان نیست، و هر آنچه در کتاب خدای عز و جل نباشد و درباره آن سنّتی از من هست، پس در ترک سنّت من هیچ

۱- ۵۱۲. تفسیر البرهان، ۴ / ۴۵۵.

عـذری برای شـما نیست، و هر چیزی که درباره آن سنّتی از من به دستتان نرسیده پس آنچه اصحابم گفتند بکار بندید، که همانـا مَثَل اصـحاب من در میان شـما همچون سـتارگان است که به هر کـدام گرفته شود راهنمایی گردد، و هر کـدام از گفته های اصـحابم را که بگیریـد هـدایت شویـد؟ و آمـد و شـد نزد اصـحاب من برای شـما رحمت است. عرض شـد: یا رسول اللَّه اصحاب تو کیانند؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: اهل بیت من(۱).

اکنون به اصل مطلب باز می گردیم و می گوییم:

۲- و از جمله اموری که بر آن دلالت دارد روایتی است که در کتاب خلاصه علامه، و بحار به سند صحیحی از سلیمان بن جعفر آمـده که گفت: علی بن عبیداللَّه بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب به من گفت: پس چه چیز تو را از این کار باز می دارد؟ جواب داد: احترام و هیبتی که آن حضرت دارد و این که بر آن جناب بیمناکم.

سلیمـان بن جعفر گویـد: پس از چنـدی حضـرت ابوالحسن علیه السـلام را مختصـر کسـالتی عارض شـد، و مردم از آن جناب عیادت کردنـد، من به ملاقات علی بن عبیداللَّه رفتم و به او گفتم: آنچه می خواستی برایت پیش آمد، حضـرت ابوالحسن علیه السـلام مختصـر کسـالتی یـافته و مردم بـه عیـادتش رفته انـد، اگر می خـواهی به محضـرش شـرفیاب گردی امروز وقت آن فرا رسیده. راوی

ص:۳۹۵

۱- ۵۱۳. معانی الاخبار، ۱۵۶.

گویـد: او به عیـادت حضـرت ابوالحسن علیه السـلام رفت، و آن جنـاب بـا کمال احترام و تقـدیری که او مایل بود با وی رفتار کرد، پس علی بن عبیـداللّٰه از این جهت بسیار خوشحال شـد. مـدتی بعـد علی بن عبیـداللّٰه بیمار شد، حضـرت ابوالحسن امام رضـاعلیه السـلام از او عیـادت کرد، مـن نیز همراه آن حضـرت بـودم، پس آن جنـاب نزد او نشـست تـا ایـن کـه همـه عیـادت کنندگان رفتند، و چون از نزد او بیرون آمدیم یکی از کنیزانم برایم خبر آورد که ام سلمه همسر علی بن عبیداللّٰه از پشت پرده به حضـرت امام رضاعلیه السـلام نگاه می کرد، و چون آن جناب از خانه آن ها بیرون رفت از پشت پرده برآمد و بر جایگاهی که حضـرت ابـوالحسن الرضـا علیه السـلام نشسـته بـود خود را بر افکنـد و بر آن بوسه می زد و بـدن خود را بر آن می کشـید. سلیمان بن جعفر گویـد: پس از آن نیز به دیـدار علی بن عبیـداللّٰه رفتم، او نیز از جریان کار ام سـلمه مرا خبر داد، من آن را به عرض حضـرت ابو الحسن علیه السـلام رسانـدم. آن بزرگوار فرمود: ای سـلیمان؛ به درستی که علی بن عبیـداللّٰه و همسـرش و فرزنـدش از اهـل بهشت هسـتند، ای سـلیمان؛ فرزنـدان علی و فـاطمه علیه السـلام هرگـاه خداونـد این امر [امـامت] را به آنـان شناساند، مانند سایر مردم نخواهند بود(۱).

می گـویم: دلیـل بر مطلب مـورد بحث؛ تقریر آن حضـرت علیه السـلام است نسـبت به کـار همسـر علی بن عبیـداللّٰه و مـدح و ستودنش به این که: «اهـل بهشت هسـتند» و «فرزنـدان علی و فـاطمه علیها السـلام ... ». یعنی: این که آن بانو محل نشسـتن آن جناب را

۱- ۵۱۴. بحارالانوار، ۴۹ / ۲۲۲، ح ۱۵ و رجال کشی، ۵۹۳، ح ۱۱۰۹ و خلاصه علامه، ۴۸.

بوسید و به آن تبرک جست، از جهت معرفتش به حق و مقام امام علیه السلام بود برخلاف بیشتر مردم.

۳- و از جمله دلایل فرموده خدای تعالی است: «فِی بُیوتٍ أذِنَ اللَّهُ أنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ»؛(۱) در خانه هایی که خداوند امر فرموده [یا خواسته]که رفعت یابند و در آن ها نام خدا یاد گردد. به ضمیمه آنچه در تفسیر و بیان مراد از آن روایت آمده، چنان که در کتاب های غایه المرام و البرهان و کتب دیگر بزرگان به سندهای معتبری از طریق خاصّه و عامّه آورده اند که: رسول خدا: صلی الله علیه وآله آیه: «فِی بُیوتٍ أذِنَ اللَّه أنْ تُرْفَعَ ... » را قرائت کرد، مردی برخاست و عرضه داشت: این کدام منزل ها است ای رسول خدا؟ آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: منزل های پیغمبران. ابوبکر عرضه داشت: یا رسول اللَّه این بیت از آن ها است؟ - و به خانه علی و فاطمه علیها السلام اشاره نمود - حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند: آری، از بهترین آن ها است.(۲)

و از عیسی بن داوود از حضرت موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام آمده که درباره فرموده خدای تعالی: «فِی بُیوتٍ أذِنَ اللَّه أنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیها اسْمُهُ ... » فرمود: خانه های آل محمدصلی الله علیه وآله بیت علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر - صلوات اللَّه علیهم اجمعین - می باشد ...

و در این باره روایات متعددی هست که به خاطر رعایت اختصار از آوردن آن ها خودداری کردیم: بیان استدلال این که: واژه «أذِنَ» در اینجا یا به

۱- ۵۱۵. سوره نور، آیه ۳۶.

۲- ۵۱۶. معانی الاخبار، ۱۵۶.

معنی امر است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَدَاعِياً إلى اللَّه بِإذْنِهِ»؛(۱) و [ای پیامبر تو را فرستادیم تا]به امر حق مردم را به سوی خداوند دعوت کنی. و یا به معنی اراده است، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِذْ تُخْرِجُ المَوْتی بِإذنِی»؛(۲) و [ای پیامبر متذکر شو هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود]آن گاه که به اراده من مردگان را از قبرهایشان بیرون آوری. و بنابر هر دو فرض نتیجه آن است که خانه های آل محمدصلی الله علیه وآله خانه هایی است که خداوند دوست می دارد که رفعت یابند و نام او را در آن ها یاد گردد، هر چند که فرض کنیم إذن به معنی اراده تشریعیّه است به قرینه فرموده خدای تعالی «وَيُذْكَرَ فِيها اسْمُهُ». و إذْن در اینجا نمی تواند به معنی رخصت و اجازه باشد، زیرا که بدون تردید ذکر خداوند رجحان و استحباب دارد، و اگر إذن به معنی رخصت باشد با آن منافات خواهد داشت، پس متعَیَّن است که إذْن به معنی امر باشد، و حاصل معنی این که: (در خانه هایی که خداوند امر فرموده که رفعت یابند و نام او را در آن ها یاد گردد) چون معطوف علیه در حکم؛ با معطوف شریک است و معنی رفعت دادن؛ احترام و تعظیم است نه رفعت حسّی. و در صدق خانه فرق نمی کند که شخص در بعضی از اوقات در آن سکونت کند یا همه اوقات، عرفاً بر هر دو مورد خانه صدق می کند، پس هر آنچه بر آن صدق کند که از خانه های آل محمدعلیهم السلام است در رُجحان و استحباب تعظیم و احترام داخل

۱- ۵۱۷. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۲- ۵۱۸. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

می باشـد.البته هر جـا که توقف شان در آن و اختصاص شان به آن بیشتر و تمام تر بود، تعظیم و احترامش بهتر و مهم تر است. و در تاییـد این معنی واقعه خوبی هست که در مبحث دوم ان شـاءاللّه تعالی خواهیم آورد. و چنانچه شـخص غیر منصـفی با ما نزاع و جدال کند و بگوید: نمی پذیرم که عنوان بیت (خانه) بر هر جایی که شـخص در بعضـی از اوقات در آن توقف داشـته، صدق کند. در جواب او گوییم: اوّلاً: درستی آنچه گفتیم آشکار و معلوم است. ثانیاً: اگر آن را نپذیرید به مساوی بودن آن ها حکم می کنیم، به فحوای دلیـل، زیرا که آنچه سـبب احترام خانه هایی که آل محمـدعلیهم السـلام در آن سـکونت داشـته اند شـده، منسوب بودن آن خـانه هـا به ایشـان است به جهت توقفّ شان در آن ها، و این در هر جایی که از جهت توقف شان در آن انتساب یافته موجود است، چنان که پوشیده نیست.

۴- و از جمله فرموده خـدای - عزّوجل -: «فاخْلَعْ نَعْلَیکَ إنَّکَ بالوَادِ المُقَـدَّسِ طُوی»؛(۱) [ای موسی]پس تو نعلین [همه علاقه غیر مرا] از خود دور کن که تو در وادی مقـدس قـدم نهـادی. که توصـیف نمودن وادی به مقـدس می رسانـد که در هر جای مقدّسی تعظیم و احترام رُجحـان و اسـتحباب دارد. و مشـهور است که تقییـد کردن به وصف، علیّت را می رسانـد، چنـان که پوشیده نیست.

۵- آنچه دلالت دارد بر خوبی تعظیم امام و رُجحان داشتن آنچه از احترام

۱- ۵۱۹. سوره طه، آیه ۱۲.

برای او میَّسر است، که از مصادیق تعظیم و تکریم امام علیه السلام: گرامی داشتن هر آن چیزی است که به او منتسب است، به سبب انتسابش به او، و این مطلب روشن است و هیچ گونه ابهامی ندارد. و این وجه به عنوان این که احترام نمودن و تعظیم کردن مقامات امام علیه السلام در حقیقت احترام و تعظیم خود امام است دلالت دارد. اما این که به عنوان تعظیم شعائر خداوند احترام و تعظیم گردد مطلب و وجه دیگری است، بنابراین در آنچه یاد کردیم تکرار و وحدتی وجود ندارد چنان که مخفی نمی باشد.

۶- و از جمله در کتاب های مزار مانند: مصباح الزائر سید بن طاووس و بحارالانوار مجلسی در آداب ورود به مسجد کوفه چنین آمده است: و چون به مسجد رسیدی بر آن در که معروف به باب الفیل است بایست و بگو: «السَّلامُ علی سیّدنا رَسوُل اللَّه محمَّد بن عَبْدِاللَّه وَآلِهِ الطّاهرین السَّلامُ عَلی أمیرالمؤمنین علیٍّ بن ابی طالب وَرَحْمَةُ اللَّه وَبَرَکاتُهُ وَعَلَی مَجالسِهِ وَمَشاهِدِهِ وَمَقامِ حِکْمَتِهِ وَآثارِ آبائِه آدَم وَنوح وَابرَاهیمَ وَاسمعیل»؛ سلام بر سرور ما رسول خدا محمدبن عبداللَّه و بر آل پاکیزه او باد، سلام بر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و رحمت و برکات او بر ایشان باد، و بر مجالس و جایگاه های حضور او و مقام حکمتش و آثار پدرانش آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل ... (۱)

وجه استشهاد این که: سلام کردن بر مشاهد و مواقف امیرمؤمنان علیه السلام

ص:۴۰۰

۱- ۵۲۰. بحارالانوار، ۱۰۰ / ۴۰۹، ح ۶۷.

دلالت دارد بر این که هر جا که مشهد و موقف آن حضرت علیه السلام باشد، شرافت و امتیازی برای آن حاصل می گردد که مایه تعظیم و احترام خواهد بود، لذا به تحیّت و سلام اختصاص یافته است. و چون این معنی برای مواقف و مشاهد و مجالس مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت گشت، برای مواقف مولایمان حضرت حجّت و سایر امامان معصوم علیهم الصلاه و السلام نیز ثابت است، زیرا که در آن فضایل و مانند آن ها که خدای - عزّوجل - به ایشان اختصاص داده شرکت دارند، چنان که مخفی نمی باشد. و از اینجاست که می توان گفت: سلام و تحیّت برای تمام مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام رُجحان دارد، هر چند که در هر یک از آن ها نَصِّ خاصّی وارد نشده باشد، نظر به آنچه ثابت شده که تعظیم مشاهد و مجالس ایشان رُجحان دارد، و آنچه نقل کردیم از تحیّت و سلام بر مواقف و مجالس امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد بر این که این عمل از اقسام تعظیم و احترام است، چنان که بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷- و از جمله: آنچه دلالت دارد بر استحباب اظهار محبّت نسبت به کسی که مؤمن او را دوست می دارد، و نیز آنچه بر فضیلت دوستی کردن با یکدیگر و تحابُب وارد گردیده، که این غیر از محبّت است، زیرا که محبّت و دوستی امری قلبی است و آن نشانه ایمان می باشد، و دوستی کردن به دیگری و تحابُب، اظهار محبّت قلبی به وسیله اعمال است، و این نشانه محبّت قلبی و از ثمرات آن می باشد. و آنچه در مورد محبّت کردن نسبت به ائمه علیهم السلام با دست و زبان وارد شده، که معنای محبّت با دست و زبان،؛ اظهار نمودن

محبت به وسیله این دو عضو و سایر اعضا و اعمال و اموال می باشد، و این که دست و زبان به طور خاص ذکر گردیده از لحاظ آن است که آنچه از آثار محبّت ظاهر می شود - همه آثار یا بیشتر آن ها - از اعمال و اموال از این دو عضو صادر می گردد برخلاف سایر اعضا، پس با دست و زبان اموال خرج می شود، و اعمال پدید می آیند، و برادران دینی یاری می گردند، و ستمگران و تجاوزکاران از آنان دفع می شوند، و ...

و از جمله اقسام دوستی کردن و اظهار محبّت: تعظیم هر آن چیزی است که به محبوب منتسب است از مجالس و مواقف و جامه ها و نوشتار او، و آنچه به وی اختصاص دارد و به او منتسب می باشد، چنان که از ملاحظه احوال و اعمال محبّان نسبت به محبوبشان می بینیم، که گفته شده:

أمُرُّ علی الدّیار دِیارِ لیلی

اُقَبِّلُ ذَا الجِدارَ و ذَا الجِدَارا

فَما حُبُّ الدیارِ شَغَفْنَ قلبی

وَلکنْ حُبُّ مَنْ سَکَنَ الدِّیارا

* * *

چون گذار من فتد از کوی یار

می زنم بوسه بر آن دشت و دیار

بوسه ها از عشق آن دلبر زنم

ورنه، با دیوار و در ما را چه کار؟

۸ - و از جمله فرموده خدای - عزّوجل - است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل مشوید مگر این که به شما اذن داده شود. که این کار تعظیم و احترام آن

۱- ۵۲۱. سوره احزاب، آیه ۵۳.

حضرت صلی الله علیه وآله و خانه های منتسب به او است، و مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام ملحق به خانه های پیغمبرصلی الله علیه وآله می باشد از جهت موضوع یا حکم و بیان استدلال چنان است که در استدلال به فرموده خدای تعالی: «فِی بُیوتٍ أذِنَ اللّٰهُ أنْ تُرْفَعَ ... » گذشت.

۹- و از جمله؛ روایتی است که در مزار بحار و غیر آن از ازدی آمده که گفت: در شهر مدینه به قصد منزل حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام بیرون رفتیم، پس به ابوبصیر رسیدیم در حالی که از یکی از کوچه های مدینه بیرون می آمد، و او جُنُب بود و ما نمی دانستیم تا این که بر حضرت امام صادق علیه السلام داخل شدیم و بر او سلام کردیم، آن حضرت سر برداشت و به ابوبصیر فرمود: ای ابوبصیر آیا می دانی که شایسته نیست کسی که جنب است به خانه های پیغمبر داخل شود. پس ابوبصیر بازگشت و ما بر آن جناب وارد شدیم.(۱)

می گویم: و در این باره روایات دیگر نیز آمده، و اختصاص دادن منع به مورد حضور امام علیه السلام در آنجا درست نیست، زیرا که مورد مخصِّص نمی باشد، بلکه از افراد عامّ است، اضافه بر این که عموم عام افرادی است، و صورت حضور امام یکی از احوال می باشد، پس نمی توان عام را فقط بر آن حال منطبق ساخت، و ادعای منصرف بودن عام به حال حضور امام را دلیل منع می کند.

۱۰- و از جمله؛ در بحار و غیر آن از عده ای از اصحاب ما روایت آمده که:

۱- ۵۲۲. بحارالانوار، ۴۷ / ۳۳۶، ج ۸ و ج ۱۰۰ / ۱۲۶، ح ۲.

چون حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام در گذشت، امام صادق علیه السلام امر فرمود در آن اتاقی که آن حضرت سکونت می کرد چراغ روشن کنند، تا این که حضرت ابو عبداللّٰه علیه السلام وفات یافت، سپس حضرت ابوالحسن امام کاظم علیه السلام نیز مثل همین را نسبت به اتاق حضرت صادق علیه السلام امر فرمود تا وقتی که او را به سوی عراق بردند که نمی دانم پس از آن چه شد.(۱)

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر استحباب تعظیم مواقف و مساکن امامان علیهم السلام، و بر این که چراغ روشن کردن در آن ها از اقسام تعظیم و احترام می باشد، پس به این حدیث می توان استدلال کرد برای استحباب چراغ روشن کردن در هر جایی که تعظیم آن مصداق تعظیم شعائر اللّٰه باشد، بدون واسطه یا با واسطه، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی ببرد، زیرا که احترام و تعظیم به کسی که آن مکان منتسب به اوست - از نظر عرف - با چراغ روشن کردن در آن مکان حاصل می گردد، هر چند که در آنجا کسی نباشد که از چراغ سودی برد، یا در آن مکان چراغ های متعددی باشد که دیگر نیازی به چراغ نباشد، زیرا که تعظیم و احترام خود هدف و غرض صحیحی است که مورد رغبت واقع می گردد، و سود بردن غرض دیگری است، و اگر هر دو غرض جمع گردند اجر و ثواب دو برابر می شود. و از اینجاست که این گفته صحیح است که روشن کردن چراغ های بسیار در مکان های شریف مانند مساجد و منابر و مجالس سوگواری ائمه. و مشاهده و معابد و مقابر علما

۱- ۵۲۳. بحارالانوار، ۴۷ / ۷، ج ۲۲ و اصول کافی، ۳ / ۲۵۱، ح ۵.

و صالحین، و امامزادگان، و در زمان های منسوب به ایشان مانند شب های ولادت آنان، مستحب می باشد، و این اصل ارزنده ای است که فروع بسیاری از آن بر می آید، و این معنی بر جمعی از مدّعیان علم و بصیرت مخفی مانده است.

۱۰- و از جمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت زمینی که امام در آن دفن گردیده، و تجلیل آن زمین، که بدون تردید آن فضیلت به خاطر این است که آن زمین موقف و مقرّ بدن شریف آن امام پس از فوت او است، و این سبب در هر جایی که موقف او در زمان حیاتش بوده جاری است، چنان که پوشیده نیست.

۱۱- و ازجمله؛ فحوای آنچه دلالت دارد بر فضیلت شب ولادت آن حضرت- عجل اللّٰه فرجه الشریف - و آنچه در تعظیم و تشریف آن وارد گردیده، به جهت وضوح این که فضیلت آن شب به خاطر انتساب به آن جناب می باشد، چون ولادتش در آن واقع شده است، و این سبب - یعنی انتساب به آن حضرت - در مواقف و مشاهد و سایر اموری که منتسب به او است موجود می باشد. و در تأیید و تأکید تمام اموری که گفتیم این که؛ بدون تردید تمام اماکن و زمین ها به حسب خلقت اصلی مساوی هستند، و هیچ فضیلت و امتیازی بر یکدیگر ندارد مگر به سبب عارض شدن چیزی که مایه شرافت و فضیلت جایی بر جای دیگر شود، و شبهه ای در این نیست که از مهم ترین اسبابی که موجب امتیاز یافتن است این که زمینی محل توقف یا جای دفن یکی از امامان علیهم السلام باشد، و نیز بدون تردید بدن های شریف ایشان آثاری دارد در هر چیزی که قابلیّت ظهور آن آثار را دارند.

لـذا در حوله ای که رسول خداصـلی الله علیه وآله دست خود را بـا آن خشـک فرموده آتش اثر نمی کنـد، به خـاطر احـترام و تجلیل آن حضـرت، و نیز پوشـیدگی در این نیست که هر کس به آن حوله تبرک جوید به خاطر انتساب آن به پیغمبرصلی الله علیه وآله کار او در نظر مؤمنین تعظیم پیغمبرصـلی الله علیه وآله به شـمار می آید، و هرگاه برای شـفا یافتن از بعضی از دردها آن را بر موضع درد قرار دهـد البته که شـفا خواهـد یافت، چنان که هر کس به آن اسائه ادب کند به رسول خداصـلی الله علیه وآله بی ادبی کرده، و این در هر چیزی که به آن جناب یا یکی از امامان علیهم السلام منسوب باشد جاری است.

و نیز از جمله مؤیّدات و مقرِّبات است آنچه در بعضـی از زمین ها از تأثیر دست های ایشان علیهم السلام ظاهر گردیده که طلا یـا نقره شـده، و در بعضـی از آب هـا ظـاهر گشـته که به یاقوت و زبر جـد مبـدَّل شـده است و امثال این ها بسـیار است که در حالات و معجزات ایشان علیهم السـلام ذکر گردیده است. و در خبر است که به سبب قدم های مادیانی که جبرئیل علیه السلام روز غرق شـدن فرعون بر آن سوار بود زمین لرزید، لذا سامری گفت: «بَصُـرْتُ بِما لَمْ يَبْصُـرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها»؛(۱) من چیزی از اثر قـدم رسول حق (جبرئیل) را دیـدم که قوم ندیدنـد آن را برگرفته و در گوساله ریختم ... و آنچه یاد کردیم برای اهل فهم بسنده است، و خدای تعالی توفیق دهنده و هدایت کننده می باشد.

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

مبحث دوم: در بیان چگونگی تعظیم آن مواقف و مشاهد

و اشاره به آنچه تعظیم کردن به آن حاصل می گردد، در اینجا می گوییم:

ص:۴۰۶

۱- ۵۲۴. سوره طه، آیه ۹۶.

ضابطه آن است که هر آنچه تعظیم آن مواقف و مشاهد بر آن صدق کند، و تحت عنوان تجلیل و توقیر و گرامیداشت صاحبان آن ها داخل گردد، از نظر شرع محبوب و راجح است، به دلایلی که در مبحث اول ذکر و بیان کردیم، خواه بدانیم که آن امر به حسب شرع تعظیم است یا در نظر عُرف.

گونه اول

مانند نماز و ذِکر و دعا، که از آیات و روایاتی که بر استحباب نماز تحیّت، و ذکر در مساجد دلالت دارند می فهمیم که تعظیم مسجد به این ها و امثال این ها حاصل می گردد، پس بر استحباب این امور دلالت می کند آیه: «فِی بُیوتٍ أذِنَ اللَّه أنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیها اسْمُهُ».(۱)

گونه دوم

مانند زینت کردن و بوسیدن و پای برهنه در آن ها داخل شدن و امثال این ها ... و به آنچه یاد کردیم ظاهر شد که هرگاه کسی یکی از این امور که عنوان تعظیم آن مشاهد و مواقف بر آن ها صدق می کند را نذر نماید؛ نذرش صحیح است، به جهت ثبوت رُجحان آن ها به آنچه بیان داشتیم، و مخالفت با آن حرام، و اگر بر خلاف نذرش عمل کرد کفّاره بر او واجب می شود، پس جای تأمل در این نیست که نذر چراغ روشن کردن در مواقف امامان علیهم السلام و در مجالسی که منتسب به ایشان است، و بر منابری که مناقب و مصایب ایشان بر آن ها یاد می شود، چنین نذری منعقد می گردد، برخلاف تصور بعضی از اهل وسواس یا قصور از درجات تحصیل و خدای تعالی حق را می گوید و او است که به راه راست هدایت می کند. اکنون که این مطلب را

۱- ۵۲۵. سوره نور، آیه ۳۶.

دانستی بعضی از اقسام تعظیم و تجلیل را برای تذکّر خودم و برادران ایمانی ام یاد می آورم:

از جمله؛ معمور کردن و بنا نمودن و زینت دادن و بوسیدن و فرش گستردن و چراغ افروختن در آن ها، و ملتزم شدن به رفت و آمد در آن ها در اوقات مخصوص، و پای برهنه، و پاکیزه و خوشبو داخل شدن، و پای راست را هنگام ورود پیش گذاردن با حالت وقار و آرامش، و مشغول شدن به ذکر خدای تعالی و قرائت قرآن و دعا و صلوات و سلام کردن بر امام عصر و بر پدرانش علیهم السلام، و بر مواقف آن حضرت، و پرهیز از نجس کردن آن اماکن، و تطهیر آن ها در صورت نجس شدن، و جاروب کردن آن ها، و این که با حال جنابت در آن ها داخل نشود، و شی ء نجس و متنجّسی در آن ها داخل نکند، و آب دهان و بینی در آنجاها نیفکند، و به امور دنیا در آن ها مشغول نگردد و درباره آن ها هم سخن نگوید، و زنان در حال حیض و نفاس در آن ها داخل نشوند، و کشف عورت در آن ها نکنند، و هرگاه بوی پیاز یا سیر یا مانند آن در دهانش بود داخل آن ها نگردد، و شعر در آن ها نخواند، و از کارهای حرام و مکروه در آن ها بپرهیزد، و از مزاح و خنده و بیهودگی و جدال و بحث و بلند کردن صدا و مانند این ها در آن اماکن مقدّسه اجتناب نماید، و خلاصه از هر چه با تعظیم و توقیر منافات دارد دوری گزینند. این ها اموری است که در نظر آمد که تعظیم آن مواقف و مشاهد به آن ها حاصل می گردد، بر حسب تأمل و دقت در اموری عرفی، و آدابی که در تعظیم مساجد و غیر آن ها وارد شده،

ص:۴۰۸

و به سبب این که تعظیم و تکریم است آن امور وارد گردیده اند، چنان که توجّه دادیم، و شاید که با تأمل و تتبع بیش از این امور را نیز به دست آورید.

در اینجا چند مسأله مطرح می شود:

اوّل: نظر به روایت ابوبصیر که سابقاً آوردیم، ظاهراً دخول و درنگ کردن در مواقف و مشاهد امامان علیهم السلام با حال جنابت کراهت دارد، و بعضی از فقها قائل به حرمت شده اند، از جهت تمسک به روایاتی که بر مطلب مورد نظرشان دلالت ندارد، و از جهت ملحق نمودن آن ها به مساجد و این قیاس است که آن را نمی پذیریم، و به خاطر تعظیم آن ها که تفصیل دارد و در مسأله آینده آن را بیان می کنیم.

دوم: هرگاه فعلی که با تعظیم کردن آن مشاهد منافات دارد انجام دهد، چنانچه خود آن فعل به تنهایی طوری باشد که هتک حرمت با انجام آن حاصل می گردد، مانند داخل کردن عین نجس در آن ها، بدون شبهه حرام است، اما اگر چنین نبود، پس اگر آن کار را به قصد هتک حرمت و اهانت انجام دهد باز حرام است، و چنانچه قصدش این نباشد حرام نیست.

سوم: هرگاه ببیند کسی در آن ها عملی منافی تعظیم است انجام می دهد، چنانچه از گونه اوّل یا دوم باشد بر او واجب است که او را نهی کند، و از آن کار باز دارد، و اگر از گونه سوم باشد مستحب است او را نهی نماید.

چهارم: هر کس در آن مواقف جایی برای خود بگیرد تا از منافعی که آن مواقف و مشاهد در بردارند برخوردار شود، نسبت به آن موضع از دیگران

سزاوارتر خواهد بود، و تمام روز یا شب برای او حقّ اولویّت ثابت است در صورتی که از آنجا اعراض نکند، خواه خروج او برای انجام حاجتی باشد یا نه، و خواه چیزی از خود در آنجا باقی بگذارد یا نه، و خواه رفتنش طول بکشد یا نه. و دلیل بر آن خبر صحیح محمد بن اسماعیل بن بزیع از بعضی اصحابش از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام است که گوید: به آن حضرت عرض کردم: در مکه یا مدینه یا حایر یا مواضعی که در آن ها فضل الهی امید می رود هستیم، بسا شخصی به قصد تجدید وضو بیرون می رود، دیگری می آید و جای او را می گیرد؟ فرمود: مَنْ سَبَقَ الی مَوْضِعٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ یَوْمَهُ وَلَیْلَتَه؛ هر کس به جایی سبقت جوید روز و شبی [که در آنجاست]نسبت به آن اولی است.

می گویم: هر چند که این حدیث مرسل است، ولی به سبب عمل کردن اصحاب به آن و اعتماد شان بر آن، و تأیید گردیدنش به دو حدیث آینده، ضعف سَنَدش جبران شده است، اضافه بر این که ارسال کننده از بزرگان است، و از مرسل عنه به «بعض اصحابش» تعبیر نموده که در آن اشعار کاملی به وثاقت هست، بر خلاف این که از او به عنوان «رَجُل» و مانند آن یاد می شد.

توجه

بعضی احتمال داده اند که «واو» در حدیث فوق به معنی «او» باشد، نظر به روایت طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: بازار مسلمانان همچون مسجد آنان است، که هر کس به جایی سبقت جست تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

و نظر به روایتی که بطور مرسل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمودند: هرگاه

کسی از شما در جای خود در مسجد [به نماز و عبادت] بپا ایستد او تا شب به آن مکان سزاوارتر است.

می گویم: نیازی به این نیست که «واو» به معنی «او» فرض شود، بکله واو برای بیان اشتراک معطوف و معطوف علیه در حکم است، چنان که اصل در آن می باشد، و این اصل همان است که علمای اصول از آن تعبیر می کنند به این که: واو برای مطلق جمع است. و در این حدیث اگر مرجَعِ ضمیر را «سَبَقَ» قرار دهیم، مطلب واضح است، یعنی هر کسی به موضعی سبقت گیرد او در روز سبقت جستن به آن مکان اولی است، و هم چنین اگر مرجَعِ ضمیر را «شخص» قرار دهیم، پس معنی چنین است: هر کس به موضعی سبقت جوید پس او در آن روزی که در آن سبقت گرفت به آن مکان اولی است اگر سبقت جستن روز بوده باشد، و در آن شبی که به مکان سبقت جسته چنانچه شب باشد، پس در این مطلب تدبُّر کن تا آنچه برایت یاد کردیم واضح گردد. و بنابر آنچه یادآور شدیم بین این حدیث با دو خبر دیگر منافاتی وجود ندارد، چنان که برخی پنداشته اند، و این پندار مایه تکلّف آن ها شده که در جمع بین آن ها وجوهی ذکر کرده اند. و بدان که سخنان علما و اهل فن در این مسئله مختلف است، و من ان شاء اللَّه تعالی تصنیف جداگانه ای در این باره خواهم پرداخت.

دنباله ای از بحث

عالم محدث نوری قدس سره در کتاب جنهالمأوی از ریاض العلماء حکایت کرده که گوید: در بعضی از نوشته ها به نقل از خط شیخ زین العابدین علی بن الحسن بن محمد خازن حائری رحمه الله - شاگرد شیخ شهید قدس سره

– دیـدم، که: ابن ابی جواد نعمـانی به حضور مولایمان حضـرت مهـدی – عجل اللّه فرجه الشـریف – مشـرف شـد، پس به آن حضـرت علیه السـلام عرضه داشت: ای مولای من، برای شما در شهر نُعمانیّه یک مقام و در شهر حِلّه یک مقام هست، شما در کدامیک از آن ها تشـریف می آورید؟ آن حضرت علیه السلام به او فرمودند: در نعمانیّه شب سه شنبه، و روز سه شنبه، و روز جمعه و شب جمعه را در حلِّه می باشم، ولی اهل حله نسبت به مقام من تَأدُّب نمی کننـد، و هر کس با ادب به مقام من داخل شود، که ادب را رعایت نماید و بر من و بر امامان علیه السـلام سـلام کند، و بر من و ایشان دوازده بار درود فرسـتد، سپس دو رکعت نماز با دو سوره به جای آورد و به وسیله آن ها با خداوند مناجات کند، آنچه را از خدای تعالی بخواهد به او می دهد. عرض کردم: ای مولای من این را به من بیاموز؟ فرمود: بگـو: «اَللّٰهُمَّ قَدْ أَخَذَ التّأديبُ مِنّی حَتّی مَسَّنِیَ الضُرُّ وَأنتَ أرحَمُ الرّاحمينَ وَإنْ كانَ ما اقْتَرفتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ أضْعافَ ما أدَّبتَنی بِهِ وَانتَ حَليمٌ ذو أناةٍ تَعْفُو عَنْ كَثيرٍ حَتّی يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ»؛ خـدایا [به خاطر گناهان و نافرمانی هایم]تأدیب [به وسـیله گرفتاری ها و مصایب مرا فراگرفت تا آنجا که به سـختی افتادم و تو مهربان ترین مهربانانی، هر چنـد آنچه از گناهان مرتکب شـده ام چنـدین برابر آن است که مرا بـدان تأدیب فرموده ای، و تو بردبار بخشـنده ای هستی که از بسـیاری [از گناهان و خطاها]می گـذری تا جایی که عفو و رحمتت بر عذابت پیشـی گیرند. راوی گوید: آن حضرت علیه السلام سه بار این دعا را بر من تکرار فرمود تا اینکه آن را فهمیدم و [حفظ شدم(۱)].

ص:۴۱۲

۱– ۵۲۶. جنهالمأوی، ۲۷۰، حکایت ۳۴

شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران

شصت و نهم و هفتادم: وقت ظهور را تعیین نکردن و تکذیب وقت گذاران

بـدان - خداوند تو و ما را توفیق دهد - که حکمت الهی بر این است که وقت ظهور صاحب الامر را پیش از فرا رسـیدن آن از بندگانش مخفی بدارد، به خاطر اموری که بر ما پوشـیده است، و بعضـی از آن ها از اخبار ائمه اطهار علیه السـلام استفاده می شود، که ان شـاء اللّٰه تعـالی به آن ها اشاره خواهیم کرد. زیرا که علم به آن از اسـرار اللّٰه است که از خلق خود مسـتور داشـته، چنان که در دعایی که از آن حضرت علیه السلام به دست شیخ عَمْری قدس سره روایت رسیده چنین آمده است: «[خدایا]و تو عـالِمی بـدون تعلیم به آن وقتی که صـلاح امر [حکومت]ولیّ تو است، در این که به او فرمـان دهی امر خود را اظهار نمایـد و پرده [غیبتش] را کنـار زنـد، پس مرا بر [انتظـار] آن صبر ده تـا دوست نـدارم آنچه به تـأخیر انـداخته ای جلو بیفتـد و آنچه را تعجیـل بخـواهی من به تـأخیرش مایـل نبـاشم، و هر چه تو در پرده قرار داده ای افشـایش را نطلبم، و در آنچه نهـان سـاخته ای کـاوش ننمـایم، و در تـدبیر امور جهـان با تو [که همه مصالـح را می دانی به نزاع نپردازم ... ». تمام این دعا را در بخش هفتم کتاب آوردیم.

و در کتاب حسـین بن حمدان به سـند خود از مفضَّل بن عمر آورده که گفت: از سـرورم حضـرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السـلام پرسـیدم: آیا ظهور مهـدی منتظر وقت معیَّنی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمود: حاشا که خداوند برای آن وقتی تعیین کرده باشد یا شیعیان ما برای آن وقتی معین کنند. گوید: عرضه

داشتم: ای مولای من این از چه جهت است؟ فرمود: زیرا که آن همان ساعت است که خدای - عزّوجل - فرموده: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ أَیّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلاَّ بَغْتَهً یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّه وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ»؛(۱)[ای رسول ما] از تو درباره آن ساعت می پرسند که کی خواهد بود بگو علم آن نزد پروردگار من است کسی جز او آن ساعت را ظاهر و روشن نتواند کرد [شأن آن ساعت در آسمان ها و زمین سنگین و عظیم است، جز ناگهانی شما را نیاید از تو می پرسند که گویی تو کاملاً بدان آگاهی بگو علم آن ساعت محقّقاً نزد خدا است لیکن اکثر مردم بر این حقیقت آگاه نیستند. و فرموده خداوند: «هَلْ یَنْظُرُنَ إِلاَّ السَّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْرَاطُها* فَأَنّی لَهُمْ اذا جائَتْهُمْ ذِکریهُمْ»؛(۲) آیا کافران که ایمان نمی آرند پس باز انتظاری دارند جز آن که ساعت فرا رسد که همانا شروط و علایم آن [پدید]آمد و پس از آن که بیاید در آن حال تذکر و پند آنان را چه سودی بخشد. و فرموده خداوند: «اقْتَربَتِ السَّاعَهُ وَانْشَقَّ القَمَرُ»؛(۳) آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد. و فرموده خداوند: «وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَهَ قَرِیبٌ*یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَالَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَیَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السّاعَهِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ»؛(۴) و تو چه دانی شاید که آن ساعت نزدیک باشد آنان که به آن ساعت ایمان ندارند [به تمسخر]تقاضای زودتر شدن آن را دارند و [امّا]آنان که ایمان آورده اند از آن سخت بیمناکند و می دانند که آن روز بر حق

۱- ۵۲۷. سوره اعراف، آیه ۱۸۷

۲- ۵۲۸. سوره محمد، آیات ۱۸ و ۱۹.

۳- ۵۲۹. سوره قمر، آیه ۱.

۴- ۵۳۰. سوره شوری، آیات ۱۷ و ۱۸.

است، توجّه کنید آنان که درباره ساعت جدال کنند در گمراهی دوری هستند.

عرض کردم: ای مولای من، معنی: «یُمارون = جدال می کنند» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: می گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده و در کجاست و کجا خواهد بود و کی ظاهر می شود؟ تمام این ها از جهت عجله کردن در امر خداوند و شک در قضای الهی است، آنان دنیا و آخرت را زیان کرده اند و پایان بد از آنِ کافران است. مفضَّل گوید: عرضه داشتم: ای سرور من، پس وقتی برای آن تعیین نمی کنید؟ فرمود: ای مفضّل برای آن وقتی مگذار که هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین نماید خود را در علم خداوند شریک دانسته و [بناحق]مدعی شده که خداوند تعالی او را از اسرار خویش آگاه ساخته است ... این حدیث طولانی است آن مقدار که مورد نیاز بود پایان یافت.

و در غیبت نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم آورده که گفت: حضرت ابو عبداللّٰه امام صادق علیه السلام فرمود: ای محمد هر کس تعیین وقتی را از ما به تو خبر دهد بدون تردید او را تکذیب کن، زیرا که البته ما برای هیچ کس وقتی را تعیین نمی کنیم.(۱)

و از ابوبکر حضر می آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا ما برای این امر وقتی تعیین نکنیم.(۲)

و از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت گردم، خروج قائم علیه السلام کی خواهد بود؟ فرمود: ای

۱- ۵۳۱. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

۲- ۵۳۲. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

ابومحمد ما خاندانی هستیم که وقت نمی گذاریم، و به تحقیق که حضرت محمدصلی الله علیه وآله فرمود: وقت گذاران دروغ گوینـد، ای ابومحمـد به درستی که پیش از این امر پنـج علامـت خواهـد بود نخستین آن ها نـدا در ماه رمضان است، و خروج سفیانی، و خروج خراسانی، و کشـتن نفس زکیّه و فرو رفتن زمین در بیـداء. سـپس فرمود: ای ابومحمد به ناچار پیش از آن دو طاعون خواهـد بود، طاعون سـفید و طاعون سُـرخ. عرض کردم: فـدایت شوم: این دو طاعون چیست؟ فرمود: امّا طاعون سـفید مرگ همگانی خواهد بود، و امّا طاعون سُـرخ شمشـیر. و قائم علیه السلام خروج نخواهد کرد تا این که در دل فضا شب بیست و سوم مـاه رمضـان شب جمعه نـامش اعلاـم شود. عرض کردم: چگونه نـدا می شود؟ فرمود: به اسم او اسم پـدرش اعلاـم می شود: (توجه کنید که فلانی پسر فلانی قائم آل محمدصلی الله علیه وآله است، پس از او بشنوید و اطاعتش کنید) آن گاه هیچ جانداری نمی ماند مگر این که آن صیحه را خواهد شـنید، و خفته را بیدار می کند و از حیاط خانه بیرون می رود، و دوشـیزه از پس پرده اش بیرون می دود، و قـائم علیه السـلام چون آن نـدا را بشـنود خروج می کنـد، و آن صیحه جبرئیـل علیه السـلام است.(۱)

و در کافی و غیبت نعمانی به سـند خود آورده اند که مهزم به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، از این امر که در انتظارش هستیم خبرم ده که کی خواهـد بود؟ فرمود: ای مهزم وقت گـذاران دروغ گویند و شـتاب زدگان هلاک شوند، و تسلیم شدگان نجات یابند.(۲)

۱- ۵۳۳. غیبت نعمانی، ۱۵۵، ۱۵۶.

۲- ۵۳۴. اصول کافی، ۲ / ۳۶۸.

و نیز هر دو به سند شان از ابوبصیر آورده اند که گفت: از او - یعنی امام صادق علیه السلام - درباره حضرت قائم علیه السلام پرسیدم، آن حضرت فرمود: وقت گذاران دروغ گویند ما خاندانی هستیم که وقتی تعیین نمی کنیم.(۱)

و در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند جز این نخواهد کرد که خلاف وقتی را که وقت گذاران تعیین کنند ظاهر سازد.(۲)

و از فضیل بن یسار است که گفت: به حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت تعیین کنندگان دروغ می گویند؛ وقت گذاران دروغ می گویند.(۳)

و در کافی از احمد به سند خود آورده که گفت: فرمود: خداوند جز این نکند که برخلاف وقتِ وقت گذاران پیش آورد.(۴)

و به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام درباره حضرت قائم پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، ما خاندانی هستیم که وقتی را تعیین نکنیم.

و در غیبت شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از فضیل است که گفت: از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام پرسیدم: آیا این امر را وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ می گویند، دروغ می گویند دروغ می گویند.(۵)

۱- ۵۳۵. اصول کافی، ۱/ ۳۶۸.

۲- ۵۳۶. غیبت نعمانی، ۱۵۵.

۳- ۵۳۷. غیبت نعمانی، ۱۵۸.

۴- ۵۳۸. اصول کافی ۱ / ۳۶۸.

۵- ۵۳۹. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

و به سند خود از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: وقت گذاران دروغ می گویند در گذشته وقتی تعیین نکردیم و در آینده هم تعیین نخواهیم کرد.(۱)

و به سند خود از عبدالرحمن بن کثیر آورده که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که مهزم اسدی بر آن جناب وارد شد و عرضه داشت: فدایت گردم مرا خبر ده این امری که انتظارش را می کشید چه وقت خواهد بود، که به طول انجامیده؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: از مهزم وقت گذاران دروغ می گویند، و شتاب زدگان به هلاکت رسند و تسلیم شوندگان نجات یابند، و به سوی ما می آیند.(۲) و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر کس از مردم برای تو هرگونه وقتی را تعیین کرد بدون هراس او را تکذیب کن که ما برای هیچ کس وقتی تعیین نکنیم.(۳)

و در احتجاج شیخ طبرسی از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب آمده که گفت: از محمد بن عثمان عَمْری قدس سره درخواست کردم نامه ای از من [به محضر حضرت صاحب الأمر علیه السلام]برساند، که در آن نامه از مسائلی که بر من مشکل شده بود سؤال کرده بودم، پس توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان علیه السلام آمد، تا آنجا که فرموده: ... و امّا ظهور فَرَج، پس آن به دست خدای - عزّوجل - است، و وقت گذاران دروغ می گویند ... (۴)

۱- ۵۴۰. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

۲- ۵۴۱. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

۳- ۵۴۲. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۲.

۴- ۵۴۳. احتجاج، ۲ / ۲۸۱.

و این را شیخ طوسی رحمه الله از گروهی از مشایخ خود از جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب زراری و غیر آن ها از محمد بن یعقوب کلینی قدس سره از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است.(۱)

می گویم: توثیق اسحاق بن یعقوب را در کتاب های رجالی که نزد من هست ندیدم، ولی در وثاقت و جلالت او همین بس که شیخ کلینی با اعتماد بر او از وی روایت کرده، به اضافه قرائن دیگر ... چنان که بر هوشمند دانا پوشیده نیست.

توضیح

از تمام آنچه در این باب آوردیم معلوم شد که از وظایف مهم ترک وقت گذاری و تکذیب تعیین کنندگان وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام است هر کس که باشد، و در اینجا شایسته است به چند مطلب توجه داده شود:

مطلب اول

ممکن است تصوّر شود که بین روایات یاد شده با روایت که مشایخ سه گانه(۲) به سندهای شان از ابوحمزه ثمالی آورده اند منافاتی هست. ابوحمزه گوید: به حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام عرضه داشتم: حضرت علی علیه السلام می فرمود ه: تا سال هفتاد بلا است، و می فرمود ه: پس از بلا راحتی است، و سال هفتاد گذشت و ما را حتی ندیدیم؟ حضرت ابوجعفرعلیه السلام فرمود: ای ثابت خدای تعالی برای این امر در هفتاد سال وقت تعیین کرده بود، پس هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد غضب خداوند بر اهل زمین شدید گشت و آن را به صد و چهل سال تأخیر انداخت، پس ما این را برایتان حدیث گفتیم ولی

۱- ۵۴۴. غیبت، شیخ طوسی، ۱۷۶.

۲- ۵۴۵. غیبت، شیخ طوسی / ۲۶۳ و اصول کافی، ۱ ۳۶۸؛ غیبت نعمانی / ۱۵۷.

شما آن را فاش کردید، و پرده از روی سرّ برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و پس از آن وقتی نزد ما تعیین نفرموده، و خداوند هرچه را بخواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست(۱) ابوحمزه گوید: همین مطلب را به حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام گفتم، فرمود: همین طور بوده است.

و شیخ طوسی به سند خود از فضل بن شاذان به سند خود از ابوبصیر آورده که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرض کردم: آیا برای این امر مدّت سر رسیدی هست که بدن های مان رابه آن راحت دهیم و به آن منتهی شویم؟ فرمود: آری، ولی شما فاش کردید پس خداوند بر آن افزود.(۲) و به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: این امر در من بود، پس خدای تعالی آن رابه تأخیر انداخت، و در ذریّه من آنچه را خواهد به انجام رساند.(۳)

و نعمانی به سند خود از اسحاق بن عمّار صیرفی روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: برای این امر وقتی بود، و آن در سال صد و چهلم، پس شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید، خدای - عزّوجل - هم آن را تأخیر انداخت.(۴) و در همان کتاب در حدیث دیگری از او روایت شده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابواسحاق این امر دو بار به تأخیر افتاد.(۵)

۱- ۵۴۶. سوره رعد، آیه ۳۹.

۲- ۵۴۷. غیبت، شیخ طوسی، / ۲۶۵.

۳- ۵۴۸. غیبت، شیخ طوسی، ۲۶۳.

۴- ۵۴۹. غیبت نعمانی، ۱۵۷.

۵- ۵۵۰. غیبت نعمانی، ۱۵۷.

مصنّف این کتاب، چنگ زننده به ریسمان محکم خداوند؛ ولایت ائمه طاهرین علیه السلام محمد تقی موسوی اصفهانی – عفی عنه – گوید: بین این احادیث با احادیث سابق منافاتی نیست، چون صراحت و ظهوری در این احادیث نیست بر این که منظور از «أمر» ظهور امام دوازدهم – عجل اللّه فرجه الشریف – باشد، بلکه نمی تواند مراد از آن ظهور آن حضرت علیه السلام باشد، زیرا که سال هفتاد و سال صد و چهل پیش از ولادت آن جناب بوده، و هم چنین حدیث سوم بر آنچه یاد کردیم نصّ است. بنابراین منظور تسلّط یافتن امامان علیه السلام و ظهور دولت حق و پیروزی مؤمنین بر مخالفین می باشد، و این – به حسب روایات یاد شده – به ظهور آن حضرت علیه السلام مقیَّد نیست، و با ترتیب امامت و این که شماره امامان دوازده می باشد منافاتی ندارد، و ظاهر از این روایات آن است که ظهور دولت حق و غالب شدن امامان و شیعیان ایشان، و تسلّط یافتن شان بر اهل باطل و گسترش دادن عدل و داد در دنیا چنین مقدَّر بوده که در سنه هفتاد واقع شود به شرط آن که مردم بر یاری امام حسین علیه السلام متّفق می شدند، که این تکلیفی بود بر عموم آن ها چنان که در احادیثی وارد گردیده که ان شاء اللّه تعالی بعضی از آن ها را خواهیم آورد، پس چون به امر پروردگارشان فسق ورزیدند، و از یاری ولیّ شان خودداری کردند، غضب خدای تعالی بر آنان شدّت گرفت، و نجات و رهایی شان از دست دشمنانشان، و گسترش عدالت در میانشان را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، و این موافق زمان امام صادق علیه السلام است، چنان که در روایت سوم به آن تصریح شده است. و چون

شیعیان امر امامان علیه السلام را در مخفی داشتن اسرارشان مخالفت کردند، و آنچه را دستور داشتند کتمان و مستور نمایند افشا ساختند، و این کفران نعمتی بود که خداوند به آنان عنایت کرده بود، خدای تعالی سزای عملشان را داد به این که نجات و خلاصی شان را به تأخیر انداخت، چنان که حدیث یاد شده این معنی را بازگو می کند.

خدای - عزّوجل - فرماید: «ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَهَلْ نُجازِی إِلاَّ الْکَفُورَ»؛(۱) این کیفر کفران آن ها بود، و آیا جز کفران کننده را کیفر دهیم؟

و اما احادیثی که وعده دادیم آن ها را یاد کنیم:

از جمله؛ در مجلّد دهم بحار به نقل از کتاب النوادر علی بن اسباط از ثعلبه بن میمون از حسن بن زیاد عطار روایت آمده که گفت: از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام درباره فرموده خدای - عزّوجل -: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَأَقِیمُوا الصَّلاهَ»؛(۲) آیا نمی نگری کسانی را که به آن ها گفته می شد از جنگ خودداری کنید و نماز را به پای دارید ... پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: درباره حسن بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند او را به خودداری از جنگ امر فرمود. راوی گوید: [پرسیدم : «فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ»؛ پس چون فرمان جنگ بر آنان آمد ... ؟ فرمود: درباره حسین بن علی علیه السلام نازل شد، خداوند بر او و اهل زمین فرض کرد که در رکاب آن جناب قتال کنند.(۳)

۱- ۵۵۱. سوره سبا، آیه ۱۷.

۲- ۵۵۲. سوره نساء، آیه ۷۷.

۳- ۵۵۳. بحارالانوار، ۴۴ / ۲۲۰، ح ۱۴.

می گویم: این سه تن [که در سند حدیث قرار دارند] همگی مورد اعتماد؛ امین؛ و شیعه امامی هستند، چنان که علمای فن تصریح کرده اند، پس حدیث در منتهای صحّت است، و به همین معنی روایات متعددی آمده که به منظور رعایت إختصار از ذکر آن ها خودداری کردیم. و به آنچه بیان داشتیم ظاهر گشت که وجهی ندارد این که اخبار گذشته را حمل کنیم بر آن که نهی از وقت گذاردن را به صورت حتمی و صریح منحصر بدانیم، یا آن که نهی را به غیر امامان علیهم السلام اختصاص دهیم چنان که بعضی از علما چنین کرده اند زیرا که دانستی هیچ یک از اخبار پنج گانه یاد شده بر تعیین وقت زمان ظهور مولایمان صاحب الزمان – عجل اللّٰه فرجه الشریف – اصلاً دلالت ندارند، بلکه در حدیث دوم و سوم بر فَرَج نیز دلالت نیست، زیرا که بیش از این از آن ها بر نمی آید که امامان علیهم السلام وقت آن را می دانستند، نه این که به دیگران هم خبر داده باشند. اضافه بر این که توجیهی را که بعضی از علما نموده اند، برخلاف صریح فرمایش امامان علیهم السلام است که: «ما خاندانی هستیم که وقت نمی گذاریم» و نیز: «در گذشته وقتی تعیین نکردیم، آینده هم وقتی را تعیین نخواهیم کرد»، و نیز: «برای هیچ کس وقتی را تعیین نکنیم» و غیر این ها ... بنابراین روایات گذشته با صحّت و صراحتی که دارند معارضی برای آن ها نیست تا به توجیه و تأویل آن ها نیازی داشته باشیم.

اگر بگویید: ممکن است تعارض کنند و منافات داشته باشند با آنچه در بحار و برهان از عیّاشی از ابی لبید مخزومی از حضرت امام باقرعلیه السلام آمده که آن

حضرت فرمود، «ای ابو السبید، همانا در حروف مقطَّعه قرآن علم بسیاری است، خدای تعالی نازل فرمود: «الم* ذَلِکَ الِکتابُ» پس حضرت محمدصلی الله علیه وآله قیام کرد تا این که نورش ظاهر گشت و سخنش بر دل ها نشست، و آن حضرت متولد شد هنگامی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود». سپس فرمود: «بیان این مطلب در کتاب خداوند در حروف مقطّعه هست، هر گاه آن ها را بدون تکرار بشماری، و از حروف مقطّعه هیچ حرفی نمی گذرد جز این که با گذشت آن یکی از بنی هاشم قیام کند». سپس فرمود: «الف یک، و لام سی، و میم چهل، و صاد نود است، که مجموع آن ها صد و شصت و یک می باشد، سپس آغاز قیام امام حسین بن علی علیها السلام (آلم * اللّه ... » بود. و چون به آخر مدتش رسید قائم فرزندان عبّاس در (المص) قیام کند، و چون آن بگذرد قائم ما در: (الر) بپاخیزد، پس این را بفهم و به خاطر بسپار و [از نا اهل]آن را کتمان کن» (۱).

و در بحار و شرح اربعین مجلسی دوم آمده از کتاب المحتضر تألیف حسن بن سلیمان شاگرد شهید اوَّل رحمه الله که گفته: «روایت است که حدیثی به خط حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یافت شده که نوشته بود: «با گام های نبوت و ولایت به قله های حقایق بالا رفتیم. تا آنجا که فرمود: و به زودی چشمه های آب زندگانی برایشان آشکار می گردد پس از سوزش آتش ها، در وقتی که عدد سال ها به آلم، و طه و طس ها رسد».(۲)

۱- ۵۵۴. بحارالانوار، ۵۲/۱۰۶، ح ۱۳. و عیاشی ۲/۳، ح ۳.

۲- ۵۵۵. بحارالانوار، ۵۲/۱۲۱، ح ۵۰.

در جواب گویم: این دو روایت قاصرند از این که با روایاتی که پیش تر آوردیم معارض باشند، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت. زیرا که روایت اوّل مرسل است تا خثیمه بن عبدالرحمن که از ابو لبید روایت کرده، و خثیمه در کتب رجال یاد نشده، و نسبت به ابو لبید هم مدح یا مذمّتی ننموده اند، بنابراین روایت از جهت سند ضعیف است و بر آن اعتماد نمی شود. و روایت دوم اضافه بر این که مرسل است در حقیقت چیز یافت شده ای است و روایت نیست، با این حال این دو روایت از متشابهات اخبار است که علم آن ها به خود ایشان علیهم السلام واگذار می شود، اضافه بر این که در روایت دوم اصلاً ظهور قائم علیه السلام یاد نشده است، و خدا داند که منظور از ظاهر شدن چشمه های آب زندگانی چیست. و در روایت اول صراحتی نیست بر این که مراد از «قائم ما» همان مولایمان صاحب الزمان علیه السلام باشد، زیرا که لفظ «قائم» در چندین روایت بر کسی که به امر حق یا برای یاری آنان علیهم السلام بپاخیزد اطلاق شده است، چنان که بر پژوهنده در روایات ایشان – سلام اللّه علیهم اجمعین – پوشیده نیست، از جمله آن روایات: نعمانی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده این که: امیرالمؤمنین علیه السلام از چند حادثه که پس از آن حضرت تا قیام قائم علیه السلام خواهد بود سخن گفت، حسین علیه السلام عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین خداوند کی زمین را از ظالمین پاک خواهد ساخت؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند زمین را از ظالمین پاک نخواهد ساخت تا این که خون حرام ریخته شود، سپس جریان بنی امیّه و بنی العبّاس را در حدیثی طولانی یادآور شد، آن گاه فرمود: هر گاه

قیام کننده در خراسان بپاخاست و بر سرزمین کوفه [کرمان - خ ل]و مُلتان تسلط یافت، و از جزیره بنی کاوان گذشت، و قائمی از ما در گیلان قیام کرد و آبر و دیلم او را اجابت نمودند، و برای فرزندان (یا فرزند) من پرچم های ترک در اطراف و اکناف پراکنده شود. و در این گیر و دارها باشند، هر گاه بصره ویران شود و امیر أُمراء در مصر قیام کند. آن گاه آن حضرت حکایتی طولانی بیان داشت سپس فرمود: هنگامی که هزاران نفر آماده نبرد شوند، و صف ها آراسته گردد و قوچ بره را بکشد، آنجاست که آخری قیام کند و انتقام گیرنده در پی انتقام خیزد و کافر هلاک گردد، سپس قائمی که در آرزویش هستند و امامی که ناشناخته باشد، آن که دارای شرافت و بزرگواری است قیام خواهد کرد، و ای حسین او از نسل تو است، هیچ پسری مانند او نیست، ما بین دو رکن مسجدالحرام ظاهر می شود، در دو جامه پوسیده بر جن و انس غالب می گردد، و زمینی را آلوده نگذارد، [از وجود افراد پست پاک سازد] خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دورانش برسد و آن روزها را ببیند.(۱)

مطلب دوم: از تمام آنچه یاد کردیم معلوم گردید که علم به وقت ظهور مولایمان صاحب الأمر علیه السلام از اسرار خداوند است که از بندگان خود مخفی داشته، و برایشان آشکار ننموده، و خود به جهت این کار داناست و نیز رسول و حُجت های اوعلیهم السلام دانند، ولی آنچه از کلمات ایشان استفاده کرده ایم چند وجه است:

۱- ۵۵۶. غیبت نعمانی، ۱۴۶ و در بحارالانوار، ۵۲/۲۳۵، ح ۱۰۴.

وجه اوّل: این که بندگان نمی توانند آن را تحمل کنند، و بر کتمانش صبر نمایند، این وجه از دو روایت ابوحمزه و ابوبصیر که پیش تر گذشت استفاده می شود، بیان مطلب این که: مؤمنین طبقات مختلفی دارند: بعضی از آنان به خاطر ضعف ایمان از تحمل اسرار ناتوان هستند، چنین کسی نمی تواند بر آن اسرار مطّلع شود، بلکه هر گاه بعضی از اسرار برایش یاد شود شک ها و شبهه هایی به دلش راه می یابد، به سبب طاقت نداشتن و ضعف ایمان، چنان که در بیان مراتب ایمان آمده که: اگر بر کسی که دارای دو بخش است سه بخش قرار داده شود، خواهد شکست همچنان که تخم مرغ بر سنگ صاف می شکند. و نیز روایت شده که: اگر ابوذر می دانست در دل سلمان چیست او را می کشت. و روایات دیگر ... و بعضی از مؤمنین ایمانشان قوی و یقینشان ثابت است، و توان تحمّل بعضی از اسرار را دارند، و هیچ شبهه ای بر ایشان عارض نمی شود، ولی توانایی صبر کردن بر زمان طولانی را ندارند، که هر گاه از ابتدای امر وقت ظهور بر ایشان تعیین گردد، و به ایشان مثلاً گفته شود که حضرت حجّت علیه السلام تا هزار سال دیگر ظهور نخواهد کرد، بر اثر اندوه بر طول مدّت می میرند، یا بیماری و سختی بر ایشان عارض می شود، بنابراین مصلحت آن است که از اینچنین مؤمنانی نیز وقت ظهور مخفی گردد. و بعضی از آن ها ایمانشان قوی تر است، ولی صبر ندارند که آن را کتمان سازند، که اگر سِرّی به ایشان گفته شود آن را منتشر و فاش خواهند ساخت، پس مصلحت در این است که از چنین کسانی نیز مخفی گردد، و شاید - به

تأیید خدای تعالی و برکت اولیای اوعلیهم السلام - ناظر به همین معنی باشد آنچه در بصائر به سند خود از ابوالصامت روایت آمده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام می فرمود: از جمله حدیث ما بخشی را فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و بنده مؤمن تحمل نتوان کرد. عرض کردم: پس چه کسی آن را متحمل گردد؟ فرمود: ما آن را متحمل باشیم.(۱)

و در همان کتاب در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده که فرمود: همانا حدیث ما صعب مستصعب است، با شرافت و گرامی و همیشه فروزان و پاکیزه و دشوار است، آن را تحمل نکند فرشته ای مقرّب، و نه پیغمبر مرسل و نه بنده ای که آزموده باشد. عرضه داشتم: پس چه کسی آن را تحمل نماید فدایت شوم؟ فرمود: هر کس که ما بخواهیم ای ابوالصامت. ابوالصامت گوید: من چنین گمان دارم که خداوند را بندگانی است که از این سه طایفه برترند.(۲)

و در کافی از بعض اصحاب مان روایت آمده که گفت: به حضرت ابوالحسن صاحب العسکر (امام هادی علیه السلام) نوشتم: فدایت شوم؛ معنی فرموده امام صادق علیه السلام چیست که: حدیث ما [صعب مستصعب آن را تحمل نکند فرشته مقرَّب و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خداوند دلش را آزموده باشد؟ پس جواب آمد: همانا معنی فرموده امام صادق علیه السلام - این که آن را فرشته ای و پیغمبری و مؤمنی تحمل نکند - آن است که فرشته آن را متحمل نگردد تا این که به فرشته دیگری غیر خودش آن را برساند، و پیغمبر آن را تحمل نکند

۱- ۵۵۷. بصائر الدرجات، ۲۳، باب ۱۱، ذیل ح ۱۱.

۲- ۵۵۸. بصائر الدرجات، ۲۲، باب ۱۱، ذیل ح ۱۰.

تـا آن که به پیغمبر دیگری برسانـد، و مؤمن آن را تحمـل ننمایـد تـا آن که برای مؤمن دیگری بـاز گو کنـد، و این است معنی فرمایش جدم علیه السلام.(۱)

وجه دوم: این که حکمت الهی مقتضـی آن است که مؤمنین در همه زمان ها منتظر ظهور مولایمان صاحب الزمان علیه السـلام باشند، چنان که به این معنی راهنمایی می کند فرموده خدای تعالی: «فَقُلْ إنَّما الغَیبُ للّه فانتَظِرُوا إنّی مَعَکُمْ مِنَ المُنْتَظِرین» (۲)؛ پس بگو دانای غیب خداست؛ شـما منتظر باشـید که منهم با شما از منتظرانم. و بر این مطلب اخبار بسیاری دلالت دارند که در بحث انتظار پیش تر آوردیم. پس اگر وقت ظهور آن حضرت را بدانند نقض غرض لازم می آید و پیش از رسیدن وقت معیّن از ظهورش مأیوس می شوند، و این مصالح متعددی را از بین می برد، لذا وقت ظهور آن جناب پیش از رسـیدن وقتش از آنان مسـتور مانده به خاطر رعایت مصالح متعدده ای. و این وجه از روایتی که در کافی و کتاب های دیگر اخبار آمده اسـتفاده می شـود که از علی بن یقطین است از حضـرت ابوالحسن موسـی بن جعفرعلیه السـلام که گفت: حضـرت ابو الحسن علیه السـلام فرمود: شـیعیان دویست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. و یقطین به پسـرش علی گفت: چگونه است که آنچه درباره مـا [حکومت بنی العبـاس]گفته شـد، آن چنان که گفته بودنـد واقع گشت، و آنچه درباره [حکومت حقه] شـما گفته شـد واقع نگردید؟ علی گفت: آنچه راجع به ما و شـما گفته شد از یک منبع بوده مگر این که چون جریان شـما وقتش فرا رسـیده بود و به طور خالص و بی کم و کاست به شما گفته شد، ولی امر ما هنوز

ص:۴۲۹

۱- ۵۵۹. اصول کافی، ۱/۴۰۱.

۲- ۵۶۰. سوره یونس، آیه ۲۰.

وقتش نرسیده، پس با آرزوها دلگرم شدیم، و چنانچه به ما گفته می شد: این امر جز تا دویست یا سیصد سال دیگر نخواهد آمد دل ها قساوت می گرفت و عموم مردم از اسلام برمی گشتند، ولی می گفتند: چقدر زود و چه نزدیک است؛ تا دل ها اُلفت گیرند و فَرَج نزدیک آید.(۱)

توضیح: آنچه در مورد معنی فرموده امام علیه السلام: شیعیان دویست سال است که با آرزوها تربیت می شوند. به نظر من قوی تر می آید این که: چون مصیبت شیعه به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام بزرگ بود، و بی تابی دوستان بر اثر آن شدید گردید، امامان علیهم السلام آنان را به ظهور فَرَج با ظهور حضرت قائم - عجل اللّه فرجه الشریف - امید و تسلّی می دادند، و مدّت بین شهادت مولای مظلوممان تا امامت حضرت قائم علیه السلام دویست سال بوده است. و در معنی این حدیث وجوه دیگری نیز گفته شده که بعید به نظر می رسد و خالی از تکلّف نیست، و خدای تعالی داناست. و احتمال می رود که ابتدای مدّت یاد شده از زمان بعثت باشد، که تا هنگام صدور این حدیث دویست سال می شود. بعضی از علمای ما گفته اند: و می توان در تأیید این احتمال گفت که: مؤمنین از ابتدای بعثت در محنت و شدّت بودند، و همین طور بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام در سختی به سر می بردند، و هر کدام از آن بزرگواران شیعیان خود را به ظهور فَرَج و تسلّط یافتن حضرت قائم علیه السلام تسلّی می دادند، و اللّه العالم.

ص:۴۳۰

۱- ۵۶۱. اصول کافی، ۱/۳۶۹.

وجه سوم: در سِرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور از مردم، این که چون یکی از حکم هایی که مقتضی غیبت است: بررسی و امتحان مردم می باشد، همین حکمت مقتضی مخفی داشتن علم به وقت ظهور حضرت حجّت علیه السلام از ایشان است، و گرنه بررسی و امتحان نسبت به بسیاری از افراد که به ایمان داشتن تظاهر می کنند ناتمام می بود، تا این که شتاب زدگان از دیگران جدا شوند، و این وجه از اخبار بسیاری که در آن ها غیبت حضرت قائم علیه السلام به آن تعلیل شده آمده است، و قسمتی از آن ها را در این کتاب آوردیم، و از جمله: در غیبت نعمانی از عبداللّٰه ابن ابی یعفور آمده که گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، با قائم علیه السلام از عرب ها چقدر خواهد بود؟ فرمود: مقدار کمی، عرض کردم: به خدا سوگند افرادی که این امر را بر زبان دارند تعداد بسیاری از آن ها هستند! فرمود: به ناچار باید که مردم بررسی شوند و از هم جدا گردند و غربال شوند، و خلایق بسیاری از غربال بیرون آیند.(۱) و در حدیث دیگری از ابوبصیر مثل همین آمده است. و در همان کتاب از امام حسن (حسین - خ ل) بن علی علیه السلام آمده که فرمود: این امری که انتظار دارید نخواهد شد تا این که بعضی از شما از بعض دیگر بیزاری جویند، و بر روی یکدیگر آب دهان بیندازند، پس بعضی از شما بر بعض دیگر به کفر گواهی دهد، و یکدیگر را لعنت نمایند، به آن حضرت علیه السلام عرض شد: در آن زمان خیری نیست، فرمود: تمام خبر در و در حدیث آن زمان است، قائم ما قیام کند

۱- ۵۶۲. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

و همه آن امور را دفع نماید.(۱) دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: چگونه خواهی بود آن هنگام که شیعیان این چنین با هم اختلاف کننـد - و انگشـتان خود را در یکدیگر داخل کرد - راوی گوید: عرضه داشـتم: یا امیرالمؤمنین درآن هنگام هیـچ خیری نیست، فرمود: همه خیر در آن وقت است، ای مالک در آن هنگام قائم ما قیام خواهـد کرد ... (۲) و از امام صادق علیه السـلام است که فرمود: به خدا که شکسـته خواهید شد همچنان که شـیشه می شـکند، و همانا شیشه را بخواهند به حالت اوّل باز می گردانند، به خدا که همچون شکسـته شدن سـفال خواهید شکست، و به درستی که سفال شکسته می شود و به حال اوّل برگردانـده نمی شود، و به خـدا غربال خواهیـد شد، و به خدا از هم تمیز یابید، و به خدا که بررسـی خواهید شد تا آنجا که از شما باقی نماند جز اندکی. و در اینجا آن حضرت [به عنوان کمی افراد باقی مانده] دست خود را برگرداند.(۳)

و از حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام است که فرمود: همانا به خدا سوگند آن جریان نخواهد شد تا این که از هم تمیز داده شوید، و بررسی گردید، تا آنجا که جز کم ترین افراد شما باقی نمانند.(۴)

و از حضـرت باقرعلیه السلام است که فرمود: هرگز، هرگز، آنچه به سوی آن گردن می کشید نخواهد رسید تا این که بررسی شوید، و آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد شد تا این که از یکدیگر تمیز یابید، و آنچه به سویش گردن

۱- ۵۶۳. غیبت نعمانی،۱۰۹.

۲- ۵۶۴. غیبت نعمانی، ۱۰۹.

۳- ۵۶۵. غیبت نعمانی، ۱۱۰.

۴- ۵۶۶. غیبت نعمانی، ۱۱۱.

می کشید نخواهد شد تا این که غربال شوید، به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد مگر بعد از نومیدی، و نه به خدا سوگند آنچه به سویش گردن می کشید نخواهد آمد تا این که به شقاوت رسد هر آن که اهل شقاوت است، و به سعادت رسد هر آن که اهل سعادت است.(۱)

و مثل این روایت را محمد بن یعقوب کلینی به سند خود آورده، و در آنچه آوردیم برای اهل هدایت و درک بسنده است.

وجه چهارم: این که این کار (= مخفی داشتن وقت ظهور) تفضُّلِ کامل و عنایت خاص ّنسبت به مؤمنانی است که در زمان غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند، توضیح این که ظاهر از روایات - چنان که سابقاً گذشت - آن است که وقت ظهورِ فَرَج از امور بدائیّه است که ممکن است به سبب بعضی از مصالح و حکمت ها، و به سبب تحقُّق یافتن یا نیافتن بعضی از شرایط که بر مردم مخفی است زودتر یا دیرتر شود، پس اگر امامان علیهم السلام وقتی را به مردم خبر می دادند سپس آن وقت به خاطر بعضی از اسباب و حکمت ها تأخیر می افتاد بسیاری از مردم به تردید می افتادند چون به نظرشان می آمد که آن برخلاف وعده خداوند - تعالی شأنه - می باشد یا شک ها و شبهه ها به دل های شان راه می یافت، و مولایمان حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام به این وجه اشاره فرموده در حدیثی که در کافی و غیر آن روایت آمده از فضیل بن یسار که گفت: به آن حضرت علیه السلام عرضه داشتم: آیا برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گذاران دروغ گویند، دروغ گویند، دروغ گویند، همانا موسی علیه السلام

۱- ۵۶۷. غیبت نعمانی، ۱۱۱.

وقتی که به دعوت پروردگارش رفت قوم خود را سی روز وعده داد، و چون خداوند ده روز بر آن سی روز افزود قوم او گفتند: وعده ای که موسی داده بود بر خلاف شد، و کردند آنچه کردند، پس اگر ما برایتان حدیث کنیم و مطابق آنچه حدیث گفته ایم پیش آید بگویید خداوند راست فرموده است، و هر گاه برایتان حدیثی بگوییم و برخلاف آنچه ما گفتیم پیش آمد بگویید خداوند راست فرموده است، که دو بار پاداش خواهید یافت.(۱)

می گویم: احتمال می رود این که دو بار پاداش یابند، یک بار برای ایمانشان، و بار دیگر برای صبر شان، غیر این را نیز محتمل است. واللَّه العالم.

توجه: منظور از بداء ظاهر شدن تقدیر چیزی برای بندگان است پس از آن که به خاطر حکمت ها و مصالح خداوندی از آنان مخفی بوده است، و خدا داند که چه چیزی را مخفی بدارد و چه مطلبی را آشکار سازد، و معنی بداء بر عامّه مشتبه گردیده لذا آن را انکار کرده اند به گمان این که به سبب آن جهل بر خدای تعالی لازم می آید، و در مکرمت بیست و دوم از بخش پنجم مطالب سودمندی در این باره گذشت بدانجا مراجعه شود.

تتمّه و توضیح

بدان که سه وجه اوّل از وجوهی که آن ها را از کلمات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده کردیم، سِرّ مخفی داشتن علم به وقت ظهور امام عصرعلیه السلام را به طور مطلق - یعنی وقت حتمی و بدایی - روشن ساختند، زیرا که آن ها حکمت ها و مصالحی هستند که مقتضی پوشیدگی هر دو وقت (حتمی

۱- ۵۶۸. اصول کافی، ۱/۳۶۸.

و بدایی) می باشند، چنان که بر اهل فن و کسانی که با اخبار امامان علیهم السلام مأنوسند این معنی پوشیده نیست.

و امّیا وجه چهارم: فقط ناظر به سِرّ مخفی داشتن وقت بدایی از مردم است، چون اگر به آن وقت خبر داده می شدند سپس حکمت خداوند اقتضا می کرد که از آن وقت به وقت دیگر تأخیر افتد بیشتر مردم تردید می کردند، و دچار وسوسه می شدند، و در حیرت و شبهه می افتادند، چنان که برای بنی اسرائیل این اتفاق افتاد.

اگر بگویید: پس چگونه بعضی از امور بدائیّه به مردم خبر داده شد سپس به خاطر مصالحی برخلاف آن امور واقع شد، چنان که در جریان جوانی که حضرت داوودعلیه السلام مرگش را خبر داد، و زنی که حضرت عیسی علیه السلام مرگش را خبر داد، و یهودیی که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله مرگش را خبر داد، و این ها نمردند، و وقوع فَرَج و گشایش را در زمانی خبر دادند سپس به خاطر بعضی از حکمت ها و اسباب، به تأخیر افتاد و در آن زمان واقع نشد، چنان که در روایت ابوحمزه - که سابقاً آوردیم - یاد گردیده، و این ها مایه گمراهی مؤمنین نشد، و در حیرت و شبهه نیفتادند؟

در جواب گویم: این ها بدان جهت بوده که حجّت های خداوند در میان مردم حضور داشته اند و سرّ بداء و تأخیر را برایشان بیان می نمودند، و پرسیدن از آنان برای مردم میسّر بود، در حالی که مؤمنین در زمان غیبت امام علیه السلام از دیدار آن حضرت محجوب و از ملاقات و پرسش مسائل از آن جناب محروم هستند، بنابراین چنانچه از وقوع ظهور در وقت بدایی خبر

شوند، سپس به خاطر مصلحتی الهی آن وقت به تأخیر افتد. و امام و حجّت هم در میان آنان نباشد تا از حیرت و اشتباه آن ها را برگرداند، و صدق آن اخبار و وجه مصلحت را برایشان بیان سازد، در حیرت و اشتباه خواهند افتاد و در وادی ضلالت سقوط خواهند کرد، از همین روی برای مردم نه وقت حتمی بیان شد و نه وقت بدایی، امّا وقت حتمی: به جهت وجوه گذشته، و اما بدایی: به خاطر این وجه که بیان داشتیم، برای رأفت و مهربانی و شفقت نسبت به آن ها، و به خاطر حفظ آنان از لغزش و گمراهی.

اگر بگویید: چنانچه مؤمنین به صدق امامان شان یقین دارند، و معتقد باشند که در مقدرات الهی و خبرهای غیبی بداء واقع می گردد، در حیرت و گمراهی نخواهند افتاد، و در عقاید بر حق خویش متزلزل نخواهند شد، خواه این که امام در بین آنان حاضر باشد یا غایب.

در جواب گویم: این حال و وضع مؤمنین کامل است که ایمان در دل های شان رسوخ یافته، و با دلیل و برهان محکم گردیده و خدای تعالی آنان را با روحی از جانبِ خود تأیید فرموده، و اینان نسبت به سایرین اندک هستند، امّا اکثر افراد عقل و ایمانشان ضعیف است، و مانند گیاه تازه برآمده با وزش بادها به راست و چپ متمایل می گردند و گاهی می افتند و گاهی برمی خیزند، لذا امامان علیهم السلام خواسته اند این ها را مواظبت و رعایت کنند تا قوّت شان کامل شود و آمادگی شان به مرحله مطلوب برسد، و آنچه مایه سقوط و از هم پاشیدگی شان می شود از آنان دفع نمایند، از این روی امامان علیهم السلام بسیاری از مطالب را از عدّه زیادی از اصحاب و شیعیانشان مخفی

می داشته اند به جهت حفظ آن ها و مهربانی نسبت به ایشان، چونکه امام علیه السلام: «پدر شفیق و مهربان است» چنان که در حدیث صفات و فضیلت امام در کافی(۱) و غیر آن روایت آمده است.

و از آنچه یاد کردیم معلوم گشت این که حضرت موسی علیه السلام وقت بدایی را به بنی اسرائیل خبر داد گمراه کردن آن ها نبود، و تقصیری در حق ایشان ننموده، بلکه این امتحان کردن و بررسی نمودن آنان بود به امر خدای - عزّوجل - چون وقتی می خواست از نظر آن ها غایب شود برادرش هارون را به جانشینی خود بر آنان گماشت، و او را حجّتی برایشان قرار داد، پس آن ها بودند که با اعراضشان از حجّت و رها کردن رجوع به او، برای کشف حیرت و شبهه تقصیر داشتند بلکه خواستند هارون را بکشند، چنان که گفت: «ابن أُمَّ إنَّ القومَ اسْتَضْعَفُونی وَکادُوا یَقْتُلونَنی» (۲)؛ ای فرزند مادرم [ای جان برادرم] همانا قوم مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود [به خاطر ممانعت کردنم از انحراف شان] مرا به قتل رسانند. و خدای تبارک و تعالی فرموده: «وَلَقَدْ قالَ لَهُمْ هارونُ مِنْ قَبلُ یا قوم إنَّما فُتِنتُم بِهِ وَإنَّ رَبَّکُمُ الرَّحمنُ فاتَّبِعُونی وَأطیعوا أمری * قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَیهِ عاکِفِینَ حَتّی یَرجِعَ إلَینا مُوسیَ» (۳)؛ و به درستی که هارون پیش از آن که موسی باز آید گفت ای قوم به هوش باشید که این گوساله اسباب فتنه و امتحان شما گردید و محقَّقاً [بدانید] که پروردگار شما خدای مهربان است پس شما پیرو من باشید و فرمان مرا اطاعت کنید،

۱- ۵۶۹. اصول کافی، ۱/۲۰۰.

۲- ۵۷۰. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۳- ۵۷۱. سوره طه، آیات ۹۰ و ۹۱.

[قوم]گفتند ما به پرستش گوساله ثابت مانیم تا وقتی که موسی به ما باز گردد. اگر بگویید: از حضرت حجّت علیه السلام وارد شده: و امّا حوادث و پدیده هایی که واقع می شوند پس در آن ها به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشانم ... (۱). و علما را در زمان غیبت خود حجّت بر بندگان و مرجع آنان قرار داد، بنابراین همان طور که مؤمنانی که در زمان حضور امامان علیهم السلام بودند حجّت بر آنان تمام شده، و راه بر طرف گشتن حیرت و شبهه و برداشته شدن آنچه مایه لغزش و ضلالت است برایشان روشن گردیده بود، به خاطر دسترسی به پرسش از امامان علیهم السلام، هم چنین مؤمنانی که در عصر غیبت هستند حجّت بر آنان تمام گشته، و راه راست برایشان روشن شده به خاطر رجوع به علمای عاملی که آثار ائمه اطهار را بیان می کنند و حاملان علوم ایشان هستند، که مردم در هر جریانی که وجه آن را نمی دانند و هر شبهه ای که در ذهنشان وارد می شود، به آن علما مراجعه نمایند، پس ضرری نداشت که وقت بدایی ظهور که احتمال تأخیر افتادنش از جهت بعضی حکمت ها و مصالح هست به آن ها گفته می شد؟

در جواب گویم: اوّلاً: ممکن است در بعضی از زمان های غیبت دورانی بیاید که علم مخفی گردد، یا به خاطر فقدان علما، و یا بر اثر مخفی گشتن آنان به سبب چیرگی باطل و اهل آن، و آن دوران در اخبار: «زمان فترت و سبطه» نامیده می شود، و در آن هنگام مؤمن کسی را نخواهد یافت که شبهه و حیرت

۱- ۵۷۲. کمال الدین، ۲/۴۸۴.

را از او دفع نماید و وجه مصحلت و حکمت را برایش بیان سازد. و بر این معنی دلالت دارد روایتی که شیخ نعمانی قدس سره در کتاب الغیبه به سند خود از ابان بن تغلب رحمه الله از حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: یأتی عَلی النّاسِ زَمانٌ یُصیبهُمْ فیها سَبَطَهٌ یَأرزُ العِلْمُ کَما تَأرزُ الحَیَّهُ فِی جُحْرِها فَبینَما هُمْ کَذلِکَ اذ طَلَعَ عَلَیْهِمْ نَجْمٌ قلتُ: فَما السَّبَطه؟ قال: الفَتْرَهُ: قلتُ: فکیف نَصْنَعُ فیما بینَ ذَلِکَ؟ فقال علیه السلام: کُونُوا عَلَی ما أنتُم عَلَیهِ حَتّی یُطْلِعَ اللَّه لَکُمْ نَجْمَکُمْ(۱)؛ زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه ای به آنان رسد و علم مخفی شود همچنان که مار خودش را در سوراخش مخفی می سازد، پس در همین حال به ناگاه ستاره ای بر مردم طلوع می نماید.

راوی گوید: عرضه داشتم: سبطه چیست؟ فرمود؛ فترت (فاصله زمانی که موجب سستی دین و اعتقاد مردم گردد)، عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر همان اعتقادی که هم اکنون دارید بمانید تا این که خداوند ستاره تان را برایتان برآورد.

توضیح: «یَأرز» بر سه وزن یَنْصُرُ و یَضْرِبُ و یَعْلَمُ می آید، به تقدیم راء بر زای، یعنی: مخفی می شود.

و ثانیاً: هر چند که علمای بزرگوار در زمان غیبت نواب امام علیه السلام هستند، و در آنچه از قضایا و احکام بر مردم وارد می شود مرجع آنانند، و در مسائل حلال و حرام حجّتِ بر آنهایند، ولی حکمت های تقدیرات و مصالح

۱- ۵۷۳. غیبت نعمانی، ۸۱.

تغییرات را نمی دانند، و از وجوه بدا و اسباب قضا آگاه نیستند، و بسیار می شود که حیرت بر طرف نمی شود و شبهه از بین نمی رود مگر با بیان وجه مصلحت و توضیح حکمت، چنان که از حدیث ابوحمزه دانستی که از حیرت بیرون نیامد مگر بعد از آن که امام علیه السلام وجه تأخیر فَرَج را از آن وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود بیان فرمود، و همین طور در نظایر و امثال آن چنان که بر کاوش کننده در اخبار و سِیَر پوشیده نمی ماند، و ذکر آن ها ما را از مقصود اصلی مان در این کتاب خارج می نماید، و خدای تعالی هدایت کننده به راه راست است. حاصل این که کشف معضلات و حلّ مشکلات و مانند آن ها از وظایف و شئون امام علیه السلام است، و کشف نشدن آن ها در زمان غیبت به مردم مربوط می شود، چونکه آن ها سبب مخفی ماندن امام علیه السلام می باشند، خدای تعالی بر ما منّت گذارد به تعجیل فَرَج و ظهور آن حضرت علیه السلام و دیدارش را با عافیت نصیبمان فرماید.

و ثالثاً: البته خداوند – تعالی شأنه – نسبت به بندگانش لطیف است، و الطاف او بر دو گونه است:

گونه اول

الطافی است که به حکم عقل و نقل بر او واجب است، و این همان است که خلاف آن قبیح و زشت می باشد، و خداوند اصلاً قبیحی را انجام نمی دهد، چون بر او – عزَّ شأنه – فعل قبیح ممتنع است، و این همان است که در زبان ها متداول و مشهور شده این که: لطف بر خدای تعالی واجب است، و در این گونه لطف هیچ تفاوتی بین زمان ها و اشخاص نیست، مثل این که

تکلیف به کاری کند که مقدور نیست که بر خدای تعالی قبیح است، و تکلیف کردن به چیزی که بندگان راهی به علم یافتن به آن ندارند، لذا مبعوث کردن پیغمبران به قاعده لطف واجب است، و معجزه دادن به ایشان به قاعده لطف واجب است، و تمام اهل عالَم در همه زمان ها و مکان ها در این گونه لطف مساوی هستند.

گونه دوم

آن است که به حکم عقل واجب نباشد بلکه از روی تفضل و احسان درباره هر کس که بخواهد به هر منظور و هر گونه بخواهد انجام می دهد، (از او سؤال نشود از آنچه می کند و این بندگان هستند که مورد سؤال واقع می شوند).(۱) و از این گونه است لطف خداوند بر امت مرحومه محمّدیه صلی الله علیه وآله به برداشتن تکلیف ها ی سخت از آن ها چنان که در آیه شریفه است: «وَلا تَحمِلْ عَلَيْنا إصْراً كَما حَمَلْتَهُ على الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا» (۲)؛ خدایا! تکلیف گران و طاقت فرسا را چنان که بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار. و نیز از این گونه است مخفی داشتن علم به وقت بدایی ظهور امام علیه السلام از مؤمنان و دوستان آن حضرت، چون خدای - عزّوجل - هر چند که حُجّت را بر آنان تمام کرده و به وسیله عقل و نقل راه را برایشان روشن ساخته که صداقت امامان شان و تمامیّت حجت شان را بیان فرموده به طوری که برای هیچ کس در افتادن به شبهه و گرفتار گشتن در حیرت عذری نیست، ولی از جهت شأن امامان شان و رعایت وضع ضعیف ترین افرادشان و کمی تعدادشان بر آنان منّت نهاد و خبر

۱- ۵۷۴. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۲- ۵۷۵. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

یـافتن از وقت بـدایی که می دانـد ظهور از آن تـأخیر می افتاد را از آن ها پوشـیده داشت برای حکمت و مصـلحتی و به خاطر لطف و تفضل و شفقت نسبت به آنان، و مرحمت و احسان برایشان، تا به حیرت نیفتند، و شبهه ای به ذهنشان راه نیابد.

و از آنچه یـاد کردیم - بحمـداللّه و له المنّه - سِرّ کتمـان نمـودن علم به وقت ظهور امـام علیه السـلام از سـایر مردم از عوام و خواص معلوم شـد، هم وقت حتمی و هم وقت بـدایی آن، و بر تو بـاد که در آنچه یـاد کردیم دقت و تأمل کنی که از سـخنان ائمه اطهارعلیهم السلام - که خدای تعالی ما را در بهشت در جوار آنان اسکان دهد - گرفته شده است.

مطلب سوم: ظاهر از عمومات بسـیاری که در روایات زیادی وارد گردیده که دلالت دارد بر این که امامان علیهم السـلام آنچه بوده و خواهـد بود تا روز قیامت همه را می داننـد، و آنچه روایت آمده در توصـیف امام علیه السـلام به این که نسـبت به هیچ چیز جاهل نیست، و آنچه وارد شـده که علم همه چیز در قرآن است به جهت فرموده خـدای تعالی: «وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الکِتابَ تِبْیاناً لِکُلّ شَیء» (۱)؛ و ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. و امام آن ها را از آن اسـتخراج می کنـد، و خدای تعالی فرمود: «وَما مِنْ غائبَهٍ فِی السَّماءِ وَالأرْضِ إلّا فِی کتابٍ مُبینٍ» (۲)؛ و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار [مسطور و ضبط است. و فرموده خدای - عزّوجل -: «ثُمَّ أوْرَثْنا الکِتابَ الَّذینَ

۱- ۵۷۶. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲- ۵۷۷.]. سوره نمل، آیه ۷۵.

اصْطَفَینا مِنْ عِبادِنا» (۱)؛ پس از آن کسانی را که از بندگان خود برگزیدیم وارث [علم]کتاب گردانیدیم. و آنان - چنان که در روایت آمده - امامان علیهم السلام می باشند، و فرموده خدای - عزّوجل -: «وَکُلَّ شیْ ءٍ أحْصَیناهُ فِی إمامٍ مُبینٍ» (۲)؛ و همه چیز را در امام آشکاری به شماره آورده ایم. و او امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنان که از امامان علیهم السلام روایت آمده، به ضمیمه آنچه دلالت دارد بر این که ایشان در علم و شجاعت یکسانند، و این که هر چه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امامان پس از او آن ها را دانسته اند.

و هم چنین فرموده امام صادق علیه السلام که: خداوند حجّتی را در زمینش قرار ندهد که از چیزی سؤال شود، پس در جواب بگوید: نمی دانم.

و فرموده امام باقرعلیه السلام: به درستی که از جمله علمی که به ما داده شده: تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییرات و حوادث زمان می باشد، هر گاه خداوند بخواهد خیری را به قومی رساند آنان را شنوا می سازد، و چنانچه کسی که گوش شنوا ندارد چیزی از آن را بشنود پشت می کند و از آن روی می گرداند انگار که نشنیده است. سپس امام باقرعلیه السلام چند لحظه ای ساکت ماند آن گاه فرمود: و اگر ظرف ها یا افراد مورد اطمینانی می یافتیم آنچه را که می دانیم می گفتیم.

و غیر این ها از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آن ها روایت آمده، ظاهر از تمامی این ها آن است که: امام علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی

۱- ۵۷۸. سوره فاطر، آیه ۳۲.

۲- ۵۷۹. سوره یس، آیه ۱۲.

به او إذن داده نشـده که آن را اظهار کنـد، همچنان که امامان پیشـین نیز مجاز نبوده اند که آن را اظهار نمایند، زیرا که امامان علیهم السـلام هر چنـد که به همه چیز عالِم هسـتند - جز آنچه اسـتثنا شـده ماننـد اسم اعظم که خدای - عزّوجل - آن را برای خود اختصاص داده و هیـچ کس از مخلوقاتش را بر آن آگاه ننموده است - و لیکن ایشان: (بنـدگانی گرامی و مقرَّب هسـتند که هرگز پیش از امر خـدا کاری نکنند و هر چه کنند به فرمان او کنند)(۱) و به بنـدگان خدا خبر ندهند مگر آنچه را خداوند متعـال امر فرمـوده کـه برایشـان اظهـار نماینـد، چنـان که این معنی در روایـات متعـددی آمـده که در بصـائر و غیر آن مـذکور است.(۲)

و حاصـل روایات این که خـدای تعالی بنـدگان را امر فرموده که از ائمه بزرگوار علیهم السـلام سؤال کننـد، چنان که فرمایـد: «فاسْئَلُوا أهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُم لا تَعْلَمُونَ» (۳)؛ پس از اهل ذکر بپرسید چنانچه نمی دانید. که بر آن ها است که بپرسند، ولی امام علیـه السـلام لزومی نـدارد که حتماً پاسـخ گویـد، بلکه به خواسـته اش موکـول است که بر اسـاس مصـلحتی که می بینـد اگر بخواهـد جواب می دهـد و اگر بخواهـد از جواب خودداری می نماید، چنان که خدای - عزّوجل - فرماید: «هذا عَطاؤُنا فامْنُنْ أوْ أمْسِکْ بِغَیرِ حِسابٍ» (۴)؛ این نعمت و قدرت اعطای ماست این که بی حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی بازدار. پس امام به مقتضای آنچه صلاح است از جواب و تقیّه و کتمان و توریه عمل می کند. و اگر

ص:۴۴۴

۱- ۵۸۰. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۲- ۵۸۱. بصائر الدرجات، ۳۸، باب ۱۹.

۳- ۵۸۲. سوره انبیاء، آیه ۷.

۴- ۵۸۳. سوره ص، آیه ۳۹.

بخواهیم روایاتی که در هر باب از این امور وارد گردیده را یاد کنیم، کتاب طولانی شده، و از مقصود اصلی باز خواهیم ماند، و مایه إطناب خواهد شد، و شخص عارف دانا را اشاره کافی است، و در اخبار چیزی که احتمال منافات با این معنی را داشته باشد نیافتم مگر دو حدیث:

حدیث اوّل: آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: «لَو لا ـ آیَهٌ فِی کِتابِ اللَّه لَأَخْبَرْتُکُم بِما یَکُونُ إلی یَوْمِ القیمهِ، و الآیه قوله تَعالی «یَمْحُو اللَّهُ ما یَشاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الکِتابِ» (1)»؛ اگر یک آیه در کتاب خدا نبود هر آینه شما را خبر می دادم از آنچه خواهد شد تا روز قیامت، آن آیه فرموده خدای تعالی است: خدا هر چه خواهد [از احکام یا حوادث عالم] محو و هر چه را خواهد اثبات می کند و در ام الکتاب (آفرینش) مشیت اوست. و نظیر این از دیگر امامان علیهم السلام نیز روایت آمده است.

حدیث دوم: خبر ابوحمزه ثمالی است که در تذکر اوّل گذشت، از مولایمان حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام که در آخر آن فرموده: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار نداد، «یَمْحُو اللَّه ما یَشاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الکِتابِ». و با تأمّل کامل در این دو حدیث واضح می شود که هیچ دلالتی بر نفی علمِ امام علیه الصلاه و السلام به وقت ظهورش نیست.

حدیث اوّل: چون معنایش آن است که فرموده خدای تعالی: «یَمْحُو اللَّه ما یَشاءُ ... ». مانع از آن است که مردم را از آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد

۱- ۵۸۴. سوره رعد، آیه: ۳۹.

خبردار سازند، زیرا که آن حضرت علیه السلام نفرمودند: اگر یک آیه در کتاب خدا نبود آنچه خواهد شد را می دانستیم، بلکه فرمود: اگر آن آیه نبود به شما خبر می دادم از آنچه خواهد شد. و کلمه «لَولا» دلالت می کند بر ممتنع بودن جمله فعلیّه به سبب وجود جمله اسمیّه ای که پس از «لَو لا» واقع است، و آن را «لَو لا» ی امتناعیّه خوانند. و تحقیق سخن در اینجا این است که مقتضای حکمت الهی آن است که بسیاری از امور از بندگان مخفی بماند، و قسمتی از آن ها پس از مخفی شدن ظاهر گردد، و بسیاری از تقدیرات را متوقف بر وقوع یا عدم وقوع اموری قرار داده است، و در این گونه تقدیرات است که محو و اثبات راه می یابد، و خداوند از ازل دانسته است که چه چیز را محو کند و چه چیز را ثبت نماید، و ام الکتاب نزد او است، و آن لوح محفوظ می باشد که قلم به امر خدای - عزّوجل - به تمامی آنچه می شود و آن چنان که واقع می شود جاری گردیده است، و به جهت حکمت های بسیار و مصالح متعددی وقوع محو و اثبات را به بندگان خبر داده است، از جمله:

۱- راهنمایی کردن آنان به عموم قدرت و نفوذ مشیّت و اراده خود، تا همچون یهود و زنادقه نگویند؛ دست خداوند بسته است.

۲- این که؛ نسبت به خداوند تعبد کنند و به درگاهش تَضرّع و زاری نمایند و دعا کنند تا به یکی از دو نیکی نایل آیند، یعنی: یا در همین دنیا به مقاصدشان برسند چنانچه از امور موقوف باشد، و یا به ثواب دعا و تعبد و تَضرّع در آخرت رسند چنانچه از امور حتمی و تَخلّف ناپذیر باشد.

۳- بررسی عدّه ای و امتحان عدّه ای دیگر تا خداوند بَدان را از خوبان جدا و متمایز کند، و این بررسی و امتحان گاهی در اصل باور داشتن محو و اثبات انجام می شود، که عده ای به آن ایمان می آورند و عده ای دیگر آن را انکار می نمایند، چنان که عده ای از فلاسفه زندیق پنداشته اند، و گاهی در تصدیق کردن ائمه اطهار و حجت های الهی بر عالمیان واقع می گردد، در آنچه خبر داده اند، به این که بداء در آن واقع شود به جهت این که از امور موقوفی باشد که محو و اثبات در آن جاری است، پس مؤمنین آن ها را تصدیق کرده اند به خاطر اعتقادشان نسبت به آن و به راستگویی امامان شان علیهم السلام. و مولایمان امام باقرعلیه السلام به این معنی اشاره فرموده در حدیث فضیل بن یسار که در وجه چهارم گذشت، آن را غنیمت شمرده، به آن مراجعه کنید. ولی معاندین آنان را تکذیب کرده و آنان را به افترا بستن بر خدای - جلَّ شأنه - در این مورد نسبت داده اند، و چنین پنداشته اند که این را امامان علیهم السلام وضع و جعل کرده اند تا راه فراری برایشان باشد در آنچه به شیعیانشان خبر می دهند سپس برخلاف آن واقع گردد. ولی خداوند - جلَّ و عز - در کتاب کریم خود بر وقوع محو و اثبات دلالت فرموده تا آنچه را حجّت ها و بیّنات او (امامان بر حق علیهم السلام) می گویند و بیان می نمایند و جاهلان و معصیت کاران انکار می کنند را تصدیق نماید که خداوند از آنچه ظالمین گویند بسی بزرگ تر و بالاتر است.

۴- گاهی بررسی و امتحان در آثاری است که بر اعتقاد به وقوع محو و اثبات مترتّب می گردد، در مرحله توکّل و تعبد و تضرع و دعا و اهتمام به

ص:۴۴۷

اموری که مایه تبدیل و تغییر در تقدیرات موقوف که قابلیّت محو و اثبات را دارند می باشند. و در بررسی و امتحان نیز حکمت ها و مصالح بسیار مخفی و آشکاری هست که با پژوهش و تدبر در آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام برای اهل نظر معلوم می شود، و تحقیق سخن در این باره جای دیگر دارد.

حاصل این که خدای - عزّوجل - به وقوع محو و اثبات خبر داده به خاطر مصالح و حکمت های بسیاری که بعضی مخفی و بعضی آشکار است، و به قسمتی از آن ها اشاره کردیم، و کسی که در آیات و روایات تدبر نماید بر امور دیگری غیر از آنچه یاد آوردیم ان شاء اللّه تعالی مطلع خواهد شد، پس اگر امام علیه السلام به هر کسی خبر می داد که عاقبت کارش به کجا می انجامد، و این که در عالم تا ابد چه پدیده هایی واقع می شود، نقض غَرَض می شد، و حکمت های بسیاری که موجب جعل محو و اثبات است باطل می گشت، لذا امام علیه السلام فرمود: اگر آن آیه نبود شما را خبر می دادم به آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و از آنچه بیان کردیم معلوم گشت که آیه محو و اثبات مقتضی منع امامان علیهم السلام از خبر دادن به آنچه خواهد شد تا روز قیامت می باشد، نه نفی علم آنان - صلوات اللّه علیهم اجمعین -

توجه

بدان که آنچه حدیث یاد شده و امثال آن دلالت دارند آن است که امامان علیهم السلام مجاز نیستند که تمام آنچه در عالَم واقع خواهد شد را به مردم خبر دهند، و این مقتضای حکمت نیز هست، ولی ایشان مأمور بوده اند که بخشی

از آنچه در جهان اتفاق خواهد افتاد را اظهار و آشکار نمایند، و این کار نیز حکمت های بسیاری دارد، از جمله:

۱- دلالت نمودن بر راستگویی ایشان در مورد سایر حوادث و قضایا و احکام و مسائل حلال و حرام و غیر این ها که بیان می کنند.

۲- تکمیل ایمان مؤمنین، و اتمام حجّت بر کافرین.

۳- تسلّی دل های اهل ایمان و تشویق و ترغیب آنان بر انتظار حضرت صاحب الزمان - عجل اللّه فرجه الشریف -

و از همین روی بسیاری از وقایعی که در آخر الزمان پیش از ظهور حضرت حجّت علیه السلام پدید می آید را بیان داشته و خبر داده اند، و اموری از آن ها واقع شده است، و از جمله اموری که در زمان ما پدید آمد از علائمی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله خبر رسیده دو امر است: یکی: تبدیل کردن عمامه ها به کلاه در این سال به دستور شاه. دوم: خوشحالی و شکرگزاری مردم به جهت نداشتن پسر، به خاطر این که شاه فرمان داده که جوانان بیست و یک ساله را به نظام وظیفه اجباری به مدت دو سال ببرند، و این در سال هزار و سیصد و چهل و هفت بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه وآله می باشد، از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّش صاحب الزمان علیه السلام را تعجیل فرماید تا بنیاد ظلم و تجاوز را براندازد.

و در کتاب نور العیون که حدود صد و هفتاد سال پیش از این تألیف شده وقوع این دو امر پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام در آخر الزمان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت آمده است.

و نیز در این زمان شیوع یافته؛ شباهت کردن مردان به زنان، و زنان به مردان در لباس ها و زیورها و تجمّل و غیر این ها، و منکرات آشکار شده و شیوع یافته، و وسایل لهو و ساز و تار و چنگ در معابر عمومی به طور علنی قرار داده شده، و امر به زشتی و نهی از معروف و خوبی شایع گردیده است، و افراد فاسق را عزیز و گرامی، و مؤمنان را خوار و تحقیر شده می بینید، و مردم زکات را جریمه و مالیات می پندارند و گناه را غنیمتی می شمارند. و تمام این امور را صادق مصدَّق (رسول خداصلی الله علیه وآله) و اوصیای اوعلیهم السلام خبر داده اند، و از خدای تعالی خواستاریم که ظهور ولیّش را زودتر برساند، که آن حضرت مؤمنین را با خیر و عافیت رهایی می دهد، و از محنت ها بیرون می برد. و قسمتی از این علامت ها را که خبر داده اند پیش از چند سال واقع گشت، و بدون تردید مشاهده کردن آن امور مایه یقین مؤمنین و اتمام حجّت بر منکرین و تردید کنندگان و مکذّبین می باشد.

حدیث دوم: و امّا حدیث دوم یعنی خبر از ابوحمزه ثمالی؛ اوّل و آخرش دلالت دارند بر این که مقصود امام علیه السلام آن است که خبر را از او مخفی بدارد، و خود حدیث اعلام می دارد که کتمان و پوشیدگی را می خواهد، و جهت آن را هم در جواب سؤال بیان فرمود. توضیح مطلب این که: خداوند - عزّوجل - لوح محفوظ را در آسمان آفریده، و همه علوم و وقایع و حوادث و قضایا و احکام را در آن ثبت کرده، چنان که خدای تعالی فرموده: «وَما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللَّه رِزْقُها وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَمُسْتَوْدَعَها کُلٌّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ» (۱)؛

۱- ۵۸۵. سوره هود، آیه ۶.

و هیـچ جنبنـده ای در زمین نیست مگر این که روزی اش بر خداوند است و خدا می داند قرارگاه [منزل دائمی] و آرامش گاه [منزل موقت] او را، و احوال همه خلق در کتابی بیانگر ثبت است. و در سوره طه فرموده است: «قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ» (۱)؛ [موسی در جواب فرعون]گفت احوال آن ها [اقوام سَلَف]به علم ازلی خداوند در کتابی [لوح محفوظ]ثبت است.

و در سوره نمـل فرموده: «وَما مِنْ غآئبَهٍ فِی السَّمآءِ وَالأَرْضِ إلّا فِی کِتابٍ مُبینٍ»؛(۲) و هیچ امری در آسمان و زمین پنهان نیست مگر این که در کتابی آشکار هست.

و در سوره سَبَأ آمـده است: «لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقـالُ ذَرَّهٍ فِی السَّمـاواتِ وَلا فِی الْأَرْضِ وَلا أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَلا أَکْبَرُ إلَّا فِی کِتابٍ مُبینٍ» (۳)؛ مقـدار ذرّه یـا کم تر و بیشـتر از ذرّه ای از موجودات عـالم در همه آسـمان هـا و زمین نیست جز آن که در کتـابی آشکار است.

و در سوره فـاطر است: «وَمـا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلا یَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إلَّا فِی کِتـابٍ» (۴)؛ و کسـی عمر طولانی نکنـد و یا از عمرش نکاهد جز آن که همه در کتاب ثبت است.

و در سوره ق فرموده: «وَعِنْدَنا کِتابٌ حَفیظٌ» (۵)؛ و کتاب کاملاً حافظی [لوح محفوظ]نزد ما است.

۱- ۵۸۶. سوره طه، آیه ۵۲.

۲- ۵۸۷. سوره نمل، آیه ۷۵.

۳- ۵۸۸. سوره سباء، آیه ۳.

۴- ۵۸۹. سوره فاطر، آیه ۱۱.

۵- ۵۹۰. سوره ق، آیه ۴.

و در سوره حدید فرماید: «ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَلا فِی أَنْفُسِکُمْ إِلاَّ فِی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها» (۱)؛ هر رنج و مصیبتی که در زمین [از قحطی و آفت و فقر و ستم] یا در جان های خویش به شما رسد همه در کتاب [لوح محفوظ] پیش از آن که در دنیا ایجاد کنیم ثبت است.

و در سوره واقعه فرموده: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»؛(۲) که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است، در لوح محفوظ سِرّ حق، که جز دست پاکان بدان نرسد.

و نظیر لوح محفوظ آسمانی را در زمین آفرید و او امام علیه السلام است، که او لوح عالم مُلك است چنان که لوح اوّل برای عالم ملکوت می باشد، و تمام آنچه را در لوح آسمانی سپرده در امام علیه السلام قرار داده و ثبت فرموده است، پس خدای تعالی فرموده: «وَکُلَّ شَیءٍ أَحْصَیناهُ فِی إمامٍ مُبینٍ» (۳)؛ و همه چیز را در امام مبین شماره کرده ایم. و او تعالی فرموده: «حم * وَالکِتابِ المُبین» (۴)؛ که در روایات چندی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام همان امام مبین است.

و در کافی از امام موسی کاظم علیه السلام در حدیث نصرانی ای که مسلمان شد آمده این که: حم رسول خداصلی الله علیه وآله و کتاب مبین؛ علی امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.(۵)

و روایات در ابواب و چگونگی های علوم امامان علیهم السلام بیش از آن است که

۱- ۵۹۱. سوره حدید، آیه ۲۲.

۲- ۵۹۲. سوره واقعه، آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹.

۳- ۵۹۳. سوره یس، آیه ۱۲.

۴- ۵۹۴. سوره دخان، آیه ۱ و ۲.

۵- ۵۹۵. اصول کافی، ۱/۴۷۹.

شمارش گردد، اگر می خواهید بخشی از آن ها را ببینید بر شما باد به کتاب بصائر الدرجات - که خدای تعالی مصنف آن را بهترین پاداش دهد -.(۱) و روایات مستفیضی وارد شده که تمام امامان علیهم السلام در علم و نیز در شجاعت و دیگر صفات پسندیده مساوی هستند، و این که آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود امام بعد از او هم دانسته است، و همین طور امامان دیگر.

حال که این مطلب را دانستی گوییم: همان طور که خداوند در لوح محفوظ آسمان علم همه چیز را ثبت فرموده ولی جز آنچه صلاح است آشکار شود را اظهار نمی نماید، و غیر از آن را از اهل عالم مخفی می دارد، بر حسب اقتضای احوال اشخاص و زمان ها، همین طور لوح محفوظی که در زمین قرار داده است، و هر علمی که در لوح آسمان ثبت فرموده و در وی نیز به ودیعت سپرده است، برای اهل عالم، از آن ظاهر نمی سازد مگر آنچه را صلاح در اظهار آن است، و غیر از آن را از ایشان مخفی می دارد، چنان که خدای - عزّوجل - فرموده: «وَلکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما یَشاءُ»؛(۲) و لیکن روزی خلق را به اندازه ای که بخواهد نازل می گرداند. و خدای تعالی فرموده: «أَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّه مَثَلاً کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها»؛(۳) آیا نمی بینی که خداوند چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن به آسمان بر شود، و به إذن پروردگارش

۱- ۵۹۶. بصائر الدرجات، ۱۲۷؛ باب ۶، ح ۳.

۲- ۵۹۷. سوره شوری، آیه ۲۷.

۳- ۵۹۸. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

همه اوقـات میوه هـای مأکول و خوش دهـد. که امـام علیه السـلام همان درخت پاکیزه است - چنانکه در روایات بسـیار بلکه متواتری آمـده - و میوه آن علم اوست که هر چه بخواهد به إذن پروردگارش از آن افاضه می کند، بر هر کس و هر گونه که بخواهد، چنان که از روایات متواتر و بسیاری که از ایشان علیهم السلام رسیده ظاهر می شود.

و خلاصه سخن این که امام خواسته است با این بیان مطلب را از راوی پوشیده بدارد، و شاهد بر این است اوّل سخن از سؤال و جواب. و نیز شاهـد بر آنچه یـاد کردیم فرمـایش امـام صادق علیه السـلام است به ابوجعفر محمـد بن النعمان احول در حـدیث طولانی شـریفی که در تحف العقول و غیر آن روایت آمـده که: ای پسـر نعمان؛ همانا عالِم نمی توانـد هر چه را می داند به تو خـبر دهـد، زیرا که آن سـرّ خداونـد است که به جبرئیـل سـپرده، و جبرئیـل به حضـرت محمدصـلی الله علیه وآله راز گفت، و محمدصلی الله علیه وآله آن را به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام به حسن علیه السلام سپرد، و حسن آن را به حسین علیه السـلام سپرد، و حسـین آن را به علی علیه السـلام سپرد، و علی آن را به محمدعلیه السـلام سپرد، و محمد آن را به کسـی [منظور خود آن حضـرت است]راز گفت، پس شتابزدگی مکنید که به خدا سوگند این امر سه بار نزدیک شد شما آن را فاش کردید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت، به خدا شـما هیچ سـری ندارید مگر این که دشـمنتان از شـما آن را بهتر می داند ... (۱). در این کلام دقت و تأمل کنیـد، که برای کسـی که گوش شـنوایی داشـته باشد فریاد می زند که امامان علیهم السـلام وقت فَرَج را می دانسته اند ولی از سوی خدای تعالی مأمور بوده اند

۱- ۵۹۹. تحف العقول، ۲۲۹.

که آن را کتمان نمایند چونکه شیعیان تحمل آن را ندارند.

اگر بگویید: بنابراین لازم است که سخن امام علیه السلام در خبر ابوحمزه دروغ باشد، زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود: و پس از آن نزد ما وقتی برای آن قرار داده نشد؟ در جواب گویم: شیخ اجل محمد بن الحسن صَفّار در کتاب بصائر الدّرجات به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: به درستی که من کلمه ای را می گویم هفتاد وجه در آن هست که از عهده هر یک می توانم بیرون آیم(۱). و به سند خود از علی بن ابی حمزه آورده که گفت: من و ابوبصیر بر حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام وارد شدیم، در همان حال که ما نشسته بودیم حضرت ابو عبداللَّه علیه السلام سخنی گفت. من در دل گفتم: این را برای شیعیان خواهم برد، به خدا این حدیثی است که اصلاً مثل آن را نشنیده ام، گوید: پس آن حضرت علیه السلام به صورت من نگاه افکند سپس فرمود: من یک حرف را بر زبان می آورم هفتاد وجه در آن برایم هست، اگر بخواهم این را می گیرم و اگر بخواهم آن را می گیرم.(۲)

و به سند صحیح خود از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: شما تا وقتی که معانی کلام ما را بشناسید فقیه ترین مردم هستید، همانا سخن ما بر هفتاد وجه منصرف می گردد.(۳)

و در معنی این روایات، روایات مستفیض بلکه متواتری هست، و این ها

ص:۴۵۵

۱- ۶۰۰. بصائر الدرجات، ۳۵۹؛ باب ۹.

۲- ۶۰۱. بصائر الدرجات، ۳۲؛ باب ۹.

۳- ۶۰۲. بصائر الدرجات، ۳۲۹؛ باب ۹.

دلالت می کنـد بر این که هرگاه از ایشان علیهم السـلام سـخنی صادر شد که به ظاهر با سایر احادیث شان اختلاف دارد، یا از ظاهر آن احتمال دروغ بودنش می رود، یا ماننـد این ها، دلالت می کنـد بر این که ایشان ظاهر آن را منظور نداشـته انـد، و راه بیرون شـدن از آن برایشـان هست، پس بر مـا واجب است ایشان را تصـدیق کنیم، و علم آن را به خودشان واگـذار نماییم، که بسا می شود چیزی را به خاطر بعضـی از حکمت ها و مصالـح و تقیّه از بعضـی از حضّار انکار می کننـد، و در کلامشان توریه ای هست یـا یکی از وجوهی که نمی شناسـیم، و خودشـان نسـبت به آن دانـا هسـتند، و شـما خواننـده عزیز اگر از اهـل تتبّع و کاوش در سـخنان ایشان باشـید شواهد بسـیاری برای صـحّت آنچه یاد کردیم به یاری خدای تعالی و برکت اولیای او به دست خواهید آورد.

و از جمله آن شواهـد در کافی(۱) و غیر آن از سـدیر آمـده که گفت: من و ابوبصـیر و یحیی بَزاز و داوود بن کـثیر در مجلس حضـرت ابی عبـداللّه امام صادق علیه السـلام بودیم که بناگاه آن حضـرت خشـمگین [از اندرون خانه] نزد ما آمد، و چون در جای خود قرار گرفت فرمود: شـگفتا از عده ای که پندارند ما غیب می دانیم، غیب را جز خدای - عزّوجل - کسـی نمی داند، به درستی که در صدد شدم کنیزم فلانه را بزنم از من فرار کرد، و ندانسـتم که در کدامیک از اتاق ها رفته است. سدیر گوید: چون آن حضرت از جای برخاست و به [درون]منزلش رفت، من و ابوبصیر و میسر بر آن حضرت وارد شدیم، و عرضه

۱- ۶۰۳. اصول کافی، ۱ / ۲۵۷.

داشتیم: فـدایت شویم، شـنیدیم که شـما در مورد کنیزک خود چنین و چنـان فرمودی، و ما می دانیم که شـما علم بسـیاری می دانید، و شـما را به علم غیب نسبت نمی دهیم؟ گوید: فرمود: ای سُدیر آیا قرآن را نخوانده ای؟ گفتم: چرا، فرمود: آیا از آنچه در کتاب خـدای - عزّوجل - خوانـده ای ندیـدی که فرمایـد: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الکِتابِ أَنا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» (۱)؛ و آن کسـی که به علم کتاب الهی دانا بود گفت که پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بـدینجا آرم. سدیر گویـد: عرضه داشـتم: فـدایت گردم، این را خوانده ام، فرمود: آیا آن مرد را شـناخته ای و آیا می دانی که چقدر از علم کتاب نزد او بود؟. گویـد عرضه داشـتم: آن را به من خـبر ده، فرمود: مقـدار یـک قطره از آب دریـای سبز، این چقـدر از علم کتـاب است؟ عرض کردم: فـدایت شوم چقـدر کم است، فرمود: ای سدیر، چقدر زیاد است این که خدای - عزّوجل - او را به علمی نسـبت دهـد که به تو خبر داده است، ای سدیر آیا در آنچه از کتاب عزو جل نیز خوانده ای این را یافته ای که: «قُلْ کَفی بِاللَّه شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الکِتابِ» (۲)؛ بگو تنها گواه بین من و شـما خدا و عالمان حقیقی به کتاب خدا کافی خواهد بود. گویـد: عرضه داشـتم: آن را خوانده ام فدایت گردم، فرمود: آیا کسـی که همه علم کتاب نزد اوست داناتر است یا کسـی که بخشـی از علم کتـاب نزدش هست؟ عرض کردم: بلکه کسـی که تمـام علم کتاب نزد او هست گویـد: پس آن حضـرت با دست به سـینه خود اشاره کرد و فرمود: علم کتاب به خدا سوگند همه اش نزد ما است، علم کتاب به خدا سوگند همه اش نزد ما است.

۱- ۶۰۴. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲- ۶۰۵. سوره رعد، آیه ۴۳.

توجه و تتمّه مطلب

به این حدیث شریف نظر کن و در آن از اوّل تا آخر تدبّر بنمای که صحت آنچه گفتیم برایت معلوم می شود، این که آنچه از ایشان علیهم السلام صادر گشته که بر سلب علم از خودشان مشتمل است بر ظاهرش نیست، بلکه به خاطر نوعی از مصلحت از آنان صدور یافته، چنان که آن جناب علیه السلام دانستن جای کنیزک را از خود نفی کرد، از این جهت بوده که افرادی از اهل نفاق یا غلو در مجلس بوده اند، و یا از جهت دیگری غیر از این از جهاتی که آن حضرت می دانسته، سپس وقتی مانع برطرف گشت آن حضرت علیه السلام وفور و بسیاری علم خود را توضیح داد، و این که همه چیز را می داند، و علم غیب دارد، که به اسم خداوند – جلّ جلاله – سوگند یاد کرد به این که همه علم کتاب نزد اوست، و این دلالت دارد بر این که آن جناب عالم به غیب است و به آنچه بوده و آنچه خواهد بود به جهت آنچه دانستی از آیاتی که دلالت دارد بر این که خداوند – عزّوجل – همه آن ها را در کتاب – که لوح محفوظ است – ثبت فرموده است، واین حدیث همچون سایر احادیث دلالت می کند بر علم امام به تمام آنچه در لوح محفوظ هست، از همین روی در چند زیارت و روایت از امام علیه السلام تعبیر آمده به: «عَیْبَهُ عِلْمِ اللَّه»؛ مخزن علم خداوند، و بر شما باد که در کلمات ایشان علیهم السلام جستجو و تدبّر کنید تا ایمان تان بیشتر و یقین تان کامل تر شود، و توفی از خدا است.

دنباله ای از بحث در تأیید مطلب

حافظ بُرسی رحمه الله در کتاب مشارق انوار الیقین گفته: امام علیه السلام از چند جهت از لوح محفوظ برتر و بالاتر است:

ص:۴۵۸

اوّل: این که «لوح» ظرف حفظ و ظرف سطرها و نوشته ها است، و امام محیط بر سطرها و اسرار سطرها است، پس او از لوح افضل است.

دوم: این که؛ «لوح محفوظ» بر وزن «مفعول» و «امام مبین» بر وزن «فُعیل» و آن به معنی فاعل است، پس او به اسرار لوح داناست، و اسم فاعل از اسم مفعول برتر و اشرف است.

سوم: این که ولِی مطلق ولایتش شامل همه است، و محیط به همه است، و لوح داخل در اشیاء می باشد، پس امام بر لوح دلالت دارد و بالای آن است، و به هر چه در آن هست دانا می باشد.(1)

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری

هفتاد و یکم: تکذیب کردن مدعیان نیابت خاصه از آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت کبری

بدان که شیعه امامیّه متفقند که با فوت شیخ جلیل علی بن محمد سمری رضی الله عنه وکالت منقطع شده و نیابت خاصّه ختم گردیده است، شیخ سمری چهارمین تن از نُوّاب چهارگانه است که در زمان غیبت صغری مرجع شیعیان بوده اند، و پس از در گذشت سمری تا زمان ظهور حضرت حجّت - عجل اللّه فرجه الشریف - نایب خاصی از آن حضرت در میان شیعیانش نخواهد بود، و مرجع شیعیان در زمان غیبت کبرای آن جناب علمای عامل هستند که حافظ احکام الهی می باشند، و هر کس نیابت خاصه را ادعا کند دروغگو و مردود

۱- ۶۰۶. مشارق انوار الیقین، ۱۲۵.

است، بلکه این مطلب از ضروریات مذهب امامیّه است که به آن شناخته می شوند، و هیچ یک از علمای ما در این باره مخالفت ننموده است، و همین بس که دلیل و برهان باشد، و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه شیخ جلیل رئیس المحدّثین معروف به صدوق - که سیّد و مولایمان حضرت حجّت - عجل اللّه فرجه الشریف - به ولادت او مژده دادند - در کتاب کمال الدین روایت آورده، گوید: حدیث گفت ما را ابومحمد حسن بن احمد مکتّب رحمه الله گفت: در سالی که شیخ علی بن محمد سمری رحمه الله وفات یافت من در مدینه السلام [بغداد]بودم، چند روز پیش از فوت او نزدش حضور یافتم، پس او برای مردم توقیعی بیرون آورد که صورت آن چنین بود: بِسْمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحیم، ای علی بن محمد سمری، خداوند پاداش برادرانت را در [فقدان] تو بزرگ فرماید، که تو از این تاریخ تا شش روز دیگر خواهی مُرد، پس امر خود را فراهم ساز، و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود که همانا غیبت دوم واقع شد، و ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند - عزّوجل - و آن بعد از طولانی شدن مدت و قساوت دل ها و پر شدن زمین از جور و ستم خواهد بود، و در شیعیان من کسی یا کسانی خواهد آمد که مدّعی شود مرا مشاهده می کند، آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کرد دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوه الّا بِاللّه العَلّیِ العظیم.

[مکتب] گوید: پس ما از روی این توقیع نسخه برداشتیم و از نزد او بیرون

رفتیم، و چون روز ششم بـار دیگر بر او وارد شـدیم در حال احتضار بود، به او گفته شـد: وصّیِ تو بعـد از تو کیست؟ فرمود: خداوند را امری است که خود آن را به آخر خواهد رساند، و پس از گفتن این جملات درگذشت، که این آخرین سخنی بود که از وی شنیده شد، رحمت و رضوان الهی بر او باد.(۱)

می گـویم: سـخن در اینجـا در دو مطلب است: یکی: در سـند حـدیث شـریف یـاد شـده. و دوم: در دلاـلت آن بر مطلب مورد بحث.

مطلب اول

بدان که این حدیث - در اصـطلاح - صـحیح عالی است، چونکه از مولایمان صاحب الزمان علیه السـلام توسط سه نفر روایت گردیده: اوّل: شـیخ اجل ابوالحسن علی بن محمد سـمری، و او از جهت جلالت قدر و شـهرتش نیازی به توصیف ندارد. دوم: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسـین بن موسـی بابویه قمی، که او نیز به خاطر شهرتش و معروفیت کتابش و جلالت قدرش نیازی به توضـیح نـدارد. سوم: ابو محمـد حسن بن احمـد مکتّب، و او - چنان که فاضل ماهر مولی عنایت اللّه در کتاب مجمع الرجال یاد کرده - ابومحمـد حسن بن الحسـین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتِّب است، و صدوق مکرّر از او روایت کرده با طلب رضـایت و رحمت خداونـد برای او، و این از نشـانه هـای صـحت و وثـاقت است، همچنـان که مولی عنایت اللّه مزبور در کتاب مجمع الرجال خود متـذکر شـده، و برای آن شواهد متعددی ذکر کرده است که اینجا جای یاد آن ها نیست. و مکتّب - به کسر تاء مشدّد - کسی را گویند که نوشتن آموزد.

ص:۴۶۱

۱- ۶۰۷. کمال الدین، ۲/۵۱۶، باب ۴۵، ذیل ح ۴۴.

توجه

دو سهو در دو کتاب از کتب علمای ما رحمه الله واقع شده که شایسته است آن ها را توجه دهیم:

نخست: در کتاب الغیبه شیخ اجل محمد بن الحسن طوسی قدس سره که در نسخه ای که نزد من هست چنین آمده: خبر دادند ما را جمعی از ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه که گفت: حدیث گفت مرا ابو محمد احمد بن الحسن مُکَتِّب، گفت: من در مدینه السلام [بغداد]بودم ... (۱)

و همان گونه که از کتاب کمال الدینِ ابن بابویه نقل کردیم حدیث را آورده است. و دانستی که آن کسی که ابن بابویه از او روایت کرده: حسن بن احمد است(۲) و ظاهراً این اشتباه از ناحیه نسخه نویسان در کتاب شیخ طوسی واقع گردیده است. و مؤید این که اشتباه از سوی بعضی نسخه نویسان روی داده این که حاج میرزا حسین نوری رحمه الله این حدیث را در کتاب جنه المَأوی به نقل از غیبت شیخ طوسی از حسن بن احمد مکتّب نقل کرده است(۳)، و اللّٰه تعالی هو العالم.

دوم: در کتاب مستدرک الوسائل تألیف عالم محدث متتّبع حاج میرزا حسین نوری قدس سره او با همه بلندی نظر و وسعت اطّلاع و اهتمامی که در إستقصاء نام مشایخ صدوق داشته، از ذکر این شخص جلیل که صدوق با طلب رضایت و رحمت خداوند برای او مکرر از وی یاد کرده غفلت نموده است.

ص:۴۶۲

۱- ۶۰۸. الغیبه، شیخ طوسی/۲۴۲.

۲- ۶۰۹. کمال الدین،۲/۵۱۶.

۳- ۶۱۰. جنّه المأوی، ۱۸.

و امثال این امور از چیزهایی است که دانشمند را بر کاوش و تتبع وامی دارد، و موجب می شود که به آنچه گذشتگان از آن غفلت کرده اند دست یابد، پس ای برادران من بر شما باد سعی و کوشش که خداوند هیچ جوینده خواهنده ای را ناامید نمی سازد. و نیز از جمله دلایل بر وقوع سهو و اشتباه در کتاب شیخ طوسی، و بر غفلت صاحب مستدرک از ذکر شیخ مکتّب رحمه الله این که مولی عنایت اللّه سابق الذکر، حدیث یاد شده را از کتاب ربیع الشیعه سید بن طاووس نقل کرده که آن را از حسن بن احمد مکتّب حکایت نموده است، پس - بحمداللّه تعالی و عونه - معلوم شد که روایت کننده از ابوالحسن سمری قدس سره همان حسن بن احمد است که ابن بابویه رحمه الله از او روایت نموده است.

و از دلایل صحت این حدیث و صدور آن از امام علیه السلام این که شیخ طبرسی مؤلف کتاب الإحتجاج آن را مرسل آورده بدون ذکر سنَد، و در اول کتاب ملتزم شده و تصریح کرده که در آن کتاب سند احادیثی که سند آن ها را یاد ننموده نمی آورد یا به سبب موافق بودن آن ها با اجماع، و یا شهرت داشتن بین موافق و مخالف، و یا از جهت موافقت آن ها با حکم عقل(۱). پس ظاهر می شود که حدیث یاد شده نیز از ذکر سند بی نیاز بوده، یا به خاطر موافقت داشتن آن با إجماع، یا شهرت داشتن آن، و یا هر دو سبب. هم چنین از دلایل صحت آن این که علمای ما از زمان صدوق قدس سره تا زمان ما به آن استناد کرده و بر آن اعتماد نموده اند، و هیچ یک از آنان در اعتبار آن مناقشه و تأمّلی نکرده است، چنان که

۱- ۶۱۱. احتجاج، ۲/۲۹۷.

بر کسی که با کلمات و کتاب های ایشان آشنا و کاوشگر است پوشیده نیست، پس از تمام آنچه یاد کردیم معلوم شد که حدیث مذکور از روایات قطعی است که هیچ شک و شبهه ای در آن راه ندارد، و از روایاتی است که امام علیه السلام درباره آن ها فرموده: البته آنچه بر آن اجماع شده تردیدی در آن نیست.

مطلب دوم: در دلالت حدیث یاد شده بر موضوع مورد بحث، بیان مطلب این که فرموده امام علیه السلام: «که همانا غیبت دوم واقع شد» علت آوردن برای: «و به کسی وصیت مکن که پس از فوت تو جانشینت شود» می باشد، پس دلالت می کند بر این که غیبت کبری آن است که وکالت و نیابت خاصّه در آن قطع گردیده، سپس این معنی را تأکید فرمود به این که: «و کسی که ادعای مشاهده کند بر شیعیانم خواهد آمد ... » و به قرینه اوّل سخن شبهه ای نیست که منظور از ادعای مشاهده، گونه مخصوص آن است که برای سفرای چهارگانه آن حضرت علیه السلام که در زمان غیبت نخستین (غیبت صغری) ستوده و معروف بودند انجام گرفته بود، که آن حضرت تصریح فرمود که: «هر کس آن را در غیبت کبری مدعی شود دروغگوی تهمت زننده است، و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلی العظیم».

حاصل این که منظور از مشاهده آن گونه مشاهده ای است که مقیَّد به عنوان بابیّت و نیابت خاصّه باشد، مانند آنچه برای سفرای چهارگانه ای که در زمان غیبت صغری بوده اند تحقق یافت، نه مطلق مشاهده، و این از باب آوردن مطلق و منظور داشتن مقیَّد، یا ذِکر عام و اراده خاص می باشد و این

ص:۴۶۴

گونه به کـار بردن الفاظ بسـیار و در عرف و لغت شایع است، چنان که گویی: «گوشت خریـدم» یا «گوشت خریـداری کن» و منظورت خصوص گوشت گوسفند باشد نه مطلق گوشت، و همچنان که یاد آوردیم قرینه در سخن موجود است و از این قبیل است فرموده خدای - عزّوجل -: «قُلْ آمَنّا بِاللّه وَما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَإِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ» (1)؛ بگو [ای پیغمبر] مـا ایمان آورده ایم به خـدا و شـریعت و کتابی که بر ما نازل شـده، و آنچه بر ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقـوب و اسـباط نـازل گردیـده است. که «اسـباط» لفـظ عـامّی است و مقصـود از آن خـاصّ است، زیرا که بر همه اسـباط (= نوادگـان یعقوب) کتـاب و وحی و حکـم نـازل نگشت، بلکه فقـط بر بعضـی از آن هـا نازل شـد، و هم چنین در توقیع شـریف منظور از «مشاهـده» گونه خاصّ آن است، چنان که به یاری خدای تعالی برایت بیان داشتیم. و به این وجه معلوم می گردد که بین این توقیع شـریف و بین وقایع بسـیاری که در کتاب های متعددی مانند بحار و النّجم الثاقب و دار السلام شیخ عراقی و غیر آن هـا ذکر گردیـده هیـچ منافـاتی نیست، که آن وقـایع دلالـت دارنـد بر وقوع مشاهـده در زمان غیبت کبری برای بسـیاری از مؤمنانی که به شـرف لقای آن حضـرت - عجل اللّه فرجه الشـریف - نایل آمـده انـد، خـدای تعالی دیـدار و شـفاعتش را به ما روزی فرماید که او به بندگانش نزدیک و اجابت کننده دعا است.

و در جمع بین این ها وجوه بعیدی یاد کرده اند، که نیازی ندارد متعرض

ص:۴۶۵

۱- ۶۱۲. سوره آل عمران، آیه ۸۴.

آن ها شویم و رد کنیم. و آنچه را بیان داشتیم همچون نور بر قلّه کوه طور، برای اهلش واضح است و توفیق از خداست.

و از دلایـل قطع شـدن بـابیّت و نیـابت خـاصّه در غیبت دوم این که: این مسأله با وجود محل ابتلا بودن برای همه اهل ایمان، و اهتمام داشـتن به آن، هیچ کس از علمای ما از زمان ائمه علیهم السـلام تا این زمان یک خبر هم نقل نکرده که به طور تصریح یا تلویـح یا اشاره بر وقوع نیابت خاصّه در زمان غیبت دوم دلالت نماید، با این که علما و حافظان حدیث تتبع بسـیار کرده و به نقل احادیث و تـدوین و روایت آن ها اهتمام ورزیـده اند تا آنجا که اخباری که مشـتمل بر مطالب جزئی و آدابی است که در تمام عمر کم تر برای انسان پیش می آید، و اخباری که مشتمل بر قصّه ها و حکایات و غیر آن ها است را نیز ضبط نموده اند، و تا آنجا که اخبار ضعیف و مشتمل بر راویان مجهول را نیز ضبط کرده اند، و غیر این ها ... که بر پژوهشگر در کتب احادیث و آثـار پوشـیده نیست. و بـا ملاـحظه همه این هـا اطمینـان حاصل می شود به عـدم وقوع وکالت و نیابت خاصّه در زمان غیبت کبری به طوری که اگر بر فرض دلیلی بر این مـدّعا نداشتیم می توانستیم بر همین وجه فقط اعتماد کنیم، و همین برایمان کافی بود.

حاصل این که نیافتن دلیل در جایی که مورد ابتلای همه جانبه عموم است، خود دلیل بر نبودن دلیل است، و این قاعده ارزنده و مهمی است، که جمعی از فحولِ علمـای اصول بر آن اسـتناد جسـته و بـدان اعتماد کرده انـد، و نیز عقلا در همه امور خود - آنچه مربوط به دنیا و آخرت و معیشت و معاشرت شان است،

در تمـام زمـان هـا و اعصـار - بر آن اتکا داشـته و دارنـد، که در هر چیزی که شک می کننـد، وقتی پس از جسـتجو و کاوش دلیلی بر آن نیافتند به عدم آن حکم می نمایند. اجمالاً برای هیچ صاحب عقلی پس از بررسـی و جستجوی کامل در موضوعی که مورد ابتلای همه جانبه عموم مردم است، و دست نیافتن به چیزی که بر مقصود دلالت کنـد، هیچ تأمّل و تردیدی در حکم کردن به نبودن دلیل باقی نمی مانـد، به خصوص با اهتمام امامان علیهم السـلام به بیان آنچه امت بـدان نیاز دارنـد، و اجتهاد و اهتمام علما به نقل کردن آنچه از امامان شان - سلام اللّه علیهم اجمعین - به ایشان رسیده است.

و با تأمّل در این اصل و تـدبر در این مطلب بطلان آنچه صوفیان ادّعا می کننـد از وجوب بیعت با شـیخ طریقت و داخل شـدن در اطـاعت آن شـخص به طور خصوص برایت معلوم می گردد، چنـان که پیش تر بیـان داشـتیم. و هم چنین بطلاـن آنچه فرقه شیخیّه ادعا دارنـد معلوم شد که گویند: «پیروی از شـخص خاصّی در هر زمان واجب است و آن شـخص را شـیعه خالص می نامنـد، و چنین پندارنـد که او آیینه صـفات امام است، و شـناختن آن شـخص رکن چهارم ایمان می باشـد». چون دلیلی بر این گفته ها نیست، بلکه دلیل بر بطلان آن هست، چنان که در جای خود بیان شـده است، از خـدای تعالی خواسـتاریم که ما را بر حقیقت ایمان ثابت بدارد و از وسوسه های شیطان ما را محفوظ فرماید.

و می توان برای مطالب گذشته به روایات دیگری نیز استدلال و تأیید

ص:۴۶۷

آورد، از جمله: روایتی است که شیخ ثقه جلیل محمد بن ابراهیم نعمانی رحمه الله در کتاب الغیبه به سند صحیح عالی(۱) از عبداللَّه بن سنان آورده که گفت: من و پدرم به محضر امام ابوعبداللَّه صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، آن حضرت فرمود: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ پس کسی از آن حیرت نجات نخواهد یافت مگر آن که به دعای غریق دعا کند.(۲) پدرم گفت: این به خدا قسم بلا است، فدایت شوم در آن هنگام چکار کنیم؟ فرمود: هر گاه چنین شد - که تو آن زمان را درک نخواهی کرد - پس به آنچه در دست دارید تمسک کنید تا این که امر برایتان صحیح آید.(۳)

و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه نیز این را روایت آورده

ص:۴۶۸

۱- ۶۱۳. سند حدیث در غیبت شیخ نعمانی چنین است: حدیث گفت ما را محمد بن همّام گوید حدیث گفت ما را عبداللَّه بن جعفر از محمّد بن عیسی و حسن بن ظریف هر دو از حمّاد بن عیسی از عبداللَّه بن سنان. می گویم: این راویان همگی جلیل القدر و ثقه هستند، برای اطلاع بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید تا حقیقت حال برایتان معلوم گردد. {مؤلف}.
۲- ۶۱۴. اینکه فرموده: «مگر آنکه به دعای غریق دعا کند». می گویم: شیخ صدوق در حدیث دیگری از عبداللَّه بن سنان آورده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس از این شبهه ای به شما خواهد رسید که بدون نشانه آشکار و امام هدایت کننده خواهید ماند و کسی از آن نجات نخواهد یافت مگر آنکه به دعای غریق دعا کند؛ پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید: یا اللَّه یا رَحْمن یا رَحیمْ یا مُقَلِّبَ الْقُلوب ثَبِّتْ قَلبی عَلی دینک، پس من گفتم: یا اللَّه یا رَحْمن یا رَحیمْ یا مُقَلِّبَ الْقُلوب وَالأبصار ثَبِّتْ قَلبی عَلی دینکَ، فرمود: خدای عزوجل دگرگون کننده دلها و دیده ها است ولی چنان که می گویم بگو: یا اللَّه یا رَحْمن یا رَحیمْ یا مُقَلِّبَ الْقُلوب ثَبِّتْ قَلبی عَلی دینکَ {مؤلف}.
۳- ۶۱۵. غیبت نعمانی، ۸۱.

و در آن آمده: تا این که أمر برایتان واضح گردد(۱).

می گویم: دراین حدیث شریف تأمّل کنید، و در خبر دادن امام صادق علیه السلام به وقوع غیبت امام و قطع شدن سفیر بین او و بین مردم در غیبت کبری، و دستور دادن به تمسّک نمودن به آنچه مؤمنین در دست دارند تا هنگام ظهور امام - عجل اللّه فرجه الشریف - و منظور از «آنچه در دست دارند» همان است که مأمور به آنند از اصول و فروع و سنت ها و پیروی علمای عامل و حافظان اخبار ائمه طاهرین - سلام اللّه علیهم اجمعین -

و شیخ نعمانی قدس سره بر این مقصود توجه داده، که پس از سخنانی در این باره گوید: «این که در حدیث عبداللّه بن سنان آمده: شما چگونه خواهید بود در حالی که امام هدایت کننده و نشانه آشکاری را نبینید؟ در این حدیث دلالتی هست بر آنچه روی داده و گواه جریانی است که پیش آمده که سفرای آن حضرت علیه السلام که بین امام و شیعیان واسطه بودند از دنیا رفتند و نظام و پیوستگی شان قطع شد، زیرا که سفیر بین امام و شیعیانش در حال غیبتش همان نشانه است، پس چون گرفتاری خلق به حدّ نهایت رسید، آن نشانه ها برداشته شد و دیگر به چشم نخواهد خورد تا این که صاحب حق علیه السلام ظاهر گردد. و آن حیرتی که به ما گفته شده و [از سوی معصومین علیهم السلام] اعلام گردیده بود واقع گشت، و کار غیبت دوم - که شرح و تأویل آن در حدیث های بعد از این فصل خواهد آمد - درست شد، از خداوند خواهانیم که بینش و راه یابی

۱- ۶۱۶. کمال الدین، ۲/۳۴۸، باب ۳۳، ح ۴۰.

بیشتری به ما عنایت فرماید و با رحمت خویش ما را به آنچه مایه خشنودی او است توفیق دهد» (۱).

و از احادیثی که بر مقصود دلالت دارند روایتی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیحی(۲) از زراره آورده از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام که فرمود: يَأتی عَلی النّاسِ زَمانٌ يَغيبُ عَنْهُم إمامُهُمْ، قلتُ له: ما يَصْنَعُ النـاسُ فِی ذَلِكَ الزَّمان؟ قال: يتمسَّكُونَ بالأمرِ الَّذی هُمْ عَلَيهِ حَتّی يَتَبَيَّنَ لَهُم؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که امامشان از آنان غایب می شود، زراره گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردم در آن زمان چکار کنند؟ فرمود: به همان امر [و اعتقادی] که بر آن هستند پایدار مانند تا این که برایشان آشکار شود(۳)

می گویم: ضمیری که در فرموده امام علیه السلام: «حَتّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» مستتر است به امام علیه السلام برمی گردد، یعنی این که تکلیف خلق در زمان غیبت آن است که بر اعتقادی که داشته اند باقی بمانند، و کسی که مدّعی نیابت خاصّه و وکالت از امام علیه السلام شود را تصدیق ننمایند، تا این که امامشان ظاهر گردد، و از اینجا معلوم می شود که منظور امام علیه السلام است، پس بر مردم واجب است از کسی که مدّعی امامت یا نیابت خاصّه از آن حضرت در زمان غیبت دوم شود پیروی نکنند تا

۱- ۶۱۷. غیبت نعمانی، ۸۳.

۲- ۶۱۸. شیخ صدوق از پدرش روایت آورده که گفت: حدیث آورد ما را عبداللّه بن جعفر حمیری از ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از جمیل بن درّاج از زراره از حضرت ابی عبداللّه بن امام صادق علیه السلام ... و این راویان همگی ثقه جلیل القدر هستند. {مؤلف رحمه الله}.

۳- ۶۱۹. کمال الدین، ۲/۳۵۰، باب ۳۳، ح ۴۴.

هنگـامی که با دلایل و نشانه هایی که از پـدرانش علیهم السـلام روایت گردیـده و آثار و معجزاتی که از حضـرتش صادر می شود - همچنان که از پدران گرامیش صادر می شد - امر ظهورش درست و معلوم آید.

و از دلایل آنچه یاد کردیم نیز روایتی است که شیخ صدوق قدس سره به سند خود از ابان بن تغلب آورده که گفت: حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که سبطه ای در آن زمان به مردم می رسد ... تا آنجا که راوی گوید: عرضه داشـتم: سـبطه چیست؟ فرمود: فترت [فاصـله زمانی که مایه سستی اعتقاد مردم شود] و غیبت امامتان، راوی گوید: عرض کردم: در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: بر آنچه [اکنون] هستید باقی بمانید تا این که خداوند ستاره تان را برایتان طالع سازد.

می گویم: منظور از طلوع ستاره؛ ظهور امام علیه السلام است. و دلیل بر این بیان روایتی است که شیخ نعمانی رحمه الله به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السـلام آورده که فرمود: ای ابان به مردم [جهان - خ ل]سـبطه ای خواهد رسـید ... تا آنجا که گویـد: عرضه داشـتم: فدایت گردم: پس در آن هنگام چگونه رفتار کنیم؟ و در آن میان چکار کنیم؟ فرمود: به سوی آنچه بر آن هستید روی آورید تا هنگامی که خداوند صاحب آن را برایتان بیاورد.(۱).

و روایـتی که ثقه الاسـلام محمـد بن یعقوب کلینی رحمه الله به سـند صـحیحی از مولایمـان حضـرت ابوجعفر بـاقرعلیه السـلام آورده که فرمود: همانا ما همچون ستارگان آسمان هستیم که هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره دیگری طلوع

۱- ۶۲۰. غیبت نعمانی، باب فی مدح زمان الغیبه.

می نماید، تا آن گاه که با انگشتان تان اشاره کنید و گردن های تان را بکشید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد، پس فرزندان عبدالمطلب یکسان شوند که دانسته نشود که کدام از کدام است، پس هر گاه ستاره تان طلوع کرد پروردگارتان را سپاس گویید.(۱)

و آن را شیخ نعمانی این چنین روایت آورده: همانا ما همچون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره ای غایب گردد ستاره دیگری طلوع خواهد کرد، تا گاهی که با انگشتان تان اشاره نمودید و ابروان تان را بالا کشیدید خداوند ستاره تان را از شما غایب سازد و فرزندان عبدالمطلب یکسان گردند، پس نشناسی که کدام از کدام است، و چون ستاره تان طالع شد پروردگارتان را حمد گویید.(۲)

و نیز نعمانی به سند خود آورده، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: مَثَلِ خاندان من همچون ستارگان آسمان است، هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره دیگری طلوع نماید، تا آن هنگام که ستاره ای از ایشان طلوع کند پس چون شما چشم ها به او بدوزید و با انگشتان به وی اشاره کنید فرشته مرگ او را فرا رسد و [به سرای دیگرش]ببرد، سپس دورانی از روزگارتان را بر این حال خواهید ماند و فرزندان عبدالمطلب یکسان بمانند، و ندانی که کدام از کدام است، در آن هنگام ستاره تان آشکار شود، پس خدای را حمد گویید و او را بپذیرید.(۳)

ص:۴۷۲

۱- ۶۲۱. اصول کافی، ۱/۳۳۸.

۲- ۶۲۲. غیبت نعمانی، ۷۹.

۳- ۶۲۳. غیبت نعمانی، ۷۹.

و به یـاری خداونـد و به برکت اولیـای او از این روایات صـحیح معتبر معلوم شـد که برای هیـچ کس جایز نیست کسـی که در زمان غیبت کبری مدّعی نیابت خاصّه شود را تصدیق نماید.

و نیز شاهد بر آن است آنچه شیـخ اجل کلینی رحمه الله به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: برای قائم علیه السـلام دو غیبت هست، یکی کوتاه مدّت، و دیگری درازمدّت، در غیبت اوّل جای او را نمی داند مگر خواصّ شیعیانش، و در غیبت دوم جز خواص موالی او کسی جایش را نشناسد.(۱)

مؤلّف وافی پس از نقل این حدیث گوید: «گویا منظور حضرت از خواص موالی کسانی هستند که خدمتگزار آن جنابند، زیرا که سایر شـیعیان راهی به سوی آن جناب ندارند، امّا در غیبت اوّل، آن حضـرت سُـفرایی داشـته که توقیعات را برای شیعیانش می آورده انـد، و اولین سـفیر، ابوعمر و عثمـان بن سـعید عَمْری رضـی الله عنه بوده، و چون عثمـان بن سـعید وفـات یـافت، به پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت کرد، و ابوجعفر به ابوالقاسم حسین بن روح وصایت داد، و ابوالقاسم به ابوالحسن علی بن محمد سـمری - رضوان اللّه علیه - وصـیّت سپرد، و چون فوت سـمری نزدیک شد از او خواسـتند وصیت دهد، وی گفت: خداونـد را امری است که خود آن را به آخر خواهـد رساند، پس غیبت کبری همین است که پس از فوت سـمری واقع گشـته است».

و نیز بر این مقصود دلالت دارد آنچه صدوق به سند خود از عمر بن

ص:۴۷۳

۱- ۶۲۴. اصول کافی، ۱/۳۴۰.

عبـدالعزیز روایت آورده از حضـرت ابی عبـداللّٰه امـام صـادق علیه السـلام که فرمود: هر گـاه صـبح و شام کردی در حالی که امـامی را نـبینی کـه به او اقتـدا نمـایی پس هر که را دوست می داشـتی دوست بـدار، و بر بغض کسـی که پیش تر دشـمن می داشتی باقی باش تا این که خدای - عزّوجل - او را آشکار سازد.(۱)

و کلینی رحمه الله در اصول کـافی به سـند خود از منصور از کسـی که او را یاد کرده از حضـرت ابی عبـداللّٰه امام صادق علیه السـلام آورده که راوی گوید: از آن حضـرت پرسـیدم: هر گاه صبح و شام کردم در حالی که امامی نبینم که به او إقتدا نمایم چکـار کنم؟ فرمود: هر کس را که پیش تر دوست می داشـته ای دوست بـدار و هر کس را که قبلاً دشـمن می داشتی دشـمن بدار تا این که خدای - عزّوجل - او (امام علیه السلام) را آشکار فرماید(۲).

و نعمانی به سـند خود از محمد بن منصور صـیقل از پدرش منصور آورده که گفت: حضرت اباعبداللّٰه امام صادق علیه السلام فرمـود: هرگـاه روزی صـبح و شـام کردی در حـالی کـه امـامی از آل محمدصـلی الله علیه وآله را نـبینی پس هرکه را پیش تر دوست می داشتی دوست بدار و با هر کس دشمنی داشته ای دشمن باش و از هر کس پیروی داشته ای پیروی کن، و هر صبح و شام منتظر فَرَج باش(۳).

می گویم: این روایـات به ما امر می کننـد که در زمان غیبت از کسـی که ادعای امامت یا بابیّت و نیابت خاصّه را داشـته باشـد پیروی نکنیم، تا این که خدای

۱- ۶۲۵. کمال الدین، ۲/۳۴۸، باب ۳۳، ذیل ح ۳۷.

۲- ۶۲۶. اصول کافی، ۱/۳۴۲.

۳- ۶۲۷. الغیبه، نعمانی، ۸۱.

تعـالی ولیّ منتظرش - عجـل اللَّه فرجه الشـریف - را ظـاهر گردانـد، زیرا که فرمایش امام علیه السـلام: «پس هر که را پیش تر دوست می داشتی دوست بدار ... » کنایه است از وجوب ترک محبّت و پیروی کسـی که برای خود مرتبه خاصّـِی از امامت یا نیابت خاصّه را در زمان غیبت تامّه ادّعا کند، یعنی اگر کسـی برای خودش مقام خاصّـِی ادّعا کند از او پیروی مکن و دعوتش را برای هیچ کاری مپذیر، و این است معنی تکذیب ادعای او، چنان که بر اهل فهم که با شـیوه های سخن آشنا هستند پوشیده نیست.

و از احـادیثی که در آن ها بر قطع شـدن سـفارت در غیبت تامّه دلالت و اشاره ای هست، روایتی است که نعمانی رحمه الله به سند خود از مفضّل بن عمر جعفی از حضـرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: صاحب این امر را دو غیبت خواهـد بود، یکی از آن دو آن قـدر طول می کشـد تا بعضـی [از مردم]گوینـد: مرده، و بعضـی گوینـد: کشـته شده، و بعضـی گوینـد: مفقود شـده، پس بر امر او از اصـحابش باقی نمانـد مگر تعـداد انـدکی، و بر جایگاهش اطلاع نیابد - از دوست و غیر دوست - مگر آن خدمتگزاری که کارش را بر عهده دارد(۱).

نعمانی رحمه الله گوید: و اگر درباره غیبت جز این حدیث روایت نمی شد، همین برای کسی که در آن تأمل کند کافی بود.

تتمّه ای پر سود

دانستی که این چهار شخصـیّت یاد شده - رضی اللَّه تعالی عنهم - به طور خاص از حضرت صاحب - عجل اللَّه فرجه الشریف - در زمان غیبت نخستین

۱- ۶۲۸. الغیبه، نعمانی، ۸۹.

نایب بوده اند، و شیعیان در امور خود به ایشان رجوع می نمودند، چون نزد آن ها نیابت و وکالت ایشان از آن حضرت ثابت شده بود، و این به نصّ امام علیه السلام برایشان ثبوت یافت، چنان که در مورد عثمان بن سعید(۱) و پسرش محمد که توسط امام هادی و امام عسکری علیهما السلام انجام شد، و در مورد ابوالقاسم حسین بن روح توسط محمد بن عثمان به امر امام علیه السلام انجام گشت، و حسین بن روح در مورد ابوالحسن علی بن محّمد سمری به امر امام علیه السلام وصایت داد، و از این نواب رحمه الله معجزات بسیاری ظاهر شد، و آن معجزات در کُتُب غیبت ذکر گردیده است.(۲)

و سید بن طاووس در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و سید بن طاووس در کتاب ربیع الشیعه تصریح کرده که معجزاتی از آنان ظاهر شده چنان که مولی عنایت اللّه در کتاب مجمع الرجال خود از او حکایت نموده است، و همین طور دیگر علمای ما رحمه الله و بدون تردید وکالت و نیابت خاصّه جز با یکی از سه طریق ثابت نمی شود: یعنی؛ نصّ امام، یا نایب خاصّ او، یا آشکار شدن معجزه بر دست کسی که نیابت خاصّه را ادّعا می کند، و هر گاه چنین نبود بسیاری از دنیاپرستان آن مقام را ادّعا می کردند، همچنان که برای عدّه ای این اتفّاق افتاد که دروغگویی شان ثابت گشت و توقیع از سوی امام علیه السلام مبنی بر لعنت و بیزاری از آنان صدور یافت، مانند: نصیری و نمیری و دیگران که اسم هایشان در کتب غیبت یاد آمده است، هر که مایل است به آن کتاب ها مراجعه کند.

ص:۴۷۶

۱- ۶۲۹. الغیبه، شیخ طوسی/۲۴۲.

۲- ۶۳۰. الغیبه، شیخ طوسی/۲۴۲.

و امّا در غیبت کبری بـابِ وکـالت و نیـابت خاصّه بسـته شـد، ولی با نصوص پیغمبر و امامان علیهم السـلام، و إجماع، و سـیره متّصـله قطعیه، نیـابت عامّه برای علمای عامل و فقهای ره یافته، حامیان دین، و راویان احادیث ائمه طاهرین علیهم السـلام ثابت گردیده است، پس بر عموم مؤمنین واجب است در آنچه از امر دینشان نیاز دارند به آنان مراجعه نمایند.

و امّا روایاتی که درباره آنان وارد شـده در کتب فقه و حـدیث مـذکور است، مانند فرموده پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله که سه بـار گفت: بـار خـدایا خلفـای مرا بیامرز» گفته شـد: یا رسول اللّه خلفای تو کیاننـد؟ فرمود: آنان که پس از من می آینـد و حدیث و سنّت مرا روایت کنند.

و در توقیع شـریف آمـده: « ... و امّا حوادثی که واقع می شود پس در آن ها به راویان حـدیثمان مراجعه کنید که آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خداوند بر ایشان».(۱) و احادیث دیگری که در جاهای خود آمده و ضبط شده اند.

دو نکته

در اینجا شایسته است دو نکته تذکر داده شود:

اوّل: این که عـده ای از علمـای ما بر آننـد که ولایت عامّه برای فقها در زمان غیبت ثابت است، یعنی تمام مناصب و تصـرفاتی که برای امـام علیه السـلام هست برای آنـان نیز می باشـد - مگر آنچه بـا دلیل خارج شـده است - که به نظر ایشان نیابت عامّه ثابت است مگر آنچه با دلایل اسـتثنا شـده است. و عـده ای دیگر آن را نفی کرده، و گفته اند: در مواردی که دلیل خاصـی بر آن دلالت کند نیابت برای فقها

۱- ۶۳۱. کمال الدین، ۲/۴۸۴.

ثـابت است،ماننـد: فتـوا دادن و حکـم کـردن بین مردم در مرافعـات و غیر این هـا که در جـای خود ذکر گردیـده. و حق همین است از جهت ضعیف بودن آنچه عده اوّل به آن تمسک جسته اند، چنان که در فقه بیان کرده ایم.

دوم: هر گـاه یکی از افراد اهـل مـذهب مـا برای خـودش یـا کس دیگری نیـابت خـاصّه از حضـرت حجّت - عجـل اللّه فرجه الشریف - را در زمان غیبت دوم آن حضرت ادعا کند، پس چنانچه بداند قطع شدن نیابت خاصّه در غیبت کبری از ضروریات مـذهب است، و در این حال مدّعی نیابت خاصّه شود محکوم به کفر و ارتداد است، چونکه این کار مسـتلزم تکذیب شارع در بعضـی از احکـام آن است، و این بـدون خلاف و اشـکال کفر می باشـد. و همین طور اگر آن را به سـبب دلیل خاصّی مانند إجمـاع و اخبـار بدانـد، و بـا این که این را می دانـد نیابت خاصّه را در این غیبت ادّعا کنـد، زیرا که اینجا نیز مسـتلزم تکـذیب پیغمبر است. ولی اگر نداند که این از ضـروریّات مذهب است، و از دلایل دیگر هم به آن یقین پیدا نکرد، و برای او شـبهه ای پیش آمد که قطع شدن نیابت خاصّه را در غیبت کبری منکر شد و آن را برای خودش یا دیگری ادّعا کرد، بدون تردید گمراه است، مانند سایر اهل ضلالت و گمراهی، ولی ثبوت ارتداد و خروجش از اسلام به صرف آن جای تأمل و مورد اشکال است، زیرا که در دلایل شـرعی به ثبوت نرسـیده این که انکار چیزی که نزد عموم مسـلمین ضـروری است سبب مستقلّی برای کفر و ارتداد باشد تا چه رسد به انکار ضروری مذهب، بلکه در صورتی که انکار ضروری موجب کفر است که

مستلزم عدم تصدیق پیغمبرصلی الله علیه وآله در بعضی از آنچه آورده است باشد، از همین روی به مسلمانی اهل تسنّن حکم می شود با این که آن ها چیزی را منکرند که به نظر ما ضروری است، و آن خلافت و جانشینی بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشد. فقیه بزرگوار و محقق عالیقدر مولانا مقدّس اردبیلی به این تفصیل قائل شده - بنابر آن چه از وی حکایت گردیده - و جمعی از فقها نیز این قول را پذیرفته اند. و عده دیگری از فقها قائل شده اند که انکار ضروری اسلام سبب مستقلّی برای کفر است، مانند انکار یکی از شهادتین و امثال آن. اینان به اخباری استناد جسته اند که از دلالت بر مدّعای ایشان قاصر است، و تفصیل سخن به جای خود موکول می شود، و اللّٰه تعالی هو العالم.

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

هفتاد و دوم: درخواست دیدار آن حضرت با عافیت و ایمان

این که از خدای - عزّوجل - مسئلت نمایی که دیدار مولایمان صاحب الزمان - عجل اللّٰه فرجه الشریف -را در حال عافیت و ایمان به تو روزی فرماید، پس در اینجا دو مطلب مورد بررسی قرار می گیرد:

یکی: إستحباب طلب نایل شدن به دیدار آن حضرت علیه السلام در زمان ظهورش از خدای منّان.

دوم: این که از خدای متعال مسئلت نمایی که آن دیدار را در حالی که عافیت و ایمان داشته باشی به تو روزی فرماید. و بر مطلب اوّل دلالت می کند

ص:۴۷۹

آنچه در دعاهایی که امامان علیهم السلام به شیعیان تعلیم فرموده اند تا در زمان غیبت خوانده شود آمده، چنان که در دعای عهدی که از امام صادق علیه السلام روایت گردیده چنین می خوانیم: «اَللَّهُمَّ أرِنِی الطَّلْعَهَ الرَّشیدَهَ وَالغُرَّهَ الحَمیدَه»؛ خدایا! آن طلعت رشید و آن چهره نازنین را به من بنمای ... (۱).

و در دعای عَمْری که از حضرت صاحب الأمر علیه السلام روایت شده چنین آمده: «اَللَّهُمَّ إنّی أسئَلُکَ أنْ تُرِیَنِی وَلِیَّ أمْرِکَ ظاهِراً نافِذَ الأمْرِ» (۲)؛ خدایا! از تو مسئلت دارم که ولّی امرت را به من بنمایی در حالی که فرمانش نافذ باشد ...

و دعاهای دیگری که ذکر آن ها موجب طولانی شدن سخن می شود، اضافه بر این که این امر از لوازم محبّت ایمان است، زیرا که هر دوستی اشتیاق دارد که در هر لحظه دوست و حبیب خویش را ببیند، و در این راه به هر چه در توان دارد توسّل می جوید، و از جمله آن وسایل دعا و مسئلت است که کلید هر خیر و برکت و وسیله رسیدن به هر مهم و حاجت می باشد.

و نیز بر مطلب مورد بحث دلالت می کند تمام دلایلی که دعا برای تعجیل فَرَج و ظهور آن حضرت علیه السلام را امر می کنند، چون دعا کردن به این که خداوند دیدارش را در حالی به تو روزی فرماید که در هنگام ظهورش زنده باشی متضمن دعا برای تعجیل فَرَج و ظهورش هست، پس دلایلی که بر تأکید و رُجحانِ آن دلالت دارند شامل این هم می شوند. و بر مطلب دوم دلالت دارد آنچه ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله به سند خود از حضرت ابی

۱- ۶۳۲. بحارالانوار، ۱۰۲/۱۱۱.

۲- ۶۳۳. بحارالانوار، ۱۰۲/۹۰.

عبداللَّه امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: هر گاه کسی از شما تمنّای [دیدن]قائم علیه السلام را داشت، پس آرزویش چنین باشد که در عافیت آن جناب را ببیند، زیرا که خداوند حضرت محمدصلی الله علیه وآله را رحمت فرستاد و آمدن قائم علیه السلام نقمت خواهد بود.(۱)

می گویم: توضیح مطلب این که خداوند پیغمبرش را امر ننمود که از کافران و ظالمین انتقام بگیرد - در صورتی که آن ها شروع به جنگ نمی کردند - بلکه آن حضرت را برای عالمیان رحمت فرستاد، و خطاب به او فرمود: «فَمَهِّلِ الکافِرِینَ أمْهِلْهُمْ رُوَیداً» (۲)؛ پس [ای رسول]اندکی کافران را مهلت ده. که انتقام را تا زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به تأخیر انداخت، و هر چه جبرئیل می آمد پیغمبرصلی الله علیه وآله را به مدارا کردن با مردم دستور می داد، ولی حضرت قائم علیه السلام مأمور به انتقام گرفتن است تا هر قومی را به آنچه می کرده اند کیفر دهد، بنابراین هر کس دوران آن جناب را ببیند چنین نیست که دیدن آن حضرت برایش رحمت و بشارت باشد، بلکه برای بیشتر مردم نقمت و عذاب خواهد بود، چنان که خدای - عزّوجل - فرماید: «وَلَنُذِیقَنَّهُم مِنَ العَذَابِ الأدْنَی دُونَ العَذَابِ الأَکْبَرِ» (۳)؛ و از عذاب نزدیک تر آنان را بچشانیم غیر از آن عذاب بزرگ تر [قیامت]. و آیات و روایات در این باره بسیار است، و چون در آخرالزمان محنت ها و بلیّات بسیار زیاد است و مردم در معرض و لغزش گاه

۱- ۶۳۴. روضه الکافی، ۲۳۳، ح ۳۰۶.

۲- ۶۳۵. سوره طارق، آیه ۱۷.

۳- ۶۳۶. سوره سجده، آیه ۲۱.

آن هـا قرار دارنـد، امامـان علیهم السـلام به شـیعیانشان امر فرموده انـد که عافیت و سـلامتی از آن ها را از خـدای - عزّوجل - درخواست دارند، و در حالِ عافیت و سـلامتی تسـلیم بودن؛ به دیدار امام منتظَر خود نایل گردند، تا به لقای آن جناب متنعم و خرسـند شوند، و در سایه عنایت او ایمن باشـند، و در شـمار منحرفان شـکّاك و یا تغییر و تبدیل کنندگان دین و کسانی که بر آن ها [از سوی خداونـد]غضب شده و گمراهان، قرار نگیرند، که حضـرت قائم علیه السـلام از آن ها انتقام می گیرد و آنان را از دم شمشیر می گذراند، و عاقبت کارشان منزلگاه هلاکت جهنم است که به آن جایگاه بد خواهند افتاد.

تذکر

و بـدان که کامیابی به لقای آن حضـرت برای مسـئلت کنندگان و طالبین آن در زمان ظهورش ممکن است بر یکی از دو وجه انجام گردد: یکی: این که خداوند متعال ظهورش را نزدیک گرداند، پس آن مسئلت کننده به لقایش برسد.

دوم: این که مسـئلت کننـده پیش از ظهور وفات یابـد، پس خـدای - عزّوجل - او را در زمان ظهور حضـرت قائم علیه السـلام زنـده گردانـد، تا به لقای آن جناب نایل آیـد از جهت اجابت دعای او و پاداش امیـد او، چنان که در دعای عهـدی که از امام صادق علیه السلام روایت شده این معنی آمده، ما دعای مزبور را در امر سی و چهارم یاد آوردیم.

تتمّه ای پر سود

همان طور که مستحب است نایل شدن به دیدن آن حضرت در زمان ظهورش را طلب نماید، هم چنین مستحب است لقای آن

جناب در خواب یا بیداری در زمان غیبتش را مسئلت نماید، و دلیل بر این از چند وجه است:

وجه اوّل: تمام آنچه بر استحباب دعا کردن برای هر کار مشروعی دلالت دارد، مانند فرموده خدای تعالی: «وَقالَ رَبُّکُمْ ادعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (۱)؛ و پروردگار شما فرمود مرا [با خلوص دل]بخوانید شما را اجابت کنم. و فرموده خدای تعالی: «وَاسئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (۲)؛ و [هر چه خواهید]از فضل خدا مسئلت نمایید. «وَإِذَا سألَکَ عِبادِی عَنّی فَإِنّی قَریبٌ أُجیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إذَا دَعَانِ» (۳)؛ و چون بندگان من [دور و نزدیکی]من از تو بپرسند پس [بدانند که]من نزدیکم دعای هر که مرا بخواند را اجابت نمایم.

و روایات در این باره متواتر است، از جمله:

۱ - از امام صادق علیه السلام است که فرمود: دعا همان عبادت است(۴) که خدای - عزّوجل - فرموده: «إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ» (۵)؛ همانا آنان که از عبادت من تکبّر ورزند سرافکنده به جهنم خواهند افتاد.

۲ - و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: دعا مخزن عبادت است همچنان که ابر مخزن باران است.(۶)

۳ - و نیز از آن جناب آمده که فرمود: خداوند را بسیار بخوانید که خداوند از بندگان مؤمنش دوست می دارد که او را بخوانند، و به بندگان مؤمن خود

۱- ۶۳۷. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۲- ۶۳۸. سوره نساء، آیه ۳۲.

۳- ۶۳۹. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۴- ۶۴۰. اصول کافی، ۲/۴۶۷.

۵- ۶۴۱. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

۶- ۶۴۲. اصول کافی، ۲/۴۷۱.

استجابت را وعده فرموده و خداوند دعای مؤمنین را روز قیامت عملی برای آن ها [محسوب]خواهد کرد که در خیر آن ها می افزاید.

۴ - و در حدیث دیگری از آن حضرت است که: پس دعا بسیار کن که کلید هر رحمت و پیروزی هر حاجت است، و آنچه نزد خدای - عزّوجل - است جز به وسیله دعا به دست نیاید، و همانا هیچ دری بسیار کوبیده نشود مگر این که به گشایش برای کوبنده اش نزدیک گردد.(۱)

۵ - و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده فرمود: هر مسلمانی خدای تعالی را بخواند به دعایی که قطع رحم و گناه آوردن درآن نباشد، خداوند به سبب آن یکی از سه چیز را به او دهد: یا دعایش را به زودی مستجاب فرماید، و یا آن را برای آخرتش ذخیره فرماید، یا مانند آن را از بدی از او دور سازد.(۲)

۶ - و ازآن حضرت صلی الله علیه وآله آمده فرمود: دعا مغز عبادت است، و هیچ مؤمنی خداوند را نخواند مگر این که مستجاب فرماید، پس یا به زودی آن را در دنیا برایش تعجیل می کند، و یا برایش به آخرت تأخیر می اندازد، و یا به مقدار دعایش از گناهانش می آمرزد به شرط آن که به گناهی دعا نکند.(۳)

۷ - و از آن حضرت صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: عاجز ترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد، و بخیل ترین مردم کسی است که از سلام کردن بخل ورزد.(۴)

ص:۴۸۴

۱- ۶۴۳. اصول کافی، ۲/۴۷۰.

۲- ۶۴۴. بحارالانوار، ۹۳/۲۹۴، ح ۲۳.

۳- ۶۴۵. بحارالانوار، ۹۳/۳۰۲، ح ۳۹.

۴- ۶۴۶. بحارالانوار، ۹۳/۳۰۲.

۸ - و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: خداوند چنین نکند که درب دعا را [بر کسی]بگشاید و درب اجابت را بر او ببندد.

۹ - و از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: بر شما باد دعا کردن که چیزی نخواهید یافت که در تقرب جستن به خداوند مثل آن باشد.(۱)

۱۰ - و از امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: محبوب ترین اعمال نزد خدای - عزّوجل - در زمین دعا است، و بهترین عبادت عفاف است.(۲)

۱۱ - و از فضیل بن عثمان روایت شده که گفت: به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: مرا سفارشی فرمای، فرمود: تو را سفارش می کنم به تقوی و خداترسی، و راستگویی، و ادای امانت، و خوش رفتاری با مصاحِب خویش، و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن بر تو باد دعا کردن، و چیزی تو را از درخواست کردن از پروردگارت باز ندارد، و نگویی: این چیزی است که عطا نخواهم شد، و دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد.

و اخبار دیگری که در کتاب های علمای بزرگوار مان روایت شده است. و حاصل سخن این که: تشرف به دیدار امام علیه السلام امری است ممکن است و مشروع، و هر امر ممکن مشروعی مستحب است برایش دعا شود. نتیجه این که: دعا کردن برای تشرف به دیدار آن حضرت - سلام اللّه تعالی علیه - مستحب می باشد. کُبرای این قضیّه: به کتاب و سنّت و إجماع و عقل ثابت است، و از کتاب و سنّت آنچه یاد آوردیم بسنده است، و إجماع برای کسی که

۱- ۶۴۷. بحارالانوار، ۹۳/۳۰۲.

۲- ۶۴۸. بحارالانوار، ۹۳/۲۹۵.

خُبرگی و اُنسی با کتاب های علما و سیره مسلمین داشته باشد معلوم است، بلکه می توان ادّعا کرد که استحباب دعا از ضروریات دین است. و عقل حکم می کند به این که خوب است بنده مطالب و خواسته هایش را از پروردگار عالمیان مسئلت نماید.

و امّا صغرای مطلب یعنی امکان تشرّف به دیدار امام منتظَر - عجل اللّه فرجه الشریف - و مشروع بودن طلب آن برای اهل ایمان و یقین ثابت است، و قوی ترین دلیل بر امکان آن وقوع و تحقق یافتنش برای بسیاری از صُلَحا و کسانی است که خداوند خیر دنیا و دین را برایشان خواسته، و درخواست آن در چندین دعا و زیارتی که علمای صالِح گذشته ما در کتاب هایشان یاد کرده اند آمده، چنان که در دعایی که توسط عَمْری از آن حضرت روایت شده چنین آمده: «و ما را از کسانی قرار ده که دیده شان به دیدارش روشن گردد».(۱)

و در دعای عهد می خوانیم: «و دیده ام را به سرمه یک نگاه به او روشن ساز».(۲)

و در دعای ندبه است که: «و [ای خدا] سرور این بنده کوچکت را به وی بنمایان ای شدید القوی». و دعایی که پس از سلام بر آن حضرت در سرداب مبارك مروی است آمده: «و چهره اش را به ما بنمای». و غیر این ها که در جای خود ذکر گردیده، و این که تمام این ها را حمل کنیم بر آن که منظور درخواست دیدن آن جناب فقط در زمان ظهورش می باشد شاهد و داعی بر آن نیست. و در بعضی از اخبار است که آن حضرت علیه السلام در میان مردم آمد و شد می کند.

ص:۴۸۶

۱- ۶۴۹. کمال الدین، ۲/۵۱۳.

۲- ۶۵۰. بحارالانوار، ۱۰۲/۱۱۱.

پس او را می بینند ولی نمی شناسند. و برای من و بعضی از اخیار، بعضی از اسرار اتّفاق افتاده است.

و از جمله اخباری که به آن ها اشاره کردم روایتی است که کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند صحیح عالی از سدیر صیرفی(۱) آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا در صاحب این امر شباهتی به یوسف علیه السلام هست. گوید: عرضه داشتم: گویی از زندگانی و غیبت او یاد می کنی؟ آن حضرت - علیه الصلاه و السلام - به من فرمود: و چه چیز آن را انکار می کنند این افراد شبیه خوک؟ به درستی که برادران یوسف اسباط و پیغمبر زاده بودند، با یوسف تجارت کردند، و خرید و فروش نمودند، و با او سخن گفتند و حال آن که برادرانش بودند و او برادرشان بود او را نشناختند، تا این که خودش گفت: من یوسفم و این برادر من است. پس چه انکار می دارد این امّت ملعون این که خداوند - عزّوجل - با حجت خود در وقتی از اوقات همان کند که با یوسف کرد؟ به درستی که یوسف پادشاهی مصر را داشت و بین او و پدرش مسافت هیجده روز راه بود، پس اگر یوسف می خواست پدر را [از احوال خود]خبر دهد می توانست، همانا یعقوب و فرزندانش هنگامی که

۱- ۶۵۱. سند حدیث: علی بن ابراهیم از محمد بن الحسین از ابن ابی نجران از فضاله بن ایوب از سدیر صیرفی می باشد. می گویم: روات حدیث همگی ثقه جلیل القدر هستند و محمد بن الحسین همان محمد بن الحسین بن ابی الخّطاب می باشد، و ابن ابی نجران همان عبدالرحمن است، و فضاله را گویند از اصحاب إجماع است، درباره سُدیر مدح خوبی روایت آمده، و او روایات بسیار دارد، و درباره اش گفته اند: مخلص بوده است. {مؤلف}.

مژده یافتند آن مسافت را تا مصر نُه روزه پیمودند. پس این امت چرا انکار می دارد که خدای - عزّوجل - با حجّت خود چنان کند که با یوسف کرد، این که در بازارهایشان راه برود و بر فرش هایشان قدم بگذارد تا آن گاه که خداوند در آن [جریان]به او اذن دهد، همچنان که به یوسف اذن داد که گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: من یوسف هستم.(۱)

و نعمانی به سند خود از سُدیر آورده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا در صاحب این امر سنّتی از یوسف هست. راوی گوید: عرضه داشتم: گویی ما را از غیبت یا حیرتی خبر می دهید؟ فرمود: چه انکار می کنند این خلق ملعون خوک صفت از این امر؟ همانا برادران یوسف افراد عاقل و فهمیده بودند بر یوسف وارد شدند و با او سخن گفتند و با او معامله کردند و رفت و آمد نمودند و او برادر آنان بود با وجود این تا خودش را به آنان معرفی نکرد او را نشناختند و وقتی گفت من یوسف هستم او را شناختند. بنابراین امّت سرگردان چه انکار می کنند که خدای - عزّوجل - در وقتی از اوقات بخواهد حجّت خودش را بر آنان مخفی بدارد، یوسف پادشاهی مصر را داشت و فاصله بین او و پدرش هیجده روز راه بود، اگر خداوند می خواست جای او را به پدرش بفهماند، می توانست. پس چه انکار می کند این امّت که خداوند با حجت خویش همان کند که با یوسف کرد، و این که صاحب مظلوم شما که حقّش انکار شده صاحب این امر در میان آن ها آمد و شد کند، و در

ص:۴۸۸

۱- ۶۵۲. اصول کافی، ۱/۳۳۶.

بازارهای شان راه برود، و بر فرش های شان پا بگذارد، ولی او را نشناسند؟ تا هنگامی که خداوند او را اذن دهد که خودش را معرفی کند، چنان که به یوسف اجازه داد، وقتی که برادرانش گفتند: تو یوسفی؟ گفت: من همان یوسفم.(۱)

می گویم: ای مؤمنِ صاحب یقین در این حدیث شریف تأمّل و تدبّر کن، و تعریض و انکار امام علیه السلام نسبت به کسی که پندارد امام عصر - عجل اللّٰه فرجه الشریف - در میان مردم آمد و شد نمی کند و او را نمی بینند را ملاحظه بنمای، و این که از این جهت آن حضرت را به یوسف تشبیه نموده است، و در این حدیث و حدیث پیشین کفایت و تصدیقی برای اهل ایمان و تحقیق است. و در روایات چیزی را نیافته ام که گمان منافات با آنچه یاد کردیم در آن برود مگر دو حدیث که منافات نداشتن شان را با آنچه که گفته شد توضیح می دهیم:

یکی: فرموده آن حضرت در توقیع شریف که پیش تر آوردیم: «فَمَنْ ادّعی المُشاهَدَهَ قَبْلَ السفیانی و الصَّیحَهِ فهوَ کَذّابٌ»؛ پس هر کس ادعای مشاهده کند پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او دروغگو است ... که در امر گذشته بیان داشتیم: این عبارت با آنچه یاد کردیم منافاتی ندارد.

دوم: آنچه در مزار بحار از بعضی کتب مزار به سند خود از احمد بن ابراهیم آمده که گفت: به ابوجعفر محمد بن عثمان اشتیاقم را به دیدن مولایمان علیه السلام بیان داشتم، به من فرمود: با شوق مایلی که او را ببینی؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند شوق تو را سپاس گوید و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند، ای ابوعبداللّٰه تقاضا مکن که او را ببینی زیرا که ایّام

۱- ۶۵۳. الغیبه، نعمانی، ۸۴.

غیبت به او مشتاق هستی و نخواه که با او همراه شوی که این از کارهای بزرگ خداوند است، و تسلیم بودن به آن اولی است، ولی به سوی او به وسیله زیارت توجه کن ... (۱)

می گویم: در این حدیث نسبت به آنچه یاد کردیم منافاتی نیست.

اوّل: این که چون جناب محمد بن عثمان برای او دعا کرد به این که: «و روی آن حضرت را به آسانی و عافیت به تو بنمایاند». و اگر این امر غیر ممکن بود یا خواستنش نامشروع بود برایش چنین دعایی نمی کرد.

دوم: این که چون این سؤال و جواب در زمان غیبت اوّل (غیبت صغری) انجام شده، و در آن زمان برای بسیاری از اهل ایمان دیدن و لقای آن حضرت علیه السلام اتفاق افتاده، از سفرای آن حضرت و غیر آن ها، چنان که از اخبار ظاهر می شود، و در روایات چیزی که بر نفی مشاهده به طور مطلق در زمان غیبت صغری باشد ندیده ایم.

سوم: این که احتمال می رود در آن وقت به خصوص، مانعی بوده به خاطر ملاحظه آن شخص که صلاح نبوده کسی به دیدار آن حضرت مشرَّف شود، و نظیر این معنی در منع وکلا از یاد کردن آن حضرت در روایت آمده، چنان که در اصول کافی از حسین بن الحسن علوی است که گفت: یکی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به وی گفت: اینک او [یعنی امام عصر]- عجل اللّٰه فرجه الشریف -] اموال مردم را [از باب حقوق]جمع می کند و برای او

۱- ۶۵۴. بحارالانوار، ۱۰۲/۹۷، باب ۷.

وکلایی هست - و وکلای آن حضرت را در نواحی مختلف نام بردند - و این را به عبیداللّه بن سلیمان وزیر گزارش دادند، پس وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد، سلطان گفت: جستجو کنید ببینید این مرد [یعنی حضرت علیه السلام]در کجاست که این جریان بزرگی است. عبیداللّه بن سلیمان گفت: همه وکلا را دستگیر می کنیم، سلطان گفت: نه، بلکه با اشخاص ناشناسی برای جاسوسی نزد آنان پول هایی بفرستید، پس هر کدام از آنان چیزی گرفت دستگیر شود. راوی گوید: پس [از سوی حضرت قائم علیه السلام] نامه آمد که به تمامی وکلا دستور دهند از کسی چیزی نگیرند و از پذیرفتن آن خودداری کنند و جریان [حضرت صاحب الأمر علیه السلام] را تجاهُل نمایند، پس شخص ناشناسی برای جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و با او خلوت کرد و گفت: پولی نزدم هست که می خواهم آن را برسانم، محمد به او گفت: اشتباه کرده ای، من از این مطلب چیزی نمی دانم، پس هر چه ملاطفت کرد محمد تجاهل نمود، و جاسوس ها را همه جا پراکندند و همه وکلا از پذیرفتن چیزی امتناع ورزیدند، به جهت آن دستوری که از پیش به ایشان رسیده بود.(۱)

چهارم: این که برای هیچ کس ممکن نیست به دیدن آن جناب مشرَّف شود مگر به اجازه حضرتش، و شاید منع کردن ابوجعفر از جهت اجازه ندادن امام علیه السلام به او برای تشرف یافتن آن شخص بوده، یا به خاطر این که این سرّ را تحمّل نداشته و توان رازداری در او نبوده و خبر را منتشر می ساخته، و یا به سبب های دیگر. مؤیّد این وجه است آنچه در اصول کافی از علی بن محمد از ابوعبداللّه

۱- ۶۵۵. اصول کافی، ۱/۵۲۵، ح ۳۰.

صالحی آمده که گفت: پس از وفات حضرت ابومحمد امام عسکری علیه السلام اصحاب ما از من خواستند که درباره اسم و جای امام علیه السلام بپرسم، پس جواب صدور یافت که: «اگر آن ها را بر اسم دلالت کنی آن را شایع می سازند و چنانچه جای را بشناسند آن را نشان خواهند داد».(۱)

پنجم: شاید آن شخص می خواسته با آن حضرت علیه السلام مصاحبت کند و ملازم خدمت آن جناب شود به گونه اصحاب سایر ائمه علیهم السلام، و این در هر دو غیبت ممنوع بوده است، و شیخ ابوجعفر این جهت را از او فهمیده بود، لذا گفت: و درخواست مکن که با او همراه شوی.

و مؤیّد این وجه است آنچه کلینی رحمه الله در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قائم علیه السلام را دو غیبت است، یکی کوتاه، و دیگری طولانی، در غیبت اوّل کسی جایش را نمی داند مگر خواص شیعیانش، و در دیگری جایش را نداند مگر خواصّ خدمتگزارانش.(۲)

در امر گذشته نیز مؤید این وجه گذشت.

وجه دوم: این که نگاه کردن به چهره نورانی اش عبادت است، و توفیق خواستن برای عبادت نیز عبادت است، بنابراین درخواست توفیق برای دیدن روی آن حضرت عبادت می باشد، و هر یک از دو مقدّمه این مطلب آن قدر واضح است که نیازی به دلیل و برهان ندارد، بلکه شاهد بر مقدّمه اوّل روایتی است که در مجالس شیخ صدوق از مولایمان حضرت رضاعلیه السلام آمده که

۱- ۶۵۶. اصول کافی، ۱/۳۳۳.

۲- ۶۵۷. اصول کافی، ۱/۳۴۰.

فرمودند: «نگاه کردن به ذریّه پیغمبرصلی الله علیه وآله عبادت است امام باشد یا غیر امام» (۱). و شاهد بر مقدّمه دوم دعاهایی است که از امامان صلی الله علیه وآله رسیده و توفیق عبادت از خدا خواستن را دستور فرموده اند.

وجه سوم: فرموده امام علیه السلام در دعای عهد و غیر آن که: «اَللّهُمَّ أرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشِیدَةَ وَالغُرَّةَ الحَمیدَةَ وَاکْحُلْ ناظِری بنظرَةٍ مِنّی إلَیهِ ... »؛ که اطلاق آن عمومیّت دارد و شامل زمان غیبت و حضور آن حضرت علیه السلام هردو می شود، چنان که بر کسی که دلش به نور او روشن است پوشیده نیست.

وجه چهارم: محتوای آنچه در فضیلت خواندن سوره بنی اسرائیل (= إسراء) در شب های جمعه وارد شده است، چنان که در تفسیر برهان از عیّاشی و صدوق به سند هایش از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند نمیرد تا این که قائم علیه السلام را دریابد و از اصحابش خواهد بود.(۲)

و محتوای آنچه در فضیلت خواندن دعای عهد که در بحار روایت شده از کتاب الإختیار سیّد ابن الباقی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند امام: م، ح، م، د بن الحسن - علیه و علی آبائه السلام - را در بیداری یا خواب خواهد دید ... (۳)

ما این دعا را در اول بخش ششم آوردیم. و فحوای آنچه در مکارم

ص:۴۹۳

۱- ۶۵۸. أمالی، ۱۷۶.

۲- ۶۵۹. تفسیر البرهان، ۲/۳۸۹.

۳- ۶۶۰. بحارالانوار، ۸۶/۶۱.

الاخلاق روایت آمـده در فضـیلت خواندن دعای: «اَللَّهُمَّ إنَّ رَسُولَکَ الصَّادقَ المصَدَّقَ ... ». پس از هر نماز واجب، و مواظبت بر این دعا که به دیدار حضرت صاحب الأمر - عجل اللّه فرجه الشریف - مشرَّف خواهد شد.(۱)

این را نیز در بخش ششم کتـاب آوردیـم، تـوجیه اسـتدلال ایـن که اخبـار یـاد شـده به طـور ضـمنی دلالـت دارنـد بر این که درخواست تشـرف به لقای آن حضـرت علیه السلام نزد خداوند متعال امری پسندیده و محبوب است، و امامان علیهم السلام به آن فرا خوانده اند تا جایی که دست یابی به دیدار آن جناب برای کسـی که بعضـی از عبادات را به جای آورد ثواب قرار داده شده است.

وجه پنجم: آنچه علّامه طباطبایی سیّد مهدی نجفی مشـهور به بحر العلوم در اموری که غسل کردن برای آن ها مسـتحب است در الدرَّةُ النَّجفیّه خود چنین سروده:

وَرُؤیَهِ الإمامِ فِی المَنامِ

لِدَرْکِ ما یُقْصَدُ مِنْ مَرَامِ

و [به منظـور] دیـدن امـام در خـواب، برای آنچه از مقاصـد خواسـته می شـود، که اگر درخـواست دیـدن امـام علیه السـلام امر مسـتحب مطلوبی نبود غسل کردن برای آن کار مسـتحب راجحی نبود، چون مخفی نیست که اسـتحباب غسل به خاطر رجحان داشتن چیزی است که برایش غسل می شود، و این با توجه به سایر موارد آن ظاهر و معلوم است.

وجه ششم: این که طلب کردن لقای آن جناب از روی محبّت و اشتیاق

۱- ۶۶۱. مکارم الاخلاق، ۲۸۴، چاپ بیروت.

نسبت به او و محبوب شدن نزد اوست، و بدون تردید اظهار دوستی و محبّت به آن حضرت از بهترین و مهم ترین عبادات می باشد، زیرا که این از آثار و نشانه های ولایت است، پس هر قدر که محبت شدیدتر و تمام تر باشد اشتیاق به دیدار محبوب بیشتر و عظیم تر می شود، و در همین بخش از کتاب مطالبی که بر این مقصود دلالت دارد و مایه تذکر خردمندان است گذشت.

وجه هفتم: آنچه در کتاب جنّه المأوی اثر عالم محدث نوری رحمه الله به نقل از کتاب الإختصاص شیخ مفید از ابوالمغرا(۱) از امام موسی بن جعفرعلیهما السلام روایت آمده که گوید: شنیدم آن حضرت می فرمود: «مَنْ کانَتْ لَهُ الی اللّه حاجَهٌ وَارادَ أنْ یرانا و أنْ یَعْرِفَ مَوضِعَهُ فَلْیَغْتَسِلْ ثَلاثَ لَیالٍ یُناجی بنا فَإنَّهُ یَرانا وَیُغْفَرُ لَهُ بِنَا وَلا یخفی عَلَیهِ موضِعُهُ ... »؛ هر کس به سوی خداوند حاجتی دارد و می خواهد ما را ببیند و منزلگاه خودش را [در آخرت]بداند، پس سه شب غسل کند در حالی که به وسیله ما [به درگاه الهی]مناجات نماید که همانا ما را خواهد دید و آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی ماند.(۲)

محدّث نوری پس از ذکر این حدیث گفته: این که حضرت فرموده: «یناجی بنا» یعنی با خدای تعالی به وسیله ما مناجات و راز گویی کند، و به درگاه او به ما توسل بَرد که خداوند ما را به او بنمایاند، و منزلت خودش را نزد

۱- ۶۶۲. ابو المغرا - به میم و غین وراء - نام حمید بن المثنی کوفی عربی عجلی است، وی ثقه جلیل القدر بوده و دارای کتاب است.

۲- ۶۶۳. جنّه المأوی، الفائده الثانیه، و در بحارالانوار، ۵۳/۳۲۸.

ما می شناسد. و به قولی: یعنی به دیدار ما اهتمام ورزد، و در فکر ما و محبّت ما باشد، که ایشان علیهم السلام را خواهد دید، یا به معنی این است که: این را از ما بخواهد.

می گویم: احتمال قوی می رود که منظور از فرمایش امام علیه السلام «یناجی بنا» این باشد که شخص مؤمن با امام زمانش راز دل گوید و حال و وضع خویش را برایش یاد و اندوه و شکایتش را بازگو نماید، و حوائج و آرزوهایش را عرضه کند، و از آن جناب استدعا دارد که نسبت به حوائج و خواسته هایش عنایت و اهتمام ورزد، همچنان که با پروردگار و خدای خویش چنین مناجات می کند، زیرا که امام او سخنش را می شنود و او را می بیند، چون امام است آنکه خدای تعالی او را فریادرس هر که به او پناه برد و او را بخواهد و پناهگاه هر کس که به او التجا کند و او را بخواند و یاری کننده هر کس از او مدد بخواهد و مناجات کند قرار داده است، پس «یناجی بنا» به معنی «یناجینا» می باشد، و نظیرش در حدیثی است که در امر آینده خواهد آمد: «انْ یُنَادی بِهِم الباری» که به معنی «ینادیهم» می باشد.

و در دعای روز عاشورا می خوانیم: «وَ جَعَلَنا و اِیَّاکُمْ مِنَ الطّالِبینَ بِثَارِهِ»؛ یعنی «من طالبی ثارِهِ»؛ و خداوند ما و شما را از خونخواهان او (امام حسین علیه السلام) قرار دهد.(۱) و نظیر این تعبیر بسیار است چنان که بر اهل فن پوشیده نیست و شاهد بر آنچه یاد کردیم سیّد اجلّ علی بن طاووس در کتاب کشف المحَجّه به نقل از کتاب الرَّسائل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله از کسی که نامش را برده آورده است که گفت: به حضرت ابو الحسن علیه السلام نوشتم: شخصی

ص:۴۹۶

۱- ۶۶۴. مصباح شیخ کفعمی، ۴۸۲.

مایل است حاجات خصوصی و اسراری را با امام خویش در میان گذارد همان گونه که دوست دارد با پروردگارش باز گوید، پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت: اگر حاجتی داشتی پس لب هایت را [به شکل گفتن آن]حرکت بده که همانا جواب به تو خواهد رسید.(۱)

و بنابر آنچه یاد آوردیم باء در فرموده امام علیه السلام: «یناجی بِنا» زاید است برای تقویت و تأیید سخن، و یا از جهت ملابسه و إلصاق مجازی، در آن تدبر کن.

وجه هشتم: عمل صالحین از علما و غیر علما است، که شیوه آن ها بوده و هست این که تشرف به دیدار آن حضرت علیه السلام را از قدیم الأیّام درخواست می کرده اند، به طوری که جمعی از آنان چهل شب جمعه در مسجد کوفه و یا چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله مانده و تضرّع و زاری و عبادت می نموده اند تا به این رستگاری بزرگ نایل شوند. و رستگاری به لقای آن جناب برای بسیاری از صلحا اتفاق افتاده، و ماجرا هایشان در کتاب هایی از قبیل بحار(۲) النجم الثاقب و دار السلام عراقی و غیر آن ها یاد شده است. و من از افراد مورد اطمینان وقایعی را شنیده ام که در آن کتاب ها یاد نشده، اکنون خصوصیات و چگونگی های آن وقایع در ذهنم نیست تا آن ها را در اینجا بیاورم.

حاصل این که تشرف یافتن به دیدار آن بزرگوار در زمان غیبت امری است که ممکن است برای بسیاری از عوام و خواص مردم اتفاق افتاده، و به همین پاسخ داده می شود به بعضی از اهل شبهه از عامّه و غیر آن ها که بر فرقه امامیّه

۱- ۶۶۵. کشف المحَّجه، ۱۵۴.

۲- ۶۶۶. بحارالانوار، ۵۲/۱.

اعتراض می کنند که: در وجود امام غایب از نظر چه فایده ای هست؟ و نیز در جواب آن ها گفته می شود: فواید وجود امام علیه السلام در آنچه با مشاهده و ظهورش استفاده می شود منحصر نیست، بلکه فواید وجود مبارک او بسیار است هرچند که غایب باشد، و آن فواید به همه خلایق می رسد، از همین روی در چندین روایت آن حضرت علیه السلام به خورشید در وقتی که زیر ابر باشد تشبیه شده، مؤلّف سروده:

هُوَ العَلَمُ الهادِی بإشراق نورِهِ

وَإنْ غابَ عن عینی کوقت ظُهورِهِ

أَلَمْ تَرَ اَنَّ الشمسَ یُنْشَرُ ضَوْءُها

إذَا کانَ تحتَ الغَیم حِینَ عبورِهِ

اوست آن آیتی که با إشراق نورش هدایتگر است، هرچند که همچون وقت ظهورش از چشمانم غایب است. آیا نمی بینی که چگونه شعاع خورشید همه جا پراکنده می شود، در آن موقع که هنگام عبور زیر ابر واقع گردد.

و ما - ان شاء اللّه تعالی شأنه - در خاتمه کتاب وجوه بسیاری را در تشبیه مولایمان صاحب الزمان - عجل اللّه فرجه الشریف - در زمان غیبتش به خورشید هنگامی که پشت ابر باشد خواهیم آورد که خدای تعالی به برکت اولیای خویش به ما الهام فرموده است. و عدّه ای از علمای ما در کتاب های خود تصریح کرده اند به این که تشرّف یافتن به دیدار حضرت حجّت علیه السلام در زمان غیبت ممتنع نیست، و به این که این توفیق برای بسیاری از مؤمنین حاصل گردیده است.

سیّد مرتضی - رضی اللّه تعالی عنه - در کتاب الغیبه گوید: «اگر گفته شود:

چه فرق است بین این که امام علیه السلام وجود داشته باشد، ولی غائب باشد؛ و کسی به نزد او نرسد و بشری از وی نفعی نبرد، و بین این که اصلاً وجود نداشته باشد، و به اصطلاح (معدوم) باشد، و آیا روا نیست که در نیستی بماند تا هنگامی که خدای می داند که رعیّت نسبت به او تمکین کنند و از او بپذیرند - چنان که جایز می دانید که او را مستور و غائب گرداند تا وقتی که اطاعت و تمکین مردم را نسبت به او بداند که در آن موقع او را آشکار سازد؟ در جواب گفته می شود: اولاً: ما جایز و ممکن می دانیم که عدّه کثیری از اولیا و دوستانش و معتقدان به امامتش به خدمتش برسند، و از فیض وجودش نفع برند، و کسانی هم که از دوستان و شیعیان آن جناب به خدمتش نمی رسند، همان نفع را می برند که در تکلیف هست ... ».

و سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله در کتاب کشف المحجّه خطاب به پسرش گوید: «و راه به سوی امام تو علیه السلام برای هر کس که خداوند - جلّ جلاله - عنایت و احسان نسبت به او می خواهد باز است» (1).

و از جمله علمایی که به این معنی تصریح کرده اند علّامه مجلسی و بحر العلوم و محقق کاظمی و شیخ طوسی و علمای برجسته دیگری می باشند. پس با آنچه از برکت اولیای خدای برایتان آوردیم معلوم شد که دیدن آن حضرت علیه السلام در بیداری و خواب در زمان غیبت کبری امکان دارد،

۱- ۶۶۷. کشف المَحَجَّه، ۱۵۴.

و درخواست کردن این امر از خدای قادر منّان مستحب است، که اوست توفیق دهنده.

هفتاد و سوم: اقتدا و تأسّی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

هفتاد و سوم: اقتدا و تأسّی جستن به اخلاق و اعمال آن حضرت علیه السلام

پیروی کردن از آن جناب و الگو قرار دادن او در اخلاق و اعمال در آنچه مؤمن به حسب حال خود می تواند انجام دهد، معنی تشیّع و حقیقت مأموم بودن همین است، و کمال ایمان و تمامیّت موالات امام و همراهی با او در روز قیامت و مجاورت با حضرتش در بهشت با این کار انجام می شود. چنان که در نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان بن حنیف فرماندار بصره از سوی آن حضرت چنین آمده: توجه کنید که هر مأمومی را امامی [و هر رهروی را راهبری]است که به او إقتدا می کند و از نور علمش برخوردار می گردد ... (۱)

و در روضه کافی از حضرت زین العابدین علیه السلام آمده که فرمود: برای هیچ قُرَشی و عَرَبی حسب [و افتخاری] نیست مگر به تواضع، و هیچ کرامتی نیست جز به تقوی، و عملی نیست مگر به نیّت، و عبادتی نیست جز به تفقُّه [و درست فهمیدن]، آگاه باشید که مبغوض ترین مردم نزد خداوند کسی است که به سنّت و مذهب امامی بوده باشد و به اعمالش إقتدا نکند.(۲)

توضیح

در روایات وارد شده که: «خدای تعالی بسا که بنده ای را دوست بدارد ولی عمل او را خوش نداشته باشد، و بسا که بنده ای را مبغوض دارد

۱- ۶۶۸. نهج البلاغه، بخش نامه ها.

۲- ۶۶۹. روضه الکافی، ۲۳۴، ح ۳۱۲.

ولی عملش را بپسندد». و این معنی با عقل و اعتبار نیز موافق است، زیرا که محبوبیت و مبغوضیت نزد خداوند به سبب امر و نهی الهی است، بر حسب آنچه خداوند از بنده می خواهد که در اعتقاد و عملش بوده باشد. پس ممکن است که بنده ای از لحاظ اعتقاد نزد خداوند محبوب باشد چونکه مؤمن است، ولی از لحاظ عمل مبغوض باشد چون مخالف امر و نهی خداوندی است، عکس این نیز همین طور است. چون این را دانستی گوییم؛ ظاهر منظور امام علیه السلام در فرمایش فوق آن است که مبغوض ترین مردم نزد خداوند از لحاظ عمل کسی است که بر طریقه و مذهب امام علیه السلام باشد، یعنی امامت و ولایتش را معتقد باشد، و در عین حال در اعمال و اخلاق خود با او مخالفت ورزد، و سِرّ مطلب آن است که هرگاه مؤمن در کارها و اخلاقش بر خلاف امامش رفتار نماید ننگ و عار امام علیه السلام و مایه طعنه و عیب جویی دشمنان بر او خواهد بود، و این گناه بزرگی است، و چنانچه در اعمال و اخلاق خود به او إقتدا نماید سبب عظمت یافتن ولی اللّٰه در نظر آن ها و رغبت کردن مخالفین به شیوه امامان، و راهیابی مردم با اعمال ایشان به سوی امامشان می گردد، و بدین ترتیب مقصود از نصب امام در میان مردم حاصل می شود. از همین روی فرموده اند: «کُونوا لَنا زَیْناً وَلَا تکونُوا عَلیْنا شَیْناً»؛ برای ما زینت باشید و مایه ننگ ما نشوید.(۱) و فرموده اند: «مردم را با غیر زبان هایتان [به مذهب خویش]دعوت کنید.(۲)

۱- ۶۷۰. اصول کافی، ۲ / ۷۷، ح ۹.

۲ - ۶۷۱. به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: «مردم را با غیر زبان هایتان [به مذهب خویش]دعوت کنید، تا از شما ورع و تلاش و نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است». اصول کافی، ج ۲ / ۷۸، ح ۱۳، باب ورع، {مؤلف}.

و در اصول کافی به سند صحیح عالی(۱) از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: ما کسی را مؤمن نمی شماریم تا این که نسبت به تمام امر ما پیروی علاقمند باشد، توجه کنید که البته از جمله پیروی و خواستن امر ما وَرَع و پرهیزکاری است، پس خود را به آن زینت دهید که خدای تعالی بر شما رحمت آرد و به وسیله وَرَع دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید که خداوند شما را عزّت دهد و باقی بدارد(۲).

و در روضه کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: من و حضرت ابوجعفر [امام باقرعلیه السلام]بر [جمعی از] شیعیان گذشتیم که مابین قبر [پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله]و منبر بودند، به حضرت ابوجعفرعلیه السلام گفتم: شیعیان و موالیان تو هستند، خداوند مرا فدای تو گرداند. فرمود: آن ها کجایند؟ گفتم: آنان را مابین قبر و منبر می بینم، فرمود: مرا نزد آنان ببر، پس به آنان نزدیک شد و برایشان سلام کرد، سپس فرمود: به خدا سوگند من بوی شما و جان هایتان را دوست می دارم، با این حال به وسیله وَرَع و جدّیت [در دینداری]یاری

۱- ۶۷۲. در خبر صحیحی از آن حضرت علیه السلام آمده است که فرمود: «بر تو باد خداترسی و ورع و تلاش و راستگویی و ادای امانت، و حسن خلق و خوب همسایه داری، و مردم را با غیر زبان هایتان به خودتان دعوت نمایید، و زینت باشید و ننگ نباشید، و بر شما باد طولانی کردن رکوع و سجود». این حدیث را از علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسن بن محبوب از علی بن رئاب روایت کرده، همه این ها ثقه جلیل القدر و امامی مذهب بوده اند. {مؤلف}.

۲- ۶۷۳. اصول کافی، ۲ / ۷۸، باب الورع، ح ۱۳.

کنید که آنچه نزد خداوند هست به دست نمی آید مگر با وَرَع و تلاش، و چون بنده ای را امام خود دانستید به او اقتدا نمایید، همانا به خدا سوگند شماها بر دین من و دین پدرانم ابراهیم و اسماعیل هستید، و چنانچه آنان بر دین اینان بوده اند پس شما بر این [دین به وسیله وَرَع و تلاش یاری نمایید(۱).

علّامه مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث گفته: «بدین جهت از میان پدران خود ابراهیم و اسماعیل را نام برد تا بیان کند که تمام پیغمبران در دین با ما مشارکت دارند، و چون این تخصیص یا موهم حَصْر است و یا موهِم این که آنان از پدران گرامی اش محمد و خاندان او - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - برترند مطلب را تدارک کرد به این که پیغمبر و اهل بیت او - صلی اللّٰه علیهم اجمعین - اصل در دین حق هستند و سایر انبیاعلیهم السلام در دین ایشان و از پیروان آنانند. پس این که حضرت علیه السلام فرمود: «آنان» اشاره به ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران گذشته علیهم السلام است، و «اینان» اشاره به پدران نزدیکش می باشد از پیغمبرصلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام.

می گویم: محتمل است که نام بردن از خصوص إبراهیم و اسماعیل علیهما السلام ناظر باشد به فرموده خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً» (۲)؛ آن گاه بر تو وحی کردیم از آیین پاک ابراهیم پیروی کن. و فرموده خداوند: «مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ» (۳)؛ [و این آیین اسلام همان] آیین پدر

۱- ۶۷۴. روضه الکافی، ۸ / ۲۴۰، ح ۳۲۸.

۲- ۶۷۵. سوره نحل، آیه ۱۲۳.

۳- ۶۷۶. سوره حج، آیه ۷۸.

شما ابراهیم است، او قبل از این، شما را مسلمان نامید. و فرموده خدای تعالی: «قُلْ إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ دِیناً قِیَماً مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (۱)؛ بگو [ای پیغمبر]محقّقاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکین منزّه بود. و برای توجه دادن به این که شیوه پاک بر حقّی که خداوند- عزّوجل - پیغمبرش صلی الله علیه وآله را به آن امر فرموده همان شیوه و طریقه شیعه است، هرچند که شماره افرادشان اندک و در نظر مردم کم اهمیت باشند، و این شریعت ابراهیم و حقیقت توحید است.

و دلیل بر آنچه یاد کردیم روایتی است که نیز ثقه الاسلام کلینی رحمه الله در روضه کافی از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام آورده که فرمود: هیچ کس از این امت به دین ابراهیم علیه السلام عمل نمی کند مگر ما و شیعیان ما، و هیچ کس از این امّت هدایت نشده مگر به سبب ما، و هیچ کس از این امت گمراه نگردیده جز به سبب [مخالفت با]ما(۲). و این فرمایش از آن حضرت علیه السلام تسلّی دل های شیعیان و تشویق و پاک سازی آنان و امضا و تحکیم شیوه و روش ایشان است، لذا سخنش را با سوگند و حرف تحقیق و جمله اسمیّه تأکید کرد، و این که فرمود: «وَإن کانَ هؤلاء علی دینِ أُولئِکَ» اشاره به عامّه کوردل و تعریض به آنان است، و «اولئک» اشاره به رؤسای آن ها سردمداران گمراهی - که خدای تعالی لعنتشان کند - می باشد، زیرا که زمان تقیّه و جای تقیّه بوده

۱- ۶۷۷. سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۲- ۶۷۸. روضه الکافی، ۲۵۴، ح ۳۵۹.

است. و منظور حضرت از اول تا آخر سخن آن است که شیعیان از جهت آنچه در مخالفین شان از کثرت و عزّت ظاهری و متنعّم بودن به نعمت های دنیوی، و غوطه ور بودن در خواسته های نفسانی از پول و زیور و ریاست می بینند، و خودشان را بر عکس آنان در حالات سخت مشاهده می کنند اندوهگین نشوند، و برای مال و منال به رقابت با آن ها نپردازند، و به دنیا رغبت نکنند و به آنچه خدای تعالی از دین حق برایشان نعمت داده که پیغمبرش صلی الله علیه وآله و امامان شان را به آن امر فرموده است خرسند باشند، خدای - عزّوجل - فرموده: «لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ * مَتاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهادُ * لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِاللَّه وَما عِنْدَاللَّه خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ» (1)؛ گشت و گذار کفر ورزان در شهرها تو را نفریبد، که این بهره ای ناچیز است. سپس جایگاه شان جهنّم است که بد آشیانی است، ولی آنان را که [از خشم]پروردگارشان پرهیز کردند بهشت هایی است که در آن ها جوی ها روان است در آن ها جاودان باشند این عنایتی از خداوند است و آنچه نزد خداوند است برای نیکان از هر چیز بهتر است.

و محتمل است که «اولئک» اشاره به مشرکین باشد، یعنی این که عامّه کوردل هر چند که به ظاهر مسلمان موحد هستند ولی در باطن آیین مشرکین را دارند؛ زیرا که آنان طاغوت ها و رؤسای فاسد خود را در امامتی که خداوند برای اهلش قرار داده شریک دانستند، همچنان که مشرکین بت های شان را در

۱- ۶۷۹. سوره آل عمران، آیات ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸.

عبادتی که خدای تعالی برای خود قرار داده شریک کردند، خداوند فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شيئاً» [(۱)]؛ و خدای را بپرستید و هیچ به او شرک نورزید. و بدون تردید کسی که برای ولیّ خدای تعالی شریکی بداند در واقع مشرک می باشد زیرا که او در امر خداوند شرکت نموده است، و تعبیر کردن از مخالفین به مشرکین در اخبار در حدّ تواتر و بسیار است. و در زیارت جامعه می خوانیم: «وَمَنْ حارَبَكُمْ مُشْرِكٌ»؛ و هر آن که با شما جنگید مشرک است. و در خطبه غدیر آمده است: هر کس در بیعت کردن با علی علیه السلام شریکی قرار داد مشرک است.

و در مرآه الانوار به نقل از معانی الأخبار ضمن حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده که فرمود: ای مردم هر کس بر علی علیه السلام امامی برگزیند پیغمبری بر من برگزیده، و هر کس بر من پیغمبری برگزیند بر خدای - عزّوجل - پروردگاری اختیار کرده است.[(۲)]

و اخبار در این باره جدّاً زیاد است حاصل این که منظور امام علیه السلام این بوده که مؤمنین را تشویق کند و برای آن ها بیان سازد که بر دین اسلام و توحیدی هستند که خداوند برای بندگانش برگزیده، و فرموده است: «إنَّ الدِّينَ عِنْدِاللَّهِ الإسلامُ» [(۳)]؛ همانا دین پسندیده نزد خداوند آیین اسلام است. و خدای - عزّوجل - فرموده: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الإسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَهِ مِنَ

۱- ۶۸۰. سوره نساء، آیه ۳۶.

۲- ۶۸۱. مرآه الأنوار، ۲۴.

۳- ۶۸۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

الخاسِرِينَ» (۱)؛ و هر کس غیر از اسـلام دینی اختیار کند از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود. «وَوَصَّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَیَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللّه اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۲)؛ و ابراهیم و یعقوب فرزندان خویش را به این آیین سفارش کردند [و هر کدام به فرزندانش چنین گفت] ای فرزندان من همانا خداوند این دین را برایتان برگزیده پس جز به آیین اسـلام نمیرید. همچنین امام علیه السلام تأکید فرموده که مخالفان، برای اولیای خدای تعالی شریک هایی قرار دادند که آن شریکها بر آیین مشرکین بودند، مشرکانی که خدایانی دیگر برای خود ساخته و می پرستیدند.

و شما خواننده عزیز هرگاه در این کلام دقت کنید و آیات شریفه و تفسیر و تأویلها و شرح هایی که از امامان علیهم السلام درباره آن ها روایت آمده را بررسی نمایید صحّت معنایی که برای فرموده امام علیه السلام در اینجا بیان کردم را در خواهید یافت.

و بدان که: کلمه «إنْ» در فرموده آن حضرت علیه السلام: «و إنْ کانَ هؤلاء» مخفّفه از «إنَّ» مشدَّده است که برای تأکید سخن آورده شده، مانند فرموده خدای تعالی: «وَإِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ» (۳)؛ و همانا نزدیک بود تو را به فتنه اندازند. «إنْ کادَ لَیُضِلُّنا عَنْ آلهَتِنا» (۴)؛ [کافران گفتند]البته نزدیک بود او [پیغمبرصلی الله علیه وآله]ما را از پرسش خدایان مان به کلّی گمراه سازد. «وَإنْ کانَتْ لَکَبیرَةً» (۵)؛ و این [تغییر قبله بسی گران بود.

۱- ۶۸۳. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۲- ۶۸۴. سوره بقره، آیه ۱۳۲.

۳- ۶۸۵. سوره اسراء، آیه ۷۳.

۴- ۶۸۶. سوره فرقان، آیه ۴۲.

۵- ۶۸۷.]. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

«وَإِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ» (۱)؛ و البته بیشترشان را فاسق یافتیم. و غیر این ها. و بنابر آنچه مجلسی رحمه الله ذکر کرده «إنْ» وصلیّه می باشد، و بر این فرض نیز با آنچه ما گفتیم منافاتی ندارد.

سپس امام علیه السلام بعد از آن که آن ها را تشویق و ترغیب کرد، آنان را امر فرمود که به امامشان اقتدا کنند، آن گاه فرمود: «پس بر این کار با ورع و تلاش یاری دهید». زیرا که این از دو جهت کمک به امامشان، و از دو جهت کمک به خودشان است. اما این که کمک به امامشان است جهتش این است که معنی «إعانت» یاری نمودن دیگری بر کاری است که آن را می خواهد، و بدون تردید مقصود و منظور امام علیه السلام ترویج دین خدا و حصول طاعت خداوند از هر یک از مخلوق اوست، پس چنانچه مؤمن در اطاعت خداوند جدّیت و تلاش نمود و از معصیت و نافرمانی خداوند دوری گزید، امام خود را در مقصدش یاری داده و «معین» امام علیه السلام شده است، پس امام در إزای آن او را اعانت خواهد فرمود. جهت دوم این که: تلاش و جدّیت مؤمن در اطاعت، و وَرَع و پرهیزش از گناه مایه ترغیب شدن مردم در پیروی از شیوه او، و دانستن حقانیّت إمامش خواهد شد، زیرا که این شیوه دلیل بر آن است که امام علیه السلام او را چنین ادب آموخته است(۲) پس سبب پیروی و اقرار و اعتقاد به

۱- ۶۸۸. سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۲- ۶۸۹. اصول کافی، ۲ / ۶۳۶، ح ۵. به سند صحیحی از زید شحّام آورده که گفت: حضرت ابوعبداللّٰه امام صادق علیه السلام به من فرمود: بر هر کس از شیعیان که بینی اطاعتم می کند و به سخنم عمل می نماید سلام برسان، و شما را به خداترسی سفارش می کنم و ورع در دینتان و تلاش برای خدا، و راستگویی و ادای امانت، و طول سجود، و خوب همسایه داری، که حضرت محمدصلی الله علیه وآله این ها را آورد، امانت را نسبت به هر کسی که به شما سپرد رعایت نمایید، نیکوکار بود یا بدکار. زیرا که رسول خداصلی الله علیه وآله أمر می فرمود نخ و سوزن هم ادا شود، عشیره هایتان را صله کنید، و در تشییع جنازه های اموات شان شرکت نمایید. و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوقشان را ادا نمایید، زیرا که هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، و در گفتارش راست بگوید، و امانت را ادا نماید، و خلق و خویش را با مردم نیکو گرداند گفته خواهد شد: این شخص جعفری است، و آن مرا خرسند خواهد ساخت، و از این جهت شادمان خواهم شد، و گفته می شود: این ادب آموزی جعفر است، و چنانچه برخلاف این باشد بلا و ننگش بر من رسد، و گویند: این است ادب آموزی جعفر! پس به خدا سوگند پدرم علیه السلام برایم حدیث گفت اینکه: چنان بود که هرگاه کسی در قبیله ای از شیعیان علی علیه السلام زینت آن ها به شمار می رفت امانتداری اش از همه بیشتر، و رعایت کردن حقوقش از همه بهتر و راست گوئی اش از همه زیادتر بود، وصیت ها و سپرده های شان را نزد او قرار می دادند، از عشیره درباره او سؤال می شد. می گفتند: چه کسی مثل فلانی است زیرا که او از همه ما امانتدار تر و راستگوتر است». و در همان کتاب [۲ / ۶۳۶، حدیث ۴]در خبر صحیحی از معاویه بن وهب آمده که گفت: «به آن حضرت عرضه داشتم: چگونه شایسته است که با قوم خودمان و مردمانی که با ایشان معاشرت می کنیم رفتار نماییم از کسانی که بر شیوه و مذهب ما نیستند؟ فرمود: به امامان تان که به ایشان اقتدا می کنید بنگرید، پس چنان کنید که آنان کنند، که به خدا سوگند ایشان بیماران آن ها را عیادت کنند، و در تشییع

جنازه هایشان شرکت نمایند، و به نفع و علیه آنان گواهی دهند و امانت را به ایشان ادا می کنند» {مؤلف}.

امام و اعراض از دشـمنان و مخالفانش خواهـد شد، و بدین وسـیله امام خود را یاری می دهد، و با دشـمنانش این چنین جنگ می کند، چنان که امام علیه السلام در حدیث گذشته فرمود: و به وسیله وَرَع، دشمنانمان را در رنج و فشار قرار دهید. و امّا این که اعانت و یاری خودشان است وجه اوّلش آن است که: جدّیت در

اطاعت و پرهیز از معصیت سبب بقا و ثبات ایمان می شود، همچنان که افتادن در گناه و اصرار در بدی ها بسا که مایه زوال ایمان گردد، خدای - عزّوجل - فرماید: «ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ أساؤُا السُّوای أنْ کَذَّبُوا بآیاتِ اللَّهِ وَکانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُن»؛(۱) و سرانجام آنان که به اعمال زشت و کردار بد پرداختند این شد که آیات خدا را تکذیب نموده و به استهزا گرفتند.

وجه دیگر این که: کوشش و تلاش در اطاعت و پرهیز از گناهان، و پیروی از امام علیه السلام سبب مجاورت با او در بهشت برین می شود، و این اعانت کردن مؤمنین نسبت به خودشان در رستگاری به مجاورت امام در منزلگاه سلامت و جایگاه گرامی (بهشت) می باشد، همچنان که مخالفت نمودن با او در اعمال موجب محروم ماندن از این ثواب و دور شدن از جوار ائمه اطیاب علیهم السلام می گردد. و گواه بر این است آنچه ثقه الاسلام کلینی در روضه کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از حسن بن علی از حمّاد لحّام از حضرت امام صادق علیه السلام روایت آورده این که: پدرش علیه السلام به او فرمود: پسر جانم راستی که چنانچه تو در عمل برخلاف من رفتار کنی در منزلگاه فردای قیامت هم منزل من نخواهی بود. سپس فرمود: خدای - عزّوجل - نخواسته کسانی سرپرستی افراد دیگری که در اعمال با ایشان مخالفند را به عهده داشته باشند، و با آنان روز قیامت هم منزل شوند، نه به پروردگار کعبه سوگند.(۲)

و بد نیست که سخن خود را در اینجا به تحقیق مطلب برای تعیین رجال این حدیث پایان دهیم، و انگیزه ما بر این کار مخفی ماندن آن بر بعضی از

۱- ۶۹۰. سوره روم، آیه ۱۰.

۲- ۶۹۱. روضه کافی، ۲۵۳، ج ۳۵۸.

علمای برجسته است که در کتاب مرآه العقول خود گفته: این حدیث مجهول است. پس با استعانت از خداوند متعال و استمداد از آل رسول صلی الله علیه وآله می گوییم: این حدیث به نظر من از احادیث صحیح می باشد، و اگر توضیح مطلب را می خواهی و مایل هستی که پرده از روی حقیقت برداشته شود، پس بالِ آموزش بگشای، و دل برای پذیرش حقیقتِ جاری شده فراهم بنمای(۱) و بدان که محمد بن یحیی عطّار همان محمد بن یحیی ثقه جلیل القدر است، و یک قاعده کلی برایتان می گویم این که: هر جا محمد بن یحیی در اوّل سند کافی واقع شود، او همین شخص ثقه جلیل است. و امّا احمد بن محمد که در طریق این حدیث واقع شده احمد بن محمد بن عیسی اشعری ثقه جلیل شیخ قمیین و شخصیّت موجّه و فقیه آنان است. و امّا حسن بن علی: آنچه از بررسی اخبار و کتب رجال برای ما ظاهر گشته این است که او حسن بن علی بن فضّال می باشد، و او ثقه جلیل عابد پرهیزکار است، و برای او مناقب بسیار و عبادت های مهمی یاد کرده اند، و مقاماتش در کنار ستون هفتم مسجد کوفه معروف، و دورانش با کثرت عبادت و سجده های طولانی زبانزد می باشد، و هر چند که او در قسمتی از زندگانی اش روش فطحیّه را داشته ولی از آن عقیده برگشت و شیوه درست را پیش گرفت، و به آیین امامان بر حق علیهم

۱- ۶۹۲. این از باب استعاره تمثیلیّه است که آب برای علم به عاریت گرفته شده. زیرا که علم مایه زندگی دل است، همچنان که زندگی بدن به آب بستگی دارد، سپس بعضی از لوازم مستعار - یعنی جریان یافتن - آورده شد. {مؤلف}.

الصلاه و السلام گردن نهاد. و امّا حمّاد لحّام: او حمّاد بن واقد کوفی لحّام است، وی از شیعیان بزرگوار و ثقه آگاه نسبت به امر امامان علیهم السلام است، و هر چند که من توثیق صریحی راجع به او در کتاب های رجالی که فعلاً در دسترس دارم نیافتم، ولی آنچه برایم ظاهر شده و در دل قوّت یافته این است که وی از ثقات جلیل القدر و راویان خردمند است. و شاهد بر این چند وجه است:

اوّل: اعتماد راویان قمّی بر روایت او، به خصوص احمد بن محمد بن عیسی - که ذکر گردید - با وجود جلالت قدر و دقّت او، زیرا که قمّی ها از کسی که از افراد ضعیف روایت می کرد دوری می جستند، بلکه گفته شده که از همین جهت عیسی یاد شده در فوق احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم تبعید کرد.

دوم: این که ابن فَضّال - با همه ورع و دقّت و تقوایش - از او روایت کرده، و روایت کردن افراد جلیل القدر از کسی، از نشانه های وثوق و اطمینان می باشد، چنان که در جای خود بیان گردیده است.

سوم: فرمایش امام ابومحمد عسکری علیه السلام در پاسخ به سؤالی که راجع به کتاب های بنی فضّال از آن حضرت شده که جواب فرمود: «آنچه روایت کرده اند را بگیرید و آنچه نظر داده اند را واگذارید».

چهارم: روایت جعفر بن بشیر بجلی، ثقه جلیل القدر از او که در شرح حالش گفته اند: از ثقات روایت کرده است.

پنجم: آنچه شیخ صدوق(۱) محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در اصول کافی در

ص:۵۱۲

۱- ۶۹۳. بدان که گاهی عنوان {صدوق = بسیار راستگوی} در سخنان علما بر شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله اطلاق می شود، و بیشتر از شیخ جلیل محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی تعبیر می گردد. (مؤلف).

باب تقیّه از محمد بن یحیی عطّار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضّال از حمّاد بن واقد لحّام آورده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام را در راهی پیش روی خود دیدم، پس روی از آن جناب گردانیدم، و مدّتی بعد از آن رفتم و بر آن حضرت وارد شدم، پس عرضه داشتم: فدایت گردم، من شما را می بینم و روی از شما بر می گردانم تا مبادا شما را به زحمت و مشقّت اندازم، آن حضرت علیه السلام به من فرمود: خداوند بر تو رحمت آرد، ولی دیروز مردی در فلان جا مرا دید و گفت: بر تو سلام باد ای اباعبداللّٰه؛ او کار خوب و پسندیده ای نکرد.(۱)

و در این حدیث شریف دلالت بر این هست که حمّاد از شیعه امامیه است، و شناخت و بینش نسبت به موارد تقیّه داشته، و به حفظ امام علیه السلام و تحصیل رضایت او به هر گونه که مقتضی باشد اهتمام می ورزیده، و امام علیه السلام برای همین جهت در حقّ او دعا کردند. و نیز بر عقل و هوش و فهم وافر او دلالت دارد. و به آنچه بیان کردیم حال و وضع حمّاد از لحاظ دینی و عقیده و مورد اطمینان بودن و جلالت قدر معلوم شد، و از آنچه مولانا مجلسی رحمه الله پنداشته است که حکم به مجهول بودنش نموده خارج است.

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

هفتاد و چهارم: حفظ زبان از غیر یاد خداوند و مانند آن

و این کار هرچند که در هر زمان خوب و پسندیده است ولی چون انسان

ص:۵۱۳

۱- ۶۹۴. اصول کافی، ۲ / ۲۱۸.

در زمـان غیبت حضـرت صـاحب الزمـان علیه السـلام بیشتر در معرض خطر و زیـان و فتنه و امتحـان است، اهتمامش به این امر مؤکَّدتر و مهم تر از سایر زمان هاست.

شیـخ صـدوق در کتاب کمال الدین در خبر صـحیحی از جابر از مولایمان حضـرت ابوجعفر باقرعلیه السـلام روایت آورده که فرمود: زمانی بر مردم فرا می رسـد که امام آن ها از نظرشان غایب می شود، خوشا به حال آن کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بماننـد، کم ترین چیزی که از ثواب به آن ها می رسـد این که خداونـد - جلّ جلاله - آنان را ندا می کند و می فرماید: ای بندگان و کنیزان من به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا باور داشتید، پس بشارت باد شما را به نیکی و ثواب از من که شما به حق بندگان و کنیزان من هستید، از شـما می پذیرم و شـما را عفو می کنم و گناهانتان را می آمرزم و به سـبب شما باران به بندگانم می رسانم و بلا را از آن ها دفع می کنم، اگر شـما نبودید عذاب خود را بر آن ها نازل می کردم. جابر گوید: عرضـه داشتم: ای زاده رسول خداصلی الله علیه وآله بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان و خانه نشینی.(۱)

و در مجالس شیـخ صـدوق به سـند خود از امام صادق علیه السـلام از پدرانش روایت آمده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: هر کس خدای تعالی را بشناسد و تعظیمش کند دهانش را از سخن و شکمش را از غذا باز خواهد داشت، و رنج روزه و شب زنـده داری را بر خود هموار خواهـد ساخت، [اصـحاب]گفتنـد: ای رسول خداصـلی الله علیه وآله پـدران و مادران مان فدایت باد، اینان اولیای خدا هستند؟

۱- ۶۹۵. کمال الدین، ۱ / ۳۳۰.

فرمود: همانا اولیای خدا ساکت ماندند پس سکوت شان اندیشه بود، و چون سخن گفتند سخنشان ذکر بود، و چون نگریستند نگاهشان عبرت بود، و زبان گشودند پس نطق شان حکمت بود، و راه رفتند پس راه رفتنشان در میان مردم برکت بود، چنانچه اجل هایی که خداوند بر آنان محتوم داشته نبود ارواح آن ها از بیم عذاب و شوق ثواب در کالبدهای شان قرار نمی گرفت(۱).

توضیح

غالباً سکوت در حفظ زبان از سخن گفتن در جایی که انسان در معرض سخن گفتن است به کار می رود، و صمت اعم از آن است، و نطق غالباً در مقام مخاطبه به کار می رود، و تکلّم اعم از آن است.

در اصول کافی در خبر صحیحی از امام ابوجعفر باقرعلیه السلام آمده که فرمود: «همانا شیعیان ما لال ها هستند».(۲) و در همان کتاب به سند موثّقی از امام کاظم علیه السلام آمده که شخصی به آن حضرت عرضه داشت: مرا سفارشی بنمای، فرمود: زبانت را حفظ کن که عزیز شوی، و زمام امورت را به دست مردم مده که خوار و زبون گردی.(۳)

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام رضاعلیه السلام آمده که فرمود: از نشانه های فقه حِلْم و علم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، همانا خاموشی محبّت می آورد، به درستی که آن راهنمای هر خیری است.(۴)

۱- ۶۹۶. الأمالی، ۳۳۰.

۲- ۶۹۷. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۳- ۶۹۸. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۴- ۶۹۹. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

و در خبر صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به شخصی که به محضر آن جناب مشرَّف شده بود فرمودند: آیا تو را راهنمایی کنم به چیزی که خداوند به سبب آن تو را به بهشت بَرَد؟ عرضه داشت: آری، یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، فرمود: از آنچه خداوند به تو داده دیگران را دستگیری کن، عرض کرد: اگر خودم به آنچه می خواهم ببخشم نیازمند باشم چطور؟ فرمود: پس مظلوم را یاری کن، عرضه داشت: اگر از کسی که می خواهم یاری اش کنم ناتوان تر بودم چه؟ فرمود: پس کاری برای نادان کن - یعنی او را راهنمایی کن - گفت: چنانچه خودم از کسی که می خواهم راهنمایی اش کنم نادان تر بودم؟ فرمود: پس زبانت را ببند جز از خیر، آیا شادمان نیستی که یکی از این صفات در تو باشد که تو را به بهشت بکشاند؟(۱).

و در کافی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بنده پیوسته نیکوکار نوشته می شود مادام که ساکت باشد، و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود(۲).

شیخ صدوق نیز در فقیه مانند این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است(۳). و این دو حدیث و حدیث پیش از آن ها و حدیثی که از مجالس شیخ صدوق روایت آوردیم دلالت دارند بر این که سکوت و خاموشی به خودی خود عبادت مستحبّی است، هر چند بر امر راجحی - از قبیل تفکر و تقیّه

ص:۵۱۶

۱- ۷۰۰. اصول کافی، ۲ / ۱۱۳.

۲- ۷۰۱. اصول کافی، ۲ / ۱۱۶.

۳- ۷۰۲. من لایحضره الفقیه، ۴ / ۳۹۴، ح ۵۸۴۲.

و مانند این ها – مشتمل نباشد، و روایات چندی بر این مطلب دلالت دارند که ان شاء اللّه تعالی آن ها را خواهیم آورد.

و مجلسی رحمه الله در دلالت حدیث اخیر تأمّل کرده، و در شرح فرموده امام علیه السلام: «نیکوکار نوشته می شود ... » گوید: «یا به خاطر ایمانش و یا برای سکوتش، زیرا که آن [سکوت] از اعمال صالحه و کارهای نیک است، چنان که ناظران در این خبر یادآور شده اند». سپس گفته: «و من می گویم: فرض اوّل نزد من اظهر است، هرچند که بیشتر افراد به آن توجه ننموده اند چونکه آن حضرت علیه السلام فرموده: «و هنگامی که سخن بگوید نیکوکار یا بدکار نوشته شود»، زیرا که بنابر احتمال دوم حَصْر از بین می رود، چون ممکن است سخن مباحی بگوید که نه نیکوکار شود و نه بدکار، مگر بدکار را مجازاً عمومیّت دهیم که به طور مطلق غیر نیکوکار را شامل گردد، و این بعید است.

اگر اشکال شود: بنابر آنچه اختیار کردید ایراد می گردد که هنگام گفتن سخن حرام ثواب ایمان برایش حاصل است، پس هم نیکوکار است و هم بدکار بنابراین مردّد بودن بین نیکوکار و بدکار درست نیست؟

در جواب گویم: ممکن است منظور از نیکوکار؛ نیکوکاری است که هیچ بدی نکند، چنان که ظاهر همین است، پس مقابله [بین نیکوکار و بدکار]صحیح می باشد، اضافه بر این که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم، و به عدم [استمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السلام: «زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند»

و امثال آن که بعضی از این احادیث گذشت، و این بیان می تواند یکی از محمل های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: «خواب عالِم عبادت است» یعنی او در حال خواب هم در حکم عبادت است، به خاطر استمرار ثواب عمل و ایمان او و چیزی که آن را در آن حال باطل کند از او صادر نمی شود».(۱)

و این سخن از چند جهت محل نظر و اشکال است:

اول

آنچه ایشان اظهر دانسته اند ظاهر نیست، و مقیَّد نمودن ثواب به این که برای ایمان اوست دلیل و شاهدی بر آن نیست، بلکه ظاهر آن است که ناظران در خبر - که بیشتر صاحب نظران هستند همچنان که خود به آن اعتراف کرده - فهمیده اند، و این که گفته: «بنابر احتمال دوم حَصْر از بین می رود ... » خطاست، چون کسی که سخن مباحی بگوید نیز نسبت به خودش بد کرده، زیرا که سرمایه خود را ضایع نموده و آن را بدون عوض از بین برده است، چون می تواند همین مقدار از عمرش را هم که در سخن مباح گفتن صرف می کند، در ذکر یا دعا یا خواندن قرآن و مانند این ها مصرف نماید، و به سبب آن خیر بسیاری به دست آورد، و در اینجا اصلاً مجازی نیست، چون مخفی نیست این که هر کسی یا نسبت به خودش نیکوکار است و یا بدکار، اوّلی کسی است که منفعتی به سوی خود جلب نماید، و دوّمی کسی است که سودی را از خودش دور سازد.

ص:۵۱۸

۱- ۷۰۳. مرآه العقول، ۸ / ۲۲۵.

و بـدکار بر دو گونه است: یکی آن که عقوبت و صـدمه ای نیز به سوی خودش بکشاند، و دیگری کسـی که تنها با از دسـت دادن منفعت به خودش بـد می کند، و هر کدام از این دو به خودشان بد می کنند، زیرا شـخص بیکاره که عمرش را ضایع می کند و آن را بدون منفعت دنیوی یا اخروی تلف می سازد از لحاظ عقل و عُرف به خودش بد کرده است، و هیچ یک از عقلا در این باره تردید نمی کنند.

و به آنچه یاد آوردیم جهت عمومیّت و حصر در فرموده خدای - عزّوجل -: «وَالعَصْرِ * إِنَّ الإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ ... » (۱). معلوم می شـود، چـون ظهـور دارد در این که هر فرد از افراد انسـان که عمر خود را در کارهـای نیـک مصـرف نکنـد از زیانکـاران است، به سـبب این که سـرمایه اش را ضـایع نموده، هر چنـد لحظه ای از لحظه های عمرش باشد، پس در آنچه گفتیم تدبّر کن که ان شاء اللّه تعالی فواید بسیاری دارد، و چه خوش گفته اند:

الدَّهْرُ ساوَمَنِی عُمْرِی فقلتُ لَهُ

مابِعْتُ عُمْرِیَ بالدُّنیا و ما فیها

ثمَّ اشتَراهُ بتَدْریجٍ بِلَا ثَمَنٍ

تَبَّت یَدَا صَفْقَةٍ قَدْ خابَ شارِیها

زمانه در پی خریدن عمر من برآمد، به او گفتم عمر خود را به دنیا و آنچه در آن هست نمی فروشم سپس به تدریج و کم کم آن را بدون بها خریداری نمود، بریده باد دستان معامله ای که فروشنده اش زیان برده است.

ص:۵۱۹

۱- ۷۰۴. سوره عصر، آیات ۱ و ۲.

[مترجم این معنی را به نظم کشیده:

عمر عزیز من چون طلب کرد روزگار

گفتم فروش نیست در این لطف کردگار

کم کم ربود عمر و بهایی به من نداد

سرمایه رفت و حسرت و اندوه برقرار]

دوم

این که در مقام جواب اشکالی که بر خود وارد نموده گوید: «ممکن است منظور از نیکوکار ... » وجهی برایش نمی شناسم، و ظاهر از روایت آن است که سکوت کننده یا متکلم به حسب عملش نیکوکار یا بدکار باشد، که اگر ساکت باشد این عملش احسان به خودش می باشد، و اگر سخن نیکی بگوید، این عملش نیز احسان و نیکی به خودش می باشد، و اگر سخن مباحی بر زبان براند با این کار به خودش بد کرده، چون ثواب سکوت را از دست داده است، و چنانچه سخن حرامی بگوید با این عمل از دو جهت به خودش بدی کرده، یکی از دست دادن منفعت سکوت، و دیگر: استحقاق عقوبت یافتن به سبب سخن گفتن به حرام.

سوم

اینکه گوید: «اضافه بر این که باقی بودن ثواب استمرار ایمان با وجود ارتکاب معصیت را ممنوع می دانیم» اشتباه روشنی است، زیرا که با عدل الهی سازگار نیست، چون بدون تردید - به مقتضای دلایل محکمی که در جای خود بیان گردیده - ایمان عبارت است از اعتقاد و اقرار و از این دو ترکیب می یابد.

ص:۵۲۰

و امّا اعمال: در تحقّق یافتن اصل ایمان مـدخلیّتی ندارنـد، هرچند که در کمال یافتن آن دخالت دارند، پس چنانچه فرض شود که مؤمنِ زناکار در حال زنا کردن بمیرد، قطعاً در آتش جهنم تا ابـد نخواهـد مانـد، هر چنـد که به خاطر کارش - در صورتی که شفاعت به او نرسد - عقاب می گردد، و در نظر فرقه امامیّه شبهه ای در این نیست که ایمان سبب داخل شدن به بهشت می باشـد. و مقتضای سـخن این فاضل آن است که چنین شخصـی تا ابـد در جهنم بیفتد، و من نمی دانم این سـخن چگونه از این فاضـل دانشـمند صـدور یافته! ولی بسا که اسب اصـیل هم لغزشـی یابـد، و شمشـیر تیز چیزی را نَبُرد و معصوم کسـی است که خدای تعالی او را مصون بدارد.

چهارم

این که گفته: «و به عدم [اسـتمرار ثواب ایمان] اشاره دارد فرموده معصومین علیهم السـلام: (زنا کننده در حالی که مؤمن است زنا نکند)». نیز سـخن نادرست و ادعای بدون دلیل است، و حق این است که ایمان به حسب کمال مراتب و درجات متفاوت و مختلفی دارد، چنان که از روایات بسیاری این معنی استفاده می شود، و مؤمن کامل کسی است که عملش گفتارش را تصدیق کنـد، و بـدون شک گناهکار در حال معصیت عملش برخلاف اعتقاد و گفتارش می باشد، و از این جهت نقصان و کمبودی در ایمـانش داخـل می شود، ولی اصـل ایمـان محقَّق و در او موجود است، زیرا که ایمـان - چنـان که دانستی - اعتقـاد و اقرار است، و تا وقتی که اعتقاد و اقرار آن شـخص باقی است ثواب ایمان نیز ثابت است، و به آنچه یاد کردیم بسـیاری از روایات و دعاهایی

ص:۵۲۱

که از امامان علیهم السلام روایت شده اند راهنما است، از جمله فرموده امام علیه السلام در یکی از دعاها: «اَللّٰهُمَّ إنْ عَصَیتُکَ فِی أشْیاءَ أمَرْتَنِی بِها وَأشْیاءَ نَهَیْتَنِی عَنْها فَإنّی قَدْ أطَعْتُکَ فِی أحَبِّ الأَشْیاءِ إلَیکَ وَهُوَ الإیمانُ بِکَ مَنّاً مِنْکَ بِهِ عَلَیَّ لَا مَنّاً بِهِ مِنّی عَلَیْکَ ... »؛ خدایا چنانچه من نسبت به بعضی از کارها که امر فرموده ای انجام دهم، و بعضی از کارها که نهی کرده ای تا انجام ندهم [اگر در این کارها] تو را معصیت و نافرمانی نموده ام، پس همانا من در محبوب ترین چیزها نزد تو که ایمان به تو است اطاعتت نموده ام در حالی که آن ایمان را هم تو بر من منّت نهادی نه این که من بر تو منّتی داشته باشم ...

پنجم

این که گفته: «و این بیان می تواند یکی از محمل های این اخبار باشد و یکی از علل آنچه روایت آمده که: (خواب عالِم عبادت است) ... » نیز تأویل بدون دلیل است، بلکه اولی آن است که فرموده معصومین علیهم السلام: «خوابِ عالِم عبادت است» و مانند آن را بر ظاهرشان باقی بگذاریم، و به تکلّف و تأویلی در این مورد نیاز نداریم، زیرا که تحصیل علوم شرعی که خداوند به آن ها فرا خوانده است ثواب های بسیار و فواید زیادی دارد، از جمله این که: خدای تعالی به خوابیدنش هم ثواب عبادت را می دهد، و حکمتش آن است که طالبِ علم خودش را در راه تحصیل رضای خداوند به زحمت افکنده، و راحتی را از جانش سلب نموده تا بندگان خدا را هدایت نماید، پس خدای - عزّوجل - به او پاداش داده به این که در عوض خوابش که راحت جان و آرامش بدنش در آن است ثواب عبادت را عنایت فرموده که عبارت است از به کار بردن بدن در

سختی اطاعت، پس با هر خواب تازه ای که برای عالِم پیش می آیـد ثواب دیگری برایش تجدیـد می گردد به پاداش این که جـان خود را در تحصـیل علم به رنـج و خسـتگی افکنـده است. و این نظیر آن است که در ثواب زیـارت قبر مولای شـهیدمان حضـرت ابی عبداللّٰه الحسـین علیه الصـلاه و السلام روایت آمده که: فرشتگان خدای تعالی را عبادت می کنند در حالی که او (زیارت کننده) خوابیده است و ثواب برای اوست، و پس از مردن او خدای تعالی را عبادت می کنند، و ثواب برای اوست.

و حاصـل آنچه یـاد کردیم این که: ساکت مانـدن - جز از سـخنی که خـدای تعالی به آن راضـی است، یا گفتن آن ضـرورت دارد از حرف هـایی که مؤمن در زنـدگی کردن در این دنیای فانی و معاشـرت با اهل آن ناچار است بر زبان آرد - به خودی خـود عبـادت مسـتحبی است، هر چنـد بـا قطع نظر از آنچه در آن حاصـل می شود - ماننـد اندیشـیدن و غیره - فرض گردد، و چنـدین روایت که در کتاب لئالی یاد گردیـده بر آن دلالت می کند، از جمله: از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله آمده که [به خداونـد متعـال] عرضه داشت: پروردگـارا، اوّلِ عبـادت چیست؟ خداونـد فرمود: «خاموشـی و روزه». و در خبر دیگری آمـده: «چهـار چیز است که جز مـؤمن به آن دست نمی یابـد: خاموشـی؛ و آن اوّلِ عبـادت است ... » و [خداونـد فرموده]: «ای احمد صلی الله علیه وآله، هیچ عبادتی نزد من محبوب تر از خاموشـی و روزه نیست». و فرموده: «نشانه های فقه [و فهم درست]علم و حلم و خاموشی است، همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، پس

زبـانت را جز از خیر نگاهـدار کـه تـو را بـه بهشـت می کشانـد». و به حضـرت عیسـی علیه السـلام عرض شـد: مـا را به کـاری راهنمـایی کن که به وسـیله آن به بهشت داخـل شویم؟ فرمود: «ابـداً سـخن نگوییـد». و پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «مدارا و میانه روی و خاموشـی یک بخش از بیست و شش بخش پیغمبری است». و به ابوذر فرمود: آیا کاری به تو نیاموزم که در ترازو[ی قیامت]سـنگین و بر زبان سبُک باشد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول اللّه، پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: خاموشی و حسن خلق، و وا گذاردن آنچه به تو مربوط نمی باشد». و حضـرت عیسی علیه السلام فرمود: «عبادت دَه جُزء است، نُه جزء آن در خاموشـی است، و یک جزء در فرار کردن از مردم می باشد». و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «هر کس زبانش را نگهدارد خداوند زشتی هایش را بپوشاند».

و در روایـت آمـده ایـن کـه: «جـوانی از اصـحاب رسـول خداصـلی الله علیه وآله در غزوه احـد در حـالی کشـته شـد که بر اثر گرسـنگی شدید سـنگی بر شـکم بسـته بود، پس مادرش کنار بدنش حاضـر شد، خاک ها را از صورتش پاک می کرد و می گفت: پسـرم بهشت تو را خوش بـاد، پس رسول خداصـلی الله علیه وآله به او فرمود: از کجا می دانی که بهشت برایش خوش است، شایـد به چیزی که فایده نداشـته سـخن گفته باشد». و در حدیث قدسـی آمده است: «ای فرزند آدم، چنانچه قساوتی در دل، و محرومیّتی در روزی، و بیمـاری ای در بـدنت یـافتی، پس بـدان که تـو به چیزی سـخن گفته ای که به تـو مربوط نبوده است». و نقل شده که خواجه ربیع مدّت بیست سال راجع به امور دنیا سخن نگفت و بیهودگی نکرد، تا این که

مولایمان حضرت حسین به علی علیهما السلام شهید شد، پس جماعت گفتند: او امروز سخن خواهد گفت، آن گاه به سراغش رفتند و شهادت آن حضرت را به او خبر دادند، وی گفت: خداوند پاداش ما و شما را به کشته شدن حسین علیه السلام بزرگ گرداند، و به آسمان نگریست و گریه کرد و گفت: خدایا ای آفریننده آسمان ها و زمین دانای غیب و آشکار، تو بین بندگانت در آنچه اختلاف کنند حکم می فرمایی، پس از آن به عبادتگاه خود رفت، و جز سخن حق بر زبان نراند تا این که وفات یافت.

در کتاب تحف العقول در سفارش های امام صادق علیه السلام به عبداللّٰه بن جندب آمده که فرمود: «بر تو باد خاموشی که چه جاهل باشی و چه عالم، بردبار محسوب می شوی، زیرا که خاموشی نزد علما برای تو زینت است و نزد جاهلان پوشش».

می گویم: و یکی از شعرا چه خوب سروده:

الصَّمتُ زَیْنٌ و السکوتُ سَلَامَةٌ

فَإذَا نَطَقْتَ فَلَا تَکُنْ مِکْثَاراً

ما إنْ نَدَمْتَ عَلَی سکوتِکَ مَرَّةً

وَلَقَدْ نَدَمْتَ عَلی الکلامِ مِراراً

خاموشی زینت است و سکوت مایه سلامتی است، پس چنانچه زبان گشودی پُر گوی مباش، یک بار هم نشد که بر ساکت ماندنت پشیمان گردی، و همانا بارها بر سخن گفتن پشیمان شده ای.

و نیز در کتاب تحف العقول از امام صادق علیه السلام، در سفارش به ابوجعفر محمد بن النعمان چنین آمده که فرمود: «همانا کسانی که پیش از شما بودند

خاموشی را می آموختند و شما گفتن می آموزید، هر کدام از آن ها چنانچه می خواست تعبّد کند ده سال پیش از آن خاموشی را می آموخت، پس اگر به خوبی از عهده بر می آمد و بر آن صبر می کرد تعبُّد می نمود، وگرنه می گفت: من نسبت به آنچه می خواهم شایستگی ندارم ... ».(۱)

و اخباری که از امامان معصوم علیهم السلام و کلمات حکمای نیکوکار در این زمینه روایت گردیده بسیار است. جامع ترین آن ها روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در اصول کافی به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «لقمان به پسرش گفت: پسر جان چنانچه پنداری سخن گفتن از نقره است به راستی که سکوت از طلا است».(۲)

می گویم: این حدیث دلالت دارد بر این که سکوت به خودی خود از سخن گفتن به خودی خود بهتر است، یعنی چنانچه طبیعت سکوت را با صرف نظر از جهاتی که بر آن عارض می شود در نظر آوریم، و طبیعت سخن گفتن را با قطع نظر از جهاتی که بر آن عارض می گردد فرض بگیریم؛ سکوت بهتر و نیکوتر است، و جهتش نزد اهلش ظاهر است، زیرا که راحتی بدن و دل در آن است، و حفظ کردن عمر از مصرف شدن در آنچه ربطی به او ندارد می باشد، فواید دیگری نیز دارد که برای کسی که تدبّر کند روشن می شود و بنابراین قضیه ای طبیعی است، و بین این معنی و بین آنچه دلالت دارد بر رُجحان سخن گفتن در موارد خاص، و وجوب آن در موارد دیگر، تعارضی

۱- ۷۰۵. تحف العقول، ۲۲۸.

۲- ۷۰۶. اصول کافی، ۲ / ۱۱۴.

نیست، همچنانکه گاهی سکوت واجب؛ و گاهی حرام؛ و گاهی مکروه است، ولی - نظر به اخباری که بر استحباب آن به خودی خود دلالت دارد - مباح نمی شود، و اختلاف حکم سکوت و سخن گفتن در هر جایی که به سبب جهتی است که بر هر یک از آن ها عرض می گردد، و حکم ذاتی طبیعی آن را تغییر می دهد.

و شگفت از علّامه مجلسی است که پس از ذکر حدیث یاد شده در کتاب مرآه العقول چنین گفته است: «دلالت می کند بر این که سکوت از سخن گفتن بهتر است، و گویا این بنابر غالب موارد است وگرنه ظاهر است که سخن گفتن در بسیاری از موارد از سکوت بهتر است، بلکه سخن گفتن هنگام اظهار اصول و فروع دین و امر به معروف و نهی از منکر واجب است، و سکوت حرام. و در مواعظ و نصایح و ارشاد مردم به مصالح شان و ترویج علوم دینی، و وساطت کردن برای مؤمنین، و برآوردن حوائج آن ها، و امثال این امور سخن گفتن مستحب است، پس آن اخبار به غیر این موارد اختصاص دارد، و یا به احوال عموم خلق مربوط می شود، زیرا که غالب سخنانشان در چیزهایی است که سودی به حالشان ندارد، و یا این که در آن احادیث به امور مباح اکتفا شده است».(۱)

می گویم: پس از تأمّل در آنچه بیان داشتیم خواهید دانست که نیازی به این توجیهات نیست، و داعی ندارد که کلام فوق را از ظاهرش باز گردانیم،

ص:۵۲۷

۱- ۷۰۷. مرآه العقول، ۸ / ۲۱۴.

و برایتـان واضـح می شـود که اشـکالات گفته هـای او - که خداونـد مقـامش را برتر سـازد - چه می باشـد، و گویـا به خـاطر کارهای زیادش حقّ نظر کردن و دقّت نمودن در حدیث را کاملاً ادا نکرده است.

توجّه و توجیه

دانستی که مقتضای اخباری که از امامان علیهم السلام روایت آمده و به حکم عقل خالص از اوهام تأیید گردیده آن است که سکوت به خودی خود از سـخن گفتن برتر است، ولی گاهی مورد انطباق آن عارض می شود، به سبب اینکه امری بر آن وارد یا نهی به آن متوجّه می گردد، و سخن گفتن نیز همین حکم را دارد به حسب توجه یافتن امر یا نهی نسبت به آن در هر مورد. و این مطلب بر علما پوشـیده نیست، و منظور ما در اینجا بیان مسـئله ای است که بسیار مورد ابتلای مردم واقع می شود و ندیده ام که کسـی آن را به خوبی متعرض شده و کاملاً تحقیق کرده باشد، و آن هنگام شـنیدن قرائت قرآن سـکوت کردن و گوش دادن واجب است یا نه؟ پس می گوییم در این مسأله سه مبحث هست:

اوّل: در حکم مسأله در نماز جماعت:

دوم: در حکم آن، هنگامی که امام جمعه مشغول خطبه نماز جمعه است.

سوم: در حکم آن، هنگام شنیدن قرائت قرآن در سایر اوقات و احوال.

مبحث اول

گفته شده: بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی اقتدا کرده در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند هرگاه قرائت او به گوشش می رسد، واجب است قرائت او را گوش دهد و خاموش بماند. و بعضی آن را مستحب دانسته اند، و آنچه در روایات آمده؛ نهی از قرائت در آن حالت است.

و امّـا این که ساکت مانـدن حتّی از تسبیـح و ذکر گفتن هم واجب باشـد، دلیلی بر آن نیافتم، بلکه دلیل برخلاف آن در اخبار موجود است، و تفصیل سخن را در فقه تحقیق کرده ایم.

مبحث دوم

گفته می شود: بر حاضرین در محل برپایی نماز جمعه واجب است خاموش بمانند و گوش فرا دهند، و به قولی: بر نمازگزاران واجب است، و به قولی: بر آن تعـداد کسـانی که نمـاز جمعه به آن هـا منعقـد می گردد، و به قولی: بر کسـانی از مـأمومین که صدای خطبه به گوشـشان می رسد اسـتماع و سـکوت واجب است، و بعضی هم مستحبّ دانسته اند و کسانی که آن را واجب شمرده انـد، اختلاف دارنـد و بعضـی قائلنـد: واجب است هر دو خطبه را از اوّل خطبه تا به آخر گوش دهند. و بعضـی گویند: خاموش مانـدن و گوش دادن به حـداقل واجب از دو خطبه واجب است، و بعضـی خاموش مانـدن و گوش دادن به مواعظ دو خطبه را واجب شـمرده انـد، و قول به اسـتحباب و پیش گرفتن راه احتیـاط روشن و راست است، و تفصـیل سـخن در اینجـا از مقصود ما خارج است.

مبحث سوم

یعنی وجوب یا اسـتحباب خاموش ماندن هنگام به گوش رسـیدن قرائت قرآن در مطلق اوقات و احوال، که مقصود اصـلی ما - در اینجا - یاد کردن همین مبحث است زیرا که در کتب علمای اعلام حقّ آن کاملًا ادا نشـده است: از بسـیاری از فقهای عامّه قول به وجوب خاموش ماندن و گوش دادن هنگام شنیدن قرآن به طور مطلق حکایت شده، ولی علمای امامیه قدس سره به

نفی وجوب و اثبات استحباب قائل شده اند، و عده ای از آنان بر این مطلب حکایت اجماع کرده اند، و همین قول حق است.

ولی مولانـا المجلسـی رحمه الله در این مسـأله توقّف نموده، چنـان که در کتـاب صـلاه بحار پس از ذکر فرموده خـدای تعالی: «وَإِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱)؛ و هر گـاه قرآن خوانـده شود به آن گوش دهیـد و خاموش بمانید شایـد که مورد لطف و رحمت خداونـد قرار گیریـد. گویـد: عموم این آیه بر وجوب گوش کردن و سـکوت هنگام قرائت هر خواننـده قرآن دلالت دارد، در نماز باشد یا غیر آن، بنابر این که امر مطلق باشد یا اوامر قرآن را برای وجوب بدانیم، و مشـهور وجوب سـکوت هنگام قرائت امام جماعت، و اسـتحباب در غیر آن می باشد، با این که ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن به طور مطلق است، مگر خبر صـحیح زراره از حضـرت ابوجعفر باقرعلیه السـلام که فرمود: وَإِنْ كُنْتَ خَلْفَ إمامٍ فَلَا تَقْرأَنَّ شَـيئاً فِي الأَوْلَيينِ وَأَنْصِتْ لِقِرائَتِهِ وَلَا تَقْرأَنَّ شَـيئاً فِي الأخيرتينِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوجَلَّ يَقُولُ لِلْمُؤْمِنينَ: «وَإِذَا قُرِئَ القُرآنُ». يعنى فِي الفَريضَـهِ خَلْفَ الإمامِ «فاسْتَمِعوا لَهُ وَأنْصِتُوا لَعَلَّكُم تَرْحَمُونَ» وَالأُخريانِ تَبَعٌ(۲) للأُولَيينِ(۳)؛

ص:۵۳۰

۱- ۷۰۸. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲- ۷۰۹. در بعضی از نسخه های من لا یحضره الفقیه «تبعاً» به نصب، و در بعضی نسخه ها «تبع» به رفع آمده، و تبع هم بر یک فرد اطلاـق می شود و هم بر جمـاعت، خـدای تعالی فرموده: «انا كنّا لَكُمْ تَبَعاً». و بـدان که می توان به این خبر صـحیح اسـتناد جست برای اینکه اخبـار نهی کننـده از قرائت پشت سـر امـام جماعت را بر کراهت حمل کنیم، زیرا که ظاهراً فرموده امام علیه السـلام: «وَ الا خیرتان تبع للأولیین» متحد بودن حکم آن ها با دو رکعت اول در قرائت است، و بدون تردید در دو رکعت اخیر نماز قرائت را بجای تسبیـح گفتن می توان برگزیـد، هر چنـد که تسبیح گفتن افضل می باشد، پس در دو رکعت اول نیز جایز است، و شایـد کسانی که قائل شـده انـد قرائت پشت سـر امام جماعت مکروه است - مانند محقق و شـهید ثانی و دیگران - به همین وجه که به خاطر رسید استناد جسته باشند و این دور از حقیقت نیست، و خدا داناست و اوست راهنما. {مؤلف}.

۳- ۷۱۰. من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۳۹۲، ح ۱۱۶۱.

و هرگـاه به امـام جمـاعتی اقتـدا کردی پس در دو رکعت اوّل چیزی مخـوان و برای شـنیدن قرائت او خـاموش بمـان، و در دو رکعت اخیر قرائت بکن، که خـدای - عزّوجل - به مؤمنین می فرمایـد: (و چون قرآن قرائت شود) یعنی: در نماز واجب پشـت سر امام جماعت (پس بـدان گوش دهیـد و خاموش بمانیـد شایـد که مورد لطف و رحمت [خداونـد]واقع شویـد) و دو رکعت اخیر همچون دو رکعت اوّلی می باشند.

و می توان این حـدیث را حمل کرد که آیه در این مورد نازل شـده، و با عموم آن منافاتی نـدارد، ولی نقل اجماع کرده اند بر این که گوش فرا دادن در غیر قرائت امـام جماعت واجب نیست. و ممکن است این نظر تأییـد گردد به این که: گوش دادن به هر قرائتی طاقت فرساست، و دیگر این که امر شـده: در جماعت خوانـدن پشت سـر امام جماعتی که نبایـد به او اقتدا کرد باید قرائت را خوانـد و می توان از اشـکال طاقت فرسا بودن جواب داد که: در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود که در این زمان شایع است. امّا نمازهای مسـتحبی را در خانه های شان می خواندند. و امر به قرائت پشت سـر کسی که نباید به او اقتدا کرد برای ضـرورت است، و سـبب نمی شود که خاموشـی در غیر آن واجب نباشد، اضافه بر این که درباره آن نیز روایت شده

ص:۵۳۱

که بایـد خاموش مانـد. و جان کلام این که مسأله خالی از اشـکال نیست، و احتیاط آن است که تا حـدّ ممکن خاموش مانـدن رعایت گردد».(۱)

پایـان گفتـار مجلسـی که خداونـد در بهشت مقـامش را برتر سـازد. و خواهی دانست که چه اشـکالاتی بر سـخن او متوجه می گردد، بنابر آنچه به نظر ما رسیده است.

پس می گوییم: مسـتند مـا برای منتفی دانسـتن وجوب: اصـل بلکه اصول متعـددی است که با اجماعی که در سـخن جمعی از علمای برجسـته نقل شـده تأییـد می گردد، و منظور از اصول: اصل برائت از وجوب خاموش ماندن و گوش کردن به قرائت، و اصـلِ مبـاح بـودن سـخن گفتن، و استصـحابِ عـدم وجـوب که پیش از شـنیدن قرائت بـوده. اضـافه بر این که حکم به وجوب استماع قرائت بر عموم مکلَّفین طاقت فرساست، که به نصّ قرآن کریم احکام طاقت فرسا در دین نیست، و این مطلب بین شیعه امـامیّه در مسأله ای که مورد ابتـدایی عموم عرب و عجم در هر صـبح و شام و هر روز و شب است معلوم و ظاهر می باشـد، و چنانچه واجب بود علما آن را در رساله های عملیّه خود یاد می کردند، و بر هر کس که هنگامی که شـخص دیگری قرآن می خواند سـخن بگوید اعتراض می کردند، همچنان که نسبت به کسانی که منکرات را مرتکب می شوند انکار می نمایند، و اگر چنین بود شیوع و شهرت می یافت، و به گوش همه می رسید و همه سرزمین ها را پر می کرد.

و دلیل استحباب به طور مطلق: شهرت محقَّق و مسلَّم، و اجماع منقول

۱- ۷۱۱. بحارالانوار، ۸۸ / ۲۱.

می باشـد، بلکه از کتاب تنقیـح اجماع بر اسـتحباب خاموش مانـدن - حتّی برای مأموم در نمازهایی که باید بلند خوانده شوند پشت سـر امام جماعت جامع الشرایط حکایت شده است، و این منافات ندارد با آن که جمعی از علمای ما قائل شده اند که در آن صورت قرائت کردن پشت سـر امام جماعت حرام است، زیرا که قرائت کردن از سخن گفتن اخصّ است، و بنابراین تسبیح گفتن در آن حـال جـایز و یـا مسـتحب است، برخلاف قرائت، پس اعتراضـی بر صاحب تنقیـح به این که بررسـی اقوال؛ گواه خلاف مـدعای اوست، وارد نیست، زیرا که جسـتجو کردن در اقوال فقها شاهد وجود کسانی است که به حرمتِ قرائتِ [مأموم هنگام قرائت امام جماعت] قائل بوده انـد. و اما این که کسـی به حرمت تسبیح تصـریح کرده باشد نیافتیم، و معترض هم آن را حکایت نکرده است، دقت کنید، و تحقیق مطلب در فقه انجام می شود، و همین به عنوان دلیل اسـتحباب کافی است، اضافه بر این که سکوت و گوش فرا دادن تعظیم قرآن است، و تعظیم قرآن در حقیقت تعظیم خالق منّان می باشد.

و دلیل دیگر روایتی است که عالم بزرگوار نوری در کتاب مسـتدرک الوسائل از کتاب العلاء از محمـد بن مسـلم از حضـرت ابوجعفر امـام بـاقرعلیه السـلام آورده که فرمودنـد: خـاموش مانـدن و گوش دادن به [قرائت] قرآن در نمـاز و غیر آن مسـتحب است.(1)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که در فضیلت

۱- ۷۱۲. مستدرک الوسائل، ۱ / ۲۹۵، باب ۲۱، ح ۴.

سوره فـاتحه فرموده: و همانا فاتحه الکتاب عظیم ترین و برترین چیزهایی است که در گنجینه های عرش می باشـد، و خـداوند آن را به حضـرت محمدصـلی الله علیه وآله اختصاص داده و به آن شرافتش بخشیده است، و هیچ کدام از پیغمبرانش را با وی در آن شریک نساخته به جز سلیمان را که از آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم را به وی عطا فرموده است، نمی بینی که [خداوند] از بلقیس حکـایت می کنـد که گفت: «إنّی أُلْقِیَ اِلَیَّ کِتابٌ کَریمٌ * إنَّهُ مِنْ سُلیمانَ وَإنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم» (۱)؛ همانا نامه گرامی به من رسـیده است که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش به نام خداوند بخشنده مهربان است. توجه کنید هر کس آن را در حالی بخوانـد که به ولایت محمدصـلی الله علیه وآله و خانـدان پاکیزه اش معتقـد، و نسـبت به امرشان مطیع، و به ظاهر و باطنشان مؤمن باشد، خداوند - عزّوجل - به هر حرف از آن یک حسنه به او عطا خواهد فرمود که هر حسنه از دنیا و آنچه در آن است از انواع ثروت ها [خوبی ها] و گنجینه ها برتر باشد. و هر کس به خواننده آن گوش فرا دهد به مقدار یک سوم آنچه برای خواننده اش هست برایش خواهد بود، پس هر یک از شما از این خبری که برایتان عرضه شده [به شما روی آورده] بسیار برگیرد که برای شما غنیمت است مبادا وقتش بگذرد و حسرت در دل های تان باقی بماند.(۲)

می گـویم: از فرموده آن حضـرت علیه السـلام: «بسـیار برگیرد» اسـتحباب قرائت و گوش دادن به قرائت سوره حمـد ظـاهر می باشد، چون اگر واجب بود

ص:۵۳۴

۱- ۷۱۳. سوره نمل، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲- ۷۱۴. تفسیر امام عسکری علیه السلام / ۹.

جایی برای امر کردن به بسیار خواندن نبود، چون واضح است که واجب را در هر حال باید انجام داد، و قطعاً بین این سوره و سوره های دیگر فرقی نیست.

و در کتاب «کنز العرفان» تألیف فاضل مقداد، در پی فرموده خدای تعالی: «وَإِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱). گوید: «امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور استحباب گوش دادن است در نماز و غیر آن».

و در وافی و برهان به نقل از تهذیب شیخ طوسی در خبر صحیحی از معاویه بن وهب از حضرت امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: از آن حضرت پرسیدم: شخصی به امامت جمعی ایستاده که شما او را نمی پسندید در نمازی که باید بلند خواند [مأموم چه وظیفه ای دارد]؟ فرمود: هرگاه شنیدی کتاب خدا تلاوت می شود پس به آن گوش فرا ده. عرضه داشتم: آن امام جماعت، مرا مشرک می داند! فرمود: اگر او خدای را معصیت می کند پس تو خدای را اطاعت کن، بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید، عرض کردم: بنابراین در خانه ام نمازم را می خوانم سپس [به ظاهر] به نماز او حاضر می شوم؟ فرمود: می توانی این کار را بکنی. و فرمود: حضرت علی علیه السلام در نماز صبح بود، پس [ابن الکوّا] در حالی که پشت سر آن حضرت بود این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرِينَ» (۲)؛ و به راستی که بر تو و به رسولان پیش از تو چنین وحی شده که اگر [به خدا]شرک ورزی عملت را محو و نابود

۱- ۷۱۵. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲- ۷۱۶. سوره زمر، آیه ۶۵.

می گرداند و سخت از زیانکاران خواهی گردید. پس امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور تعظیم قرآن خاموش ماند تا این که [ابن الکوّا] از خواندن فراغت یافت، سپس آن حضرت علیه السلام به قرائت نماز بازگشت، بار دیگر [ابن الکوّا] آیه را تکرار کرد، پس علی علیه السلام نیز بار دیگر خاموش ماند، و بعد قرائت نماز را ادامه داد، باز هم ابن الکوّا آیه را قرائت کرد، و علی علیه السلام خاموش ماند، آن گاه [این آیه را در جواب]به او گفت: «فاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّه حَقٌّ وَلا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ» (۱)؛ پس صبر پیشه کن که وعده خداوند حق و حتمی است و مراقب باش که مردمان بی یقین مقام حلم تو را به خفّت و سبُکی نکشانند. آن گاه سوره را تمام کرد سپس به رکوع رفت.(۲)

می گویم: از این حدیث صحیح پنج حکم ظاهر می شود: یکی: استحباب خاموش ماندن برای قرائت قرآن به طور مطلق، هر چند که شنونده در حال نماز باشد، و هر چند که قرائت کننده امام جماعت نباشد.

دوم: این که این مقدار از سکوت با موالاتی که در نماز در بین آیات معتبر است منافات ندارد.

سوم: جایز بودن قرائت قرآن به طور مطلق در حال نماز.

چهارم: جایز بودن اعلام کردن دیگری و خطاب و تفهیم او با قرائت قرآن.

پنجم: منافات نداشتن این مقدار از قرائت با موالاتی که معتبر است. و به آنچه یاد کردیم استحباب خاموش ماندن و گوش فرا دادن به قرائت قرآن در

ص:۵۳۶

۱- ۷۱۷. سوره روم، آیه ۶۰.

۲- ۷۱۸. الوافی، ۵/۱۲۰۸؛ البرهان، ۳/۲۶۸؛ تهذیب الاحکام، ۳/۳۵.

هر حال و زمان و مکان، ظاهر گشت، بدون فرق بین خطبه جمعه و نماز جماعت و خطبه های دو عید فطر و قربان.

و امّیا این که در این حدیث گوید: «بار دیگر سؤال کردم، ولی آن حضرت از رخصت دادن به من امتناع ورزید» نسبت به قرائت واجب در نماز است، و این حکم بدان خاطر بوده که مبادا به وی صدمه ای برسد، چنان که بر کسی که در اخبار این باب تتبّع نماید پوشیده نیست، اضافه بر این که ما یادآور شدیم که نهی از قرائت بر حرمت سخن گفتن به ذکر و تسبیح دلالت ندارد، چونکه خاص بر عام دلالت ندارد، چنان که بر اهل خِرَد پوشیده نیست. و امّا روایاتی که به وجوب خاموش ماندن تصریح دارند: یا بر استحباب مؤکّد حمل می شوند تا بین آن ها و بین اخباری که بر آن (= استحباب) دلالت دارند جمع گردد، نظیر اخباری که بر وجوب غسل جمعه دلالت دارند. و یا آن ها را بر تقیّه حمل می کنیم زیرا که وجوب خاموش ماندن مذهب عامّه است، و راه راست برخلاف آن هاست. و امّا اخباری که بر آن ها دست یافته ام و به آن ها اشارت رفت: آن است که مجلسی در بحار از خطّ بعضی از فضلا و او از جامع بزنطی از جمیل از زُراره حکایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام درباره کسی که قرآن می خواند پرسیدم که آیا بر کسی که آن را می شنود خاموش ماندن و گوش دادن به آن واجب است؟ فرمود: آری، هر گاه نزد تو

قرآن خوانده شود پس بر تو گوش دادن و خاموش ماندن واجب است.(۱)

و آنچه مجلسی(۲) نیز از تفسیر عیّاشی از زراره روایت آورده که گفت: شنیدم حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام می فرمود: خاموش ماندن برای [قرائت]قرآن در نماز و غیر آن واجب است، و چنانچه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی.(۳)

مثل همین حدیث در «وسائل» و «برهان» روایت آمده است.

و در «مجمع البیان» از عبداللَّه بن یعقوب از حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام آمده که راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: مردی قرآن می خواند آیا بر کسی که آن را شنید واجب است بر آن خاموش بماند و گوش دهد؟ حضرت علیه السلام فرمود: آری، هرگاه نزد تو قرآن خوانده شود بر تو واجب است خاموش بمانی و گوش فرا دهی(۴).

این ها روایاتی هستند که بر وجوب دلالت دارند، که یا بر تقیّه حمل می گردند، و یا بر تأکید استحباب. و به آنچه یاد کردیم برایت ظاهر شد که در آنچه مولانا المجلسی رحمه الله ذکر کرده از چند جهت جای بحث و مناقشه است: اوّل: این که گفته: «ظاهر بسیاری از اخبار معتبر وجوب آن است». گوییم: این اخبار بسیار کو؟ و حال آن که در بحار خود جز آنچه را حکایت کردیم یاد ننموده است.

ص:۵۳۸

۱- ۷۱۹. بحارالانوار، ۹۲ / ۲۲۲، ح ۷ و ۸۸ / ۲۳ با اختلاف در لغات.

۲- ۷۲۰. بحارالانوار، ۹۲ / ۲۲۱، ح ۵.

۳- ۷۲۱. تفسیر عیاشی، ۲ / ۴۴، ح ۱۳۲.

۴- ۷۲۲. مجمع البیان، ۴ / ۵۱۵.

دوم: معـارض بودن این اخبـار بـا آنچه دانستی، و اینجا جای جمع بین آن ها است، و جمع عرفی مورد قبول همان حمل کردن بر اسـتحباب می باشد، و بدون تردید جمع کردن بین دلایل شایسته تر است. و چنانچه از این جمع چشم بپوشیم جمع کردن به این که اخبار دلالت کننده بر وجوب را بر تقیّه حمل نماییم، همچنان که در روایات علاجیّه [که حکم اخبار متعارض را بیان و علاج می کنند] آمده و در جای خود یاد شده اند، و این را جمع از جهت صدور می نامند. و هرگاه از این هم چشم بپوشیم، و فرض کنیم که جای ترجیح است، بدون تردید باید اخبار اسـتحباب را ترجیح دهیم، چون به وسـیله اجماع و شـهرت و غیر این ها - چنان که دانستی - تأیید و تقویت می شوند.

سوم: این که آیه شـریفه با قطع نظر از روایت صـحیحی که یاد کردیم نیز بر وجوب سـکوت هنگام شـنیدن قرائت قرآن دلالت نـدارد، هر چنـد که امر را برای وجوب؛ و خطـاب هـای شـفاهی را نسـبت به سـایر مکلَّفینی که در وقت خطاب نبوده انـد - به خودی خود و یا برحسب ادلّه اشتراک در تکلیف - عام بدانیم، چون که منظور از «إنصات» در آیه شریفه معلوم نیست.

نیشـابوری در تفسـیر خود از واحـدی حکـایت کرده که گفت: «إنصـات نزد عرب ترکِ بلنـد خوانـدن می باشـد، هر چنـد که آهسـته پیش خود بخواند اگر کسـی نمی شـنود». بنابراین دلیل مُجمل خواهد بود، یعنی بین سـکوت محض و آهسـته خواندن مردَّد می باشد؛ و شاهدی بر این نیست که سکوت همان

معنی حقیقی باشد تا در صورت شک مقتضای اصلِ [حمل کردن هر لفظ بر معنی حقیقی خود]این باشد که لفظ را بر آن حمل کنیم؛ در نتیجه به اصل برائت از وجوب رجوع می کنیم. و چنانچه ادّعا شود که از لفظ إنصات؛ معنی سکوت در ذهن تبادُر می کند، ادعایی بدون دلیل است. و از اینجاست که می توان وجوب سکوت در قرائت را بر مأمومی که به امام جماعت جامع الشرایطی در نمازی که باید بلند خواند اقتدا نموده نیز ممنوع دانست، و اجماعی که از تنقیح حکایت شده هم آن را تأیید می کند، بلکه چند روایت بر عدم وجوب دلالت دارند، از جمله:

در حدیث صحیح ابو المغرا است که گفت: در محضر امام ابوعبداللّٰه صادق علیه السلام شرفیاب بودم پس حفص کلبی از آن جناب سؤال کرد و گفت: هرگاه به امام جماعتی اقتدا کرده باشم، که قرائت را بلند می خواند آیا دعا کنم و استعاذه بنمایم؟ فرمود: آری، دعا کن(۱).

و این که آن را بر پیش از شروع امام در قرائت، و یا در صورتی که مأموم قرائتش را نشنود حمل کنیم درست نیست، زیرا که خبر معارضی نیست که موجب توجیه و حمل کردن این روایت صحیح برخلاف ظاهرش باشد.

و از جمله: خبر صحیحی است که از زراره آمده از یکی از دو امام [باقر و صادق علیهما السلام]که فرمودند: هرگاه پشت سر امام جماعتی بودی که می توانی به او اقتدا کنی پس انصات کن، و پیش خودت تسبیح بگوی(۲). و این دلالت دارد

۱- ۷۲۳. من لا یحضره الفقیه، ۱ / ۴۰۷، ح ۱۲۰۹.
۲- ۷۲۴. اصول کافی، ۳ / ۳۷۷، ح ۳.

که منظور از «إنصات» در آیه، و خبر صحیحی که در کلام مجلسی رحمه الله یاد گردیده، بلند نخواندن است، وگرنه امر نمی فرمود که پیش خودت تسبیح بگوی، و این که آن را تنها بر ذِکْر و یادآوری در دل حمل نماییم، اضافه بر این که بعید است نه داعی بر آن هست و نه شاهدی.

و از جمله: روایت ابوخدیجه سالم بن مکرم از حضرت ابی عبداللّه امام صادق علیه السلام است که فرمود: هرگاه امام جماعت عدّه ای بودی بر تو باد که در دو رکعت اوّل نماز قرائت کنی، و کسانی که پشت سرت هستند بگویند: سُبْحانَ اللَّهِ وَالحَمْدُ للَّهِ وَلَاإلهَ إلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أكْبَرُ در حالی که ایستاده باشند ... (۱).

و اخباری که از قرائت کردن پشت سر امام جماعت نهی می کنند، دلالت ندارند که به طور مطلق تکلّم کردن حتّی ذکر و تسبیح و دعا ممنوع باشد. و از همه این مطالب معلوم می شود که سکوت بر نمازگزاران در حال خطبه امام جمعه واجب نیست، زیرا که عمده دلیل کسانی که آن را واجب می دانند آن است که دو خطبه در بعضی از روایات به منزله دو رکعت از نماز به شمار آمده، و هرگاه وجوب آن در نماز ثابت نشود در خطبه ها هم ثابت نیست، اضافه بر اشکالات دیگری که بر قائلین به آن لازم می آید که اینجا جای ذکر آن ها نیست.

پس حاصل تمامی آنچه یاد کردیم این که سکوت هنگام شنیدن قرائت قرآن در هیچ حالی از احوال واجب نیست، مگر در صورتی که ترک سکوت

۱- ۷۲۵. تهذیب، ۳ / ۲۷۵، ح ۱۲۰.

توهین به قرآن باشد، و چنانچه این کار از کسی به قصد توهین - العیاذ باللّه - صادر گشت، موجب کفر خواهد بود، پناه بر خدا. و منظور ما در اینجا بیان حکم سخن گفتن به خودی خود و با قطع نظر از جهات و عوارض خارجی است که بر آن وارد می شود. و از آنچه یاد کردیم معلوم شد که در دلالت اخباری که آن را واجب می دانند می توان مناقشه نمود از جهت تأمّل در معنی إنصات، چنانچه قرینه نباشد بر این که منظور از انصات سکوت است، چنان که قرینه در کلام دلالت کرد بر این که منظور از آن سکوت است در خبر صحیح معاویه بن وهب - که پیش تر آوردیم - که فعل امیرالمؤمنین علیه السلام را حکایت می کرد.

چهارم: این که گفته: «و می توان از اشکال طاقت فرسا بودن جواب داد به این که در صورتی این حکم لازم می آید که جماعت خواندن ترک شود ... » مردود است به این که قرائت قرآن به خواندن نماز منحصر نیست، و بین مساجد و خانه ها در تکلیفِ مکلَّف هنگام شنیدن قرائت قرآن تفاوتی نمی باشد، و إقامه جماعت در نمازهای روزانه نزد شیعیان سنّت است نه واجب، و وادار کردن قرآن خوانان در نمازهای مستحبی و غیر آن ها به آهسته خواندن علاوه بر این که کاری طاقت فرساست؛ هیچ کس آن را قائل نشده، و واجب نمودن سکوت هنگام شنیدن قرائت در هر حال بدون شک طاقت فرسا می شود، و به آنچه بیان داشتیم حقیقت مطلب در این مورد معلوم گشت و این که حق استحباب سکوت هنگام شنیدن قرائت می باشد. و امّا گوش فرا دادن نیز مستحب مؤکّد است و تقریر دلیل آن مانند مسأله سابق است هم از

لحاظ اصل عملی و هم از جهت روایت، به آن مراجعه و در آن تأمّل کن.

بلکه می توان گفت: بدین جهت به سکوت امر شده که شنیدن حاصل آید، پس استماع ملازم سکوت می باشد یا به طور دائم و یا غالباً چنین است، پس حکم به وجوب گوش فرا دادن و استحباب سکوت جداً بعید است. و از این گذشته می توان گفت: اگر فرض کنیم إنصات در آیه شریفه به معنی سکوت است، امر به آن برای استحباب خواهد بود، و همین طور امر به استماع و گوش فرا دادن، به قرینه علت آوردن امام علیه السلام در خبر صحیح زراره که در من لایحضره الفقیه روایت شده و مجلسی رحمه الله در سخنان سابق خود آن را حکایت کرده است، که آن حضرت پس از نهی از قرائت پشت سر امام جماعت در دو رکعت اوّل، و امر به إنصات و نهی از قرائت در دو رکعت اخیر نیز، آن را به فرموده خدای تعالی: «فاسْـتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»؛ تعلیل کرد، و سپس فرمود: «و دو رکعت اخیر همچون در رکعت اوّلی می باشند».

و از همین تعلیل روشن می شود که حکم از لحاظ قرائت در دو رکعت اوّل و دو رکعت دوم نماز یکسان و متحد است، و چون بیان گردید که قرائت در دو رکعت اخیر نماز جایز است، هر چند که برگزیدن تسبیح افضل می باشد، ظاهر شد که قرائت در دو رکعت اوّل پشت سر امام جماعت جایز است، چونکه از آن کلام متحد بودن آن ها در حکم ظاهر می گردد، پس نهی از قرائت در دو رکعت اوّل برای کراهت می باشد، بنابراین به ناچار امر به إنصات برای استحباب خواهد بود، و مؤیّد این معنی حدیثی است که از کتاب کنز العرفان

ص:۵۴۳

حکایت کردیم. و از اینجا می توان گفت: اخبار نهی کننـده از قرائت مأموم پشت سـر امام جماعت بر کراهت حمل می شوند، چنان که محقّق حلی به آن قائل شـده و جماعتی نظر او را پـذیرفته اند. و ممکن است در این قول اشـکال کرد به این که حمل کردن نهی بر کراهت به قرینه استـدلال به آیه هر چنـد که امکان دارد، ولی دست برداشـتن از ظواهر سایر روایات نهی کننـده جایز نیست، زیرا که در آن ها قرینه ای نیست، و از بین رفتن ظهور در یک روایت سبب از بین رفتن آن در روایات دیگر نمی شود، در این بـاره تأمّـل کنیـد. و تفصـیل سـخن در فقه است. و در این مورد سـخن را به درازا کشانـدیم هر چنـد که از مطلب اصلی ما خارج بود چون همان طور که بین عوام و خواص شایع است: الکلام یجرُّ الکلام؛ حرف، حرف را می آورد.

مسأله دیگر

که مناسب اصل مقصد و عنوان است، این که فرشـتگان گرامی که کارها و گفته های مکلفین را می نویسـند، آیا تمامی آنچه به زبان می رانند را می نویسند حتّی سخنان مباح را؟ یا الفاظی را می نویسند که اثری بر آن ها مترتب است - یعنی الفاظی که به اصالت یا به سببی از اسباب واجب و حرام و مکروه و مستحب هستند و الفاظ مباحی که اثر شرعی بر آن ها مترتب نیست را نمی نویسـند؟ مسأله اختلافی است، عده ای فرض اوّل و عده ای دیگر فرض دوم را قائل شده اند، و هر کدام به اموری اسـتناد جسـته انـد که یاد آن ها مایه طولانی شدن مطلب است و تشـنگی را فرو نمی نشاند، و آنچه به نظر مصـنّف مورد اعتماد اسـت همان است که از خاندان وحی و تنزیل روایت

ص:۵۴۴

گردیده، و آن روایتی است که در تفسیر برهان از کتاب حسین بن سعید به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند: هر بنده ای دو فرشته دارد که آنچه تلفظ می کند و بر زبان می راند را می نویسند.

سپس آن را به دو فرشته ای که مافوق آنان هستند بالا می برند، پس آن دو آنچه از خیر و شر هست ثبت می کنند و غیر آن ها را ساقط می نمایند(۱). و تا کنون معارضی برای این خبر نیافته ام، و خداوند بهترین راهنماست.

هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت – عجل اللَّه فرجه –

هفتاد و پنجم: نماز آن حضرت – عجل اللَّه فرجه –

و آن در کتاب های متعدد و به طُرُق معتبری روایت آمده است، از جمله: در آخر فصل بیست و نهم از کتاب جمال الأسبوع سید بن طاووس رحمه الله چنین گوید: «نماز حجّت قائم – صلوات اللَّه علیه – دو رکعت است، در هر رکعت سوره حمد را تا: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعینُ» می خوانی سپس صد بار می گویی: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعینُ» آن گاه بقیه سوره حمد را می خوانی، و بعد از آن سوره اخلاص [قُلْ هُوَ اللَّه]را یک بار می خوانی، و پس از نماز می گویی: اَللَّهُمَّ عَظُمَ البَلاء وَبَرِحَ الخَفاء وَانْکَشَفَ الغِطاءُ وَضاقَتِ الْارضُ بِما وَسِعَت السَّماءُ وَاِلَیْکَ یا رَبِّ المُشْتَکی وَعَلَیْکَ المُعَوَّلُ فِی الشِّدهِ وَالرَخاءِ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلَّذینَ أمَرتَنا بِطاعَتِهِم وَعَجّل اَللَّهُمَّ فَرجَهُمْ بِقائِمِهم وَأَظْهِر اِعْزازَهُ یا مُحَمَّدُ یا عَلیُّ

۱– ۷۲۶. تفسیر البرهان، ۴ / ۲۲۰، سوره ق، آیه ۱۸، ح ۶.

یـا عَلیٌّ یـا مُحَمَّد اِکْفیـانی فَاِنَّکَمـا کافیـایَ یا مُحَمَّدُ یا عَلیٌّ یا عَلیٌّ یا مُحَمَّد اُنْصُرانی فانَّکَما ناصِرای یا مُحَمَّدُ یا عَلیٌّ یا عَلیٌّ یا مُحَمَّد احْفَظـانی فانَّکُمـا حافظـایَ، یـا مَوْلایَ یـا صـاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ، الغَوثَ الغَوثَ الغَوثَ اَدْرِکنی اَدْرِکنی اَدْرِکنی اَلأمانَ اَلأمانَ اَلأمانَ(۱)؛ خدایا! بلا و گرفتاری بزرگ شد، و [با آزمایش هایی که پیش آمد] امور مخفی آشکار گشت، و پرده ها بالا رفت، و زمین به همان نسبت که آسمان وسعت دارد تنگ شد، و ای پروردگار شکوه به درگاه تو داریم، و در سختی هـا و آسـانی هـا تکیه بر تو است، خـدایا! بر محمـد و آل محمـد درود فرست آنان که اطاعتشان را به ما امر فرمودی و ای خـدا فَرَج آنان را به [ظهور]قائمشان تعجیل فرمای، و دوران عزّت بخشیدنش را ظاهر ساز، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد! مرا یاریم کنید که شما یاری کننده اید، ای محمد ای علی، ای علی ای محمد! مرا حفظ کنیـد که شـما حفظ کننـده ایـد، ای مولایم ای صاحب الزمان؛ ای مولایم ای صاحب الزمان؛ ای مولایم ای صاحب الزمان! پناه ده، پناه ده، پناه ده، مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب امان امان امان.

می گویم: نظیر این دعا با تغییر اندکی در اواخر بخش هفتم که از خود آن حضرت - سلام اللّٰه علیه - روایت شده گذشت.

و از جمله: در مکـارم الأخلاق تـألیف حسن بن فضـل طبرسـی از ابوعبـداللّٰه حسـین بن محمـد بزوفری به طـور مرفوع و النجم الثاقب به نقل از کنوز النَّجاح

ص:۵۴۶

۱- ۷۲۷. جمال الاسبوع، ۲۸۰ - ۲۸۱.

فضل بن الحسن طبرسی - پدر مصنِّف مکارم الاخلاق - از احمد بن الدربی آورده که گفت: «از ناحیه مقدّسه است این که: هر کس را به سوی خدای تعالی حاجتی باشد، شب جمعه بعد از نیمه شب غسل کند و به جای نماز خود برود و دو رکعت نماز بگزارد که در رکعت اوّل سوره حمد را بخواند و چون به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعينُ» رسید آن را صد بار تکرار نماید، و در صدمین بار سوره حمد را تا به آخر برساند و سوره توحید را یک بار بخواند، سپس رکوع و سجود را انجام دهد و در هر یک از آن ها هفت بار تسبیح بگوید، رکعت دوم را نیز به همین ترتیب انجام دهد، و دعای زیر را پس از نماز بخواند، پس اگر این عمل را به جای آورد خداوند البته حاجتش را هرچه که باشد بر می آورد، مگر در صورتی که در مورد قطع رَحِم باشد دعا این است: اَللَّهُمَّ إنْ أطَعْتُكَ فالمَحْمَدَةُ لَكَ وَإنْ عَصَيْتُكَ فالحجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرَّوحُ وَمِنْكَ الفَرَجُ سُبْحانَ مَنْ أنْعَمَ وَشَكَر سُبْحانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَر إلهی إنْ كنتُ قَدْ عصيتُكَ فَقَدْ أَطَعْتُكَ فِی أحَبِّ الأَشيآءِ اليكَ وَهُوَ الإيمانُ بِكَ لَمْ أتَّخِذْ لَكَ وَلَداً وَلَمْ أدْعُ لَكَ شَريكاً مَنّاً مِنْكَ بِهِ عَلَیَّ لَا مَنًّا بِهِ مِنّی عَلَيْكَ وَقَدْ عصيتُكَ يا إلهی عَلَی غَيْرِ وَجْهِ المُكابَرَهِ وَلَا الخُرُوجِ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلكِنْ أطَعْتَ هَوَایَ وَأزَلَّنِیَ الشَّيطانُ فَلَكَ الحُجَّهُ عَلَیَّ وَالبَيانُ فَإنْ تُعَذِّبْنی فَبِذُنُوبی غيرُ ظالمٍ وَإنْ تَغْفِرْلِی وَتَرْحَمنِی فَإنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ يا كَرِيمُ ... آن قدر این کلمه را تکرار کند تا نَفَس قطع گردد. سپس بگوید: يا آمِناً مِنْ كُلِّ شَیءٍ وَكُلُّ شَیءٍ مِنكَ خائِفٌ أسْأَلُكَ بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَیءٍ وَخَوفِ كُلِّ شَیءٍ مِنْكَ أنْ تَصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَأنْ تُعْطِيَنِی أماناً لِنَفْسِی وَأهْلِی وَوُلْدِی وَسايِرِ ما

أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّی لا أخافَ أحداً وَلَا أحْذَرَ مِنْ شَی ءٍ أبَداً إنَّکَ عَلَی کُلِّ شَی ءٍ قَدیرٌ وَحَسْبُنا اللَّهُ وَنِعْمَ الوَکیلُ یا کافِیَ إبراهیمَ نَمرود وَیا کافِیَ موسی فرعون أسْألُکَ أنْ تَصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأنْ تَکْفِیَنِی فَلانَ بنَ فلان؛ خدایا! چنانچه تو را اطاعت کنم پس حمد تو است، و چنانچه معصیتت کنم پس حجّت و دلیل تو است، راحتی و گشایش از سوی تو است، منزّه است آن که نعمت بخشیده و سپاس گزارده، منزّه است آن که قدرت داشته و آمرزیده است، خدایا چنانچه تو را معصیت نموده ام پس به راستی که در بهترین اشیا نزد تو که ایمان به تو است إطاعتت کرده ام، برای تو فرزندی نپنداشته و شریکی نخوانده ام، منّت این [ایمان]تو راست بر من، نه این که من به سبب آن منّتی بر تو داشته باشم، خدایا و تو را معصیت کردم بدون مکابره و بزرگ منشی، و بدون این که از بندگیت خودم را بیرون برده و یا ربوبیّت تو را انکار کرده باشم، و لیکن هوای نفس را اطاعت نمودم و شیطان مرا لغزانید، پس حجّت و بیان بر من تو راست، که اگر عذابم کنی به خاطر گناهان من است بی آن که بر من ظلم کرده باشی، و چنانچه مرا بیامرزی و بر من رحم آری پس تو جواد کریم هستی، ای کریم، ای کریم ... (آن قدر این کلمه را تکرار کن تا نَفَست تمام شود). سپس بگوید: ای آن که از همه چیز ایمنی و همه اشیا از تو در بیم و حَذَر هستند، از تو مسألت می نمایم به ایمنیت از هر چیز و ترس همه چیز از تو این که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و به من امانی برای خود و خانواده و فرزندانم و سایر چیزهایی که بر من نعمت داده ای عطا فرمایی، تا از هیچ کس بیمناک نباشم، و از هیچ چیز ابداً حذر نکنم، که همانا تو بر هر چیز توانایی و خداوند ما را بسنده و بهترین وکیل است. ای کفایت کننده موسی از فرعون از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد

درود فرستی، و مرا از فلانی پسر فلانی کفایت فرمایی - و نام کسی را که از شرّ و ضررش بیمناک است بگوید، و از خدای تعالی بخواهد که ضرر او را دفع نماید که به اذن خدای تعالی ضررش دفع خواهد شد - سپس سجده کند و حاجت خویش را از خداوند بخواهد، و به درگاه خدای تعالی زاری نماید.

در مکارم الاخلاق گوید: «روایت شده که اگر هر مرد و زن مؤمنی این نماز را بخواند و با این دعا خالصانه دعا کند درهای آسمان برای اجابت به رویش گشوده خواهد شد، و همان وقت اجابت خواهد گشت [یا در همان شب - خ ل]و این از فضل خداوند بر ما و بر مردم است».(۱)

و در کتاب النجم الثاقب مثل این را به نقل از کنوز النجاح آورده است.

مصنّف ضعیف کتاب محمدتقی موسوی اصفهانی - عفی اللّٰه تعالی عنه - گوید: «مکرّر کارهای مهمی برایم اتفاق افتاد که این نماز را با این کیفیّت به جای آوردم، خدای تعالی با لطف و کرم خویش و به برکت مولایمان - صلوات اللّٰه علیه - آن ها را برآورده ساخت».

و از جمله در کتاب النجم الثاقب این نماز را به عنوان نماز مولایمان حضرت مهدی - عجل اللّٰه فرجه الشریف - از کتاب سید فضل اللّٰه راوندی حکایت کرده، و پس از فراغت از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد را یاد کرده، و پس از آن دعایی و وقت معیّنی برایش ذکر ننموده است.

و از جمله در کتاب جنّه المأوی به نقل از کتاب تاریخ قم تألیف شیخ

۱- ۷۲۸. مکارم الاخلاق، ۳۳۹ - ۳۴۰.

فاضل حسن بن محمد قمّی از کتاب مونس الحزین فی معرفه الحقّ و الیقین تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن بابویه رحمه الله در باب بنای مسجد جمکران آورده، و حکایتی طولانی برای آن ذکر نموده و در آنجا گفته: «امام مهدی - عجل اللّه فرجه الشریف - این نماز را به گونه خاصی امر فرموده، به این که: دو رکعت نماز بگزارد، و در هر رکعت سوره فاتحه الکتاب [حمد]را بخواند، و چون به آیه: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» رسید آن را صدبار تکرار کند، سپس سوره حمد را تا به آخر بخواند، و در رکوع و سجود هفت بار تسبیح بگوید، و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید، و تسبیح حضرت فاطمه زهراعلیها السلام بگوید، و چون از آن فراغت یافت سجده کند و صد بار بر پیغمبرصلی الله علیه وآله صلوات فرستد. سپس گفته: و این نقل از لفظ مبارك امام علیه السلام است که: فَمَنْ صَلَّاها فَکَأَنَّما صَلَّی فِی البَیْتِ العَتیقِ؛ هر کس این دو رکعت نماز را بگزارد چنان است که دو رکعت نماز در کعبه گزارده باشد».(۱)

دانشمند محدّث نوری در حاشیه راجع به فرموده آن حضرت علیه السلام: «و چون نماز را تمام کرد تهلیل بگوید» گفته است: «ظاهر این است که بگوید: «لَاإِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ».

می گویم: احتیاط در عبادت و اهتمام در قضای حاجت مقتضی آنند که بین چگونگی های یاد شده جمع گردد به این که پس از نیمه شب جمعه غسل کند

۱- ۷۲۹. جنّه المأوی، ۲۳۰، حکایت ۸.

و آن نماز را به جای آورد، و تسبیح بزرگ را هفت بار در رکوع و سجود تکرار نماید، و پس از نماز تهلیلی که رسول خداصلی الله علیه وآله می گفت و می فرمود: این دعای من و دعای پیغمبران پیش از من است را بگوید که: لَاإِلهَ إِلَّااللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ، لَهُ المُلْکُ وَلَهُ الحَمْدُ یُحیِی وَیُمیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الخَیْرُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شی ءٍ قَدیرٌ. سپس تهلیلی را بگوید که رسول خداصلی الله علیه وآله روز فتح مکّه گفت: لاَ إِلهَ إِلَّااللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ [غلب - خ ل]الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ المُلْکُ وَلَهُ الحَمْدُ یُحْیِی وَیُمیتُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شی ءٍ قَدیرٌ. آن گاه تسبیح حضرت زهراعلیها السلام را بگوید که در تعقیب هر نماز واجب وارد شده است. سپس تسبیح معروف آن حضرت که بعد از نمازش وارد شده را بگوید، و آن چنین است: سُبْحانَ ذِی العِزِّ الشَّامخِ المُنیفِ سُبْحانَ ذِی الجَلَالِ الباذخِ العَظیم سُبْحانَ ذِی المُلْکِ الفاخِرِ القَدِیم سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ البَهْجَهَ وَالجَمالَ سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بالنُّورِ وَالوَقارِ سُبْحانَ مَنْ یَرَی أَثَرَ الَّنمْلِ فِی الصَّفا سُبْحانَ مَنْ یَرَی وَقْعَ الطَّیرِ فِی الهَوَاءِ سُبحانَ مَنْ هُوَ هکذا وَلَا هکَذا غَیْرُه؛ منزَّه است صاحب عزّت بلند افراشته، منزَّه است صاحب جلال والا و باعظمت، منزَّه است صاحب مُلک فاخِرِ ازلی، منزَّه است آن که لباس حسن و جمال به قامت خویش آراسته، منزَّه است [خدایی که]ردای نور و وقار در بردارد، منزَّه است [خدایی که] اثر پای مورچه را در سنگ سخت سیاه می بیند، منزَّه است [خدایی که]خطّ سیر مرغان را در هوا می بیند، منزَّه است آن که فقط او چنین است و جز او چنین نیست. سپس صد بار بر پیغمبر و آل او صلوات

بفرستد، آن گاه دعایی که از مکارم الأخلاق روایت شد را بخواند، و بعد دعایی که سید بن طاووس یاد کرده را بخواند، که هر گاه به آنچه یاد کردیم عمل نمود همه احتمالات را به جای آورده، و اجابت دعاها و برآمدن حاجت ها ان شاء اللّه تعالی زودتر انجام می گردد. و شایسته است که قنوت را در آن نماز طولانی کند، و کلماتِ فَرَج را در آن بخواند، چنان که مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در خواب به بعضی از صالحین امر فرموده است، و آن کلمات چنین است: لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ الحَلِيمُ الكَرِيمُ لاَإِلَهَ إِلَّااللَّهُ العَلِيُّ العَظِيمُ سُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَواتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الأرضينَ السَّبْعِ وَما فِيهِنَّ وَما بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ العَرْشِ العَظيم. نیست خدایی جز آن خدای بردبار بزرگوار، نیست خدایی جز آن خدای بلند مرتبه بزرگ، منزّه است خداوند پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار زمین های هفتگانه و آنچه در آن ها و آنچه میان آن هاست و پروردگارِ عرش باعظمت.

توجه و تتمّه ای پرسود

سید بن طاووس رحمه الله در نمازهای حاجت شب جمعه نمازی را شبیه همین نماز یاد کرده، و می گوید: «نماز حاجت در شب جمعه و شب عید قربان – دو رکعت است، سوره فاتحه الکتاب را تا «إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعينُ» می خوانی و این [آیه]را صدبار تکرار می کنی، و حمد را به آخر می رسانی، سپس سوره قل هو اللّه احد را صد بار می خوانی، در هر رکعت [به همین صورت] سپس سلام دهد و هفتاد بار بگوید: لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ العَلِيّ العَظيمِ. و بعد به سجده برود و دویست بار بگوید: یا ربِّ یا رَبِّ ... و هر حاجتی که دارد بخواهد».

هفتاد و ششم: گریستن در مصیبت مولایمان شهید مظلوم

حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام

زیرا که این کـار از اموری است که به وسـیله آن حقّ امـام علیه السـلام ادا می گردد، و بـدون تردیـد ادای حقّ آن حضـرت از عظیم ترین و مهم ترین وسایل تقرب یافتن به اوست.

بیان مطلب این که: شیخ ثقه اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی رحمه الله در کتاب کامل الزیارات به سند خود از امام صادق علیه السـلام ضـمن حدیثی طولانی در فضـیلت گریسـتن بر امام حسین علیه السلام روایت آورده که فرمود: و هیچ دیده و هیچ اشـکی نزد خداونـد محبوب تر از چشـمی نیست که بر او بگرید و اشک بریزد، و هیچ گریه کننده ای بر او نگرید مگر این که فاطمه علیها السـلام را صِلِه کرده و حقِّ ما را ادا نموده است، و هر بنده ای [روز قیامت] با دیدگان گریان محشور می شود مگر گریه کنندگان بر جدّم حسـین علیه السلام که [هر آن که بر او گریسته]در حالی محشور می گردد که دیده اش روشن است و مژده به او می رسد و شادمانی بر چهره اش نمودار است، و خلایق در بیم و هراس هسـتند در حالی که اینان [گریه کنندگان بر امام حسین علیه السلام]ایمن باشند، و خلایق [در هنگامه عَرَصاتِ محشر] عرضه می شوند ولی اینان زیر عرش و در سایه عرش با حسین علیه السلام هم سخن خواهند بود.

از سـختی روزِ حساب ترسان نیسـتند، به ایشان گفته می شود: داخل بهشت شویـد، پس امتناع می ورزند و سـخن و مجلس آن حضرت را بر می گزینند،

ص:۵۵۳

و همانـا حوریـان به آنان پیغام می دهنـد: ما و وِلْدانِ مخلَّدین اشتیاق شـما را داریم، پس آن ها به سوی حورالعین سـر بر نمی دارند، به جهت آنچه از خوشی و بزرگواری در مجلسشان می بینند ... (۱)

و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرمایش امام علیه السـلام است که: «و حقِّ ما را ادا کرده» می رساند که گریسـتن بر امام حسین علیه السلام ادای حق صاحب الأمر و سایر امامان - سلام اللَّه علیهم اجمعین - می باشد، و شاید سِرّ مطلب این باشد که تسلیت دادن مؤمنین نسبت به بازماندگانِ کسانی از ایشان که از دنیا گذشته اند گرامیداشت و تعظیم ایشان و دوستی کردن به آنان و یاری نمودن از جهت شـرکت در مصـیبت شان می باشد، و این ها قسـمتی از حقوق مؤمنین نسـبت به یکدیگر است، زیرا که هرگاه مؤمنی از جهـان دنیـا درگـذرد برای او آدابی هست که شـرع مقـدس امر فرموده آن آداب رعایت گردد، و آن ها بر دو گونه اند: یک گونه آن است که به سبب آن حقّ میّت ادا می شود، و آن عبارت از تشییع و کنار قبر او رفتن، و برایش طلب مغفرت کردن، و از طرف او صـدقه دادن و بر او نمـاز خوانـدن و از او به خوبی یـاد کردن و امثـال این ها می باشـد. و گونه دیگر آن است که حقِّ بازمانـدگان او به وسـیله آن رعـایت می گردد، و این عبـارت از دیـدار آن هـا و تعزیت ایشـان و دعا کردن برای آنان و شرکت در حزن و مصیبت شان، و فرستادن غذا برای ایشان و امثال این ها از اموری که صله آنان و احسان به ایشان می باشد، و بدون تردید حقّ امام علیه السلام در این باره از همه مردم بزرگ تر است.

ص:۵۵۴

۱- ۷۳۰. کامل الزیارات، ۸۱، باب ۲۶.

پس هرگاه مؤمن در مصیبت مولای مظلوممان ابی عبداللّٰه علیه السلام بگرید، حقّ امامی که بعد از آن حضرت باقی مانده را در آن فاجعه بزرگ ادا کرده، چون این کار موافقت نمودن با امام علیه السلام و یاری کردن او و تقرب یافتن به او و تسلّی دل اوست، نه این که حقّ امام را از هر جهت و در هر جای رعایت کرده باشد، زیرا که برای امام و همین طور سایر مؤمنین به حسب تفاوت مراتب و شئون شان حقوقی هست که می بایست در هر مورد و هنگام و هر شئ به طور مقتضی رعایت و ایفا گردند، و در روایاتی که از امامان علیهم السلام وارد شده این مطلب را توجه داده اند، که اگر بخواهیم عنان بحث را به آن سوی بکشانیم کتاب حجیم خواهد شد. و با این توضیح معنی فرمایش امام علیه السلام: «و حقّ ما را ادا نموده است» معلوم گشت، و معنی نظایر این کلام در سایر موارد و عبارات نیز روشن شد، پس ان شاء اللّٰه تعالی نسبت به این مطلب متذکر و با بینش باش.

هفتاد و هفتم: زیارت قبر مولایمان امام حسین علیه السلام

زیرا که این کار صله حضرت صاحب الزمان و نیکی نسبت به آن جناب و سایر امامان علیهم السلام می باشد، و با این عمل سرور و شادمانی در دل امام علیه السلام وارد می شود و امام علیه السلام مانند سایر پدران بزرگوارش هر صبح و شام برای زوّار قبر امام حسین علیه السلام دعا می کند.

و ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات به سند خود از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس قبر ابی عبداللّٰه علیه السلام را زیارت کند، همانا رسول

خداصلی الله علیه وآله را صله نموده و پیوند ما را گرامی داشته، و غیبتش حرام؛ و گوشتش بر آتش [دوزخ]حرام می شود ... (۱)

و در همان کتاب به سند خود از عبداللّٰه بن سنان آمده که گفت: به حضرت ابی عبداللّٰه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، پدرت می فرمود: در راه حج هر درهمی که شخص انفاق کند هزار برایش محسوب می گردد، پس برای کسی که در راهِ رفتن به زیارت پدرت حسین علیه السلام انفاق کند چقدر خواهد بود؟ فرمود: ای پسر سنان، به هر درهم برایش هزار هزار - تا ده هزار شمرد - محسوب می شود، و به همین میزان درجات او نیز بالا می رود، و رضای خدای تعالی برایش بهتر است، و دعای محمدصلی الله علیه وآله، و دعای امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام برایش بهتر است.(۲)

و در همان کتاب به سند خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: از محبوب ترین اعمال نزد خدای تعالی زیارت قبر امام حسین علیه السلام است، و بهترین اعمال نزد خداوند شادمان کردن مؤمنان است، و نزدیک ترین حالت بنده نزد خداوند آن است که در حال سجده گریان باشد.(۳)

و به سند خود از معاویه بن وهب آورده که شنیده بود امام صادق علیه السلام دعا می کند و با پروردگارش مناجات می نماید و می گوید: مغفرتت را بر من و برادرانم و زائران قبر پدرم حسین علیه السلام قرار ده، آنان که اموالشان را انفاق

۱- ۷۳۱. کامل الزیارات، ۱۲۷، باب ۴۶.

۲- ۷۳۲. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶.

۳- ۷۳۳. کامل الزیارات، ۱۴۶، باب ۴۸.

کردند، و بدن های شان را به رنج انداختند، به خاطر رغبت در نیکی به ما، و به امید ثواب تو با صِلِه ما، و شادمان کردن پیغمبر تو صلی الله علیه وآله، و به منظور اجابت امر ما و خشمگین کردن دشمنانمان، که با این کار رضای تو را خواستند، پس [ای خدا]از سوی ما رضوانت را به آنان پاداش ده، و شب و روز ایشان را در حفظ خویش بدار، و به بهترین پاداش ها خاندان و اولادشان که پس از آن ها باز می مانند را پاداش ده، و با آن ها [یار]باش، و شرّ هرگونه سرکش عنود و هر مخلوق ناتوان و زورمند، و شرّ شیاطین انس و جن را از آن ها دور کن، و برترین چیزی که در غربت از وطن های شان از تو آرزو دارند، و از جهت این که ما را بر فرزندان و خاندان و خویشاوندان خود برگزیده اند، به آنان عطا فرمای. خدایا! همانا دشمنان ما سفر ایشان [برای زیارت قبور ما] را عیب کردند، ولی عیب جویی آن ها ایشان را از روی آوردن به سوی ما باز نداشت، به جهت این که با مخالفین ما مخالفت نمایند، پس بر آن صورت هایی که تابش خورشید آن ها را تغییر داده رحم آور، و بر آن گونه ها که بر مزار حضرت ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام گردانده می شوند رحمت آور، و بر آن دیده هایی که اشک های شان به خاطر مِهر به ما جاری است رحمت آور، و بر آن دل ها که به خاطر ما محزون و سوزان گردیده رحمت آور، و بر آن فریادی که به خاطر ما بلند می شود رحمت آور، خدایا! من آن بدن ها و آن جان ها را به تو می سپارم تا آن گاه که آن ها را بر کنار حوض [کوثر] روز تشنگی بزرگ بیاوری ... (۱)

ص:۵۵۷

۱- ۷۳۴. کامل الزیارات، ۱۱۶، باب ۴۰.

و حدیث طولانی است، مقداری که محل حاجت بود از آن آوردیم، و آن دلیل است بر حصول شادمانی و سرور برای حضرت صاحب الأمر و سایر امامان علیهم السلام به سبب این عمل شریف، و این که آن صِلِه آنان و اجابت امرشان و دشمنی با دشمنانشان می باشد.

و در همان کتاب به سند خود نیز از معاویه بن وهب آورده از امام صادق علیه السلام که گوید: آن حضرت به من فرمود: ای معاویه، زیارت قبر حسین علیه السلام را به خاطر ترس وا مگذار، زیرا که هر کس آن را ترک گوید آن قدر حسرت خواهد کشید که آرزو کند قبرش در کنارش می بود، آیا دوست نمی داری که خداوند شخص و سایه تو را در میان کسانی ببیند که رسول خداصلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و امامان علیهم السلام درباره اش دعا می کنند.(۱)

و به سند خود از حلبی آورده که ضمن حدیثی طولانی گوید: به حضرت ابی عبداللَّه امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت گردم، چه می گویی درباره کسی که زیارت آن حضرت را ترک گوید در حالی که بتواند آن را انجام دهد؟ فرمود: می گویم او رسول خداصلی الله علیه وآله و ما را عاق کرده، و امری را که مربوط به اوست سبک شمرده، و هر کس او را زیارت کند خداوند در پی حوائجش خواهد بود، و آنچه از امور دنیایش برایش اهمیت دارد را خداوند کفایت کند، و روزی را به سوی بنده خواهد کشانید، و آنچه انفاق نموده به او باز خواهد آورد، و گناهان پنجاه ساله اش را خواهد آمرزید، و در حالی به

۱- ۷۳۵. کامل الزیارات، ۱۲۶، باب ۴۵.

خانـدانش باز خواهـد گشت که بر عهـده او گناه و خطایی نمانـد مگر این که از پرونـده اش محو شـده باشـد، پس چنانچه در سفرش از دنیـا برود، فرشـتگان فرود می آینـد و او را غسـل می دهنـد، و دری به سوی بهشت به رویش گشوده می شود، پس هرگاه محشور گردد به او گفته می شود: به هر درهمی ده هزار درهم برایت هست، و خداونـد به تو نظر [عنایت]فرموده، و آن ها را برای تو نزد خود ذخیره نموده است.(۱)

و در حدیث عبداللّٰه بن حماد بصـری از امام صادق علیه السـلام است که فضیلت زائر قبر امام حسین علیه السلام را بیان فرموده تا آنجا که گوید: «و امّا آنچه برای او نزد ما خواهد بود: رحمت فرستادن بر او هر صبح و شام می باشد ... ».

و در حدیث صـفوان جمّال از امام صادق علیه السـلام است که فرمود: اگر زائر امام حسین علیه السلام بداند که چه شادمانی و خرسـندی به رسول خداصـلی الله علیه وآله و به امیرالمؤمنین و به فـاطمه و امامـان علیهم السـلام و شـهدای از ما اهل البیت می رسـد، و از دعـای ایشـان چـه چیزهـایی بـه او بر می گردد، و چقـدر از ثـواب در دنیـا و آخرت بـه او خواهـد رسـید و چه [ثوابی]برایش نزد خداوند ذخیره است، هر آینه دوست خواهد داشت که باقیمانده عمرش در خانه اش دیده نشود ... (۲).

هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیّه در آشکار و پنهان

هفتاد و هشتم: بسیار لعنت کردن بر بنی امیّه در آشکار و پنهان

در مجالس و منابر در صورتی که ترس و تقیّه در کار نباشد، و دلیل بر

۱- ۷۳۶. کامل الزیارات، ۱۲۸، باب ۴۶.

۲- ۷۳۷. کامل الزیارات، ۲۹۷، ح ۱۵.

این که این کـار از اموری است که مـایه تقرب به مولایمـان علیه السـلام می باشـد – اضـافه بر این که این از بهترین و محبوب ترین و مهم ترین اعمـال است – روایتی است که شـیخ صـدوق رحمه الله در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السـلام در ذکر منـاقب هفتاد گانه اش فرموده: و امّا پنجاه و چهارم: پس به درستی که من شـنیدم رسول خداصـلی الله علیه وآله می فرمود: ای علی! بنی امیّه تو را لعنت خواهند کرد، و فرشـته ای به شـمار هر لعنت آنان، هزار لعنت برایشان بر می گرداند، پس هرگاه قائم علیه السلام بپاخیزد چهل سال آن ها را لعنت خواهد کرد ... (۱)

می گـویم: پوشـیده نمانـد که منظور از چهـل سـال لعنت کردن، امر فرمودن آن حضـرت علیه السـلام شـیعیان و پیروانش را به لعنت کردن بنی امیّه در همه بلاد و آبادی ها، در منابر و مجامع می باشـد، و شـیوع یافتن آن در میان مردم در آن مدت است، همـان گونه که بنی امیّه – لعنهم اللّٰه تعـالی – در زمـان تسـلّط یـافتن شـان از روی عنـاد با امیرالمؤمنین علیه السـلام این کار را کردنـد، پس کار حضـرت قائم علیه السـلام کیفر اعمال آن ها در این دنیا است، و اگر منظور این بود که خود آن حضـرت به تنهایی بنی امیه را لعنت می کنـد، محـدود به مدّت معیَّن نبود، و به زمان ظهور آن حضـرت علیه السـلام اختصاص نمی یافت، زیرا که آن بزرگـوار در همه عمرش آنـان را لعنت می کنـد. حاصـل این که این حـدیث شـریف بر فضـیلت بسـیار در اهتمـام ورزیـدن و زیـاد لعنـت کردن بنی امیّـه دلالـت دارد، و این که این کـار از جمله امـوری است که به وسـیله آن هـا به حضـرت صاحب الأمر – عجل اللّٰه فرجه الشریف –

۱– ۷۳۸. خصال، ۲ / ۵۷۹، باب السبعین، ح ۱.

تقرّب می یابند، پس شایسته است که مؤمن بر این کار اهتمام و مواظبت داشته باشد، به خصوص در اول هر صبح و شام و در تعقیب نمازها و سایر اوقات و احوال برآن مداومت کند.

و شاهد بر آنچه یاد کردیم روایتی است که شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام باقرعلیه السلام آورده که فرمود: هرگاه نماز واجبی را به پایان بردی، جز با لعنت کردن بنی امیّه از جای خود حرکت مکن(۱).

و از جمله اموری که دلالت دارد بر این که لعنت کردن بنی امیّه و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام از اقسام یاری نمودن امام به وسیله زبان است، در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که: شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای زاده رسول خداصلی الله علیه وآله، من عاجزم که با بدنم شما را یاری نمایم، و به غیر از بیزاری جستن از دشمنانتان و لعنت کردن بر آنان کاری از دستم بر نمی آید، وضع من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمود: پدرم برایم حدیث گفت از پدرش از جدّش از رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل البیت ناتوان باشد، و در خلوت هایش دشمنان ما را لعنت نماید، خداوند صدایش را به همه فرشتگان از زمین تا عرش خواهد رسانید، پس هرچه این شخص دشمنان ما را لعنت نماید او را همراهی نموده و به هر کس لعنت فرستد آن ها نیز لعنت فرستند، سپس باز هم بیفزایند، پس عرضه می دارند: بار خدایا! بر این بنده ات درود فرست که آنچه در توان داشت نثار نمود، و چنانچه

ص:۵۶۱

۱- ۷۳۹. تهذیب، ۲ / ۱۰۹، ح ۱۷۹.

می توانست بیش از این می کرد. پس از سوی خـدای تعالی ندا می رسد: به درستی که من دعای تان را اجابت نمودم و ندای تان را شنیدم، و به روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خود از برگزیدگان نیکوکار قرار دادم.

همه این ها اضافه بر آن است که موالات و پیروی از امامان علیهم السلام جز با بیزاری جستن و لعنت کردن دشمنانشان حاصل نمی گردد، و بدون تردید بنی امیّه از دشمنان ایشان هستند، و نسبت به امامان علیهم السلام و دوستانشان چه ظلم ها و کشتارها کردند، و چه آزارها در حق ایشان روا داشتند، پس تا زمین و آسمان برپاست لعنت خداوند بر آنان باد.

توجه

مقتضـای آنچه دانستی - از مطـالبی که آوردیم و مطـالبی که یاد ننمودیم - ماننـد فرموده امام علیه السـلام: «وَلَعَنَ اللَّهُ بَنِی أُمَیَّهَ قـاطبهً»؛ خداونـد همه بنی امیه را لعنت کنـد. آن است که لعنت بر همه بنی امیه عمـومیّت دارد، بـا این که علمـای مـا در میـان دوسـتان و خواصّ امامان علیهم السـلام عـدّه ای را یاد کرده انـد که نسب شان به بنی امیّه منتهی می شود، و بدون تردید لعنت کردن مؤمنان دوسـتدار ائمّه طاهرین علیهم السـلام حرام است، و خدای - عزّوجل - فرموده: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی» (۱)؛ و هیـچ نفسـی بار دیگری را بر دوش نگیرد. و خدای تبارك و تعالی فرموده است: «کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ» (۲)؛ هر کس در گرو عملی است که بر خود اندوخته است. در توجیه این اشکال و جمع بین دو دلیل وجوهی ذکر کرده اند که خالی از مناقشه نیست، و به نظر من اظهر آن است که گفته شود: منظور از

۱- ۷۴۰. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲- ۷۴۱. سوره طور، آیه ۲۱.

بنی امیّه هر آن کسی است که شیوه آن ها در پیش گرفته و در دشمنی با امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین و دوستان ایشان از آن ها پیروی کرده باشد، خواه از این تیره باشد و یا از تیره ها و طوایف دیگر. چون هر کس شیوه آن ها را پیش گیرد از آن ها به شمار می آید، و گِلش از گِل آن ها سرشته شده است، هرچند که در نَسَب ظاهری از آن ها محسوب نگردد. و هر آن که ولای امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام را دارا باشد از ایشان است، از هر تیره و طایفه ای که باشد. و دلیل بر آنچه یاد کردیم فرموده خدای - عزّوجل - است که: «وَنادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الحَقُّ وَأَنْتَ أَحْکَمُ الحاکِمِینَ * قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»؛(1) و نوح به درگاه پروردگار خویش عرضه داشت پروردگارا فرزند من از اهل بیت من است و وعده عذاب تو هم حتمی است که قادر ترین حکم فرمایانی، [خداوند به نوح خطاب]فرمود: ای نوح او هرگز با تو اهلیّت ندارد. و حدیث نبوی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «سلمان از ما اهل البیت است». و فرموده امامان علیهم السلام: «شیعیان ما از ما هستند و به ما بر می گردند».

و در تفسیر برهان و غیر آن از عمر بن یزید ثقفی آمده که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای پسر یزید تو به خدا سوگند از ما اهل البیت هستی، عرضه داشتم: فدایت شوم از آل محمدصلی الله علیه وآله؟ فرمود: آری به خدا از خودشان، ای عمر آیا در کتاب خدای -عزّوجل - نخوانده ای: «اِنَّ اَولَی النّاسِ

۱- ۷۴۲. سوره هود، آیه ۴۵ و ۴۶.

بِإِبْراهيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَهـذا النَّبِيُّ وَالَّذينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ المُؤْمنين»؛(۱) همانا نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امّتش که اهل ایمانند، و خداوند دوستدار مؤمنین است. و آیا فرموده خداوند – عزّ اسمه – را نخوانده ای: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنّي وَمَنْ عَصاني فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحيمٌ»؛(۲) پس هر کس [در راه توحید و خداپرستی پیرو من باشد او از من است و هر که مخالفت من کند [و راه شرک و عصیان پوید اختیارش با تو است که]تو خدای بخشنده و مهربانی. و در این معنی روایات بسیاری هست، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

هفتاد و نهم: اهتمام در ادای حقوق برادران دینی

هفتاد و نهمین برنامه ای که مایه تقرّب و خشنودی آن جناب است، از اموری که منسوب به اوست؛ اهتمام ورزیدن در ادای حقوق برادران دینی است، که این یاری کردن آن جناب و چنگ زدن به ریسمان ولایت او و شادمان نمودن او و احسان کردن به حضرتش می باشد و تعدادی از اخبار بر این دلالت دارند.

از جمله؛ آنچه گذشت که ترک این کار سبک شمردن امام علیه السلام است.

و ازجمله؛ روایاتی است که دلالت دارند بر این که امام علیه السلام به منزله پدر برای مؤمنین است و آن ها به منزله فرزندان اویند و بدون تردید احسان

ص:۵۶۴

۱- ۷۴۳. تفسیر البرهان، ۱/۲۹۰ و سوره آل عمران، آیه ۶۸.

۲- ۷۴۴.]. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

و دوستی به فرزنـدان، احسـان و دوستی به پـدر ایشـان است. به ویژه اگر برای فرزنـد امتیازی از لحاظ علم و معرفت و زهـد و عبادت و نسب بوده باشد.

و از جمله؛ در اصول کـافی در حـدیث مرفوعی از معلّی بن خنیس آمـده که گفت: از حضـرت امام صادق علیه السـلام درباره حقّ مؤمن پرسیدم، آن حضرت علیه السلام فرمود: هفتاد حق است که جز هفت حق از آن ها را به تو خبر نمی دهم، چونکه بر تو مهربانم و می ترسم آن ها را متحمّل نشوی، عرضه داشـتم: چرا ان شاء اللّه، حضـرت فرمود: این که سـیر نشوی در حالی که او گرسـنه بماند، و پوشـیده نباشـی و او برهنه، و این که راهنمایش باشـی و [زینت او همچون]پیراهنی که می پوشد، و زبان او که به آن سـخن می گوید، و برای او بخواهی آنچه را برای خودت می خواهی، و چنانچه کنیزی داری او را بفرستی تا فرش و بسـترش را مرتّب سـازد، و در حوائـج و نیازهـای او شب و روز کوشـا باشـد، اگر چنین کردی ولاـیت خود را به ولاـیت مـا، و ولایت ما را به ولایت خدای- عزّوجل - پیوسته ای(۱).

و در همان کتاب به سند خود از مفضّل بن عمر از حضرت امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: چنین نپندارد کسی از شما که چون مؤمنی را شادمان ساخت فقط او را مسـرور نموده، بلکه به خـدای سوگنـد ما را خوشـحال کرده، بلکه به خدا سوگند رسول خداصلی الله علیه وآله را شادمان نموده است.(۲)

و در همان کتاب به سند خود از حضرت ابو الحسن علیه السلام آورده که فرمود:

۱- ۷۴۵. اصول کافی، ۲ / ۱۷۴.

۲- ۷۴۶. اصول کافی، ۲ / ۱۸۹.

هر کس که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد وی آید، رحمتی است که خدای تبارك و تعالی برایش پیش آورده، پس چنانچه آن را بپذیرد به ولایت ما پیوستش داده، و آن به ولایت خداوند متصّل است، و اگر او را از برآوردن حاجتش محروم کند درصورتی که بتواند حاجتش را روا سازد، خداوند در قبرش ماری(۱) از آتش بر او مسلّط خواهد کرد که تا روز قیامت او را بگزد، آمرزیده شده باشد یا معذَّب [گناه دیگری هم داشته باشد یا نه] و چنانچه خواهند ه حاجت عذرش را نپذیرفته وضعش بدتر است(۲).

و در بحار از امام کاظم علیه السلام ضمن حدیثی آمده که فرمود: و هر کس حاجتی از دوستان ما برآورد گویی که آن را برای همه ما برآورده است.

و در کتاب کامل الزیارات از امام رضاعلیه السلام آمده که فرمود: هر کس نتواند ما را زیارت کند، دوستان صالح ما را زیارت نماید، ثواب زیارت ما برایش نوشته می شود.(۳)

و از امام کاظم علیه السلام مانند همین حدیث روایت آمده با اضافه این که: و هر کس نمی تواند ما را صِلِه کند، پس دوستان و موالیانِ صالح ما را صِلِه نماید ثواب صِلِه ما برایش نوشته می شود.(۴)

می گویم؛ احادیثی که در این باب وارد شده بسیار زیاد است، و مقصود ما

۱- ۷۴۷. در متن حدیث، شجاع آمده که در لغت: مار، یا مار نر، یا نوعی از مارهای کوچک می باشد.

۲- ۷۴۸. اصول کافی، ۲ / ۱۹۶.

۳- ۷۴۹. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵.

۴- ۷۵۰. کامل الزیارات، ۳۱۹، باب ۱۰۵ ح ۲.

اشـاره بود، ولی خوش دارم در اینجـا روایت شـریفی را ذکر کنم که زیـد نرسـی(۱) در اصـل خـود آن را روایت کرده، چون مشـتمل بر فوایـد بسـیار و امور مهمی است. وی گویـد: به حضـرت امـام صـادق علیه السـلام عرضه داشـتم: می ترسم ما مؤمن نباشـیم. آن حضـرت علیه السـلام فرمود: چرا چنین باشـد؟ عرض کردم: زیرا که مـا در میان خود کسانی را نمی بینیم که برادر دینیش نزد او از درهـم و دینـارش ارزشـمندتر باشـد، و می بینیم دینـار و درهم نزد مـا از برادری که ولاـیت امیرالمـؤمنین علیه السـلام بین مـا و او را جمـع کرده عزیزتر است! آن حضـرت علیه السـلام فرمود: نه؛ شـما مؤمنیـد، ولی ایمـان تـان را به کمـال نخواهیـد رساند تا آن گاه که قائم ماعلیه السـلام بپاخیزد، در آن هنگام است که خداوند عقل های تان را جمع خواهد ساخت پس مؤمنانِ کاملی خواهید بود، و چنانچه مؤمنان کاملی در زمین نباشـند در آن صورت خداوند ما را به سوی خود بالا خواهد برد، و دیگر زمین را نخواهید شناخت [زمین شما را نخواهد شناخت خ ل]

---

۱ - ۷۵۱. زیـد نرسـی بـا نون مفتوح - منسوب به نرس یکی از آبـادی های عراق - از اصـحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السـلام بـوده، و در مورد «أصـل» او اختلاـف شـده، گفته می شود: جعلی است، ولی نظر درست - طبق رأی جمعی از علمـای برجسـته قبول و اعتماد بر آن است، به جهت گفته نَجاشـی - چنانکه از او حکایت شـده - اینکه «کتابی دارد که آن را عده ای از او روایت می کننـد» سپس گفته: «خبر داد مـا را علی بن احمـد بن علی بن نوح گفت: حـدیث کرد مـا را محمـد بن احمد صفوانی رحمه الله وی گفت: حـدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پـدرش از ابن ابی عمیر از زید نرسـی کتابش را» و کتـاب او طریـق دیگری جز این نیز دارد که به محمـد بن ابی عمیر و بزرگـان دیگری منتهی می شـود. {مؤلـف}. نواده مؤلف گوید: بلکه این حدیث در اصل زید زرّاد، ص ۶، آمده است، به آنجا مراجعه شود. (سبط مؤلف).

و آسـمان را نخواهید شناخت [آسمان شما را نخواهد شناخت خ ل ، بلکه به آن که جانم در دست اوست سوگند که همانا در اطراف زمین مؤمنانی هسـتند که دنیا در نظر آن ها به قـدر بال پشه ای ارزش ندارد، و اگر دنیا و آنچه در دل آن نهفته و آنچه بر روی آن هست تمامی به صورت طلای سـرخی بر گردن یکی از این افراد قرار گیرد، سـپس از گردن او بیفتد احساس نکند که چه چیزی بر گردنش بوده، و چه چیزی از او افتـاده، به خـاطر بی ارزشـی آن نزد ایشـان، آنانـند که زنـدگانی شـان مخفی اسـت، وطنشـان از سـرزمینی به سـرزمین دیگر منتقـل می گردد، شـکم هـای شـان از روزه گرفتن کوچـک، لب هـای شـان از [کثرت]تسبیـح گفتن خشـک، دیـدگانشان از گریسـتن کم سو، و چهره هـای شان از کم خوابی و بیـداری زرد است، پس آن است نشانه آن ها که خداوند برای آنان مَثَل زده در انجیل و در تورات و قرآن و زبور، و صُحُف أُولی، آنان را وصف کرده و فرموده: «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَمَثَلُهُمْ فِی الإِنْجِیلِ» (۱)؛ بر رخسارشان از اثر سجده نشان هـا پدیـدار است این وصف حال آن ها در کتاب تورات و انجیل است. منظورش از این بیان زردی چهره های شان از بیـداری شب است. آنـان نیکوکـاران نسبت به برادران خـویش در حـال آسـانی و سـختی هسـتند، که در حـال سـختی و تنگـدستی بر خودشـان ایثـار می کننـد [و دیگران را مقـدَّم می دارنـد] این چنین خداونـد آنـان را توصـیف کرده و فرمـوده: «وَیُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ

۱- ۷۵۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

فَأولئِکَ هُمُ المُفْلِحُونَ» (۱)؛ و هرچند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خود مقدَّم می دارند و هر کس خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارد آنان به حقیقت رستگاران عالمند.

به خدا سوگند اینان پیروز و رستگار شدند، هرگاه مؤمنی ببینند او را گرامی بدارند، و چنانچه منافقی ببینند از او دوری گزینند، و چون شب بر آنان رسد زمین خدای را بستر و خاك را بالش برگیرند و رخسار ها به خاك نهند، به درگاه پروردگارشان زاری کنند که گردن هایشان را از دوزخ رها سازد. و چون صبح بر آنان فرا رسد با مردم معاشرت نمایند [ولی] در بین مردم انگشت نما و معروف نباشند، از راه ها [ی عمومی] کناره گرفته اند، و آب را خوش و پاکیزه دانسته اند، جان های شان خسته و بدن های شان در سختی افتاده ولی مردم از آن ها در آسایش و راحتند، پس ایشان در نظر مردم بدترین مخلوق و نزد خداوند بهترین خلایق به شمار می آیند، هرگاه سخن بگویند تصدیق نشوند و چنانچه خواستگاری کنند آن ها را تزویج ننمایند، و چون در مجلسی حضور یابند شناخته نشوند، و اگر غایب مانند کسی از آنان جستجو نکند. دل های شان از [عذاب و عظمت]خداوند بیمناك و لرزان است، زبان هایشان پُر [از ذکر خداوند]است، [یا: بسته و زندان شده(۲)] است،

۱- ۷۵۳. سوره حشر، آیه ۹.

۲- ۷۵۴. یعنی: به ذکر خداوند مشحون است، و به گمانم لفظ «ذکر اللَّه» از قلم نسخه برداران افتاده باشد، زیرا که نسخه کتاب پر غلط بود، و سیاق عبارات نیز گواه این گمان من است. {مؤلف}.

و سینه های آنان گنجینه سِرّ خداوند است، چنانچه فرد لایقی را یافتند اندکی بر او القا کنند، و اگر اهل و لایقی نیابند بر زبان های شان قفل ها زنند و کلیدهایش را پنهان دارند، و بر دهان هایشان بندهای سخت و محکمی بسته اند که از کوه ها محکم تر است، از آنان چیزی گرفته نمی شود، گنجوران علم و معدن حلم و حکمت و پیروان پیغمبران و صِدّیقین و شهدا و صالحین، زیرکانی که افراد منافق ایشان را گنگ، کور، و کودن می پندارند، و حال آن که هیچ گنگی و کوری و کودنی در آن ها نیست، به راستی که آنان خردمندان فصیح، بردبار، حکیم، تقوی پیشه، نیکوکار، و برگزیده خدایند، خشیت خداوند آنان را ساکت داشته و از خوف خداوند و به خاطر کتمان سِرّ الهی زبان های شان بسته شده است.

وه که چقدر شوقِ همنشینی و همصحبتی آن ها را دارم، و چقدر از فقدان شان غصّه دارم، و از مجالست با آن ها غصّه هایم زدوده می شود، آنان را جستجو کنید که هرگاه ایشان را یافتید و از نورشان بر گرفتید هدایت خواهید شد، و به وسیله آنان در دنیا و آخرت پیروز خواهید گشت، آنان در بین مردم از گوگرد سرخ کمیاب ترند، زیور شان سکوت طولانی با پنهان داشتن سِرّ و نماز و زکات و حج و روزه و مواسات و دستگیری برادران دینی در حال آسانی و سختی است، پس این زیور و لذّت آن ها است، ای خوشا به حالشان و چه بازگشت خوبی دارند، آنان وارثان بهشتِ فردوس هستند در آن جاودان خواهند بود. و آنان در بین اهل بهشت همچون فردوس برین در میان

ص:۵۷۰

بوستان های بهشتند، ایشانند که در دوزخ جستجو شان کنند در حالی که اینان در بهشت متنعم و شادمان باشند، و این است گفته اهل آتش که: «ما لَنا لَا نَری رِجالاً کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الأَشرَارِ» (۱)؛ چه شده که ما مردانی را که از اشرار میشمردیم [امروز در دوزخ]نمی بینیم. که ایشان به نظر آن ها از اشرارند، پس خداوند منازل ایشان را بالا می برد تا آن که آنان را ببینند، و این برای دوزخیان در آتش حسرتی خواهد بود، پس گویند: ای کاش بازگردیم و مانند ایشان شویم که به راستی آنان نیکان بودند و ما بدها و اشرار، و این حسرتی برای اهل دوزخ است.

و در بحار به نقل از امالی شیخ صدوق به سند خود از جابر جعفی آورده که گفت: ما جمعی بودیم که بر حضرت محمد بن علی امام باقرعلیه السلام وارد شدیم پس از آن که مراسم حج و عبادت خود را انجام داده بودیم، پس آن جناب را وداع گفتیم و عرضه داشتیم: ای زاده رسول خدا ما را سفارشی فرمای؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: باید که قدرتمندان از شما ضعیفان را یاری دهند، و ثروتمندان تان بر فقیران عطوفت نمایند، و هر کس برای برادر دینیش خیرخواه باشد همچنان که برای خودش خیرخواه است، و اسرار ما را کتمان سازید و مردم را بر ما مشورانید، و در امر ما دقت کنید و آنچه از ما برایتان نقل شده را بنگرید، چنانچه دیدید با آنچه در قرآن آمده موافق است آن را بپذیرید، و اگر آن را موافق نیافتید آن را رد کنید، و چنانچه امر بر شما مشتبه شد درباره اش توقف نمایید، و آن را به ما رد کنید، تا آنچه را برای ما شرح

۱– ۷۵۵. سوره ص، آیه ۶۲.

گردیـده برایتـان شـرح دهیم، پس اگر چنان بودیـد که شـما را سـفارش نمودیم و از آن بیرون نرویـد و کسـی از شـما پیش از خروج قائم ماعلیه السـلام بمیرد شهید خواهد بود، و هر کس قائم ما را دریابد پس در رکاب آن حضرت کشته شود پاداش دو شهید را خواهد داشت، و هر کس در پیش روی حضرتش دشمن ما را بکشد پاداش بیست شهید را خواهد داشت.(۱)

هشتادم: مهیّا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

هشتادم: مهیّا کردن سلاح و اسب در انتظار ظهور آن جناب

تا آن حضـرت علیه السلام را یاری کند و به حضورش شرفیاب گردد، پس در اینجا دو مطلب بحث می شود: مطلب اوّل: ذکر فضـیلت مهیّـا کردن سـلاح. مطلب دوم: بیـان آنچه بر مرابطه و مهیـا کردن اسب [آمـاده بـاش بودن]دلالت دارد، معنی و اقسام مرابطه نیز در این مطلب یاد می شود.

مطلب اول

روایتی که نعمانی به سـند خود از امام صادق علیه السـلام آورده بر آن دلالت دارد، که آن حضـرت فرمودنـد: لِیُعِـدَّنَّ أحَدُکُمْ لِخُرُوج القـائِم علیه السـلام وَلَوْ سَـهْماً فَـإنَّ اللّهَ تَعـالی إذا عَلِمَ ذلِـکَ مِنْ نِیَّتِهِ رَجَوْتُ لِـأن یُنْسِـئَ فِی عُمُرِهِ؛ هر یک از شـما برای خروج حضـرت قائم علیه السـلام[سـلاحی]مهیّا کنـد هر چند که یک تیر باشد، که خدای تعالی هرگاه بداند که شـخص چنین نیتی دارد امیدوارم عمرش را طولانی کند(۲).

می گویم: آنچه درباره فرموده امام علیه السـلام: لِأنْ یُنْسِـئَ فِی عُمُرِهِ در نظرم می آیـد این است که خـدای تعالی به سـبب این عمل عمرش را طولانی می نماید، خواه

ص:۵۷۲

۱- ۷۵۶. امالی، ۱۴۵.

۲- ۷۵۷. غیبت نعمانی، ۱۷۳.

این که عمرش آن قدر طولانی بشود که زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام را دریابد یا نه، و «إنساء» در لغت به معنی تأخیر است.

و شیخ کلینی رحمه الله در روضه کافی به سند خود از ابوعبداللّه جعفی روایت آورده که گفت: حضرت ابوجعفر محمد بن علی امام باقرعلیه السلام به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز. فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه ای است که همیشه هست، و هر کس در راه ما اسبی را مهیّا نماید، به مقدار دو وزن آن تا مادامی که آن را نگهداشته برایش [ثواب] خواهد بود، و هر کس سلاحی را برای [یاری]ما مهیّا سازد، تا وقتی که نزد او هست به مقدار وزن آن برایش [ثواب] خواهد بود، از یک بار و دو بار و سه بار و چهار بار بی تابی نکنید [یعنی اگر مکرّر دیدید که امامان بر حق شما مظلوم و مقهور شدند ناامید نشوید] به درستی که مَثَلِ ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود و خداوند - عزّوجل - به او وحی فرمود که قوم خود را به جهاد فراخوان، که من تو را یاری خواهم کرد، پس آن ها را از هر جا که بودند جمع کرد و با هم روی به سوی دشمن نهادند، هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که دشمنان بر آن ها غلبه کردند و ایشان روی به هزیمت نهادند، بار دیگر خداوند متعال به او وحی فرستاد که قوم خویش را به جهاد دعوت کن به درستی که من شما را یاری خواهم کرد، پس آن پیغمبر ایشان را جمع کرد و همگی را به سوی دشمن بسیج نمود، ولی هنوز شمشیر و نیزه ای به کار نبرده بودند که شکست خوردند و گریختند. سپس [برای

سومین بـار]خداونـد به آن پیغمـبر وحی فرمود که قومت را به جهـاد دعوت کن، به درستی که من شـما را یـاری خواهم کرد، چون قوم خویش را به جهاد فراخواند عرضه داشتند: تو وعده نصرت به ما دادی و ما مغلوب شدیم. پس خدای - عزّوجل - به او وحی فرمود: که اگر جهاد نکنیـد مسـتوجب آتش عذاب خواهید شد، عرض کرد: پروردگارا جهاد با کفّار نزد من از آتش عـذاب بهتر است. پس آن پیغمبر قوم خود را به جهـاد دعوت نمود، سـیصد و سـیزده تن از آنان به عـدد اهل بـدر او را اجابت کردنـد، پس بـا آن هـا به سوی دشـمن روی نهاد، و هنوز شمشـیر و نیزه ای به کار نبرده بودنـد که خـدای - عزّوجل - فتـح و پیروزی را نصیب آنان ساخت(۱).

مجلسـی رحمه الله در شـرح فرموده امام علیه السلام: «مرابطه ما مرابطه ای است که همیشه هست» گوید: یعنی بر شیعیان واجب است که خود را بر اطـاعت امـام بر حق، و انتظـار فَرَجِ او ببندنـد، و برای یـاری نمودنش مهیّا باشـند». و در شـرح فرمـایش آن حضـرت علیه السـلام: «به مقـدار دو وزن آن ... » گویـد: «یعنی ثواب صـدقه دادنِ دو برابر وزن آن طلا و نقره هر روز برایش خواهـد بود، و احتمـال دارد که از بـاب تشـبیه معقول به محسوس باشـد، یعنی: برای او دو چنـدان وزن آن اسب ثواب خواهد بود».

مطلب دوم

در بیـان معنی مرابطه و فضـیلت آن است، خـدای - عزّوجـل - فرمایـد: «یـا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ

ص:۵۷۴

۱- ۷۵۸. روضه الکافی، ۳۸۱، ح ۵۷۶.

تُفْلِحُونَ» (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید صبور باشید و یکدیگر را به صبر و پایداری سفارش نمایید و مرابطه کنید و خدا ترس باشید که پیروز و رستگار شوید.

بدان که مرابطه از «رَبْط» به معنی بستن گرفته شده، و منظور از آن در کتاب و سنّت چند معنی است: معنی اوّل: آنچه فقها در کتاب جهاد از مباحث فقه یاد کرده اند این که: شخص مؤمن در یکی از مراکز نفوذ دشمن اسب [و مرکب]خود را نگاه دارد، برای حفظ بلاد اسلام از یورش و هجوم کفّار، که هرگاه بر مسلمین هجوم کنند آن ها را دفع نماید. و حدّاقل این مرابطه سه روز و حدّاکثر چهل روز است، و چون از چهل روز بیشتر شود ثواب مجاهدین را خواهد داشت، و در استحباب این گونه از مرابطه بین زمان حضور امام علیه السلام و زمان غیبت او فرقی نیست، و این مرابطه فضیلت بسیار دارد، چنان که در حدیث نبوی که در کتاب جواهر الکلام(۲) به نقل از منتهی حکایت شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله است که فرمود: «یک شب مرابطه کردن [و اسب مهیّا داشتن]در راه خدا از این که شخص یک ماه روزها روزه باشد و شب ها به عبادت قیام نماید ثوابش بیشتر است، پس هرگاه بمیرد عملی که انجام می داده بر او جریان خواهد یافت، و روزیش بر او جاری خواهد شد، و از فرشته ای که در قبر مردگان را بازجویی کند، ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی دیگری است که: «هر میّتی نامه عملش پیچیده و پرونده اش مهر [و بسته]می شود مگر مرابطه کننده در راه خدا که عملش تا

ص:۵۷۵

۱- ۷۵۹. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲- ۷۶۰. جواهر الکلام، ۲۱ / ۴۰.

روز قیامت زیاد می گردد، و از فرشته بازجوی قبر [از فتنه دوران فترت خ ل]ایمن خواهد ماند».

و در حدیث نبوی سوّمی آمده است: «دو چشم است که آتش به آن ها نرسد، چشمی که از خوف خدا گریسته و چشمی که شب را برای حراست و پاسداری در راه خداوند بیدار مانده باشد».

توضیح

این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «روزیش بر او جاری خواهد شد» شاید منظور عالم برزخ باشد، به قرینه بعضی از اخبار و تفسیر بعضی از آیات، چنان که بر اهل عنایت و خرد پوشیده نیست.

دو نکته

شایسته است در اینجا دو نکته را تذکر دهیم:

۱- این که این گونه مرابطه نیابت بردار است، به جهت آنچه پیش تر در استحباب نیابت از زندگان و مردگان در سایر اعمال نیک و کارهای مستحب بیان داشتیم، و به دلایل دیگری که در فقه یاد شده است.

۲- این که استحباب این مرابطه در صورتی است که ضرورت نداشته باشد، وگرنه در صورت ضرورت داشتن واجب کفایی خواهد بود، و تفصیل سخن موجب خروج از مقصود می شود.

معنی دوم: این که مؤمن با امام زمانش مرابطه کند، به این که خودش را به رشته ولایت او ببندد و مربوط سازد، و به پیروی و یاری حضرتش ملتزم گردد. و این گونه از مرابطه بر همه افراد واجب عینی است، و نیابت در آن نیست، و این یکی از ارکان ایمان است، و خداوند متعال هیچ عملی را بدون آن نمی پذیرد.

ص:۵۷۶

و بر این مطلب دلالت دارد - اضافه بر آنچه در مبحث وجوب انتظار و مباحث دیگر گذشت - آنچه علی بن ابراهیم قمی به سند صحیحی در تفسیر آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: (صبر کنید) بر مصایب (و یکدیگر را به صبر وا دارید) بر واجبات، (و مرابطه کنید) بر [اعتقاد به]امامان علیهم السلام.(۱)

و در تفسیر برهان و غیر آن از امام باقرعلیه السلام آمده که درباره فرموده خدای - عزّوجل -: «یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا». فرموده: بر انجام فرایض و واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید، و با امام منتظرتان مرابطه نمایید(۲).

و در همان کتاب به سند صحیحی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: بر فرایض و واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصایب به صبر وا دارید و بر [اعتقاد به]امامان مرابطه نمایید(۳).

و از امام کاظم علیه السلام است که فرمود: بر مصایب صبر کنید و یکدیگر را به تقیّه کردن وا دارید و با کسی که به او اقتدا دارید مرابطه نمائید، و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شوید.(۴)

و از یعقوب سرّاج از حضرت امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه چنین

۱- ۷۶۱. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴ ح ۶.

۲- ۷۶۲. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۴ و سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳- ۷۶۳. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۲.

۴- ۷۶۴. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۴، ح ۳.

آمـده: بر اذیّت در راه ما صبر کنید. راوی گوید: عرضه داشـتم: (فَصابِرُوا)؟ فرمود: [یکدیگر را] بر دشـمنتان با ولیّ تان به صبر وا دارید. عرض کردم: (وَرَابِطُوا)؟ فرمود: بر پای ماندن بر امامتان، و تقوی و خداترسی را پیشه سازید باشد که پیروز و رستگار شویـد. عرضه داشـتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری(1). و در حـدیث دیگری آمـده که فرمود: بـا امامتان در آنچه به شـما امر فرموده و بر شما فرض کرده مرابطه نمایید.

می گویم: وجوب مرابطه به این معنی از ضروریات مذهب است، بنابراین از آوردن دلیل بر این مطلب بی نیاز هستیم، اضافه بر این که دلالـت آیات و اخبار بر آن همچون خورشـید نیمروز روشن است، پس بر آنان که چشم و گوشـشان باز است پوشـیده نیست.

معنی سوم: این که اسب وماننـد آن را به انتظـار ظهور صـاحب الزمـان - عجل اللّه فرجه الشـریف – نگاه دارد، تا بر آن سوار شـده و با دشـمنان آن حضـرت مقابله نمایـد، و این گونه از مرابطه از مسـتحبات مؤکَّد است، و دلیل بر فضـیلت آن - اضافه بر آنچه از روضه کـافی حکـایت کردیم - روایتی است که در فروع کـافی در کتاب الـدّواجن به سـند خود از ابن طیفور متطبّب آورده که گفت: حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: بر چه مرکبی سوار می شوی؟ عرضه داشتم: بر الاغ. آن حضرت علیه السـلام فرمود: آن را چند خریده ای؟ عرض کردم: سـیزده دینار. فرمود: این همان اسـراف است این که الاغی را به سیزده دینار خریداری کنی

۱- ۷۶۵. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۲.

و اسب تاتاری را واگذاری. عرضه داشتم: ای سرور من به درستی که هزینه اسب تاتاری از هزینه الاغ بیشتر است. فرمود: البته کسی که هزینه الاغ را می دهد هم او هزینه اسب را هم می دهد، آیا ندانسته ای که هر کس اسبی را به انتظار امر ما نگاه دارد، و به سبب آن دشمنان را خشمگین سازد، و او به ما منسوب باشد خداوند روزیش را فراخ گرداند، و شرح صدر به او عطا کند، و به آرزویش برساند، و یار او بر حوائجش باشد.(۱)

و در برهان و غیر آن به نقل از تفسیر عیّاشی به سند خود از امام صادق علیه السلام در معنی آیه مرابطه آمده: صبر کنید، می فرماید: از گناهان، و یکدیگر را به صبر وا دارید بر انجام فرایض و واجبات، و خداترسی را پیشه کنید، خداوند فرماید: امر به معروف و نهی از منکر نمایید. سپس فرمود: و کدام منکر از این زشت تر که این امّت بر ما ظلم کردند و ما را کشتند؟ و مرابطه کنید: [خداوند]فرماید: در راه خدا [مرابطه کنید]. و ماییم راه بین خدا و خلق او، و ماییم رشته ارتباط، توجه کنید هر کس در دفاع از ما جهاد کند به راستی که از پیغمبرصلی الله علیه وآله و آنچه از سوی خداوند آورده جهاد کرده است ... (۲)

و در همان کتاب از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام درباره این آیه آمده که فرمود: درباره ما نازل گشت، و رباطی که به آن مأمور شده ایم هنوز نشده، و از نسل ما آن مرابط خواهد بود.(۳)

۱- ۷۶۶. فروع کافی، ۶ / ۵۳۵، ح ۱، باب دواجن.
۲- ۷۶۷. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۰.
۳- ۷۶۸. تفسیر برهان، ۱ / ۳۳۵، ح ۱۳.

توضیح

منظور از مرابط - چنان که از تأمل در فرمایشات ایشان علیهم السلام برایم ظاهر شده - همان امام منتظر - عجل اللَّه فرجه الشریف - می باشد، و جهت این نامگذاری برای آن حضرت روشن است.

توجه

مقصود اصلی در اینجا یاد کردن گونه دوم و سوم از مرابطه بود، و گونه اوّل آن را هم به منظور فایده بیشتر و نتیجه زیادتر یاد نمودیم، و در این هنگام - یعنی ماه جُمادی الثانیه از سال هزار و سیصد و چهل و هشتم از هجرت مبارک نبوی - تصمیم گرفته ام به منظور زیارت مشاهد ائمه اطیاب علیهم السلام به عراق سفر کنم، و از خدای تعالی خواستارم که مرا در راه مقصودم به طور کامل توفیق دهد، و پس از بازگشت از سفر مرا برای تمام کردن کتاب موفّق گرداند، بمنِّهِ وَ کَرَمِهِ انَّهُ عزیزٌ وَهَّابٌ.

تا به اینجا به دست مصنف ضعیف جانی محمد تقی موسوی اصفهانی - که خدای تعالی او را ببخشاید و در پناه مولایش حضرت حجّت - عجل اللَّه فرجه الشریف - قرارش دهد - با حمد و استغفار پایان یافت.

ص:۵۸۰

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ - قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی)

۲ - کلیات مفاتیح الجنان(وزیری، جیبی)

۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)

۴ - نهج البلاغه /(وزیری، جیبی)

۵ - صحیفه سجادیه

۶ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام

۷ - آئینه اسرار

۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران

۹ - آخرین پناه

۱۰ - آخرین خورشید پیدا

۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)

۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد

۱۳ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)

۱۴ - ارتباط با خدا

۱۵ - از زلال ولایت

۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات

۱۷ - امامت، غیبت، ظهور

۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

۱۹ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق

۲۰ – امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام(روسی)

۲۱ – امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان

۲۲ – امام شناسی و پاسخ به شبهات

۲۳ – انتظار بهار و باران

۲۴ – انتظار و انسان معاصر

۲۵ – اهّمیت اذان و اقامه

۲۶ – با اولین امام در آخرین پیام

۲۷ – بامداد بشریت

۲۸ – بهتر از بهار/کودک

۲۹ – پرچمدار نینوا

۳۰ – پرچم هدایت

۳۱ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و تروریسیم و خشونت طلبی

۳۲ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و جهاد و برده داری

۳۳ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق اقلیت ها و ارتداد

۳۴ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن

۳۵ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و صلح طلبی

۳۶ – تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد

۳۷ – تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله/دو جلد

۳۸ – تاریخچه مسجد مقدس جمکران/(فارسی،عربی،اردو،انگلیسی)

۳۹ – تاریخ سید الشهداءعلیه السلام

۴۰ – تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

۴۱ – تشرف یافتگان (چهار دفتر)

۴۲ – جلوه های پنهانی امام عصرعلیه السلام

۴۳ – چهارده گفتار /ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

۴۴ – چهل حدیث /امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام

۴۵ – چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

ص:۵۸۱

۴۶ – حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۴۷ – حکمت های جاوید

۴۸ – ختم سوره های یس و واقعه

۴۹ – خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

۵۰ – خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

۵۱ – خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)

۵۲ – دار السلام

۵۳ – داستان هایی از امام زمان علیه السلام

۵۴ – داغ شقایق (مجموعه اشعار)

۵۵ – در انتظار منجی (روسی)

۵۶ – در جستجوی نور

۵۷ – در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

۵۸ – دفاع از حریم امامت و ولایت(مختصر شب های پیشاور)

۵۹ – دلشده در حسرت دیدار دوست

۶۰ – دین و آزادی

۶۱ – رجعت یا حیات دوباره

۶۲ – رسول ترک

۶۳ – روزنه هایی از عالم غیب

۶۴ – زیارت ناحیه مقدسه

۶۵ – سحاب رحمت

۶۶ – سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

۶۷ – سرود سرخ انار

۶۸ – سقّا خود تشنه دیدار

۶۹ – سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

۷۰ – سیاحت غرب

۷۱ – سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

۷۲ – سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام(دوجلدی)

۷۳ – سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی

۷۴ – شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه)

۷۵ – شمس وراء السحاب/ عربی

۷۶ – صبح فرا می رسد

۷۷ – ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۷۸ – عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی

۷۹ – عریضه نویسی

۸۰ – عطر سیب

۸۱ – عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام/عربی

۸۲ – علی علیه السلام مروارید ولایت

۸۳ – علی علیه السلام و پایان تاریخ

۸۴ – غدیرخم (روسی، آذری لاتین)

۸۵ – غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

۸۶ – فتنه وهابیت

۸۷ – فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

۸۸ – فریادرس

۸۹ – فرهنگ اخلاق

۹۰ – فرهنگ تربیت

۹۱ – فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها(پخش)

۹۲ – فوز اکبر

۹۳ – فریادرس

۹۴ – قصه های تربیتی

۹۵ – کرامات المهدی علیه السلام

۹۶ – کرامت های حضرت مهدی علیه السلام

۹۷ – کمال الدین وتمام النعمه (دو جلد)

۹۸ – کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

۹۹ – گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

۱۰۰ – گفتمان مهدویت

۱۰۱ – گنجینه نور و برکت، ختم صلوات

۱۰۲ – مام فضیلت ها

۱۰۳ – مشکاه الانوار

۱۰۴ – مفرد مذکر غائب

۱۰۵ – مکیال المکارم (دو جلد)

۱۰۶ - منازل الآخره، زندگی پس از مرگ

۱۰۷ - منجی موعود از منظر نهج البلاغه

۱۰۸ – منشور نینوا

۱۰۹ – موعودشناسی و پاسخ به شبهات

۱۱۰ – مهدی علیه السلام تجسّم امید و نجات

۱۱۱ – مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی

۱۱۲ – مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار – دو جلد

۱۱۳ – مهربان تر از مادر / نوجوان

۱۱۴ – مهر بیکران

۱۱۵ – میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)

۱۱۶ – ناپیدا ولی با ما/(فارسی،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا)

۱۱۷ – نجم الثاقب

۱۱۸ – نجم الثاقب (دوجلدی)

۱۱۹ – ندای ولایت

۱۲۰ – نشانه های ظهور او

۱۲۱ – نشانه های یار و چکامه انتظار

۱۲۲ – نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

۱۲۳ – نماز شب

۱۲۴ – نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام

۱۲۵ – و آن که دیرتر آمد

۱۲۶ – واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

۱۲۷ – وظایف منتظران

۱۲۸ - ویژگی های حضرت زینب علیها السلام

۱۲۹ - هدیه احمدیه/(جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام

۱۳۲ - یار غائب از نظر(مجموعه اشعار)

۱۳۳ - ینابیع الحکمه/عربی - پنج جلد

ص:۵۸۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹